

اسلام

و

نابسا مانیجیاسی

روشنفکران

ترجمہ
محمد علی عابدی

تالیف
محمد قطب

موسسه نشر انقلاب

آدرس - خیابان فردوسی کوچه اتابک - پاساژ ناصری

تلفن ۳۹۲۲۸۴

مرکز پخش کتابفروشی اباذر خیابان پنجم نیروی هوایی

دفتر مرکزی

کتابخانه نور الهدی



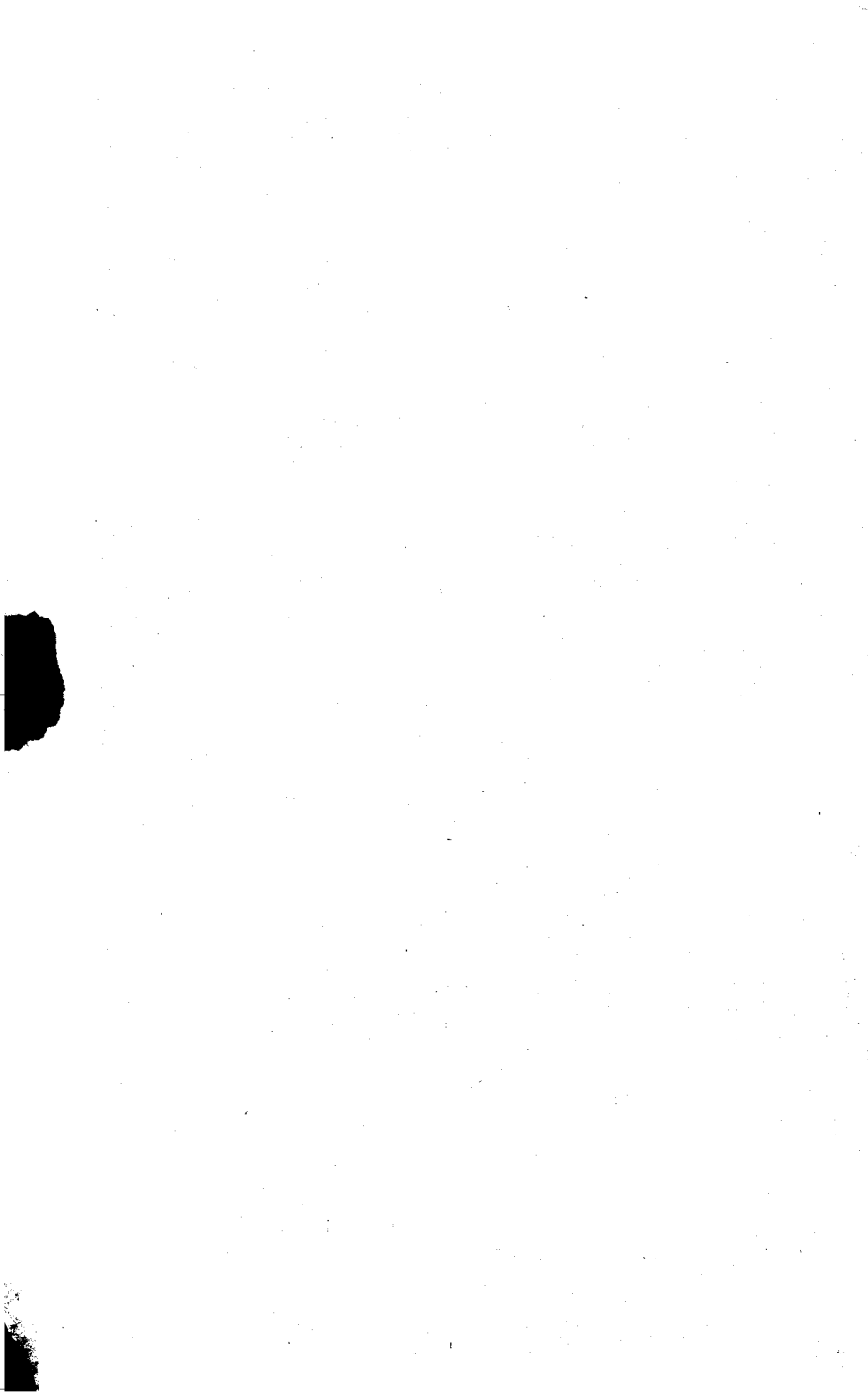
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ

الْفِتْنَةِ وَأَبْغَاءَ تَأْوِيلِهِ

صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ



فهرست

۷	مقدمه مؤلف
۱۵	مقدمه چاپ چهارم
۱۷	آیا مقاصد دین بپایان رسیده
۵۰	بردگی در اسلام
۱۰۳	اسلام و سرمایه داری
۱۲۱	اسلام و مالکیت فردی
۱۳۹	اسلام و امتیاز طبقاتی
۱۵۳	اسلام و صدقات
۱۶۲	زن در اسلام
۲۴۳	اسلام و نظام تیول
۲۶۲	اسلام و قوانین کیفری
۲۷۵	اسلام و ارتجاع
۲۹۶	اسلام و تمدن امروز
۳۰۴	دین و اختناق غرایز
۳۱۸	اسلام و آزادی فکر
۳۲۹	آیا دین افیون ملت‌هاست
۳۵۱	اسلام و طوایف غیرمسلمان
۳۶۲	اسلام و نظام اعتباری
۳۷۹	اسلام و کمونیستی
۳۹۹	راه کدام است؟ و چگونه باید رفت



بسیاری از روشنفکران و فرهنگیان امروز دربارهٔ دین دچار مشکلات فراوان و افکار پریشان شده‌اند؛ و در این فکرند که آیا دین یکی از حقایق حیات و ارکان زندگی است؟ و فرض اینکه چنین بوده در آینده نیز چنان خواهد بود؟ در صورتیکه امروز علم و دانش مسیر زندگی را تغییر داده و در همهٔ شئون اجتماعی وارد شده است؛ امروز جهان برای درک مطالب علمی آماده گشته و در روی زمین جز برای علم و حقایق علمی پایگاهی نیست، آیا دینهم دوشادوش دانش پیش می‌رود؟ و یا اینکه با پیدایش علوم خاصیت خود را ازدست می‌دهد و سرانجام موضوع آن خود بخود از میان رفته و مقامش بعلم و دانش واگذار می‌گردد، و بعبارت دیگر در جهان امروز پایگاه‌های دین برچیده شده؟ و بجای آن حقایق علمی بر رسمیت شناخته خواهد شد.

آیا دین مورد احتیاج جامعه بشریت است؟ و یا اینکه يك سلیقهٔ شخصی است؟ هر کس بخواند دیندار و هر کس بخواند بی‌دین میشود و هر دو یکسانند؟!

سپس اینقوم نسبت بدین اسلام نیز از دریچه همین افکار مینگرد ، و با مشکل بزرگتری روبرو میشوند ؛ زیرا که رهبران اسلام بمردم میگویند : که این دین يك قماش مخصوصی است ، تنها عقیده نیست ، تنها تهذیب روح و تربیت فضائل اخلاق نیست ، بلکه با همه اینها يك نظام عدالت اجتماعی و اقتصادی متوازن و قانون جزائی و سیاسی و مدنی متناسب است ، يك آئین روشن فکری و تربیت بدنی مترقی است ، که يك رشته هماهنگی های کامل جزئیات آنرا با هم بافته و بر اساس عقیده فطری استوار ساخته ، و با فضائل اخلاق و تهذیب روح آمیخته است ، همینطور این گروه روشن فکر در میان امواج این افکار پریشان سرگردانند ، گاهی گمان میکنند که دور اسلام با آخر و هدفهای آن پایان رسیده ، سپس درسراشیب این افکار ناگهان بارهبران اسلام روبرو میشوند !! آنان میگویند که ایندین از آثار باستانی نیست ، تا امروز آنرا در موزه افکار و نمایشگاه عقاید بتماشا بگذاریم ، بلکه يك موجود زنده است که هنوز هم با دقت کامل نظر بر زندگی آینده بشریت دارد ، و هم اکنون قادر است که ارکان زندگی آینده را از هر نظامی حتی نظام کمونیستی بهتر و شایسته تر اداره نماید ، آبرو مندانه تر از هر نظامی است که تا کنون بشر بتجربه رسانده است ، در این هنگام ناراحتی آنان شدیدتر شده ، عنان گسیخته و بی تابانه نعره میزنند ، آیا این همان دین است که آئین قبول و بردگی را مباح کرد و سیستم سرمایه داری را بر سمیت شناخت ؟ آیا این همان آئین است که زنا را نصف مرد قرار داد و او را در بیغوله خانه زندانی ساخت ؟ و حال آنکه بشر بشر است چه مرد و چه زن !! آیا این همان نظام است که سنگسار کردن و تازیانه زدن و دست بردن را جزو قوانین کیفری خود قرار داد ؟ آیا این همان نظام است که پروانش را بخوش گذرانی و تن پروری عادت داده و منتظر احسان دیگران گرداند . تا از اضافه در آمد آنان تحت عنوان زکوة و تصدق چرخ زندگی را بگردانند ؟

آیا این همان نظام است که اجتماع بشر را بطبقات مختلف و ممتاز تقسیم کرد که در اثر آن عده ای عده دیگر را اسیر نموده و گروهی گروه دیگر را باستعمار کشید ، و طبقه ای طبقه دیگر را ببردگی انتخاب نمود ، در سایه چنین نظام است که رنجبران تا کنون تأمین زندگی ندارند و در برابر تجاوز ستمگران جز تسلیم چاره ای در اختیارشان نیست ، آیا این همان نظام است که چنین کرد و چنان کرد ؟

آیا چنین نظامی ممکن است . تا امروز زنده بماند تا چشم امید بآینده آن

دوخته شود؟ آیا هنوز هم میتواند دردنیای کنونی که سراسرش را انقلاب علمی فرا گرفته و نظام اجتماعی و اقتصادی آن براساس علم و دانش پی ریزی شده روی پای خود بایستد؟ و در میدان مبارزه با علم شرکت کند؟ و در مقابل قوانین علمی پایدار بماند؟ آیا امید هست که چنین دینی در این مبارزه پیروز شده و مقام خود را حفظ نماید.

قبل از بحث در اصل مطلب باید کیفیت اینطرز تفکر را بررسی کنیم و در باره پیدایش اینگونه شبهه ها تحقیق لازم بعمل آوریم، تا بخوبی بدست آوریم که آیا اینقوم روشنفکر آنها را در کارگاه فکر خود میبافند؟ و یا مقلدند و گفتار غرض آلود دیگران را بدون داشتن هیچگونه هدفی جز تقلید از بیگانه دست - بدست میگردانند؟

آنچه معلوم است بطور یقین اینگونه نابسامانیها مخصوص آنان نیست و بلکه فکر آنان از بافتن چنین قماش ناتوانست، پس در اینصورت لازم است چند گامی در تاریخ بعقب برگردیم، و گوشه ای از آنرا با دقت بررسی کنیم، تا ببینیم برسیم ...! در قرون وسطی جنگهای صلیبی در میان اروپا و عالم اسلامی باوج شدت رسید، سپس بعد از مدتی خاموش گردید، ولیکن خطا است اگر کسی گمان کند که اینجنگها در اینجا پایان رسید، واقعاً خطای بزرگی است، اگر بگویند این آتش هستی سوز خاموش گشت و صلح و صفادر میان دو ملت برقرار شد.

زیرا اینك (لرد اللنبی) فرمانده نیروهای صلیبی در اینجنگ هنگامیکه بریت المقدس غالب شد و پس از پیروزی نفس راحتی کشید باین بیان روشن میگوید: «هان الان جنگهای صلیبی پایان رسید» از این بیان بخوبی پیداست که پیروزی نیروهای صلیبی و شکست مسلمانان در نظراین گوینده آخرین مرحله جنگهای صلیبی بوده است، و در قرنهای هجدهم و نوزدهم اروپای استعمارگر یورش خود را بعالم اسلامی آغاز نمود و این محیط را بغارت گرفت، و در سال ۱۸۸۲ پس از خیانت توفیق پاشا و همکاری وی با ارتش بیگانه بر علیه انقلاب ملی مصر که برهبری عرابی پاشا اداره میشد لشکر اشغالگر انگلیس وارد مصر شد، و این کشور را بتصرف خود در آورد، در اینجا انگلیسها ناچار بودند سیاستی را پیش بگیرند که جای پای خود را در عالم اسلامی محکمتر کنند تا از اینراه بتوانند خود را با روح اسلامی هماهنگ بسازند، که بمباداروژی این روح طغیان کند و برنامه های آنها را درهم بریزد. اینك برای روشن شدن مطلب سخنان مستر گلاستون نخست وزیر دولت بریتانیا در زمان ملکویکتوریا

را در اینجاقفل میکنیم: گلدستون طی نطقی سیاست خود را در بارلمان آن کشور چنین تشریح کرد: دريك دست قرآن و با دست دیگر اشاره بنمایندگان گفت: تا این کتاب در میان مصریها است (منظورش همه مسلمانان است) برای مادر این بلاد آرامش نیست، پس از این سخن بخوبی پیداست که هنوز آثار تعصب صلیبی از بین نرفته چنگ همان جنگ صلیبی است، فقط بمقتضای زمان تغییر قیافه یافته است، در نتیجه سیاست مطلوب انگلستان در این کشور از چند جهت آغاز فعالیت نمود.....

۱ - درست نمودار ساختن اصول دین در نظر مردم مسلمان کوشش

بسیار نمود

۲ - در کشتن روح تقوی و پاکدامنی در نهاد مسلمانها نقشه‌های ریخته شد

۳ - صورت اسلام را در نظر پیروانش چنان زشت نمودار ساختند که خود بخود از آن بگریزند، و دلها را بدین چنان بدبین نمودند که مسلمانها بطور خودکار از قوانین آن سرپیچی نمایند، که سرانجام برای استعمارمداران فرصت مناسبی بدست آمد و آزادانه توانستند در این کشورها حکومت کنند؛ آری دولت انگلیس در مصر این نقشه شوم را با مهارت کامل اجرا نمود، زیرا که در فرهنگ این کشور سیاست آموزش و پرورش را طوری تنظیم کردند که در مدارس مسلمانان از حقایق اسلام چیزی تدریس نگردد.

و بر نامه‌ها طوری تصویب شد که اسلام را فقط يك رشته عبادت‌ها و نمازها و دعا‌های مخصوص و تسبیح و سجاده و صوفی‌مآبی و قرائت قرآن آن‌هم برای تبرک و اذکاریکه فقط ناظر بر مکارم اخلاق است نشان دادند.

اما از اسلامیکه دارای نظام اجتماعی و اقتصادی سالم است
و دارای قوانین سیاسی داخلی و خارجی و حاوی برنامه‌های عالی فرهنگی است، از اسلامیکه بهترین راه زندگی و بارزترین راهنمای پیروزی و بهروزی است، چیزی بگوش دانشجویان اسلامی نرسید، بلکه بجای برنامه صحیح فرهنگ اسلام شبهه‌ها و ناسامانیهایکه اروپائیان صلیبی مذهب و مستشرقین پدید آورده بودند، بدان دانشجویان تدریس نمودند، تا از این راه بتوانند مسلمانها را از دین خود دور کنند و غرضهای شوم استعماری خود را تحمیل و انجام نمایند، آری سرانجام بجای همه برنامه‌های درخشان اسلامی برنامه‌های

نابسامان اروپائی برگزیده شد و مسلمانها در شعاع این پرورش چنان گمان کردند که نظام اجتماعی حقیقی فقط در اروپاست ، و تنظیم قانون صحیح اقتصادی را فکر اروپائی لازم است ، آئین سیاست و حکومت سالم را از تجربه اروپائیان باید آموخت ؛ حقوق ثابت انسانی را فقط انقلاب کبیر فرانسه پی ریزی کرده است ، و دموکراسی واقعی را فقط احزاب بریتانیا میتوانند تصویب کنند ، کاخ تمدن حقیقی را امپراطوری روم بنا کرده ، و خلاصه در نظر مردم مسلمان ، اروپا بصورت يك قهرمان شکست ناپذیر جلوه گر شد ، گمان کردند که استقامت و پایداری در برابرش تا ابد امکان پذیر نخواهد بود ، و مشرق زمین را يك موجود پست و زبون پنداشتند که باید تا پایان عمر با اشاره اروپا راه برود ، و بدون الهام اروپا هیچکاری از آن ساخته نبوده همه جا و همه وقت باید غلام جان نثار از آن باشد .

عاقبت این سیاست شوم کار خود را کرد و در مدت کوتاهی تأثیر خود را بخشید ، کم کم گروهی از جوانان مصری با این روش بیارآمدند ، که در نهادشان فروغ هستی و عاطفه انسانیت خاموش شد ، و شخصیت و اعتماد بنفس در افکارشان مفهومی بجا نگذاشت ، مردمی بودند داوطلبان بردگی اروپا و در منجلاب بندگی تا سرحد امکان فرو رفته ، گروهی بودند که در هیچ کاری با چشم بصیرت نگاه نکردند ، و با نیروی عقل بکار نپرداختند ، هر چه اروپائیان برای آنها صلاح دیدند قبول کردند ، و هر چه آنان خواستند اجرا نمودند ، و هر فکری که از اروپا سر زده بدون دقت پذیرفتند .

در نتیجه روشنفکران امروز فارغ التحصیلان دانشگاه این سیاست شومند که بر نامه آنها دستهای استعمار تنظیم نموده ، از اینجاست که از اسلام بجز نابسامانیها چیزی را نشناختند و از دین غیر از الهامهای اروپائی چیزی فرا نگرفتند ، و روی همین اصل مانند اروپائیان علم را از دین و دین را از سیاست جدا میدانند .

برای اینکه بیار آورند بذر نفاق بچهر مذهب و دین از ازل نقاب زدند نشان مهر بقانون این تمدن نیست
بر این صحیفه بآب دهن لعاب زدند
در صورتیکه آنان فراموش کرده اند و از این نکته غافلند که آن دینی که اروپا از زیر بارش شانه خالی کرد ، بادی نیست که رهبران اسلام بسویش میخوانند
فرق دارد ، آن چیزی و این چیز دیگر است .

نمیدانند آن علتها و سببها که سراسر اروپا را فرا گرفته و اروپائیان را

بعداوت دین و ادار ساخته مخصوص خود آنها است ، تا کنون نظیر آنها در مشرق - زمین بوجود نیامده و نخواهد آمد .

بنابر این ، این گروه در دعوت بر علیه دین هنوز از تدبیر زدگی آبرومندانه بی خبر و از اداره شئون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی عاجزند ، بلکه بوسیله این دعوت یک رشته افکار کشنده را در میان مسلمانان رواج میدهند ، همان افکاری که اروپائیان در محیط خود بکار می بستند ، بدون مناسبت اینان در این محیط اجرا میکنند ، در سرزمین اروپا علت پیدایش مبارزه در میان علم و دین این بود که کلیسا یک رشته افکار و نظریات با اصطلاح علمی را در آنجا پرورش داده و بنام قوانین مقدسه آسمانی بر جامعه اروپا تحمیل کرده بود و هنگامیکه علم و دانش فساد افکار کلیسا را روشن نمود ، و بنظریات آن پیروز شد ، چاره ای نماند جز اینکه مردم از کلیسا و دینش برگردند ، و بعلم و دانش ایمان بیاورند ، و یگانه چیزی که در این میان بیش از همه با آتش این مبارزه دامن زد و باعث شد که مردم یکباره از دین برگردند ، این بود که کلیسا در حفظ مقام و آبروی خود پافشاری نمود و آئین خود را آئین خدائی نمودار ساخت ، و در اجرای آن با کمال قدرت و دیکتاتوری کوشید ، مانند غول خون آشام بزندگی مردم سایه گسترده و شب و روز در خواب و بیداری ، آرامش و آسایش آنها را سلب کرد ، مالیات های سنگین تصویب نمود ، در مقابل رجال دین همه را وادار بکرنش ساخت ، چنانکه بنام قانون خدایک سلسله اوهام و خرافات را بر جامعه تحمیل مینمود ، یکی از کارهای ناجوانمردانه کلیسا این بود که علما و دانشمندان را شکنجه داد ، و کسانیرا بجرم اینکه بکرویت زمین قائل شده و حقیقتی را از راز هستی کشف کردند در کوره های مخصوص آدم سوزی سوزاند این سخت گیری بحدی رسید که هر روشنفکری و صاحب عرض میر روشنی و وظیفه خود دانست که در نابود ساختن این دیو شتمکار بایک دیگر همکاری کنند و برای سرکوبی آن نیروهای خود را بکار اندازند ، بطوریکه دیگر نتوانند بمردم تسلط پیدا کنند ، و سرانجام رسوا کردن دینی که از طرف کلیسا برسمیت شناخته شده بود و مبارزه با فسادش بر همه دانشمندان و شیفتگان آزادی وظیفه لازم و آرمان مقدس شد .

اما ما مسلمانان در کشورهای اسلامی هنوز چنین حادثه غم انگیزی نداریم ، پس چرا بایست علم را از دین جدا بدانیم ؟ ، چرا در میان این دو موجود پاک فتنه و آشوب بپا کنیم ؟ آخر کدام حقیقت علمی

دور از غرضهای شیطانی لطمه بردین و عقیده زده؟ کی و کجا در سایه اسلام بر علما و دانشمندان آزاری رسیده؟ اینک این تاریخ است و بهترین گواه، که پزشکان مشهور و ستار، شناسان نامی و دانشمندان طبیعی و ریاضی و شیمیستهای بزرگ در پرتو حمایت اسلام برخواستند، و وظایف خود را بنحوشایسته انجام دادند، و هرگز در افکارشان ستیزه و نزاعی در میان علم و دین پیدا نشد و همچنین در میان دانشمندان و حکومتهای اسلامی چیزی باعث شکنجه و آزار و یاسوزاندن آنان نگردید، بلکه تا بودند همه غمخوار یک دگر بودند و در حل مشکلات با هم همکاری میکردند.

هان اکنون چه شد که روشنفکران حرفه ای امروز بنام اصلاح جامعه تحریک شدند، که علم را از دین جدا کنند، و میکوشند از جهانی که دانش در آن قدم نهاده دین را بیرون نمایند، کور کورانه و بدون اراده همه بدیها را بآن منسوب سازند، این موجود پاک را در صف متهمین بنشانند، آری ناله هائی است مانند ناله تب داران که از آنها سرمیزند، زهر کشنده استعمار است، جرعه جرعه سرمیکشند و از فرجامش بی خبرند.

اگرچه از اول این گروه روشنفکران حساب من بیرون بود، اما بهر صورت این نامه را مینگارم و یقین دارم که آنان براه راست بر نمیگردند، مگر آنکه رهبران غربی آنها برگردند.

پس از آنکه از تمدن مادی خود مأیوس بگردند و در کوی ندامت به بن بست پشیمانی برسند، آنگاه تشخیص بدهند که راه چاره جز آنست که آنان بر گزیده اند، برگردند بسوی نظامی که هم مادی و هم روحانی است، همان نظامیکه شامل عقیده و آئین و زندگی است، بلکه روی سخنم با گروه دیگری از جوانان خوش باطن و نو نهالان روش ضمیر است، جوانانیکه همیشه با صداقت و درستی شیفتگان حقیقتند و در جستجویش قدم برمیدارند، اما این شبهه های ناپاک راه را بر آنان دشوار میسازد. و چاره دفاع از حریم هدف بر آنها مجهول است! زیرا که استعمار پرتزویر پیش چشمشان پرده کشیده و در تاریکیهای غم انگیز حیران و سرگردان گذاشته است؟، و از طرف دیگر سر سپردگان استعمار و شیطانهای کمونیست در گمراه ساختن آنها کوششهای فراوان بکار میبرند، و از آن میترسند که این گروه تازه نفس براه زندگی هدایت شده و با حقیقت آن آشنا

کردند ، راه آزادی پیش بگیرند ، پیروزی و بهروزی بدست
آوردند وسعادتمندانه زندگی کنند :

پس برای این جوانان پاكروان و برای این روشنفکران خوش نهاد این کتاب
را تقدیم داشته و چشم امید بسوی خدای بزرگ دارم که توفیقم بدهد
تا بتوانم این خار های مسموم را از سر راه آنان بردارم .

محمد قطب

مقدمه مؤلف در چاپ چهارم

هنگامیکه این کتاب را بخوانندگان ارجمند تقدیم نمودم میدانستم مشکلاتی را که این کتاب از آنها بحث میکند یک رشته مشکلات واقعی است که در افکار و وجدان هر جوان روشنفکر پرورش یافته و مقدار زیادی فکر او را بخود مشغول میسازد، اما واقعاً من نمیتوانستم درک کنم که این جوانها این اندازه از این کتاب استقبال خواهند کرد؛ زیرا که درد چیزی و درمانش چیز دیگری است، ولیکن آن اهتمام و استقبالی که از این نونهالان پاک روان مشاهده کردم باعث شد که بدانم این کتاب تا اندازه ای مأموریت خود را انجام داده است، چنانکه یقین بیشتری حاصل شد که آنان نیز بکار اسلام و بنا بسامانیهای که در این راه پیش میآید بیش از پیش بصیرت پیدا کرده اند، امروز که چاپ چهارم آنرا بدوستانم تقدیم میدارم خدا را در مقابل این نعمت بزرگ که نصیبم فرموده شکر میکنم و از او میخواهم تا همیشه توفیق خیر و سعادت نصیبم فرماید.

محمد قطب



آیا مقاصد دین پایان رسیده

سیاری از غریبها در قرن هجده و نوزده همزمان با ترقی و پیروزی علوم گمان کردند که دین مقاصد خود را پایان رسانید و مقام خود را بعلم و دانش واگذار نمود و معظم دانشمندان اجتماعی و روانشناسان نامی در اروپا با آنان همگمان شدند، مثلاً فروید روانشناس معروف زندگی بشریت را بسد مرحله تقسیم میکند.

۱- مرحله خرافات ۲- مرحله تدین ۳- مرحله علم و دانش
مادر مقدمه کتاب موجبات را که باعث پیدایش این گونه شبهه ها گردید و دانشمندان اروپا را واداشت که این نظریه را بپذیرند، همان نظریه ای که بادین مخالف و ازقوانین آن بیزار است بیان کردیم و گفتیم که آن ستیزه و نزاعی که در میان کلیسا و دانشمندان پدید آمد، آنان را وادار نمود که حق را دریابند و بدانند آنچه را که کلیسا میگوید جز انحطاط و سیر معکوس و خرافات نیست و لازم دانستند که این مولود کلیسائی پایگاه خود را بعلم

ودانش بسپارد تاراه برای پیش رفت قافله بشریت آماده شده و آزادانه بسوی تمدن روان گردد، سپس انگیزه تقلیدشوم محکوم بفنادر سرزمین های مسلمان نشین شرق پدید آمد .

همان تقلیدیکه در نظر تپی دستان این محیط چنین وا نمود ساخت که یگانه راه ترقی همان است که اروپای پیروز پیموده ، زیرا اروپا از همین راه حریف خود را از پای در آورد. و خیال کردند که بر آنان نیز لازم است دین خود را پشت سر بگذارند چنانکه اروپا گذاشت ، و در غیر این صورت تا ابد در حال انحطاط و سیر معکوس بسر برده و در پی راهه خرافات و عقب ماندگی سرگردان خواهند ماند، اما باین حال همه دانشمندان و نویسندگان اروپا دشمن دین نیستند زیرا از محفل آنان خردمندی برخواستند که نهادشان از مادیات اروپا آزاد است، و این حقیقت را درك نمودند که عقیده برای بشر يك امر ضروری و فطری و عقلی است و در هر زمانی بشر بآن نیازمند می باشد.

از مشهورترین دانشمندان اروپا ستاره شناس نامی جیمس جینز است که زندگی خود را باشك و تردید آغاز نمود و سپس از راه بحث و تحقیق باین نتیجه رسید که مشکلات بزرگ علم آسان نخواهد شد مگر با وجود خدای بزرگ و هم چنین از آنها است (جینز برگ) دانشمند شهیر اجتماعی که افکارش با دین اسلام تایید میشود، زیرا وی معتقد است که قوانین مادی و آئین روحی باید در يك فکرو يك نظام در آیند و نظام مشترك تشکیل دهند و اینك نویسنده مشهور (سامرست موام) در گفتار شیرین و صادقانه اش چنین میگوید امروز اروپا خدای خود را بدور انداخته و از نو بخدای نو پیدی ایمان آورده آن معبود تازه کار علم است، اما متأسفانه علم يك موجود اضطراب آمیز است

دائم دستخوش انقلاب بوده، آنچه را که در کف روزنی کرده امروز اثباتش میکند و آنچه را که امروز اثبات کند فردا نفی خواهد کرد و بهمین جهت بندگان و پرستندگان را دائم در حال تشویش و اضطراب می بینی و هر گز آرامش ندارند.

و حقیقت این تشویش مزمن که زندگی غرب را فرا گرفته همان اضطرابی که اعصاب مردم را در آنجا فاسد و فرسوده ساخته و بمرضهای گوناگون جسمی و روحی مبتلا نموده نتیجه حتمی یک رشته ستیزه های هستی سوز است که نه در زمین نیروی ثابت تکیه زده و نه در آسمان بقوه ملوکوتی پیوسته، و بهمین جهت همه چیز در اطراف این قوم متغیر است، حقایق هستی در کانون فهم آنان دستخوش طوفان انقلاب است، برنامه های سیاسی و اقتصادی روابط دولت ها و ملت ها و خلاصه حقایق علم و دانش دائم در حال تغییر است. بنابراین اگر در این میان یک نیروی ثابتی نباشد که مردم در اختلافات زندگی و در ستیزه افکار بآن پناهنده شوند بطور یقین یک نتیجه تلخ اجتناب ناپذیر در کمین آنها است و آن همان تشویش و اضطراب دائم است.

پس اگر ایمان بخدا و اعتقاد بمبدء راز زندگی بشر جز آرامش خاطر و احساس امنیت فائده نباشد، همان آرامش که انسان در سایه لطف پروردگار بدست می آورد و در اعمالش بسوی او توجه میکند و برای رضای او با نیروی شر و فساد می جنگد و در اجرای اراده وی و انتظار پاداش نیک همت خود را در عمران و آبادی جهان بکار می بندد، همین اندازه بس که بشر دست بدامن عقیده بزند و آنرا بهترین توشه خود قرار بدهد.

آیا انسان بی عقیده در جهان دارای ارزش هست؟

آیا بشری ایمان بعالم دیگر از فواید انسانیت نصیبی دارد؟ بدپی

است که انسان بخوبی میداند که نابودی و مرگ در کمین اوست و بخوبی میداند که عمر کوتاهش در برابر آمال و آرزوی فردا چیز ترازهر چیز است. پس با این حال اگر ایمان بمبدء نباشد همیشه با سانی دنبال شهواتش میرود تا بلکه درزندگی کوتاهش بهترین لذتها را بدست آورد و باخوی درندگی و حرص حیوانی بر زمین و منافع آن رو میآورد تا از کمترین فرصت موجود بزرگترین استفاده را ببرد اینجاست که **منافع شخصی و خصوصی پیش میآید** و قانون تنازع جلب سود و دفع زیان بکار میافتد، زور آزمائی شخصیت آغاز میگردد، مردم یکباره از اوج انسانیت سقوط میکنند. احساسات و افکار بشر خاصیت خود را از دست میدهد، هدفهای زندگی بغلط هدف گیری شده و وسائل حیات پایمال میشود، کاروان بشریت دچار بحران ستیزه و آشوب هستی سوز میگردد، بطوریکه دیگر نبض عاطفه انسانیت از کار افتاده و مفهوم دوستی و مودت و قانون خودیاری و نوع پروری از لوح دلهای پاک میشود و سرانجام کاروان اشرف مخلوقات در منجلا ب تن پروری و شهوت پرستی فرو رده میآید بطوریکه تا ابد عاطفه نجابت و معنای انسانیت را فراموش نماید.

بدیهی است که مردم در این راه و در این ستیزه های هستی سوزانند که از منافع و لذایز دنیا را بدست میآورند، اما همه را با هجوم و ازدحام دسته جمعی فاسد و تباه میسازند، گرسندوار در بدست آوردن آن از یکدیگر سبقت جست و پایمالش میکنند در این راه هم افراد و هم ملتها نابود میشوند. اما افراد بطوری شهوات بر آنها تسلط پیدا میکند که خود بخود در صف بند گسان شهوت قرار میگیرند، اسیر انگیزه ها و محکوم بفرمان غریزه حیوانی میگردند و اما ملتها دائم بسوی جنگهای جهان سوز میروند، همان جنگهایی که نه لذت میشناسد و نه زندگی، پس علم بدون ایمان همان ابزار هستی سوز است که

انسانیت را رو بنا بودی و جهان را بسوی ویرانی خطرناک زهبری مینماید.
 بنابراین اگر اعتقاد بمبدء رادرزندگی بشر فایده جزاین نباشد که
 میدان را برای زندگانی آماده ساخته و آرزوی زندگی جاوید را سرمشق
 برنامه بشریت قرار میدهد همان زندگی که همه آرزوها در آن برآورده شده
 و از تمامی نعمت های جاوید دلخواه آن بهره برداری میشود، خلاصه اگر عقیده
 را جز تخفیف بحرانی های روی زمین و آماده کردن فرصتهای مناسب برای
 پرورش افکار دوستی و برادری و بشرنوازی مأموریتی نباشد همین اندازه پس
 که انسان عقیده را محترم بشمارد و آنرا بهترین توشه زندگی قرار دهد.

باید توجه داشت که بالاخره صاحبان مقاصد عالی و افکار و عقاید با ارزش
 انسانیت را کی مأمور کرده که در مبارزه این اندازه سر سخت و صبور باشند؟
 که بآنان دستور داده که در راه رسیدن با فکر و هدفهای انسانیت تا این
 حد با قوای شروفساد بجنگند؟ آیا سود شخصی که انتظارش را داشتند و ادارشان
 میساخت؟ نفع شخصی که ارزشی ندارد تا در راهش خونها ریخته شود، زیرا
 بعضی و بلکه اکثرشان قبل از رسیدن بنفع منظور، از جان شیرین میگذرند
 بلکه هدف این گروه هدایت کاروان بشریت بوده و پس.

واضح است آن عقیده ای که تکیه بر نفع شخصی زند، هرگز رستگار
 نخواهد شد؛ مگر آنگاه که هدف ناچیزش بدست آید و متأسفانه تا بدست آید
 تند بادها ویرانش میکند، آری تند بادهای شهوات و منافع خصوصی زیرا که
 این گونه هدفها مانند خار بن ریشه ثابت ندارد، بنابراین سود شخصی
 زود گذر علت صبر بر شدائد و باعث این همه فداکاریها نبوده و
 نخواهد بود.

در مقابل این طایفه بعضی مصلحین حرفه ای هستند که نیروی صبر

مبارزه خود را از کینه‌های درونی میگیرند؛ از کینه‌های شخصی خود و یا از کینه‌های گروهی امتیاز خواه و یا از کینه‌های ملتی که در میان آن بزرگ شده‌اند الهام میگیرند، و این مصلحین دروغی گاهی هم بعضی هدفهای خود نائل میشوند.

گاهی شدت کینه و بغض آنان بحدی میرسد که بهمه رنجها و گرفتاریها تن در داده و در راه هدف خود را برای هر نوع فداکاری آماده میسازند، اما متأسفانه عقائدیکه تکیه بر بغض و کینه و پشت پا بر آئین دوستی بزند هرگز ممکن نیست کاروان بشریت را بسر منزل بهروزی و آسایشگاه سعادت برساند، بلی گاهی مشکل موقتی را آسان و گاهی ستمی را بر طرف میسازد و لکن هیچگاه درمان قطعی آلام بشر دردمند نخواهد بود، زود است که منحرف شود، آری بناچار هم منحرف خواهد شد زیرا که همیشه از پستان کینه‌ها و عداوتها شیر خورده است. در نتیجه شری را به شر بدتر و ظلمی را بظلم شدیدتری تبدیل و سقوطی را بسقوط عمیق‌تری تحویل خواهد داد، **بر همگان روشن است عقیده‌ایکه بر نفع آنی و زود گذر استوار نباشد.**

عقیده‌ایکه از سر چشمه کینه‌ها و عداوتها سیراب نشود عقیده‌ایکه هدفش ایجاد دوستی و نجابت و حق‌یاری و برادری باشد، عقیده‌ایکه با شر بخاطر اینکه شراست می‌جنگد و از حریم خیر بیاس اینک خیر است دفاع میکند، این همان عقیده‌ایست که فقط برفع بشریت میکوشد، این همان ایمان کامل است که جهان را بسوی خیر کشیده و انسان را بقافله سعادت نزدیک میسازد، بنا بر این باین هدف عالی کی‌توان رسید مگر راهش بجز ایمان بنوع یاری و برادر دوستی است؟ مگر راه این هدف غیر از ایمان بخیر است؟ همان خیریکه بوجودی پایان خدا پیوسته است، مگر راه این

مقصود با عظمت جزایمان بحق است، همان حقیقه‌زندی بشر با آن اندازه گیری میشود، پس بدون ایمان بخدا و اعتقاد بعالم دیگر چگونه باین هدف عالی توان رسید، همان ایمانی که حس فنا و نابودی را از روح زائل ساخته و بجای آن احساس دوام و بقا و زندگی جاوید می بخشد، همین جا است که دیگر این روح کوشش و کردارش را بی فائده و افکار پر ارزش خود را عاقل و باطل نخواهد یافت، تا اینجا بحث مادر عقیده بود، عقیده بخدا و ایمان بعالم دیگر و حیات جاویدان.



اما اسلام را حساب دیگر است آنانکه در خاطرشان نقش بسته که اسلام وظیفه خود را ایفا کرده و هدفهای خود را پایان رسانده است هنوز نمیدانند که اسلام برای چه آمده؟ همان طور که آنها در درسهای تاریخ فرا گرفته اند همان درسهایی که برنامه آن را استعمار چیان دلسوز تدوین نمودند خیال میکنند که اسلام فقط برای برانداختن بت پرستی نازل شد، آمد که بشر بت پرست را پرستش خدای یکتا بخواند، روزیکه اعراب در حال توحش میزیستند و قبایل متفرقه بودند دشمنی و ستیزه جوئی در میان آنها حکم فرما بود و غارت و خونریزی شعار مقدس بشمار میآمد، اسلام آمد آن تفرقه ها را کنار گذاشت و آن قانون را درهم ریخت، در میان آنان هماهنگی ایجاد نمود و همرا در یک اجتماع منظم قرار داد، اعراب پیش از اسلام شراب خوار و قمار باز بودند و مفاسد اخلاقی را نیکوکاری میدانستند، اسلام آمد آنها را از باده گساری و قمار بازی و سایر کارهای زشت بازداشت چنانکه از گروگان گرفتن انسانها و زنده بگور

کردن دختران بازداشت و باین موجودات خارج از صف بشریت حق اجتماع داده و جزو خانواده بشریت بشمار آورد .

اسلام آمدپیر وانش را به نشر دعوت خود خواند و آنها نیز بندایش جواب مثبت دادند و تبلیغ اسلام قیام کردند، تا جنگها و لشگر کشیهایکه بتوسعه اسلام منتهی شد بر پا گردید و خونهای فراوان ریخته شد تا اسلام بحدود جغرافیائی معروفش رسید، و منظور از این دعوت غیر از این نبود و آن هم که حاصل شد در نتیجه هدفهای اسلام در اینجا پایان رسید.

و اسلام وظیفه خود را بنحو شایسته انجام داد و خود جزو سطور تاریخ در آمد و در ردیف آثار باستانی قرار گرفت و اکنون که در عالم اسلامی بت پرستی وجود ندارد و قبائل وحشی نیز بتدریج و کم کم بملت های بزرگ و متمدن تبدیل گردید موضوع باده پیمائی و قمار بازی و مسائل اخلاقی بحال خود واگذار شده و برخلاف همه ادیان در اجتماع مترقی امروز محترم و اجتماع پسند شد و گفتگو در اطراف این گونه کارها دیگر بی فائده است، زیرا که امروز هیچ محفلی بدون باده و قمار فروغ ندارد و بعبارت دیگر اجتماع روز آنها را برسمیت می شناسد، پس روی این حساب هنگام انتشار دعوت اسلام بسر آمده و در تاریخ نو بنیان امروز پست جدیدی برای آن در نظر گرفته نشده است. بنا برین اسلام مأموریت خود را انجام داده و مقاصدش را بپایان رسانده است.

هم اکنون وظیفه ما این است که بسوی تمدن جدید روی بیاوریم و آن ما را از هر جهت بی نیاز خواهد ساخت .

آری این همان الهام بر نامه های تعلیم و تربیت استعمار است که امروز بر فرزندان و جگر گوشگان خود یاد میدهم و همین بر نامه های شرآمیز

در جامعه ما بنام تمدن صحیح شناخته شده چنانکه از روزنه بی فروغ افکار سر سپردگان استعمار گران غربی سردر آورده و در میان غرب پرستان معروف است، و لکن اینان و آنان هیچ يك تا کنون درك نکرده اند که اسلام برای چه نازل شد جان سخن این است که حقیقت بی پایان این نظام بی مانند در کلمه با ارزش آزادی گنجیده است، و عبارت دیگر اسلام حقیقت آزادی و آزادی حقیقت اسلام است، اسلام و آزادی دو حقیقت پاك و تفکیک نا پذیرند، اسلام مساویست با آزادی از هر قدرتی که در کره زمین قافله بشریت را مقید می سازد و یا از پیش رفت آن بسوی آسایشگاه بهروزی و سعادت و از رسیدن بار دو گاه انسانیت باز می دارد، اسلام مساویست با آزادی از چنگال حکومت های زور و فرمانروائی ستمکاران، همان ستمکارانی که همیشه بشر را از برای بهره برداری خود می خواهند و همه جا با قهر و غلبه و ایجاد خفقان مردم را اسیر خود می سازند .

و بر علیه انسانیت قوانین ضد انسانی و خلاف حقیقت تصویب مینمایند، و سعادت و خوشبختی افراد را تیرموناموس آنها را بی احترام و دارائی جامعه را بغارت میبرند .

اسلام با بر گرداندن همه قدرتها بسوی خدای یگانه و منحصر دانستن همه نیروها در اختیار پروردگار و بایان کردن این حقیقت بزرگ که باید در افکار و قلوب مردم از هر بدیهی بدیهی تر گردد و آن عبارت از این است که همه بدانند **مالك الملوك** خداست و اوست که بر همه بندگانش غالب است، حکومت و فرمانروائی واقعی سزاوار اوست، همه بندگان ویند، و در مقابل او هیچ بشری بر سود و زیان خویش مالک نیست، اینجا است که پس از روشن شدن این حقیقت دیگر هر بشری از آزار بشری مانند خود

آزاد است، زیرا بخوبی میداند که از بشر ناتوان کاری ساخته نیست و می داند که خودش و دیگران در مقابل اراده پروردگار قهار مغلوبند .

اسلام مساویست با آزادی از همه شهوات؛ حتی شهوت حیات، در صورتیکه حیات برنده ترین اسلحه ستمکاران است، بی اراده و یا با اراده آنرا برای سرکوبی بشر بکار میبرند، زیرا اگر مردم اسیر شهوات نباشند هرگز تن بذلت نمیدهند و هیچگاه از میدان مبارزه با ظلم و ستم عقب نشینی را جایز نمیدانند و بهمین جهت اسلام عنایت و پافشاری مخصوصی با آزادی مردم دارد تا در مقابل شروفساد در صف مجاهدان جان باز قرار بگیرد نه در مقام ریاکاران سست و زبون .

اینک فرمان بسیج آزادی را از زبان سخن گوی اسلام بشنوید این

قرآن است که این فرمان را از طرف خدای بزرگ خطاب به پیامبرش بگوش جهانیان میرساند^۱

هان بگو بمردم اگر پدران شما، فرزندان و همسران شما، برادران و خواهران شما، و خلاصه فامیل و خویشان شما، اموال و ثروتیکه اندوخته اید، و تجارتیکه از کسادى بازارش میترسید، خانه ها و کاخ هائیکه دلبستگی کامل بآنها دارید نزد شما از خدا و پیامبر و از جهاد در راه خدا عزیزتر و محبوبتر است منتظر باشید، و خویشتن داری کنید تا خداوند امرش را روشن سازد و یقین بدانید که او گروه فاسق را هدایت نمیکند

شگفتا چه اعلان با ارزش و چه فرمان با عظمت است که همه شهوات جهان را در يك کفهمیزان حقیقت نهاده و در کفهدیگر دوستی خدا و پیامبر و جهاد در راه خدا را قرار داده عجب میزان عدالت و سنجشگاه حق و

حقیقت است

سپس در هنگام سنجش کفه خدادوستی سنگین تر از کفه شهوات است، آری سنگین تر باید تا شرط کمال ایمان وزینت بخش محفل معرفت گردد.

ناگفته نماند که منظور از آزادی از شهوات تنها مقاومت و پایداری در برابر ستمکاران و زورگویان نیست بلکه با حفظ سمت برای هدفهای شخصی نیز بکار برده میشود.

تا بشر آسانی بتواند خود را از قید بندگی غریزه‌های طبیعت آزاد سازد وزیر بارسلطان دیواندرون خود نرود.

واضح است کسیکه غرق در شهوات است در اول کار گمان میکند که پیش از دیگران از لذائذ حیات و مزایای زندگی بهره‌مند است و لکن این خیال خام و این پندار خطا پیشه در اندک زمانی او را بدست عبودیت و بذلت بندگی مژمن میسپارد، بطوریکه راه نجات برویش بسته و بشقاوت و تیره روزی خانمان بر انداز گرفتار گردد، و تا ابد آسایش و آرامش از وی سلب شود، زیرا هیچگاه کیسه طمع و شهوات با افراط و زیاده روی و با فشار ستیزه پر نمیشود و بلکه هر اندازه که افراط و فشار بیش تر و انگیزه ستیزه شدیدتر شود این دیو گرسنه دهان باز تر و گرسنه تر میگردد و سرانجام پیروانش را چنان بخود سرگرم میسازد که نتوانند از چنگالش بیرون آیند و بعلاوه دام خود را چنان استادانه می گسترده که خود بخود هر شهوترانی بی اختیار بسویش میرود، بدیهی است که در این محیط، زندگی دیگر امکان پیش رفت نخواهد داشت و همای دور پرواز بشریت دیگر نمیتواند پیروا درآید، مگر آنگاه که از فشار مرگبار شهوات آزاد شده و از قید بندگی نجات یابد، تا در

میدان آزادگان عمل کند و درصفت با عظمت احرار استخدام شود، خواه این عمل بصورت علمی درآید که زندگی را برای بشر هموار بسازد و یا بفداکاری و جان بازی انجامد تا جان داده و سرمایه زندگی جاوید بدست آورد، و یا عقیده و ایمانی باشد که بوسیله آن در افق افکار روشن پرواز در آید، و جهان بی پایان بشریت را زیر بالش بگیرد و از اینجاست که اسلام عنایت خاصی بآزادی بشر از شهوات خود دارد، اما نه بتصویب نمودن رهبانیت خشک کلیسایی، که تمام شیرینی های زندگی بکامش تلخ است، و نه با جلو گیری از لذتهای گوارا که انسان را بقانون شکنی وادارد، بلکه با تهذیب کامخواهی افراد و مباح ساختن مقداری از لذائذ بقدریکه رفع احتیاج کند و نیروی آدمی را آزاد بگذارد تا بتواند در پیش برد و بزرگداشت کلمه حق مردانه بکوشد.

اسلام با این اقدام دو سود بزرگ را در نظر گرفته.

يك سود برای خود فرد که با بدست آوردن مقداری از لذت و آرامش خاطر بآسانی بتواند از مزایای زندگی استفاده نماید.

و سود دوم برای اجتماع که بابکارانداختن نیروی آن در راه خیر و سعادت بمقتضای نظریه وسیع خود که همیشه در هماهنگی ساختن فرد و اجتماع میکوشد و اجتماع را بسوی ترقی و کمال رهنمائی میکند و هم چنین اسلام بآزادی عقل از خرافات و اوهام پرستی نظر دارد، زیرا که پیش از اسلام بشریت در خرافات و اوهام غرق بود، قسمتی از آن خرافات را خود بشر ساخته بخود و بخدایان مصنوعی نسبت میداد، و قسمت دیگر را رجال دین بافته و بخدای زمین و آسمان منسوب میساختند.

و همه این کارها ناشی از يك رشته جهالت بود که عقل بشر در کودکی از

پستان آن شیر میخورد.

بنابرین اسلام آمد که بشریت را از چنگال خرافات نجات بدهد، همان خرافاتی که در پیکر بتها و در داستان یهود، و اوهام کلیسا، نمایان، میگردید اسلام آمد که کاروان بشر را از خرافه پرستی بسوی حق برگرداند، بطوریکه عقل بپذیرد و حواس بشناسد، و ضمیر ایمان بیاورد، اسلام افراد بشر را برای بکار انداختن نیروی خود میخواند تا بار اهنمائی آن پی بحقایق زندگانی ببرد، بشرط اینکه در میان عقل و دین عداوت و در میان علم و دین دشمنی پدید نیاید، و انسان در خداشناسی بخرافه پرستی مجبور و در گرویدن بعلم و ودانش بانکار کردن خدا ناچار نگردد، بلکه با اطمینان دل و استقامت ضمیر اقرار نماید که خدای توانا هر چه در زمین است تحت فرمان وی قرار داده است و بخوبی بداند هر راز علمی و هر سودمادی که تا کنون بشر آن رسیده توفیق و فضل بی پایان خدای بزرگ است و بخاطر همین نعمت ها سزاوار شکر و مستحق پرستش است، با بهترین و شایسته ترین وجهی باید در ستایش او بکوشد و بهمین جهت است که خداوند حکیم معرفت راجز و ایمان قرار داده ند مخالف آن و همه این ها یک رشته هدفهائی است که بپایان نرسیده و تا بشر بشراست ممکن نیست بپایان برسد.

بنابرین آیا میتوان گفت اکنون بشریت از چنگال خرافات نجات یافت؟ آیا میتوان گفت از قید تسلط ستمکاران و زورگویان رها شده؟ آیا میتوان گفت از فشار عزائز و از صیحه مرگبار شهوات آزاد گشته؟ نصف سکنه جهان هنوز هم در بت پرستی بسر میبرند. درهند و چین و در اکثر نقاط عالم هنوز هم بت پرستی شیوه ستوده و آرمان مقدس است و نزدیک بنصف دیگر نیز امروز بخرافات نو پدیدگی گرویده اند که در گمراه

ساختن بشریت و فاسد نمودن افکار و پندار مردم و قطع کردن علاقه و ارتباط انسانها کمتر از بت پرستی نیست، و بلکه خطرناکتر است و این خرافات جدید همان علم بدون ایمان است، جای انکار نیست که علم در کشف حقایق از مهمترین ابزار معرفت است و در راه ترقی و پیشرفت، بشریت را مسافت - های زیادی پیش برده است.

اما ایمان غریب و برای نکه او خدای یکتا است و مسدود ساختن راههای معرفت بجز علم تجربی انسانیت را از مقصد خود دور و افکارش را در میدان تاریکی محصور ساخته، همان میدانی که فقط علوم تجربی میتواند عمل کند و آن عبارت از میدان حواس است. بدون شك هر اندازه هم که وسعت این میدان بیشتر باشد باز هم نسبت بنیروی خداداده انسان تنگ است و هر قدر ارتفاع فضایش بالاتر باشد باز هم در برابر قدرت پرواز فکر و روح بشر ناچیز است زیرا هر وقت که انسان با فکر و روح خود پیروز در آید بروح بی پایان حق متصل میگردد و بادیده ظاهر و باطن در آن حال از نور معرفت اقتباس مینماید، و البته این معنی بالاتر از آن خرافات است که پیروانش خیال کرده اند و ایمان دارند که فقط علم تجربی میتواند آنها را بهمداسرار هستی آشنا سازد و چنین می پندارند که هر آنچه این علم اثباتش کرد حق، و هر چه را از اثباتش ناتوان شد خرافات است، و حال آنکه علم تجربی هنوز طفل است. هنوز هم درباره بسیاری از حقایق جهان هستی در میان نفی و اثبات سرگردان و از شکافتن هسته حقیقت موجودات عاجز است و بلکه هنوز نتوانسته از اوصاف و ظواهر تجاوز نماید.

اما پرستشگران علم در داوری کار معبود خود بشتاب میروند و چون آن را از درك غیر محسوسات ناتوان یافته اند وجود روح را منکرند و بجرم اینکه علم

تجربی در میدان تاریک حواس بشر محدود است نیروی برق آسای انسان و ارتباط معنوی او را با عالم خارج از حواس که هنوز هم برای علوم طبیعی مجهول است انکار میکنند و انکار آن نه برای این است که در پشت پرده حقیقتی نیست بلکه برای این است که ابزارشان از اثباتش عاجز است، و چون حقیقت ذات خدا ممکن نیست در برابر علم تجربی سرفروا و در پرستشگران علم خود را از او بی نیاز میدانند و بلکه گروهی قدم بالاتر نهاده و جودش را منکرند.

بنابر این اکنون بخوبی روشن شد که دنیای امروز باسلام

محتاج تراست چنانکه سیزده قرن پیش محتاج بود. بلی دنیا امروز باسلام محتاج تراست که از چنگال خرافاتش برهاند و عقل و روحش را از او هام پرستی نجات داده باوج عظمت خدا شناسی برساند، خواه آن خرافات، بت پرستی باشد و یا دانش پرستی، بآن معنی که غریبون پیشرو امروز میگویند، بلکه امروز عالم بوجود اسلام بیش از این محتاج است تا در میان علم و دین از نوصلاح و صفا برقرار ساخته و آرامش از دست رفته را باجماع بشریت دوباره بازگرداند، همان جامعه ای که عقاید فاسد دنیای غرب ویرانش کرده، عقل و وجدانش را باهم آشتی بدهد تا بداند که احتیاج بعلم و احتیاج بخدا بایک دگر ناسازگار نیست. دیدی هر لحظه ای که میگذرد دنیای متمدن امروز بوجود اسلام نیازمندتر می گردد تا مگر بقیه این روح ناستوده یونانی را از نهادش بیرون براند .

همان روحی که اروپای متمدن امروز آنرا از امپراطوری روم ارث برده است، همان روح پلیدی که ارتباط بشرو خدا یا نرا ارتباط عداوت و دشمنی می پنداشت، همان روح ناپاکی که معتقد است همه اسرار معرفت و هر خیریکه بشر آن میرسد با زور از دست خدایان گرفته میشود بطوریکه

اگر این خدایان قدرت داشتند همه را از بشر مضایقه میکردند و از اینجا است که هر کشف علمی در این قاموس، پیروزی بر خدایان و شفا بخش آلام بشریت محسوب است؛ و این روح پلید هنوز هم در باطن عقل اروپائیان و در نهاد عموم غریبون کمین کرده و گاه گاهی از دریچه گفتار آنها آشکار میگردد؛ از قبیل اصل پیروزی انسان بر طبیعت و رسیدن علم تجربی با سرار هستی و مانند اینها. وهم چنین در راه خدا پنداری و خدا شناسی از آنان سر میزند و خیال میکنند که فقط ناتوانی انسان او را و ادار بخدا شناسی میسازد، زیرا بعقیده آنان هر کشف علمی را که انسان بدست میآورد بهمان نسبت يك درجه او را بالا برده و در مقابل يك درجه خدا را تنزل میدهد. و این ترفیع و تنزیل همین طور ادامه دارد تا انسان بهمه اسرار علم آشنا شده و بر موز آفریدگاری قدرت پیدا کند، و بدین حیات بپردازد، و این همان خواب تعبیر ناپذیر است که در مخیله دانشمندان امروز کمین کرده است و معتقدند که: اگر بشر در این کار پیروز گردد برای آخرین بار از ستایش و خضوع در برابر خدا رها شده و خود آفریدگار خواهد بود. پس دیدی که عالم امروز چه نیاز بزرگی باسلام دارد تا از این گمراهی نجاتش بدهد و بروح و روانش آرامش و امنیت غارت شده را باز گرداند، از لذت رحمت و حلالت لطف خدا با خبرش بسازد و آگاهش نماید که هر معرفتی که بشر آن برسد و هر سودی که نصیبش گردد بزرگترین سعادت است که از پیشگاه خدای توانا در اختیارش قرار میگیرد، آگاهش بسازد که در صورتی خدا از بشر راضی است که این اندوخته های گران بها را در بهروزی اجتماع بکار ببندد، و نیز آگاهش بسازد که هر گز بجرم شناختن حقیقت و پی بردن بر موز هستی، خدای بزرگ انسان را مورد خشم خود قرار نمیدهد و هم

چنین هنگام کشف و آشنا شدن بیک حقیقت علمی، پروردگار دانا از خود-
ستائی بشر نمیرسد؛ بلکه وقتی انسان را مورد عتاب و غضب قرار میدهد، که
اندوخته‌های معرفتش را در راه اذیت و آزار مردم بکار اندازد **واقعا سه**
مردم امروز باسلام محتاج ترند؛ تا گریبان آنها را از چنگال ستمکاران
وزورگویان نجات بدهد، همان طور که سیزده قرن پیش نجات داد. واضح
است که امروز ستمکاران فراوانند بعضی از آنان پادشاهان و برخی کردن
کشان و گروهی سرمایه‌دارانند که دائم با وسائل گوناگون خون زحمت-
کشان را می‌کند، و با اسلحه برنده فقر و احتیاج آنان را سر کوب می‌سازند،
و گروهی دیکتاتورها و خود سرانی هستند که با توسل بزور سر نیزه و بکار
بردن سلاح‌های آتشین و تشکیل دادن شبکه‌های جاسوسی و محکمه‌های
تفتیش عقائد حکمرانی کرده و برگرده ملت‌ها سوارند و با کمال پروئی
خود را مجری اراده ملتها و خادم طبقه رنجبر می‌خوانند. اسلام امروز
مردم را واقعا و بدون ریا از چنگال این گروه ستمکار نجات میدهد. بلی
اینجا بعضیها میتوانند بپرسند اگر اسلام این طور نجات بخش است پس چرا
ملت مظلوم خود را از چنگال ملوک ستمکارش نجات نمیدهد؛ همان ستمگرانی که
هنوز هم بنام اسلام نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده و زالوصفت دائم بمکیدن
خون بی‌گناهان مشغول و در هتک احترام دیگران لحظه‌ای غفلت ندارند،
پاسخش این است که اشتباه نشود هنوز اسلام در این بلاد حکومت ندارد
و حتی اهل این محیط مسلمانان واقعی نیستند، از اسلام فقط نام مسلمانان را
دارند، این حکم قرآن در باره این گروه کاملاً صادق است آشکارا می‌گوید (۱)
«آنانکه برخلاف حکم خدا حکم برانند کافرنند» و همین طری فرمان دیگری

خطاب پیامبر مبارز اسلام میگوید (۱) «بآنان بگو؛ هر گز نگوئید ما مؤمنیم بلکه بگوئید که بناچار اسلام را پذیرفتیم زیرا که هنوز ایمان بقلب‌های شما راه نیافته است» البته آن اسلامیکه امروز ما بسویش میخوانیم طبعاً آن نیست که این گروه مسلمان نما در مشرق زمین دست‌آویز کرده و بنام آن باتمام قوانین خدا مخالفت میکنند گاهی مطابق دستورهای اروپا و گاهی موافق احکام خدا رفتار مینمایند.

نه با آن قصد عدالت و نه با این اراده انصاف دارند آماده و آگاه باشید آن اسلامیکه ما بسویش دعوت میکنیم امروز تازه بجش در آمده تا تخت‌های ستمکاران را بلرزاند و آنان را با کلخ‌های ظلمشان واژگون سازد. یا باطاعت خود وادارد و یا از زمین پاک اسلامی بیرونشان کند؛ مثل آن اسلام مثل آب باران است که در روی زمین جاری میشود، حبابش فانی و نابود گشته و آنچه بنفع مردم است در دل زمین میماند و مورد استفاده قرار میگیرد

(۲) فاما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض

بدیهی است وقتی که این اسلام حکومت کند چنانکه یاری خدا خواهد کرد هیچ ظالمی در بلاد اسلامی دیده نخواهد شد.

زیرا که اسلام هر گز جفاکاران را برسمیت نمیشناسد و بهیچ کسی اجازه حکومت خودسرانه نمیدهد، بلکه آنروز همه باید در همه جاتطبق فرمان خدا و دستور پیامبر رفتار بنمایند و شکی نیست که حکومت خدا حکومت عدل و احسان است؛ آری آنروز که اسلام رشته حکومت را بدست

۱- سورة حجرات آیه ۱۴

۲- سورة رعد آیه ۱۷

میگیرد باین معنی که يك عده جوانان مؤمن و مردان مجاهد در سایه اسلام تربیت یا بندهیچ زمامداری نمیتواند جز قانون خدا قانونی اجرا کند و در غیر این صورت خود بخود معزول شناخته شده و حق زمامداری بر مردم نخواهد داشت، چنانکه بناچار ابوبکر با صراحت بیان در عهد خود میگفت؛ ای مردم تا روزیکه دیدید سر در فرمان خدا دارم اطاعت کنید، و هر گاه که دیدید منحرف شدم و عصیان ورزیدم دیگر حق زمامداری بر شما نخواهم داشت. و هم چنین آروز زمامدار بیش از يك فرد معمولی در مال ملت و در قانون خدا حقی نخواهد داشت و نیز در آن روز زمامدار نمیتواند بزمامداری برسد مگر با اراده و انتخاب آزاد مردم شخصی شایسته این مقام است که جز عدالت و رشادت و نیکوکاری قیدی نداشته باشد، پرورش است که این اسلام روزیکه حکومت کند ملت خود را نه تنها از خود سری و زور گوئی جفاکاران داخلی نجات میبخشد بلکه با حفظ سمت از طغیان مستقیم بیگانگان نیز جلو گیری خواهد کرد، زیرا که اسلام دین عزت و دین شرف است همیشه از کرنش و تواضع به استعمار ننگ دارد و همه جا آنرا بشدت زشت می شمارد .

در نظر اسلام رضایت و کرنش به استعمار با کیفر و مواخذه، سخت و شدید خدای قهار مساویست، این همان اسلام است که مردم راهمه جا و در هر زمان با وسائل موجودش بمبارزه علیه استعمار و استعمار گر میخواند ، پس دیدی که ما امروز بوجود اسلام نیازمند تریم تا بزیر پرچمش در آئیم و کشور خود را از لوٹ استعمار پاک کنیم، افکار و ارواح و اموال و خلاصه عرض و ناموس و عقاید خود را از چنگال زهر آگینش آزاد بسازیم تا بوسیله

آن سزاوار لطف بی پایان خدا و دین بر گزیده اش باشیم ، همان خدای
بزرگی که میگوید (۱) امروز دین شما را تکمیل و نعمت خود را بر شما تمام
کردم و اسلام را بهترین دین بر گزیدم .

ولکن اشتباه نشود باز هم دور اسلام در این خدمتوقف نخواهد ماند؛
زیرا که نفع آزاد کردن این قطعه عالم از چنگال ستمکاران داخلی و
خارجی تنها بر ملت مسلمان عاید نیست، بلکه با حفظ سمت برای همه اهل
جهان، نعمت بزرگ و سرمشق درخشان زندگی است، همان جهانی که با
ضربت مرگبار جنگ گذشته بخون خود غلطید و جنگ آینده نیز بنا بودی
وحشتناک تهدیدش میکند. **زیرا امروز این عالم مظلوم بدو نیروی**
بزرگ تقسیم شده است. از یک طرف نیروی خطرناک کمونیست و از
طرف دیگر نیروی تبهکار سرمایه داری و هردو نیروی کافر در توسعه
نفوذ و برای بدست آوردن پایگاههای تهاجمی و مناطق نظامی در نقاط حساس
جهان بایک دیگر بمبارزه و رقابت برخاسته اند، گرچه در ظاهر بایک دگر
میجنگند اما اگر نیک بنگریم بخوبی پیداست که با ما مردم بی دفاع
میجنگند. با ما مردم بی گناهی که در این محیط پهنار و پربرکت اسلامی که
از ثروت مادی و معنوی سرشار و حساسترین پایگاههای سوق الجیشی در آن
قرار گرفته است مبارزه میکنند، هردو نیروی جفاکار روی سینه مجروح و
بی دفاع ما کشتی گرفته اند مثل اینکه در نظر آنها ما مردمی هستیم بی ارج و
بی ارزش و تاکنون در دفتر بشریت نام ما ثبت نرسیده است ، و بلکه فقط
مانند بردگان برای پیروی از پیروی پیروز آفریده شده ایم و مانند کالادائم
از دست مالکی بمالک دیگر منتقل میشویم، آری اگر عالم اسلامی هستی خود
را باز گرداند و عظمت خود را از سر بگیرد چنانکه یاری خدا تازه در این راه

قدم نهاده . بطور یقین این ستیزه هستی سوز و این آشوب خانمان بر انداز که امروز دنیا را بنا بودی تهدید میکند خاموش شده و نیروی سومی بوجود آمده تعادل نیروی ملل را در اختیار خواهد گرفت، هم از قدرت و نفوذ سرمایه داری و هم از غلبه و پیروزی کمونیستی مانع خواهد شد، در آن روز نه روسیه شوروی میتواند بجا چیره شود و نه امریکای سرمایه دار چشم طمع بسوی ما خواهد دوخت، چنانکه با کمال پروائی امروز رفتار میکنند بلکه آنروز هر دو در جلب رضایت اسلام و خوشنودی مسلمانان با یک دیگر رقابت خواهند کرد بنا بر این دیدی که دنیای امروز به پیروی اسلام محتاج است اگر چه غیر از مسلمانهای موجود هم کسی از آن پیروی نکند، زیرا که تنها پیروزی آن عالم را از ترس مزمن و از ناراحتی اعصاب نجات میبخشد. شگفتان دنیای پر آشوب امروز چه احتیاج بزرگی با اسلام دارد تا آنکه آنرا از چنگال سلطان شهوات رها سازد. اینک این اروپای متمدن است که در منجلا ب شهوات چنان غرق است که به بیرون آمدن قادر نیست و چنان از باده شهوت سرمست است که کنترل اعصاب از دستش خارج است، اگر بگویند چه نتیجه ای بالاتر از این که امروز علم و دانش این همه پیشرفته است میگوئیم صحیح است که علم و دانش ترقی کرده اما متأسفانه از ترقی بشریت خبری نیست که نیست!، آری تا کنون یاد نداریم جامعه ای را که اسیر شهوات خود باشد و در گرداب محسوسات مادی درماند و با این حال ترقی بکند و در زندگی سرافراز گردد .

بلی امروز پیشرفتهای علمی در سراسر شرق و غرب بعضی مردم را چنان فریفته که خیال میکنند ساختن هواپیماهای صوت شکن و بمبهای اتمی و هیدروژنی و اختراع دستگاه رادیو و تلویزیون و کنترل نیروی

الکتریسته فقط وسیله پیش رفت و ترقی است و بس. اما متأسفانه باید گفت که میزان صحیح ترقی آن نیست که آنان پنداشته اند، بلکه آن میزانیکه هرگز خطانمی پذیرد این است که انسان همه جا و همه وقت بر شهوات خود پیروز شود و بخوبی بتواند خواسته های غرائز خود را کنترل کند در نتیجه بشر هر چه در این کنترل قوی تر گردد بتمدن نزدیک تر است و هر اندازه در این کار ناتوان تر شود از تمدن دور است، گرچه در عالم بیالاترین مقام علمی هم برسد. و بدیهی است که این میزان فرمایشی نیست که بدون دلیل ادیان و مذاهب و یا علم اخلاق آنرا ساخته باشد، بلکه یک قانون طبیعی و یک میزان فطری است که خداوند بزرگ در نهاد بشر بودیعت نهاده است

پس بنابراین چه خوش است چندورقی از تاریخ بخوانیم و اندکی بزندگی ملت های گذشته بپردازیم: چه ملتها که میتوانستند در عالم با قدرت و نیرومندی زندگی کنند و در راه خیر و بهروزی بشریت بکوشند نکوشیدند و بجایش خود در نهایت تن پروری و شهوت پرستی فرو رفتند و سرانجام بسرنوشت شومی دچار شدند. آیا کاخ عظمت یونان باستانی را چه ویران کرد؟ و بساط امپراطوری روم و ایران قدیم را چه درهم کوبید؟ و قدرت عالم اسلام را در آخر عهد دولت های عباسی چه نابود کرد؟ ملت تن پرور فرانسه در جنگ گذشته چه شجاعتی از خود نشان داد؟ آیا در اولین ضربت که بریکرش خورد تسلیم نشد؟ زیرا ملت فرانسه همان ملت تن پرور بود که همه نیرویش را در عیاشی و خوشگذرانی بهدر داده بود، دیگر آن انرژی را نداشت که اندوخته های مادی و معنوی خود را در دفاع از حریمش بکار بیاندازد. فرانسویان در پست همتی بجائی رسیده بودند که هنگام ریزش بمب های دشمن از ویران شدن کاخها و کاباره های پاریس بیش از نابود

شدن هستی و سعادت تاریخی خود میترسیدند و برقاصخانه‌های این شهر
پراز فساد بیش از استقلال کشورشان احترام میگذاشتند .

ای بسادر نظر غفلت ربود گان مشرق زمین، ملت آمریکای شهوت‌ران
امروز بزرگتر از هر ملتی نمودار است، زیرا که این ملت آلوده بشهوت
پرستی باوصف اینکه تن‌پرور است هنوز دارای قدرت و نفوذ است و بزرگترین
تولید جهان دردست اوست.

اما متأسفانه این خیال‌پرستان که امریکارا این قدر بزرگ می‌پندارند
تاریخ آنرا فراموش کرده‌اند که هنوز جوان است، هنوز از اندوخته خود
خرج نکرده دوران افزایش نیروی جوانی را طی میکند و تا کنون سرد
و گرم روزگار نچشیده است و این نکته راهمه میدانند که جوان همیشه
در تحمل بیماری و بردن رنج توانا تر است بطوریکه از بیرون بدن آثار
مرض نمودار نمیشود. و با این حال چشم‌طیب متخصص میتواند آثار بیماری را
از پشت پرده پرتزویر جوانی دریا بد، و در اینجا برای روشن شدن حقیقت، این
دو خبر مشهور را که در فضای عالم پیچید و در جراید جهان منتشر شد نقل
میکنم تا فریب خوردگان بدانند آن قانونیکه آفریدگار هستی در نهاد
آفریده خود بودیعت نهاده تغییر پذیر نیست و نیز بدانند که علم با همه
پیش رفت‌هایش هرگز نمیتواند قانونی را که در طبیعت بشرو نهاد موجودات
ست تغییر بدهد، زیرا که علم نیز پاره‌ای از همین فطرت خداداد است و هیچگاه
آئین خدا را متغیر نخواهی دید.

خبر اول این است که دولت امریکا سی و سه نفر از کارمندان وزارت

خارج خود را بجرم اینکه بجنون غریزه جنسی دچار شده بودند از کار
برکنار کرد، زیرا که با این وصف دیگر مورد اطمینان نبودند و نمیتوانستند

اسرار دولت را آن طور که لازم است حفظ نمایند .

خبر دوم این است که یکصد و بیست هزار نفر جوان امریکائی از نظام اجباری فرار کردند. البته این عدد نسبت بمجموع آرتش امریکا و هم چنین نسبت بملت جوانیکه میخواهد برای بدست آوردن رهبری جهان بکوشد عدد بزرگی است بلی همین مقدار نمونه ای از رسوائی این ملت است و بقیه در پشت سر خواهد رسید، و اگر این ملت باین آلودگی ادامه بدهد باید هم بقیه داشته باشد . این بودیکی از علل رسوائی مردم امریکا .

علت دوم اینکه تولیدات امریکای بزرگ تا کنون فقط در عالم مادی بوده است . ولکن این ملت با آن همه ثروت سرشارش و با آن همه نیروی جوانیش، و با آن قدرتی که در خاک و در افرادش ذخیره شده هنوز چیز قابل توجهی تولید نکرده است که در دنیای امروز در ردیف ارزشهای معنوی و قابل تحسین باشد، زیرا این قوم هنوز در تن پروری و شهوترانی بیش از حد مشغول است، چنان سرگرم باده شهوتست که آنی نمیتواند از آن محیط حیوانی بیرون بیاید، بطوری گرفتار است که دیگر حرکاتش مانند ابزار صنعتی شده و از اختیارش خارج است. **آری در رسوائی این مردم بشر دوست همین اندازه بس** که با سیاه پوستان بومی خود آنچنان وحشیانه رفتار کند .

که امروز ما میزان ترقی و آفاق بشریت آنرا از دور تماشا کنیم **هیاهات هیاهات** ! هرگز عالم نمیتواند با فرورفتن در لجن زار شهوات ترقی کند، اکنون دیدی که دنیای متمدن امروز، چه قدر با سلام محتاج است !! همانطور که سیزده قرن پیش محتاج بود تا مگر گریبانش را از چنگال شهوت پرستی برهاند و نیروی حیاتش را بسوی آفاق درخشان بشریت روان

سازد تاخیر وجودش بهمه نقاط جهان برسد و لباس افتخار بقامتش آراسته
 گ ، نباید کسی بگوید که دیگر این مطالب کهنه شده و گفتگو در این
 ره بی فایده است و بعبارت دیگر این تلاشها تلاش مذبحخانه است جز
 خستگی جان کندن نتیجه ندارد . زیرا در پاسخش میگوئیم پیش از این
 انسانیت بتجربه رسا نده که میتواند از طریق ایمان و عقیده ترقی بکند و
 بدیهی است هر کاریکه یکبار انجام گرفت بار دیگر نیز ممکن است . و
 امروز بشر همان بشر است هیچ تغییری در طبیعت آن رخ نداده است .
این نکته قابل انکار نیست که دنیای قبل از اسلام مانند امروزش در منجلا ب
 بندگی و عبودیت شهوتها افتاده بود . هیچ فرقی نداشت جز اینکه امروز
 وسائل شهوترانی مدرن تر شده ، امپراطوری روم قدیم در پروئی و بی-
 حیائی کمتر از پاریس و لندن و شهرهای امریکای امروز نبود و ایران
 باستان آنروز طوری در هرج و مرج اخلاقی گرفتار شده بود که امروز نظیرش را
 در دنیای کمونیزم نشان میدهند .

سپس اسلام آمد و همه این خرابیها را ترمیم نمود و آن وضع ننگین
 را بیک زندگانی آبرومند و سرشار از جنبش و نشاط تبدیل و زندگی را
 برای تولید خیر و اصلاح روی زمین آماده ساخت ، و بشر را در همه نقاط شرق
 و غرب پیش رفت اخلاقی و ترقی روحی و فکری بسیج نمود و هرگز از
 شر و فسادیکه دنیای آنروز راپر کرده بود عاجز ننماند و بدون اینکه بوضع
 آنروز اعتنا بکند بسوی هدفش روان شد ، و بدین ترتیب مدت زیادی عالم
 اسلامی در جهان منشأ نور و منبع سعادت و رهبر کاروان ترقی بشریت گردید ،
 و در این مدت هیچگاه خود را در بدست آوردن قدرت مادی و پیش رفت
 فکری و علمی محتاج بشهوترانی و هرج و مرج اخلاقی ندید ؛ بلکه پیروانش

در همه جا نمونه بارز انسانیت شناخته شدند، تازمانی فرارسید که در اثر بی‌اعتنائی زمامداران عالم اسلامی اخلاق این ملت بتدریج روبانحطاط رفت که سرانجام دردست دیوشهوت اسیر شد و سنت خدا در بارداش جاری و بسر نوشت شوم دچار گردید .

پنهان نماند این جنبش اسلامی که امروز بتجدید نیرو پرداخته و خود را برای يك بسیج عمومی آماده میسازد جنبش بزرگی است که از اندوخته های گذشته خود الهام میگیرد و بانیروی موجود امروز آغاز فعالیت نموده و بفرمای آینده امیدوار است. و سرانجام بتدریج تمام وسائل مادی و معنوی برای پیشرفتش آماده خواهد شد. بنا بر این بخوبی پیداست که این نهضت نشاط آمیز باسانی میتواند آن اعجازیکه اسلام، روز اول انجام داد دوباره بجهان بر گرداند، در نتیجه انسان در پرتو عنایتش از منجلاب پست شهوت پرستی بساحل سعادت آمیز بشریت میرسد، همان سعادتیکه از پایگاه زمین، آسمانها را هدف قرار میدهد، ولیکن با همه این فضائل اسلام هرگز باین اکتفا نکرد که تنها عقیده روحی و یا آئین تهذیب اخلاقی و یا دعوت بصوفی مآبی و تأمل در ملکوت خدا باشد، و بعبارت دیگر اسلام دین خشك نیست بلکه دینی است عملی و ناظر بر تمام جریانات عالم بطوریکه هر کاری از كوچك و بزرگ در زندگی و روابط مردم اعم از سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در نظرش یکسان بوده و برای هر يك بمقتضای شأن خود ارزش قائل است.

و در برابر هر يك قوانین بی مانندش را تصویب و در اجرای آن در حدود قدرت بشر میکوشد، بشرط اینکه در میان فرد و اجتماع و عقل و وجدان سازش و در میان عبادت کردگار و کار دنیا و هم چنین در بین زمین و آسمان و دنیا

و آخرت ارتباط و هماهنگی برقرار نموده و همه را تحت قانون يك نظام مشترك درآورد، البته این فصل آن قدر گنجایش ندارد که در اطراف نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اسلام بتفصیل سخن گفته شود، اما بیاری خدای توانا در فصلهای آینده و قتیکه باشکالات اروپا و اروپا پرستان پاسخ میدهیم. بتفصیل درباره ای از قسمتهای این نظام درخشان از جهات مختلف گفتگو خواهیم کرد. و در اینجا نیز لازم است بچند نکته دقیق و حساس ذیل اشاره کنیم.

- ۱- باید بدانیم که اسلام دعوت نظری نیست (دین خشک نیست) بلکه دین عملی است و کاملاً براحتیاجات مردم آشنا و در رفع گرفتاری آنها کوشا است
- ۲- باید بدانیم که اسلام در راه تحقیق و رفع این نیازمندیها باندازه میکوشد که تعادل قوا در حدود توانائی طبیعت بشر محفوظ بماند، بنابراین در درجه اول در نهاد فرد بین احتیاجات جسمی و روحی و خواسته های عقلی آن هماهنگی کامل برقرار میسازد و هرگز نمیگذارد یکی بر دیگری غالب شود، و از اینجا است که نیروی زندگی در راه ترقی هیچگاه بوسیله روح سرکوب نمیشود و هم چنین اسلام در گامیابی و استفاده از شهوات، آنقدر پافشاری نمیکند که انسانرا از مقام انسانیت پائین آورده و در محیط پست حیوانیت جای دهد.

اسلام همه این خواسته ها را اعم از مادی و معنوی در يك نظام حکیمانه طوری هماهنگ میسازد که هیچ فردی در جلب سود و دفع زیان سرگردان نیماند، سپس دوباره خواسته های فرد و اجتماع را طوری تنظیم مینماید که فرد نتواند بر فرد و یا بر اجتماع، و اجتماع بر فرد چیره گردد، و هم چنین نژادی بنژادی و یا ملتی بر ملتی نتواند جفا کند، بلکه اسلام همیشه خرد را در میان صفوف همه اینها قرار میدهد تا از برخورد و اختلاف جلوگیری کند.

و همه را بسازش و تعاون عمومی در راه خیر انسانی دعوت نماید و پس از این دو مرحله برای آخرین بار در میان اجتماع بین نیروهای مختلف تعادل برقرار ساخته قوای مادی و معنوی اجتماع را بایکدگر هماهنگ میسازد و تعادل عوامل مادی و عوامل انسانیت را کنترل مینماید.

بنابراین اسلام مانند نظام کمونیسم معتقد نیست که فقط عوامل اقتصادی و قوای مادی همه جا و همه وقت بر انسان غالب است و هم چنین مانند دعوت های روحی و مذاهب خیالی (درویش مآبی) ایمان ندارد که تنها عوامل روحی و فضائل اخلاقی میتواند زندگی بشر را تنظیم نماید. بلکه بعقیده اسلام همه اینها يك رشته عناصر مختلفی هستند که از مجموع آنها انسان، انسان میشود و هم چنین بعقیده اسلام بهترین نظامها آنست که همه وقت و در همه جا شامل همه جهات زندگی باشد، خواسته های جسم احتیاجات عقل و نیازمندیهای روح را با حفظ تعادل اجابت نماید باید بدانیم که اسلام دارای يك فکر اجتماعی بی نظیر و نظام اقتصادی خود کار است که همیشه بذات خود اتکادارد.

ولکن گاهی بر حسب تصادف در خارج با بعضی مظاهر سرمایه داری و یا کمونیستی هم قیافه میگردد، اما چون نیک بینی خواهی دید که اسلام چیز دیگری است.

هیچ گونه ائتلافی با سرمایه داری و کمونیستی ندارد و بدون اینکه در خط سیر خطاها و انحرافات آنها قرار بگیرد تمام مزایای هر دو را داراست.

اسلام نظام بی مانند ایست که در فرد پروری آن قدر تند نمی راند مانند دنیای غرب که فقط فرد را اساس قرار داده و او را موجود مقدس

میشمارد و فقط در حفظ آزادی وی میکوشد، در نظام غربی اجتماع در برابر فرد حق اعتراض و حق اظهار وجود ندارد، پس خود بخود معلوم شد که سرمنشأ نظام سرمایه‌داری هم همین جاست، همان نظام شومیکه بنیانش بر اساس آزادی فردی قرار گرفته تا اجتماع را سرنگون سازد.

و هم چنین اسلام در حمایت از اجتماع آن اندازه پافشاری نمیکند، چنانکه این روش محکوم بفنا، در اروپای شرقی برقرار است، و در تمام شئون زندگی اجتماع را بر فرد مقدم میدارد، در نظر این رژیم محکوم، فرد بتنهائی هیچ ارزشی ندارد جز اینکه داخل گله بشمار می‌آید، در نتیجه در اروپای شرقی فقط اجتماع آزاد است و فرد حق ندارد بگوید بالای چشم آن ابروست، پس بخوبی پیدا شد که سرمنشأ رژیم تاریک کمونیستی هم همین جاست همان رژیم سیاهی که فقط اجتماع را در زندگی دارای ارزش دانسته و فرد را جز در میان گله محکوم می‌سازد.

بلکه اسلام يك نظام عادل و حد وسط است در میان این دو نظام هم فرد و هم اجتماع را در حدود خود بر سمیت شناخته و هر دو را هم رنگ و باره تن يك دگر میداند.

بنابراین برای فرد آن مقدار آزادی میدهد که هستی خود را حفظ نموده و بحقوق دیگران تجاوز نکند، و برای اجتماع و یادولتیکه نماینده آنست باندازه‌ای آزادی عمل داده که هر گاه روابط اجتماعی و یا اقتصادی از تعادل خارج شد در اعاده آرامش و تنظیم برنامه آن عاجز نماند و همه اینها بر اساس دوستی متقابل در بین افراد و توده ملت‌ها بطور حکیمانه پی‌ریزی شده، نه بر اساس کینه و بغض و مبارزه طبقاتی آن طور که رژیم کمونیسم فلسفه خود را بر آن استوار ساخت است، واضح است که اسلام

این نظام عادلانه را با فشار ضرورت‌های اقتصادی و با تصادم منافع شخصی بجامعه بشر معرفی نکرده است بلکه بدون هیچگونه فشار اقتصادی و برخورد منافع شخصی چنین نظامی را ایجاد کرد، قبل از آنکه دنیای آروز بارزش عوامل اقتصادی پی‌برد و یا با حقیقت عدالت اجتماعی آشنا شود، چنانکه امروز از برکت وجود اسلام ما آشنا هستیم و از آغاز تا امروز و از امروز تا پایان عمر جهان این نظام آسمانی به‌ر دو نظام شرق و غرب مقدم‌تر بوده و خواهد بود، در صورتیکه هم رژیم سرمایه‌داری و هم سیستم کمونیستی آخرین نظامی بوده‌اند که دنیای امروز در عالم اجتماعی و اقتصادی برسمیت شناخته شده‌اند.

البته آن خواسته‌های با اصطلاح اساسی که کارل مارکس دست‌آویز

نمود و دولت را مسئول اجرای آنها دانست و بدین وسیله در تاریخ جهان انقلاب بزرگی براه انداخت که بترتیب عبارت است از تأمین غذا و تهیه مسکن و اشباع غریزه جنسی همگانی چیز تازه‌ای نیست که او آورده باشد بلکه آنها نیز شمه‌ای از خواسته‌های اسلام بوده که سیزده قرن پیش بیان کرده است، پیامبر هوشمند اسلام در این باره می‌گوید هر کس که کارمندما باشد اگر همسر نداشته باید اختیار کند و اگر خانه نداشته باید، تهیه شود و اگر احتیاج به خدمت کار داشت باید استخدام کند و اگر مرکب نداشته باید در اختیارش گذاشته شود. بنا بر این اسلام بهمه گفته‌های کارل مارکس بعلاوه چیزهای دیگر نیز اشاره کرده بدون اینکه کینه‌های طبقاتی را برانگیزد و یا انقلاب خونین بپاسازد و نیز هیچ يك از ارکان زندگی را که بیرون از این فیافه‌ها باشد انکار نکرده است.

این بود شمه‌ای از حقایق بارز نظام بی‌مانند اسلام و بدیهی

است دینی که ارکان و اصولش این است، آنچنان دینی که باین عالم پهناور از زندگی بشر محیط است در اعمال و کردار و در افکار و وجدان در امور اقتصادی و اجتماعی و در حال ستایش و پرستش بر آنها ناظر است و از برای همه این مطالب يك نظام عادلانه و بی نظیر در مدار تاریخ خود ایجاد میکند هرگز ممکن نیست مقاصدش را بیایان برساند، زیرا که این هدفها با زندگی بشر مساویست مادام که این حیات باقی است این هدفها نیز باقی است .

و بطور یقین دنیا با همه احوالش که امروز زندگی میکند دنیائی است که هرگز نمیتواند خود را از راهنمایی اسلام بی نیاز بداند .

آنچنان دنیائی که تعصب نژادی و امتیاز طبقاتی آن در قلب امریکای تمدن ساز و در افریقای جنوبی در این قرن درخشان بیستم باین صورت وحشیانه رسیده هنوز هم محتاج براهنمایی اسلام است، همان اسلامیکه سیزده قرن پیش در میان افراد بشر حقوق انسانیت را مساوی اعلام کرد، سیاه و سفید و سرخ را واقعاً با هم یکسان نمود، نه در ظاهر و بطور ریاکارانه، و بجهانیان اعلام کرد که هیچ کس برتری بر دیگران ندارد مگر با تقوی و پاکدامنی، و بردگان سیاه چهره را نه تنها در رتبه انسانیت با دیگران یکسان کرد، بلکه بالاترین مقامی را که يك مسلمان میتواند بآن برسد بسیاها عطا و مقام ارجمند زمامداری و فرماندهی را برای آنان پیش بینی نمود . پیامبر هوشمند اسلام میگوید اگر بنده سیاه حبشی زمامدار شما باشد تا سر در فرمان خدا دارد اطاعتش کنید؛ و حق ندارید بجرم اینکه سیاهست از فرمانش سرپیچی نمائید، یعنی فرمان او فرمان خدا و نافرمانش نافرمانی اوست، آری این دنیای غرق شده در منجلاب استعمار و بردگی همان

دنیا ئیکه بخطرنا کترین درجه و حشیگری نزدیک شده هنوز هم بوحی و الهام نشاط آمیز اسلام محتاج است، همان اسلامیکه از روز اول استعمار کش بوده و کشورهائی را که بقصد توسعه و انتشار حق فتح کرد با حسن رفتاری که داشت در اصلاح آنها آنچنان کوشید که قهرمانان مصلح نما و خیره چشم اروپا از دیدنش عاجزند و در تهذیب اخلاقی بحدی رسید که عمر بن خطاب برای فرزند عمرو بن عاص با نفون، تازیانه مقرر نمود و هم چنین عمر در حالیکه بمسند زمامداری نشسته و حکمران مطلق شده بود، دارد بصورت خود سیلی میزند، بخاطر اینکه فرزندش بصورت یک جوان یهودی مصری بدون مجوز سیلی نواخته بود .

آن جهانیکه در مفاسد پلید سرمایه داری غرقست، هنوز هم نیازمند بنظام اسلام است، همان اسلامیکه در سیزده قرن پیش دور کن بزرگ این رژیم فاسد را که عبارت از ربا و احتکار است باشدیدترین وجهی محکوم کرد و ارتکاب آنها را جرم نابخشودنی شمرد ، آن جهانیکه کمونیستی نابکار آنرا احاطه نموده هنوز هم بنظام داد گستر اسلام محتاج است، همان اسلامیکه در بسط عدالت اجتماعی تا آخرین حد امکان میکوشد، بدون اینکه در این راه بخشک نمودن سرچشمه روح انسان متوسل شده و فهم انسانرا در محیط تاریک محسوسات محبوس نماید، و در تحمیل عقایدش بر جامعه بشریت بزور دیکتاتوری نیازمند شود، بلکه اسلام بصراحت میگوید در دین اجباری نیست، زیرا که دیگر را مرشادت و حقیایبی از راه جهل و گمراهی شناخته شده و هیچ ابهامی باقی نمانده است، آن جهانیکه از نهیب هستی سوز جنگ همیشه لرزان است هنوز هم بپیام دلیرانه اسلام محتاج است، زیرا تا پایان عمر جهان، تنها راهیکه بصلح و صفا میرسد قیام اسلام است،

هیئات که اسلام مقاصدش را بپایان برساند، زیرا نقش آن در آینده بشریت
کمتر از روزگار پیشین نیست، همان اسلامیکه با پرتو درخشانش کرمزمین
را روشن ساخت ، روزیکه اروپای متمدن امروز هنوز در نهایت ظلمت
بسر میبرد.

بردگی در اسلام

شبهه بردگی ناپاکترین شبهه است که کمونیستها در گمراه ساختن جوانان دست آویز میکنند، و برنده ترین حربه‌ایست که درست نمودن عقائد نسل جوان بکار میبرند، میگویند اسلام اگر با هر زمانی سازگار بود چنانکه رهبرانش ادعا میکنند هرگز بردگی را مباح نمیکرد و برسمیت شناختن بردگی بهترین دلیل است که اسلام برای مدت محدودی نازل شد، و پس از انجام وظیفه خود در ردیف آثار تاریخی و سنن باستانی قرار گرفت.

بدیهی است که در اینجا برای هر جوان با ایمانی پاره شلها و تردیدها خود بخود عارض میشود، که چگونه اسلام بردگی را برسمیت شناخته، این دینی که بدون تردید از جانب خدا نازل شده و در صدق و صحتش جای شبهه نیست و قطعاً برای خیر بشریت آمده و با تمام ادوار زندگی سازگار است چگونه بردگی را قانونی دانسته، آنچنان دینی که برای

برقراری مساوات کامل قیام کرده و همه افراد بشر را در يك اصل مشترك يكسان میدانند، و با همه آنها روی این اصل مشترك رفتار کرده چگونه بردگی را پاره از نظام خود قرار داده و در باره اش قانون تصویب نموده است.

آیا اراده خدا این بوده که بشر همیشه بدو گروه مالک و مملوک تقسیم شود آیا واقعاً خواسته پروردگار عادل در جهان همین است؟ آیا خداوند راضی میشود بشری که در شأنش **ولقد کرما بنی آدم** صادر نموده گروهی از آن مانند کالای بازرگانی بی بازار خرید و فروش عرضه شود؟ چنانکه حال بردگان همین است؟.

و اگر خدا باین امر راضی نیست پس چرا در قرآنش بصراحت شراب و قمار و ربا و سایر چیزها را حرام کرده اما درباره الغاء بردگی حکمی صادر نکرده.

البته هر جوان با ایمانی یقین دارد که دین اسلام حقست، ولی مانند ابراهیم خلیل در جستجوی اطمینان بیش تری میباشد، و قتیکه از وی سؤال شود آیا باورنداری که اسلام حقست؟ میگوید چرا! ما میخواهیم اطمینان بیش تر بدست آورم، آرامش قلب بیش تری میخواهیم.

اما آن جوانی که عقل و عقائدش را استعمار فاسد کرده صبر نمیکند که حق آشکار شود، بلکه چون دائم اسیر هوا و هوس است بدون تحقیق میگوید اسلام نظام فرسوده ایست، زمانش گذشته و وظیفه خود را انجام داده و مقاصدش را بی پایان برده است.

اما کمونیستها و بخصوص مدعیان مقام بی اساس علمی آنان که درس خود را در مکتب رهبران کج رفتارشان فرا میگیرند، و ادعای خود را

ما فوق علوم نمودار میسازند و خیال میکنند که تازه يك حقیقت بی پایان رسیده اند که دیگر جای بحث و گفتگو نیست.

و این ادعای دروغین همان عقائد محکوم ماتریالیستی است که فرزند کی بشریت را بمراحل اقتصادی قهری معدودی تقسیم میکند ، و آن مراحل ضروری بترتیب ذیل است.

۱- اشتراکی ابتدائی، ۲- دوران بردگی، ۳- دوران تیول، ۴- رژیم سرمایه داری ، ۵- سیستم اشتراکی دوم که در قاموس کمونیزم پایان عالمست .

پیروان این نظام معتقدند که : تمام نظامها و همه عقائد و افکار که تا کنون بشر با آنها آشنا شده از يك رشته حالات اقتصادی منعکس شده، و یا از يك سلسله جهش و تحولات اقتصادی همزمان خود پدید آمده که بازمان و علل محیط خود سازگار بوده ، و با عصر آینده ای که مسلماً برپایه اقتصاد نوین پی ریزی میگردد سازگار نخواهد بود ، و از این جاست که تا کنون در عالم هیچ نظامی دیده نشده که با همه ادوار زندگی بشر سازگار باشد .

آنان میگویند هنگامیکه اسلام آمد دنیا تازه با آخر عصر بردگی و اول دوران تیول رسیده بود ، بنابراین قوانین و عقائد و نظام آن نیز مناسب همین قسمت از تحولات اجتماع بوده که بناچار نظام بردگی و آئین تیول را برسمیت شناخت . زیرا از محیط قدرتش بیرون بود که بر تحولات اقتصادی همگام خود سبقت گیرد ، و یا قانون و نظام جدیدی بیاورد که هنوز امکانات اقتصادی برای پذیرفتن آن آماده نشده بود.

و بزرگترین دلیل گروه کمونیزم این است که کارل مارکس رهبر و

پیشوای عالی مقام آنان گفته که پیدایش این گونه نظام در عالم امکان پذیر نیست .

این بود خلاصه شبهه کمونیستها در باره بردگی در اسلام.
اکنون ما میخواهیم قبل از آنکه بمعرفه غبار آمیز کمونیستها و پیروانشان وارد شویم موضوع بردگی را در حدود حقیقت تاریخی و جغرافیائی و از نظر اجتماعی و روانی بدقت بررسی کنیم ، زیرا وقتیکه از این راه بحقیقت پی بردیم واصل مطلب را بدست آوردیم ، دیگر نه از دانشمندان ادعائی کمونیستها باک داریم و نه از جنجال پیروان کج اندیش آنان میترسیم .

امروز که در این قرن بیستم بموضوع بردگی نگاه میکنیم و آنرا در شعاع جنایاتیکه در عالم انسان فروشی انجام میشد مورد دقت قرار میدهیم . و آن رفتار وحشیانه اینکه تاریخ در عصر امپراطوری روم ثبت کرده با فکر مطالعه میکنیم ، آنرا يك كار وحشیانه و يك جنایت بس ناجوانمردانه می بینیم و احساس میکنیم که : وجدان ماهر گز نمیتواند این گونه رفتار ضد بشری را کار خردمندانه و مشروع بشمارد .

سپس از این لحاظ تحت تأثیر احساسات قرار گرفته ، و روی اصل عاطفه بشریت خود بخود بتعجب میگوئیم ؛ که اسلام چگونه بردگی را برسمیت شناخته .

در صورتیکه همه بر نامهها و قوانین آن متوجه این است که بشر را از تمامی قیدهای بردگی در هر قیافه و رنگی که هست آزاد سازد و از شدت ناراحتی و سوزش احساسات ، بدون در نظر گرفتن امکانات ، آرزو

میکنیم؛ که یکاش اسلام قلب ما را راحت و عقل ما رامطمئن میساخت ،
و بایان صریح بردگی را قدغن میکرد.

آری باید اینجا در مقابل حقایق تاریخ اندکی توقف کنیم و

بموضوع بردگی دقت لازم بعمل آوریم؛ زیرا آن وقت خواهیم دید آن
جنایتها و وحشیگریها که در امپراطوری روم در باره بردگان انجام
میگرفت هرگز تاریخ اسلام آنها را برسمیت نشناخته است.

ساده ترین مطالعه و کمترین دقت بزندگی بردگان ، در امپراطوری
روم میتواند ما را بسوی آن تحول بزرگی که اسلام در وضع آنها بوجود
آورده هدایت کند. حتی بفرض غلط اگر بگوئیم که نسبت بازادی آنان
هیچگونه اقدامی نکرده است ، آری بطور عموم برده در قاموس امپراطوری
روم غیر از بشر بود، واقعاً موجودی بود خارج از صف بشریت و از حقوق
انسانیت هیچگونه بهره نداشت و باین وصف همه وظایف سنگین و کار -
های توان شکن را بعهده داشت.

هم اکنون اول لازم است بدانیم که این گروه محروم از ارزش

انسانیت از چه راهی و بچه علتی باین کشور فساد آلود وارد میشدند .
واضح است که از طریق جنگهای خونین و لشکر کشیهای رومیان
تمدن ساز باین دیار کشانده میشدند.

همان جنگهاییکه هرگز برای پیش رفت فکری و تثبیت آئینی
نبود، یگانه علت این جنگها این بود که دیگران باید برای مصلحت کشور
باستانی روم استعمار شوند. برای این بود که غارتگران روم در ناز و نعمت
و در نهایت عیاشی و خوشگذرانی بسر ببرند ، لباسهای فاخر بتن کنند و
از لذتهای گوناگون و از حمامهای سرد و گرم استفاده نمایند، برای این بود

که انواع غذاهای رنگارنگ و گوارا در سفرهٔ رومیان چیده شود و نجیب زادگان رومی غرق در فسق و فجور گشته از شرابه‌ای گوناگون و بزمهای عیش و طرب و زنان زیباروی مهیکر، و از جشن‌ها و شب نشینیهای باشکوه بهره‌مند گردند، و بناچار رومیان در تأمین این گونه زندگی از اسارت دیگران استفاده میکردند، و برای آسایش و حشیانه خود از مکیدن خون دیگران لذت میبردند

بلی بهترین شاهد سخنم کشور باستانی مصر است هنگامیکه در تصرف رومیان بود و قبل از آنکه اسلام از چنگال جنایت کار آنان نجاتش دهد. زیرا کشور مصر همیشه برای امپراطوری روم مانند يك مزرعه پیش خرید بود، بهر نحویکه هوش اقتضا میکرد اموال و ثروت آنرا بتاراج میبرد، آری از روز اول استعمار روم از این شهوترانی پلید متولد شده، و بآداب و رسوم آن خو گرفته بود، و بدیهی است که بزدگی نیز یکی از محصولات شوم این استعمار جفا زاده بود.

اما بردگان در سایهٔ این رفتار و حشیانه یکنوع موجوداتی بودند. همان طور که در گذشته بیان شد از مزایای هستی و حقوق انسانیت بی - نصیب، دائم در مزرعه‌ها بکار مشغول بودند و برای اینکه فرار نکنند رنجیرهای سنگین کنترل پیاپی آنان می بستند، بطوریکه از کار باز نداشتند و از فرار جلو گیری کند.

و خوراك و غذا باندازهٔ میدادند که فقط زنده بمانند و کار کنند، نه برای آنکه حق غذا خوردن داشتند، حتی بقدر چهار پایان و نباتات، بلکه فقط برای بهره برداری و استفاده، و در هنگام کار در اثناء عمل با تازیانه‌ها بهر سوراخ میزدند. نه برای آنکه جرمی را مرتکب شده اند بلکه فقط برای

اینکه نجیب زادگان رومی ویا نماینده آنان از آزار و شکنجه این مخلوق خارج از صف انسانیت لذت ببرند.

سپس هنگام استراحت؛ آسایشگاه آنان بیغوله های متعفن و تاریک بوده در گودالهاییکه محل سکونت موشها و سایر حشرات موزی بود، سکونت داشتند، و اغلب در این گودالهای ظلمانی با زنجیرهای کنترل که در پاداشتنده عدیشان به پنجاه نفر میرسید، فاصله دو نفر برده باندازه دو رأس گاو نبود که در محل زندگی حیوانات برای گاوها آماده میکنند.

ولکن جنایات توحش آمیز رومیان بازهم دلخراش تر از آن بود که بتوصیف آید.

و خود بهترین دلیل است که چه توحش عجیبی گریبان طبیعت امپراطوری کهنسال روم و نجیب زادگان را گرفته بود، همان وحشتی که اروپای تازه بدوران رسیده امروز از رومیان ارث برده و باقیافه حق بجانب در استعمار و بردگی مردم بی وسائل و ملل ناتوان بکار میبرند.

شمه از این جنایات بی شرمانه این بود که رومیان میدانهای مبارزه برای بردگان بی پناه آماده نموده و باشمشیرهای برنده و نیزه های جگر شکاف آنانرا مسلح میکردند، و خود در اطراف این میدانها دور هم حلقه میزدند، رجال مملکت و ارکان دولت و گاهی خود امپراطور نیز در آن اجتماع ضد انسانی شرکت میجستند، تا مبارزه حقیقی بردگانرا از نزدیک تماشا کنند.

و بینند که این موجودات بی پناه چگونه باهم مضاف میدهند، و چگونه ضربات شمشیرها و سر نیزه ها بر بدن بی دفاع آنها وارد میآید،

وچسان از جان گذشتگان این میدان استعمار بی پروا يك ديگر را با شمشیرهای بران و نیزه‌های جان‌ستان قطعه‌قطعه می‌سازند، بلکه هنگامیکه یکی از مبارزین بر حریف خود پیروز شده و جسم بی‌روحش را آغشته بخون نقش بر زمین می‌کرد، شادی و سرور تماشاچیان با انصاف تکمیل و بحد اعلاء میرسید، فریادها به‌وراء و تحسین بلند و دست‌ها برای تهییج سایر مبارزین که هنوز با جان خود بازی می‌کردند بهم می‌خورد، صدای کف‌زدن و خنده‌های سعادتمندانه حضار فضا را پر می‌کرد.

این بود شمه از داستان رقت بار بردگان در امپراطوری متمدن آنروز، و با این بیان دیگر احتیاجی نداریم که از وضع قانونی بردگی و برده‌فروشی سخن بگوئیم و از آزادی مالک در بهره‌برداری و در آزار دادن و کشتن آنها بدون اینکه آن بی‌چاره حق شکایت و یا ناله داشته باشد گفتگو کنیم، و اگر احیاناً از فشار درد ناله و یا شکایت می‌کردند گوش کسی بناله آنان بدهکار نبود و مقام صالحی نیز برای رسیدگی بشکایت وجود نداشت

و اما در سایر کشورها مانند ایران و هندوستان رفتار مردم با بردگان از نظر تضییع حقوق انسانیت و تحمیل کارهای توان‌شکن چندان اختلافی با امپراطوری روم نداشت، چرا گاهی از نظر شدت وضع در این بلاد اندك تفاوتی دیده می‌شد.

سپس در این محیط پر از فساد و در این زمان تاریک اسلام آمد.

آمد که انسانیت از دست رفته این بشری‌پناه را بخود باز گرداند، آمد به‌رد و گروه مالک و مملوک بگوید همه شما پاره تن يك ديگرید، آمد که بآدم

فروشان بگوید هر کس بنده خود را بکشد اورا میکشیم، هر کس عضوی از اعضا برده خود را از تن جدا کند از وی قصاص میگیریم، آمد کد اصل وحدت و همنشأ و سر نوشت انسان را برای او بیان کند، و با آواز رسا بگوید ای برده فروشان و ای غارتگران ناموس انسانیت؛ ای بردگان و ای غفلت ربودگان وادی بردگی، شما همه فرزندان آدمید و آدم از این خاک تیره بوجود آمده، اسلام آمد تا بیان کند که هیچ مالکی را بعنوان مالکیت بر بنده خویش برتری و فضیلت نیست؛ بلکه فضیلت و برتری فقط در تقوی و پاکدامنی نهفته است. اسلام آمد تا اعلام کند که ای اهل جهان بدانید عجمی را بر عرب و عربی را بر عجم، سیاهی را بر سرخ و سرخی را بر سیاه پوست حق تقدم نیست مگر با تقوی، و پرهیز از کردار زشت، اسلام آمد تا بگوش برده فروشان برساند که بازیرستان خود خوش رفتاری و در حق (۱) پدرو مادر نیکوئی ننمائید. پیوند قرابت را محترم بشمارید، و از یتیمان و بیچارگان دست گیری کنید، و حق همسایگان دور و نزدیک را پایمال ننمائید، دادرس درماندگان باشید. و بر بندگان خود حقوق انسانیت عطا کنید، کبر و غرور نورزید، حيله و تزویر بکار نبندید زیرا که خدای توانا حيله گران و فخر فروشان را دوست ندارد، اسلام آمد تا بجہانیان بگوید که روابط مالک و مملوک رابطه آقائی و نوکری نبوده و ارتباط تسخیر و حقارت نیست بلکه علاقه پیوندی و برادریست، و بنا بر این مالک و مملوک و غلام و کنیز در نظر اسلام اهل یک خانواده اند.

حتی اجازه ازدواج آنان نیز احتراماً باید از مالک گرفته شود، که

بجای پدر محسوب است. قرآن میگوید کسیکه قدرت مالی ندارد (۱) بازنان آزاد و یا کدامن ازدواج بکنند نباید بی همسر بماند، از دوشیزگان باایمان خود که کنیزان و بردگان شمایند بهم سری خودانتخاب کنید، همه شما چه مالک و چه مملوک پارتن یک دیگرید، کنیزان را ازاهل و صاحبان آنها خواستگاری کرده و با آنها ازدواج نموده و حقوق آنها را بنحو احسن بپردازید.

پیامبر اسلام میفرماید مالک و مملوک برادرند و باز میگوید با بردگان زیر دست خود برادرانه رفتار کنید، هر کس برادر همنوعش بعنوان بردگی زیر دستش قرار بگیرد باید ازغذای خود باو بدهد، و مانند لباس خود لباسش بپوشاند.

کارهای خارج از قدرت بایشان رجوع نکنید و در کارهای سنگین آنها را یاری نمائید. و برای اینکه حال این گروه دلشکسته را بیش تر مراعات کند پیامبر هوشمند اسلام میفرماید: مبادا کسی به بنده خود بگوید این غلام و یا کنیز منست، بلکه باید بگوید دختر و پسر جوان منست، چنانکه این احساسات پاک وجدان ابوهریره یک فرد معمولی مسلمانرا چنان پر کرده بود و قتیکه می بیند کسی برمر کبش سوار و غلامش در پشت سر پیاده میرود فریاد میزند او را هم سوارش کن مگر برادرت نیست، مگر روح و باروح وی فرق دارد.

بلی این نمونه که از رفتار اسلام درباره بردگان بیان شد در برابر دریای حسن سلوک آن خیلی اندک و ناچیز است.

ولی شایسته است که قبل از رسیدن بفصل آینده، میزانی که اسلام

برای بردگان در این فصل معین کرده بیان کنیم ، پیش از این گفتیم که این طایفه در جامعه امروز هیچگونه ارزشی نداشتند و در پر تو عنایت اسلام در صف بشریت قرار گرفتند . و در این نظام روح مالک و مملوک مساوی اعلام شد، در صورتیکه سایر ملتها هنوز جنس برده را غیر از جنس مالکش میشناختند، و معتقد بودند که برده موجودی است که فقط برای بندگی و ذلت آفریده شده و از این جهت بود که هرگز وجدانشان از شکنجه و آزار و کشتن و سوزاندن و سایر کارهای ضد انسانی و تحمیل وظیفه‌های توان‌شکن ناراحت نمیشد.

در این محیط پر از فساد بود که اسلام بدادرسی بردگان

شتافت .

و آنانرا از این منجلاب پست وحشیت ، بمقام کریمانه برادری و نوع پروری ارتقاء داد، نه تنها در عالم ظاهر و خیال، بلکه در عالم واقع و حقیقت نیز با شهادت تاریخ که تا کنون کسی حتی صلیبیون متعصب اروپائی انکارش نکرده‌اند. که حسن رفتار اسلام با بردگان در صدر اول بحدی از انسانیت رسید ، امروز در تمام جهان بی سابقه بود ، خوش رفتاری بجائی رسید که آزاد شده گان اغلب راضی نبودند که از خانواده صاحبان خود جدا شوند ، و حال آنکه دیگر دارای آزادی اقتصادی بودند و میتوانستند بخوبی مشکلات زندگی را متحمل شوند، زیرا که مسلمانان در پر تو پرورش اسلام آنانرا جزو خاندان خود قرار داده بودند ، دیگر روابط آنها مانند روابط خون خانوادگی شده بود.

در سایه کوشش و عنایت اسلام بردگان هستی از دست رفته خود

را بازیافته و انسانیت و در را از نو آغاز کردند. و در پر تو قانون اسلام

دارای احترام و سعادت شدند. دیگر قانون اجازه نمیداد کسی زبانا و عملاً بحقوقشان تجاوز نماید.

اما رباناً پیامبر ارجمند اسلام اکیداً ممنوع کرد که دیگر آقا بنده خود را بنده خطاب نکنند و امر فرمود که با جمله‌هایی که ذلت بندگی را از پیشانی آنان پاک کرده و مشعر بر محبت خانوادگی باشد خطاب کنند؛ و در توجیه این مطلب بیرده فروشان چنین فرمود که خداوند شما را بر آنان مالک و مسلط قرار داده، اگر میخواست با قدرت خود آنها را بر شما مسلط میکرد، پس باید بدانید که بردگی يك علت خارجی است، که بر جامعه بشریت عارض شده و آنان را بذلت بردگی گرفتار نموده، ممکن است روزی چرخ برگردد و آنان بر مالکان امروز خود مالک شوند.

پیامبر بزرگ اسلام با این بیان حکیمانه از تکبر و غرور مالکان برده کاسته و همراه بسوی عاطفه‌بی‌پایان انسانیت که همه را با هم مربوط میسازد رهبری نمود. در نتیجه نیروی دوستی و محبت چنان قوی شد که رابطه برادری همه‌جا بر آن جامعه مختلط از آقا و برده فرمان روائی کرد.

واما تجاوز جسمی و عملی : در قانون اسلام کیفرش مقابله بمثل است پیامبر روشن ضمیر اسلام میفرماید: هر کس بنده خود را بکشد او را میکشیم این فرمان حکیمانه يك اصل متین و دلیل روشن است که مالک و مملوک در اصول انسانیت از همه جهات کاملاً مساویند، و هم چنین دلیل محکم است در بیان تضمین‌هایی که برای تأمین زندگی این گروه بشر لازم است، همان زندگی بیمه شده‌ای که دیگر هیچ گونه عوارض خارجی نتواند آنها را از صفات اصل بشریت بیرون کند.

روشن است که این تضمینها يك رشته نیمه‌های محکمی است

که بردگان را بعد عجیبی میرساند که تا کنون در هیچ قانون و نظامی نه پیش از اسلام و نه بعد از آن نظیر نداشته و نخواهد داشت ، زیرا که در این قانون آسمانی همه حقوق انسانیت در باره آنان مراعات شده ، حتی بمحض زدن يك سيلی بدون قصد تأديب و آن هم از حدود تأديب خانوادگی و تربیت پدر و فرزندى بیرون نباشد باعث آزادی بنده میگردد.

پس از بیان این حقایق درخشان بفصل آینده عطف سخن میکنم .

بعبارت دیگر بمرحله آزادی واقعی قدم میگذاریم . تا کنون آنچه بیان شد در واقع راجع بآزادی روحی بندگان بود که بایدار نمودن حس رشادت، آنها را بسوی انسانیت کامل رهبری کرده و با این گروه محکوم مانند يك بشر سعادت مند رفتار میکرد ، بطوریکه در میان مالک و مملوک و بنده و آزاد از نظر اصول کلی انسانیت فرقی نمیماند؛ بلکه میگوید بردگی در جهان از يك رشته عوارض خارجی دوام ناپذیری بوجود آمده و در ظاهر در اجتماع آنروز بر آزادی يك طایفه از بشر تحمیل شده و در غیر این نقطه بندگان باید از کلیه حقوق انسانی استفاده نمایند.

ولكن اسلام هرگز باین اندازه آزادی اکتفا نکرد. زیرا که قانون کلی اسلام در همه جا و در همه وقت برای برقراری مساوات کامل در میان همه افراد بشر است جای شبهه نیست که این مساوات بجز با اعطاء آزادی واقعی به همه افراد عملی نیست.

اسلام برای اجرای این قانون حکیمانه عملاً با دو وسیله بزرگ که عبارت از قانون عتق و قانون مکاتبه است بآزادی بندگان قیام کرد، **قانون عتق این است:** که شخص مالک برده خود را بدون قید و شرط

آزاد نماید، اسلام در این باره مردم را تحریک نمود؛ اول پیامبر آزادی ساز اسلام پیش رو و رهبر این کاروان شد، یک باره بندگان خود را دسته جمعی آزاد ساخت و عبارت دیگر برای اولین بار در اسلام عفو عمومی را در محیط خود اجرا کرد، و یارانش قدم بقدم از جنابش پیروی کرده بندگان خود را آزاد نمودند من جمله ابوبکر ثروت فراوانی در اختیار مسلمانان گذاشت، تا بندگان را از بزرگان قریش خریده و آزاد کنند.

و از درآمد بیت المال هر چه اضافه از مخارج ضروری بود برای خریدن و آزاد ساختن بردگان اختصاص داشت.

یحیی ابن سعید میگوید: من از طرف عمر بن عبدالعزیز مأمور جمع آوری زکوة افریقا شدم، رفتم صدقات آن ناحیه را جمع کردم. وبعد بسراغ فقرا رفتم، فقری نیافتم که زکاتی از من بگیرد، بناچار همه را دادم بندگان زیادی خریدم و آزار کردم، پیامبر اسلام اعلام نمود که هر يك از بزرگان اگرده نفر مسلمان را بخواندن و نوشتن آشنا سازد یا اینکه يك خدمت بزرگی بنفع مسلمانها انجام بدهد خود بخود آزاد است.

قرآن کریم بصراحت کفاره بعضی از گناهان را آزاد کردن بنده اعلام نمود، چنانکه خود پیامبر مردم را تحریر می کرد که در مقابل گناهی که از انسان سر میزند بنده را آزاد کنند.

بدیهی است که این قسمت آزاد شدگان خود بخود عدد بزرگی را تشکیل خواهند داد، بطوریکه خود پیامبر اسلام میفرماید خطا و گناه همیشه با بشر همراه است و همه اولاد آدم خطا کارند، چه خوش است که اینجا بخصوص یکی از کفارات اشاره کنیم؛ زیرا که دلالت مخصوصی

بنظر اسلام دارد و آن این است که اسلام کفارۀ قتل خطارا (غیر عمدرا) بدو قسمت کرده؛ یکی پرداخت خونبها بوارث مقتول، و دیگری آزاد نمودن يك نفر برده (۱) قرآن بصراحت میگوید هر کس مسلمانی را از روی اشتباه بکشد باید يك بنده مؤمنی را از قید بردگی آزاد نماید. و نیز خونبهای مسلمی بوارث مقتول بپردازد.

پس انسانیکه با اشتباه کشته شده در حقیقت يك روح انسانیت را خانواده او از دست داده است، چنانکه با کشته شدن آن، يك آدمی از اجتماع بشریش از بهره برداری مفقود گردیده است.

و چون در اینجا حق و وظایف ضایع شده، اسلام نیز برای قاتل دو نوع وظیفه در پرداخت غرامت مقرر میکند؛ پرداخت غرامت بوارث و پرداخت غرامت با اجتماع.

بنابراین آزاد ساختن يك برده اسیر در مقابل فقدان فردی که در اثر اشتباه فرد دیگری انجام شده خود زنده کردن يك نفس انسانیت است، زیرا که در نظر اسلام، برخلاف تمام قوانین بردگی، بردگی مرگ و یا ماندن مرگ است، و بهمین جهت اسلام همه جافروست را برای زنده کردن بردگان مغتنم شمرده و با توجه فوق العاده با آزادی آنان همت میگذارد.

تاریخ میگوید با این اقدام خردمندانۀ اسلام عدد بزرگی از بردگان طبق قانون عتق آزاد شدند، که تا کنون نظیرش در تاریخ سایر ملتها نه قبل از اسلام و نه بعد از آن دیده نشده، و چنانکه این تاریخ نشان میدهد که عامل آزادی این گروه اسیر فقط مراعات عاطفه انسانیت بود، که از ضمیر پاک مسلمانان سرچشمه میگرفت؛ هدف رضای خدا بود

وبس و بجز خوشنودی او عامل دیگری در کار نبود.

اما قانون مکاتبه و آن یکنوع قرارداد است که هر گاه برده خواهان آزادی باشد در میان مالک و مملوک منعقد گشته و از طرف مالک در مقابل دریافت مبلغ معلومی که مورد قبول طرفین باشد باو آزادی داده میشود. آزادی حاصل از این پیمان پس از پرداخت مبلغ مزبور اجباریست، دیگر مالک نمیتواند آن را نادیده بگیرد و یا بوقت دلخواه خود موکول نماید، و در صورت تخلف از متن پیمان بناچار حکومت اسلامی (قاضی و یا استاندار منصوب از طرف دولت وقت) دخالت کرده، و با نفوذ خود حکم قرارداد را اجرا و بنده را آزاد میکند.

با تصویب و اجرای این قانون حکیمانۀ یک دریچه امید بخشی از نودر تاریخ اسلام بروی بردگان، بروی کسانی که در باطن ضمیر خود نسبت با آزادی احساس تمایل میکردند باز شد، دیگر برده ها با انتظار آن نشستند که مولی در فرصت های مناسب بطور رایگان با آزادی آنان اقدام نماید. زیرا ممکن است این فرصت ها گاهی باشد و گاهی نباشد، عجب تراز همه این است، از ساعتی که برده خواهان پیمان شد دیگر مولی نمیتواند در خواست او را نپذیرد و از طرف دیگر در این مورد هیچگونه خطری متوجه آرامش دولت اسلامی نخواهد شد، زیرا از نخستین ساعت پیمان عمل آن برده محترم و تأمین زندگی نیز بادست رنج خود او تهی میشود، اگر مایل باشد نزد مالک خود با گرفتن اجرت بکار مشغول میگردد و اگر بخواهد در خارج کار میکند، و اجرت بیش تری بدست آورده و هر چه زودتر مبلغ پیمان خود را میپردازد، بلی درست است که نظیر این قانون در قرن چهاردهم در اروپا بتصویب رسید یعنی پس از هفت قرن که اسلام آنرا اجرا کرده بود و لکن بآئیک فرق

بزرگی که در غیر اسلام وجود نداشت و آن این بود که علاوه بر آن کوشش بی نظیریکه در آزادی رایگان فقط برای رضا و تقرب بدر گاه خدا مبذول میداشت، دولت اسلامی نیز کسر بودجه کسانی را که مشمول این قرارداد بودند تضمین میکرد. در واقع قانون بیمه های اجتماعی کارگران بدون کسر حق بیمه در باره آنان از طرف دولت اسلامی اجرا میشد. آن آیه شریفه ای که محل مصرف زکوة را بیان میکند چنین میگوید (۱) «زکوة و صدقات واجبه مخصوص فقرا و مساکین و کارمندان اداره زکوة و برای آزادی بردگان است»، در این آیه بصراحت بیان شده که يك قسمت زکوة از بیت المال مسلمانان که در قاموس امروز دارائی ملی نامید شده برای دستگیری و معاونت بردگان عاجز اختصاص دارد. که هر وقت از پرداخت دین و یا از انجام کار عاجز بمانند کسر بودجه آنها از این خزانه ملی باید تأمین گردد.

اسلام با تصویب و اجرای این دو قانون حکیمانانه عملاً گامهای

بزرگی در تأمین آزادی بردگان برداشت، و حداقل هفت قرن زودتر از دیگران در میدان تحول تاریخ، گوی سبقت ربود، و عوامل دیگری را نیز مانند حمایت و کفالت بردگان بعهده دولت واگذار نمود. و کسر پرداختی آنها را از صندوق دارائی ملی تأمین کرد که دنیا تازه امروز بمزیت آن عوامل رسیده است، و هم چنین عوامل سودمند دیگری بر این اقدام حکیمانانه خود افزود که هنوز هم دنیای امروز از آنها بی خبر است و بمقتضای آن با حسن رفتار خود حس شخصیت یابی را در نهاد بردگان بیدار، و با اعطاء آزادی رایگان آنها را از نوب جامعه

انسانیت تحویل داد بدون اینکه در این مقصد با بحران اقتصادی و یا فشار سیاسی روبرو شود ، چنانکه دنیای غرب در الغاء بردگی و آزادی بردگان با این مشکلات روبرو گردید و با تصویب و اجرای این دو قانون حکیمانه مشتمل بر محکمی بدهان یاوه گویان کمونیزم نواخته شد . و تمام ادعای بی اساس پیروان این فلسفه مادی باطل گردید ، همان یاوه گویایانکه هنوز هم خیال میکنند که اسلام نیز یکی از قسمتهای قهری تحولات اقتصادی بوده ، و بمقتضای آئین ماتریالیستی در وقت طبیعی خود بوجود آمده و هفت قرن پیش از پیدایش فلسفه بردگی بس ، وظیفه خود را انجام داده و در ردیف آثار باستانی قرار گرفته است ، و هم چنین رسوائی کسانی که هنوز هم گمان میکنند که هر نظامی در عالم حتی نظام اسلام از يك رشته تحولات اقتصادی هم زمان خود منعکس شده و کلیه افکار و عقائد هر نظامی با تحول اقتصادی همگام خود سازگار است روشن گردید .

آری آنان میگویند هیچ نظامی نمیتواند بر تحولات اقتصادی همگام خود سبقت بگیرد ، دلیل این طایفه این است که عقل خطاناپذیر کلرل مارکس رهبر خوش نام ما چنین حکم کرده است ، زیرا اینک این اسلام و تاریخ اسلام است ، هرگز کوشش بفرمان نظم اقتصادی هم عصر خود بدهکار نبوده ، نه در جزیره العرب و نه در سایر نقاط عالم ، نه در شئون زندگی بردگان و نه در توزیع ثروت ، نه در روابط حاکم و محکوم ، و نه در ارتباط کار و کارفرما ، بلکه اسلام همیشه نظام اقتصادی و اجتماعی خود را بدون برخورد با بحران اقتصادی و با کمال دوراندیشی انشاء میکرد ، و هنوز هم اکثر قوانین آن در تاریخ بی نظیر است .

اکنون آن سئوالیکه دائم افکار و وجدان بشر را حیران ساخته در اینجا نمایان میگردد .

اگر اسلام چنین قدمهای سودمند را در آزادی بردگان بر داشته و بدون تحمل هیچگونه فشاری گوی سبقت را از دیگران رفته باشد، پس چرا این يك قدم نهائی را بر نداشت تا با صراحت کامل در جهان الغاء بردگی را اعلام نماید؟ و با برداشتن این آخرین قدم يك خدمت بی نظیری در عالم بشریت انجام میداد؟ و خود کاملترین نظامهای جهان میگردد و دیگر کسی را مجال گفتگو نمیداند، واقعاً بجای و شایسته بود از خدائیکه فرزندان آدم را گرامی داشته و آنها را بسایر مخلوقات خود مقدم شمرده چنین حکمی صادر شود .

ما برای اینکه خود را در پاسخ این سؤال آماده سازیم بهتر است که يك رشته حقایق اجتماعی و سیاسی و روانی را که در اطراف موضوع بردگی حلقه زده و باعث تأخیر صدور این فرمان عمومی گردیده بررسی نمائیم

گر چه پیش از هر چیزی باید بدانیم که الغاء بردگی در اثر بعضی پیش آمدهائی واقعاً از مقصود اسلام بتأخیر افتاد، زیرا اگر اسلام بمسیرش ادامه میداد کج رفتاری و شهوترانی عده هوسباز از پیش رفت آن مانع نمیشد، این انتظار بیایان میزد و حکم «بردگی بس» در عالم صادر میشد .

پس از اعتراف باین حقیقت اولاً لازم است در پاسخ بگوئیم . هنگامیکه اسلام آمد بردگی در عالم نظام رسمی جهانی بود و بلکه يك عمل اقتصادی و اجتماعی محسوب میشد ، زیرا هم دارای منافع

خصوصی و هم شامل عوامل بزرگ اجتماعی و سیاسی شده بود و در نظر کسی زشت نبود و هیچ کس فکر نمیکرد که ممکن است روزی این نظام شوم تغییر پذیرد ، و بهمین جهت ابطال یا تغییرش بطول زمان و عهل تدریجی نیازمند بود .

و حال آنکه بخوبی میدانیم با وجود اینکه تحریم شراب که يك عادت شخصی بود باز هم چند سال بطول انجامید ، بلی گرچه شراب گاهی در مظاهر اجتماع آنروز بطور رسمی خود نمائی میکرد ، اما بعضی عربها در زمان جاهلیت هم از خوردن آن خودداری مینمودند ، و بلکه میگساری را مایه فساد بزرگی پنداشته و شایسته مردان باشخصیت نمیدانستند . باز هم تحریم آن بطول زمان احتیاج داشت .

اما موضوع بردگی در هستی اجتماع و در اعماق فکر بشر آن روز بیش از هر چیزی رسوخ کرده بود ، بحدی رسیده بود که دیگر کسی آنرا زشت نمیدانست چنانکه پیش از این بیان کردیم .

و بهمین جهت ابطال بردگی بیش از زمان زندگی پیامبر اسلام وقت لازم داشت ، در صورتیکه زندگی پیامبر زمان کوتاهی بود که مرتب وحی نازل میشد و جنابش دائم مشغول تنظیم قوانین و تشریع احکام بود فرصت بیشتری نداشت ، و از طرف دیگر خدای توانا بوضع آفریده خود آشنا تر است و صلاح آنها را بهتر میداند ، اگر میدانست که برای تحریم شراب صدور يك فرمان بس است هر چه زودتر صادر میکرد ، و در ظرف چند سال بتأخیر نمیانداخت . و هم چنین اگر پروردگار مهربان میدانست که ابطال بردگی را در عالم يك تصویب نامه معمولی بس است هرگز از صدورش مضایقه نمیکرد .

اشتباه نشود، آنچه گفتیم که اسلام بنفع همه افراد بشر نازل

شده و با هر زمانی سازگار است . و تمام عوامل و نیروی هستی را بسوی کمال و بقارهربری میکند معنای آن این نیست که اسلام در برابر همه مسائل جزئی، قوانین تفصیلی تصویب مینماید، زیرا که این گونه قوانین در مواردی لازم است که هیچوقت تغییر نپذیرد.

اما در مواردیکه دائم در حال تغییر است وظیفه اسلام این است که پاره اصول کلی مقرر نماید که بشر بتواند زندگی خود را در حدود همان اصول پیش ببرد. اسلام در مسئله بردگی نیز همین طریقه را بکار بسته، زیرا که با تصویب یا کثرت قوانین حکیمانانه برای آزادی بردگان نزدیکترین راهی را که انسانیت میتواند در حل این مشکل که نسل پیماید نشان داده تا فرصت مناسبتری فرارسد . فرمان نهائی را برای از بین بردن انسان فروشی صادر نماید، بر همگان واضح است که اسلام برای تغییر دادن طبیعت بشر نازل نشده، بلکه در حدود فطرت و طبیعت بشریت برای تهذیب افراد آمده، برای این آمده که بدون هیچگونه فشار و اجباری انسان را بیالاترین مقام انسانیت برساند، حتی برای نمونه در تهذیب بعضی افراد بعد اعجاز رسید و رسید بجائی که هیچ نظامی در تاریخ بدانجا نرسیده است. اما با وجود این اسلام مأمور نبود که همه مردم را در تهذیب اخلاق باین مقام برساند، زیرا اگر خدا میخواست در روز اول بشر را فرشته خلق میکرد و وظایف فرشتگان را بعده آنها واگذار مینمود، که هرگز خطا نمیکند و آنچه را که مأمورند بنحو احسن انجام میدهند، و لکن این موجود را بشر آفرید و خود بقدرتش کاملاً آشناست، و بهتر میداند که برای پرورش انسان تا چه حدی کوشش لازم است.

بهر حال این افتخار برای اسلام بس که جنبش آزادی بردگان را
 هفت قرن پیش از آنکه دیگران بمزایای آن آشنا شوند در قلمرو خود
 شروع کرد، و با این اقدام حکیمانه همه منابع بردگی را در جزیره العرب
 خشک نمود، بطوریکه اگر منابع دیگری در سایر نقاط جهان بتولید آن
 مشغول نبود شایسته بود که در آینده نزدیک در عالم اسلامی ابطال بردگی
 را رسماً اعلام نماید، برای این آروز نتوانست بردگی را رسماً در عالم
 الغاء نماید، که تنها بعالم اسلامی مخصوص نبود بلکه اغلب بدشمنانش
 اختصاص داشت که از محیط اسلام بیرون بودند و آن عبارت از بردگی
 محصول جنگ است و ما اندکی بعد از این بتفصیل درباره آن سخن خواهیم
 گفت:

وئانیا باید بدانیم که آزادی هیچوقت باسانی بدست نمیآید

وبلکه همیشه باجبار از شیر گرفته میشود، و بهمین نسبت باید بدانیم
 که تصویب نامه معمولی نیز نمیتواند برده را آزاد بکند، بهترین شاهد این
 سخن تجربه امریکائیان است که در آزادی بردگان با قلم فرسائی آبراهام
 لینکلن در آن سرزمین انجام گرفت.

زیرا بردگانی که با تصویب نامه لینکلن در ظاهر آزاد شده بودند
 نتوانستند حریت خود را حفظ کنند. سرانجام با امید اینکه دوباره ببردگی
 پزیرفته شوند بسوی مالکان خود برگشتند. و عملاً تقاضای بندگی نمودند،
 برای اینکه این آزادی از داخل ضمیر آنان نبود، تا واقعاً آزاد شوند و
 بهمین جهت در نهاد خود تمایل بآزادی احساس نمیکردند.

پوشیده نماند که این مسئله در ابتدای امر خیلی بعید بنظر می-
 رسد، اما اگر در پرتو حقایق روانی و در حدود قانون فطرت مورد دقت

قرار بگیرد هیچ بعید نیست ، زیرا که زندگی بشر در بدو امر يك عادت ساده و بی رنگ است و بعد عواملی که در مسیر آن قرار میگیرد باعث میشود که وجدان و افکار و دستگاه احساسات درونی بشر رنگ آن عوامل را بخود گرفته و بآداب و رسوم محیط تربیت شود .

بنابر این پیدا است که شخصیت و هستی برده با شخصیت و هستی انسان آزاد فرق فاحش دارد، نه از این نظر که برده يك جنس دیگر است چنانکه عدۀ از پیشینیان میگفتند، بلکه از این نظر که زندگی آن در اثر بردگی طوری شده که دستگاه تشخیص درونی و افکار و وجدانش رنگ محیط بندگی را بخود گرفته و با اخلاق پست عبودیت بیارآمده . بطوری که نیروی اطاعت و فرمان بری در نهادش تا آخرین حد ممکن ریشه دوانده و در مقابل بهمان نسبت دستگاه احساس مسئولیت و تحمل زحمت زندگی دچار بحران ناتوانی شده است . زیرا با کمترین دقت میتوان دید که برده وقتی که از طرف آقا مأمور است کارهای بس دشوار طاقت فرسا را بدون احساس ناراحتی بنحو احسن انجام میدهد، بجهت اینکه جز حسن اطاعت و روح فرمان بری در نهاد خود چیزی را برسمیت نمیشناسد ، اما اگر همین برده ، همین بشر بر طاقت ، هنگامی که مسئولیت بخودش واگذار شود هیچ کاری از وی ساخته نیست ، گرچه آسانترین کارها باشد ، نه برای اینکه جسمش در مقابل آن ناتوان و فکرش در همه احوال برای درك این گونه مطالب نارساست ، بلکه برای این است که نفس او هیچگاه بدون فرمان آماده بکار نبوده و بدون فرمانده نمیتواند مشکلات مسئولیت و وظیفه سنگین زندگی را بخود هموار سازد . زیرا روح فرمان بری و

پیروی از غیر و فکر حلقه بگوشی براعماق بشریت وی تسلط کامل دارد و چون فرمان و فرمانده بالای سرش نباشد در آن مسئولیت خطرهای موهوم را در نظرش مجسم و مشکلات بی اساسی را در ضمیرش مشکل ترمیسازد، و برای اینکه بمحظوری دچار و با خطری روبرو نگردد از انجام وظیفه شانه خالی میکند.

آثار بردگی هنوز در جهان مشهود است

شاید کسانی که در عصر حاضر در زندگانی عموم شرقینا بخصوص مصرینا بادقت کامل نگاه کنند اثر لطیف این بردگی نهانی را در نهاد آنها بخوبی مشاهده خواهند کرد، باسانی خواهند دید که استعمار پلید چه اثر شومی در روح این مردم بودیعت نهاده است، تا آنها را برای بندگی و سرسپردگی دول استعمار گر غرب آماده تر سازد.

هم چنین اهل دقت این آثار ذلت را در اکثر کارهای تعطیل شده این سرزمین بخوبی احساس میکنند. و کاملاً پیداست که علت اساسی تعطیل و این همه سستی در کارهای مشروع فقط ترس و بروشدن با محظورات موهومی است، حتی دولت ها در امور جاری مملکتی بدون احضار مستشار انگلیسی و یا امریکائی نمیتوانند عملی را انجام بدهند، زیرا این حکومتها چنین گمان میکنند که تا نظارت متخصصین خارجی نباشد بار مسئولیت از دوش آنها برداشته نخواهد شد، و همین طور این نابسامانیهای خطرناک همه جا،

کارمندان دولت را فرا گرفته و بنان جوین محتاج نموده است و بهمین جهت هیچ يك از آنها بدون اجازه و دستور ناظرین خارجی خود را برای انجام کاری قادر نمیدانند، نه برای اینکه همه از انجام وظیفه عاجزند، بلکه دستگاه مسئولیت و هم چنین دستگاه احساس استقلال در نهادشان تعطیل شده و رگهای بندگی و فرمان بری کاملاً متورم گردیده و درحقیقت چون خوب بنگری آزاد نیستند، بلکه بردگانند در لباس آزادی.

و این همان شکستگی روحی و احساس حقارتست که برده را بذلت بردگی وامیدارد.

بدیهی است که این پست پنداری و خود را حقیر شمردن از خصوصیات ذاتی برده نیست، بلکه از محیط آلوده زندگی و از يك رشته عوامل خارجی پیداشده که طوق فرمان بری برگردن این بشر نهاده است.

این طور نیست که همیشه باید در این ذلت بماند. بلکه با قرار گرفتن در محیط زندگی سالم و با اتکاء بنیروی ذاتی میتواند استقلال و شخصیت خود را دریابد، مانند شاخه درختی که در اثر فشار باد حوادث بشکند و از تنه درخت آویزان شود، قسمتی از آن در دل زمین پنهان گشته و با مرور زمان ریشه دار شده و استقلالی بدست آورده سرانجام درخت تنومندی گردد، و بر همگان روشن است که این کسالت روحی را هرگز با تصویب نامه دولتها علاج نتوان کرد، بلکه اول با ایجاد عوامل دیگر و محیط سالمتر و با پرورش دادن افکار نوین در داخل ضمیر و آماده ساختن دستگاه روانی در نهاد برده این عارضه را باید مدام و نمود.

و در اثر این چنین کوشش حکیمانه میتوان او را مانند بشر آزاد بمحیط زندگی انسانی باز آورد و از زندگی ذلت بار بندگی نجاتش داد.

و این همان عمل کریمانه است که اسلام درباره بردگان انجام

داد . زیرا که در درجه اول با حسن رفتار خود بدالجوئی آنان شتافت و بدیهی است که در این مورد بهتر از حسن سلوک و خوش رفتاری چیزی نبوده که بتواند نفس منحرف برده را تعدیل نموده و اعتبار از دست رفته را بوی بازگرداند تا در اثر آن بتواند هستی خود را در یابد و شخصیت خود را بشناسد ، و اینجا است که طعم شیرین استقلال در کاش شیرین تر می گردد و با چشیدن آن دیگر از آزادی نمی گریزد ، چنانکه بردگان آزاد شده امریکا گریختند .

همه میدانند که اسلام در خوش رفتاری و اعطاء اعتبار بشریت ببردگان تا حد اعجاز رسید ، بآن ترتیب که سابق در ذیل آیات قرآن و احادیث پیامبر آزادی بخش اسلام پاره از نمونه های آن بیان شد و در اینجا نمونه های دیگری درباره اجرای واقعی این قانون بیان میکنیم .

پیامبر اسلام در میان عده از بزرگان عرب و بردگان رابطه برادری ایجاد کرد ، چنانکه بلال ابن رباح را که برده سیاهی بیش نبود با خالدا بن رویحه و بنده خود زید را با عموی گرامیش حمزه و خارجة ابن زید را با ابوبکر برادر خواند و این عمل حکیمانه در واقع يك رشته اتصال دامنه داری بود مانند رابطه خون قرابت تا حدودش رکت در ارث پیش میرفت ، عجیب تر این که پیامبر روشن ضمیر باین اندازه نیز اکتفا نکرده بار دیگر قدمی فراتر نهاد و اقدام در خشان تری انجام داد ، زیرا دختر عمه خود را به مسری بنیه خود زید نامزد کرد ، واضح است که موضوع ازدواج يك موضوع حساسی است بخصوص از طرف زن ، زیرا زن مردی را که از خودش بهتر و بالاتر است با افتخار به مسری می پذیرد ، و هیچوقت حاضر نمیشود با کسی که در رتبه و مقام

و در اصل و نسب کمتر از اوست ازدواج نماید ، و همیشه خیال میکند که این شوهر برای وی ننگ است و از بزرگی و شخصیت او می‌کاهد ، و لکن هدفی که پیامبر اسلام در نظر داشت بمراتب با ارزش تر از این معنی بوده ، و آن عبارت بود از برانداختن مفهوم بردگی از عالم و بالا بردن سطح زندگی بردگان و هم مقام نمودن آنان با بزرگان و شخصیت‌های برجسته قریش ، باز هم پیامبر بزرگ باین اندازه اکتفا نکرده قدم دیگری پیش رفت .

فرماندهی ارتش پیروز مسلمانان را که همه مهاجر و انصار از بزرگان در آن شرکت داشتند بینده خود زید و اگذار نمود و سفارش کرد که اگر زید کشته شد فرزندش اسامه فرمانده لشکر است ، یعنی باید ارتش با عظمت آزادی تحت فرماندهی برده و برده زاده بجنگد تا با زرترین نمونه آزادی را در بزرگترین منبع بردگی و عبودیت بجهانیان نشان بدهد . در صورتیکه معظم یاران پیامبر که همه صاحب منصبان عالیرتبه اسلام بودند در این ارتش تحت لوای فرماندهی زید گرد آمده بودند . بنا بر این پیامبر هوشمند اسلام با این کردار حکیمانه نه تنها مساوات انسانیت ببردگان داد ، بلکه حق زمامداری و ریاست بر آزادگان را نیز بعهده آنان و اگذار نمود و این گروه خارج از صف بشریت را تا آنجا بالا برد که در میان همه ملت اسلامی و بلکه جهانیان بصراحت گفت : **هان ای مردم گوش ها را باز کنید و حقیقت را بشنوید ؛ اگر بنده سیاه چهره حبشی بر شما زمامدار شود تا قانون خدا را در میان شما اجرا میکند باید از وی فرمان بپذیرید .**

کاملاً پیداست که پیامبر آزادی بخش اسلام با این فرمان حکیمانه بزرگترین مقام کشور دارای را ببردگان عطا کرد ، حتی بعد از وفاتش

وقتیکه عمر بن خطاب وصیت میکرد گفت: اگر سالم غلام ای حذیفه زنده بود اورا بجانشینی خود انتخاب میکردم (۱) و همچنین از عمر نمونه دیگری درباره احترام بردگان که خیلی روشن است بیاد گاز مانده ، هنگامیکه بابلال در مسئله بیت المال روبرو شدو بلال باشدیدترین وجهی باو اعتراض نمود و عمر در جوابش عاجز مانده روبسوی آسمان کرده گفت : بار خدا یا مرا از شر بلال و یارانش محفوظ بدار، و حال آنکه عمر برمسند خلافت تکیه داشت و همه کار از وی ساخته بود ، باز هم احترام بلال بجای خود محفوظ بود .

البته مقصود اسلام از نشان دادن این نمونه‌ها، آزاد نمودن وجدان و ضمیر بردگان و برانگیختن انقلاب آزادی در نهاد آنها بود ، چنانکه در اول بحث اشاره کردیم تا در خود احساس شخصیت نموده و آزادی خود را مطالبه کنند و این همان تضمین واقعی است که اسلام درباره تأمین آزادی بردگان در نظر گرفت . آری صحیح است که اسلام با همه وسائل لازم مردم را برای آزاد ساختن بردگان تحریص نموده اما در واقع خود این بسیج عمومی نیز قسمتی از تربیت بی مانند بود که بردگان بخوبی پی بردند که آنها نیز مانند صاحبان خود میتوانند از نعمت آزادی کامیاب شوند، و در اثر همین اقدام خردمندانه بود که هر ساعت تمایل بآزادی در بردگان افزون تر میشد، و داوطلبانده آنها پذیرفتد و از مسئولیتش نمیترسیدند، و همین جا است که اسلام در اعطاء آزادی شتاب نمود، زیرا دیگر مستحق

۱- گرچه اصل مطلب درست و بسیار جالب است که اسلام از این نظر بردگی را چنان محکوم کرد که برده توانست در موضوع بودجه مسلمانان عمر را استیضاح نماید و اما از نظر انتخاب بزمامداری دلیل بر محکومیت عمر است زیرا بعقیده ما خلافت انتخابی نیست .

آزادی شده بودند و بدون زحمت میتوانستند آنرا حفظ نمایند .

همگان میدانند که فرق بزرگی در میان این دو نظام موجود است

که یکی مردم را برای بدست آوردن آزادی تحریک نموده و همه وسایل لازم را آماده میسازد و هر وقت که محیط را مناسب مردم را حاضر دید بی درنگ بیاری آنها شتافته و آزادی رایگان در اختیار عموم بگذارد .
و دیگری گرچه خوش نیت هم باشد برخلاف آن، کارها را بحال خود واگذارد که خود بخود مشکلات زندگی و مفاسد اجتماعی روی هم انباشته و بقیام انقلابهای خونین اقتصادی و اجتماعی گوناگون منتهی شود ، تا خونها ریخته و هزاران بشری گناه جان خود را فدا کنند ، سپس برای فرونشاندن فتنه ها و انقلابها ، یک رشته آزادی اجباری بجامعه ای که هنوز برای نگهداری آن قدرتی پیدا نکرده تحمیل نماید .

بلی یکی از فضایل افتخار آمیز اسلام این است که در مسئله الغاء بردگی اول جامعه را برای کسب آزادی از داخل و خارج تحریر نمود و مانند ابراهام لینکلن تنها بخوش نیتی اکتفا نکرد .

آری لینکلن در امریکا با تصویب نامه ای که هنوز در داخل نفوس بردگان پایگاهی نداشت اقدام نمود ، سرانجام با آن همه زحمت نتیجه ای که میخواست نتوانست بدست آورد .

و این یکی از دلائل بسیار محکمی است که ثابت میکند اسلام تا چه اندازه با حقیقت مطلب آشنا بوده و بچه خوبی بیماریهای بشریت را تشخیص میداده ، و باخیر اندیشی حکیمانه خود بهترین وسائل را برای علاج این دردهای انسان سوز راتپیه کرده و در بهبودی این بیماران تا حد اعجاز کوشیده است .

بعلاوه حقوق مسلم بشریت را بدون منت و رایگان در اختیار بشر قرار داده و قبل از همه این کارها، انسانرا طوری تربیت کرده که خود را او طلب آزادی شده و از مشکلات بدست آوردن آن استقبال میکند، و همه را روی میزان دوستی و محبت متقابل در میان طبقات ملتها طوری پی ریزی نموده که قبل از آنکه در این راه با یکدیگر ستیزه کنند و بجنگ و خونریزی پردازند بهدفع میرسند .

چنانکه این حادثه ناگوار در اروپا اتفاق افتاد و این همان فتنه عالم سوز است که منابع شعور و افکار مردم را خشک کرده و کینه‌ها و عداوتها را از خود بیادگار میگذارد، بطوریکه هر سودیکه ممکن است نصیب بشریت شود قبل از حصول تباه میگردد .

در خاتمه باز هم باصل مطلب برگردیم : تا بینیم بزرگترین عاملیکه اسلام را واداشت تا در باره اسیران وادی بردگی چنین قدمی بردارد چه بود و چرا اصل آزادی بردگانرا در ضمن یک رشته قوانین کلی و تدریجی تصویب کرد؟ و سپس بحال طبیعی وا گذاشت، تارفته رفته در مسیر زندگی تحلیل برود؟ و چرا نتوانست در باره الغاء بردگی بصراحت قانون بخصوصی تصویب نماید؟ در گذشته این نکته را باختصار گفتیم که اسلام همه منابع بردگی را باهمت عالی خود در جزیره العرب خشک نمود، مگر یک منبع که از حدود قدرتش بیرون بود و آن همان بردگی محصول جنگ بود و اکنون در تفصیل آن سخن میگوئیم :

همه میدانند که در جامعه پریشان آنروز یک عادت ساده و معمولی این بود که اسیران جنگ را یا بعنوان بردگی نگه میداشتند، و یا همه را دسته جمعی میکشتند و واقعاً رسم دیرینه جهان تیره آنروز همین بود .

همین طور در ظلمات تاریخ تا نزدیک بانسان، اول مانند حلقه‌های
زنجیر بهم پیوسته و در حالات مختلف بشر خود بخود یکی از لوازم ضروری
انسانیت بشمار می‌آید، و قتیکه اسلام آمد مردم جهان همه در این زندگی
تاریک بسر میبردند، خواه ناخواه در میان اسلام و دشمنانش جنگهای
خونین اتفاق افتاده و بدیهی است که در این جنگها عدّه از مسلمانان در
دست دشمن اسیر و بمقتضای این رسم دیرین بذلت بردگی گرفتار میشدند،
در نتیجه آزادی یکمده مسلمان دست خوش دشمن هوسباز میگردد و آن
ظلم و ستمیکه در باره برده‌ها معمول بود در باره آنان نیز اجرا میشد.

و عرض و ناموس زنان و دوشیزگان پا کدامن برایگان در اختیار شهوت
رانان قرار میگرفت و گاهی در کامیابی از یک زن اسیر، مردان یک خانواده
و بلکه دوستان آن شرکت میکردند، بدون اینکه رسم و قانونی در کار باشد
و یا کوچکترین احترام انسانیت در باره آنها مراعات شود، و اما اطفال
معصومی که باین سرنوشت دچار میشدند در همین ذلت ناجوانمردانه بردگی
پرورش یافته و برای بهره برداری آینده آماده میگشتند

در این موقعیت حساس، در این محیط تاریک هرگز اسلام نمیتوانست
همه اسیران دشمن را آزاد بگذارد، زیرا که از حسن سیاست و تدبیر
خردمندانة بدور است، در صورتیکه افراد خانواده و برادران و هم کیشان
خود را در دست چنین دشمن گرفتار و در زیر بار شکنجه‌های طاقت فرسا و
زجرهای گوناگون مبتلا ببینند، و خود با آزاد کردن اسیران دشمن را بر
علیه خود برانگیزد.

البته در این مورد رفتار بمثل عادلانه‌ترین و بلکه یگانه راهی است
که میتوان در مقابل دشمن بکار بست.

پس باروشن شدن این حقیقت تابناك بر همگان روشن شد که

بردگی در صدر اسلام يك امر ضروری و اجتناب ناپذیر بوده و چون دشمن در اجرای آن اصرار داشت اسلام نیز نمیتوانست آنرا نادیده بگیرد، و ناگزیر بود که در مقابل رفتار دشمن دست با اقدام متقابل بزند.

واضح است که اسلام بر دشمنان خود تسلط نداشت تا بتواند این مشکل را بنفع بشریت حل کند، پس بناچار بمقتضای ضرورت در حال کجدار و مریز رفتار میکرد، تا مگر دنیای آنروز در رفتار خود با اسیران جنگی تجدید نظر کرده و راه دیگری انتخاب کند، و از این گونه بهره برداری ضد انسانی منصرف شود، و با وجود این، خط مشی اسلام هم در قانون جنگ و هم در باره اسیران جنگی با دیگران فرق داشت، همیشه از جنگهایی که در غیر عالم اسلامی واقع میشد، جز قتل و غارت و خونریزی و اسیر کردن يك دیگر هدفی در میان نبود، این جنگها برای این شعله ور میگردید که ملتی میخواست ملت دیگر را نابود کرده و قلمرو خود را وسعت بدهد، و یا دارائی دیگران را غارت نموده از حقوق بشریت محرومشان کند، و یا اینکه فقط برای اطفاء شهوت يك دیگران و یا فرمانده خونخواری صورت میگرفت، تا غرور شخصی خود را راضی و قدرت بازوی خود را بدیگران نشان بدهد، و گاهی نیز برای فرو نشان دادن شهوت انتقامی، صحنه آرامی بچنگ خانمان سوزی تبدیل میگردید، و یا برای سایر هدفهای ضد انسانی از این قبیل، که غالباً مانند يك دیگر بود، عرصه های نبرد گاه گاهی گرم میشد و روشن است در این گیرودار ها اسیرانی که از هر طرف بذلت بردگی گرفتار میشدند برای این نبود که بر علیه عقیده حق و یا مرام با ارزشی قیام کرده بودند، و نیز برای این نبود که سطح اخلاق و افکارشان از غارت

گران پیروزپست تر بود ، بلکه فقط جریشان این بود که زور بازو کمتر داشتند ، و در میدان جنگ مغلوب دشمن میشدند ، و نیز در این جنگها هیچگونه نظم و قانونی وجود نداشت که بتواند از هتک احترام عرض و ناموس و ویرانی شهرها و کشتار بی رحمانه زنان بی پناه و کودکان بی گناه و پیران عاجز جلو گیری نماید.

این بود شمه ای از وضعیت بار این جنگها بدون اینکه در راه پیش رفت عقیده ثابتی و یا هدف عالی انسانی واقع گردد.

در این زمان پراز انقلاب و طوفان ، اسلام آمد و همه این نابسامانی ها را باطل و با اعلان آتش بس عمومی همه جنگها را تحریم کرد.

مگر جنگی را که جهاد در راه خدا بوده و یا دشمنی را از سرزمین مسلمین دور کند ، و یا قتنه و آشوبی را که در داخل آنها بوجود آمده و موجب نابسامانی گردیده فرو بنشاند ، قرآن^۱ میگوید «ای گروه مسلمان پیکار کنید در راه خدا با کسانی که با شما سر جنگ دارند و از حدود خدا تجاوز نمایند که خدا تجاوز کاران را دوست ندارد» و نیز^۲ میگوید «با دشمنان بجنگید تا قتنه و آشوب حادث نشود و همه دین برای خدا ثابت و محکم گردد»

بنابر این اسلام يك نوع دعوت مسالمت آمیز است که هرگز کسی را پذیرفتن خود مجبور نمیکند قرآن^۳ میگوید «در این دین هیچگونه

۱- سورة بقره آیه ۱۹

۲- سورة انفال آیه ۳۹

۳- سورة بقره آیه ۲۰۶

اجباری نیست زیرا که راه و بیراهه از دور پیدا و نور و ظلمت از یک دیگر مشخص گردیده است.»

و باقی ماندن یهودیان و مسیحیان در عالم اسلام در دین خود یک دلیل انکارناپذیر است و بخوبی ثابت میکند که اسلام تا کنون کسی را با زور شمشیر بپذیرفتن خود وادار نکرده است، پس اگر مردم بدین حق هدایت شوند، یعنی اسلام را بپذیرند دیگر جنگی باقی نمی ماند، و هیچ ملت با جبار بملتی کرنش نمیکند، در آن روز نه مسلمانی را بر مسلمان دیگر امتیاز و نه عربی را بر عجم و یا عجمی را بر عرب فضیلت و برتری خواهد بود مگر با تقوی و پا کدามنی.

و اگر کسی اسلام را بپذیرد و بخواهد در سایه نظام آن عقیده و ایمان خود را نگهدارد با ایمان اینکه اسلام از هر عقیده بهتر است باز هم این راه بروی وی باز است و از جانب اسلام هیچگونه اجبار و فشاری بر او نخواهد بود.

فقط در مقابل حمایت اسلام باید مالیات بپردازد (جزیه) و بزندگی خود ادامه بدهد، و هر وقت که مسلمانان از حمایتش عاجز بمانند این مالیات خود بخود باطل خواهد شد، بلی اگر کسی از بپذیرفتن اسلام و پرداختن مالیات خود داری نماید در این صورت طبعاً در صف دشمنان و مخالفین سرسخت اسلام قرار میگیرد که هرگز نمیخواهند این دعوت مسالمت آمیز عمومی پیش رفت نماید، بلکه آنها همیشه با نیروی مادی خود می خواهند این اختر فروزان را خاموش کرده و مردمی را که داوطلب هدایتند از رسیدن به هدف خود بازدارند.

فقط در این صورت اسلام جنگ را لازم میداند ولیکن بعد از آنکه

با اندرز های حکیمانه دشمن را نصیحت کرده و پیاس حفظ نفوس و جلو-
گیری از خونریزی باو فرصت کامل مینهد ، و بدین وسیله در نقاط جهان
دعوت خود را آشکار میسازد، قرآن^۱ در این باره خطاب پیامبر اسلام
میگوید :

«اگر مردم برای تسلیم بسویت بیایند تو زودتر از آنها باستقبالشان
بشتاب و خود را بخدا بسپار».

این است معنای جنگ اسلامی که هر گز بر اساس شهوت
کشور گشائی و استعمار کردن دیگران استوار نبوده و هیچوقت از هوسرانی
يك فرمانده جنگی و یا از فکریك سلطان دیکتاتور الهام نمیگیرد، زیرا
که این جنگ فقط جهاد در راه خدا بوده و بمنظور راهنمایی کاروان بشریت
انجام میگردد، آن هم وقتی که همه وسائل مسالمت دچار بحران شده و از
هدایت بشر عاجز بماند، و با وجود این پیش بینی های حکیمانه باز هم برای
جنگ شرایطی هست که پیامبر آزادی بخش اسلام در وصیت خود بیان
فرموده است .

میگوید بنام خدا و در راه خدا با کسانی که بخداوند جهان کافرند
بجنگید، در میدان جهاد مردانه مبارزه کنید، حیل و تزویر بکار نندید و
کشتگان را پاره پاره نکنید و گوش و دماغ کسی را نبرید، کودکان را نکشید
تا بجهان عاجز کش شناخته نشوید، زیرا که در قانون اسلام کشتن اشخاص
غیر نظامی حرام است، ویران کردن شهرها و خانه های مردم و تجاوز نمودن
بعرض و ناموس دیگران جایز نیست، و نیز در این قانون شهوت پیروزی و

برانگیختن شروفساد آزاد نمیشد، زیرا خدای توانا فساد خواها نرا دوست ندارد .

آری مسلمانان همه این آداب و رسوم نجیبانه را در جنگها مراعات میکردند. حتی در جنگهای صلیبی هنگامیکه بر سپاه دشمن پیروز شدند همان دشمنیکه اندکی پیش در همین میدان بی ادبانه جولان داده و پرده احترام مسلمانان را دریده بود و بر مسجد اقصی تجاوز نموده پناهندگان آن مکان مقدس را که در حقیقت پناهندگان خدا بودند قتل عام و از خون مردم بی دفاع نهرهای خون جاری ساخته بود.

اما مسلمانان هنگامیکه پیروز شدند از چنین دشمنی انتقام نگرقتند در صورتیکه از طرف اسلام اجازه معامله بمثل داشتند، قرآن^۱ میگوید «هر کسی که بر شما تجاوز نماید شما هم میتوانید بمانند رفتارش با او رفتار کنید» ولی مسلمانان همیشه مقصد عالی تری را در نظر داشتند که واقعاً دیگران در جهان از رسیدن بآن عاجزند، حتی در عصر درخشان تمدن امروز، این بود فرق اساسی هدفها و شرایط جنگی مسلمین با دیگران .

از چیزهاییکه در اینجا لازم باشد اشاره است فقط يك آیه از قرآن کریم است که وضع اسیران جنگ را کاملاً روشن میسازد، میگوید^۲ «اسیران را نگهدارید تا آتش جنگ خاموش شود و پس از اعلام آتش بس یکی از دو عمل را در باره آنها انجام بدهید یا احسان نموده جوانمردانه آزادشان کنید و یا در مقابل گرفتن فداها سازید» می بینیم این آیه اصلاً بموضوع بردگی اشاره نکرده که مبادا برای فردای جامعه بشریت قانون دائمی گردد. بلکه فقط از فدیہ گرفتن و آزاد کردن

۱- سوره بقره آیه ۱۹۴

۲- سوره محمد آیه ۴

بدون پاداش سخن گفته، زیرا که در نظر قرآن هر دو قانون قابل دوام بوده .

و بشر میتواند در آینده و در همه جای عالم مشکل اسیران جنگی را بوسیله آنها حل کند .

مسلم و روشن است که مسلمانان از روزاول در اثر همین فشار های علاج ناپذیر بود که اصل بردگی را برسمیت شناختند، زیرا که آنروز بهیچ وجهی نمیتوانستند از آن شانه خالی کنند، نه اینکه بردگی در اسلام يك قانون مستقلی بود و مسلمانها ناگزیر بآن عمل میکردند.

با وجود این فشارها باز هم شعار اسلام این نبود که همیشه اسیران را بذلت بردگی گرفتار نماید، بلکه هر جا و هر وقت که اطمینان حاصل کرد آنها را آزاد گذاشت .

می بینیم پیامبر بزرگ اسلام اسیران مشرکین جنگ بد را بدون قید و شرط آزاد کرد. و از نصاری نجران فدیة گرفت، و اسیران آنها را باز فرستاد، برای اینکه اسلام در آینده يك شاهد برجسته تاریخی و قافله سالار کاروان بشریت گردد . هنگامیکه آدمی زاده از کردار ناستوده و موروثی نیاکن خود دست برداشته و برای کنترل شهوات خود قادر و بدرجه عالی انسانیت مفتخر گردد، و حتی در میدانهای جنگ نیز این مردانگی را شعار خود سازد و در این وقت است که این بشر مورد تحسین و پذیرش اسلام قرار میگیرد، و بعلاوه اسیرانیکه در دست مسلمانها گرفتار میشدند با این عمل کریمانه روبرو بودند . چنانکه در گذشته بیان کردیم. و هیچگاه گرفتار ذلت شکنجه و عذاب نبودند، بلکه دائم دریچه آزادی بروی آنان باز بود .

هر وقت میخواستند و خود را در مقابل مشکلات آزادی توانا میدیدند آزاد میشدند، اگر چه قبل از این گرفتاری نیز اکثرشان آزاد نبودند. بلکه اغلب از بردگانی بودند که دولت های استعماری روم و ایران آن روز آنها را بجنک مسلمانان میفرستادند .

اما زنان را اسلام همیشه محترم شمرده حتی در زمان بردگی نیز آنها را از حال پستی و بیچارگی که در خارج از بلاد اسلام بودند بیرون آورد و عرض و ناموس آنها را برایگان در دسترس غارتگران ناموس قرار نداد . چنانکه اغلب اوقات خوی جنگ جویان در جنگ های غیر اسلامی چنین بود. بلکه اسلام زنان برده را مخصوص صاحبان خود قرارداد، بطوریکه دیگران حق تصرف نداشته باشند، و نیز قانون مکاتبه را درباره آنها مراعات نمود و علاوه هر کنیزی که از مولای خود دارای فرزند شد، خود و فرزندش را آزاد ساخت، آری زنان دائم بارفتار کریمانه اسلام روبرو و از سفارش های محبت آمیز پیامبر آزادی بخش بهره مند گردیدند .

این است داستان بردگی در اسلام که خود یکی از صفحات

درخشان تاریخ بشریت است. بنابراین هرگز اسلام با اصل بردگی موافق نبوده است ، بدلیل اینکه دیدیم که همه جا و همه وقت با وسائل گوناگون در آزادی بردگان کوشیده و تمام منابع بردگی را در عالم خشک نمود تا دوباره بشر فروشی بعالم اجتماع برنگردد، و فقط در این میان ضرورتی ماند که اسلام بجز پذیرفتنش چاره نداشت و آن این بود که در حال جنگ ناچار بود با دشمنانش معامله بمثل بکند، زیرا که بردگی تنها بعالم اسلام اختصاص نداشت، بلکه اغلب بدولتها و ملت های مربوط بود که از محیط تسلط آن بیرون بودند و آنها اسیران مسلمانان را ببردگی وادار میکردند، و باشکنجده

های ضد انسانی معذب میساختند اگر چه اسلام از اول با اصول بردگی مخالف بود ولیکن در این مورد ناچار بود که با این ملت‌ها مانند خود آنها رفتار نماید .

همین طور اسلام مدتی در حال نگرانی بسر برد و نتوانست این محصول جنگی را در دنیا غیر قانونی اعلام کند، بناچار با وضع کجدار و مریز رفتار میکرد تا مگر وقتی فرارسد و فرصت مناسبی پیدا شود که عالم باین نابسامانی‌ها خاتمه بدهد، و همه ملت‌ها دست اتحاد و برادری بیکدیگر داده و برای از بین بردن این منبع بردگی که اسلام از روی ناچاری پذیرفته است بایکدیگر همکاری نمایند.

و بطور یقین در نخستین ساعتیکه این اتحاد عمومی در جهان بوجود آید اسلام بی‌درنگ بقانون عمومی خود بر میگردد، که با قدرت و صراحت کامل وبدون اینکه کوتاه نظران را مجال سخن بماند آنرا تصویب کرده است و آن قانون این است که «آزادی برای همه و مساوات حق مسلم همه ملت‌ها است.»

اما آن قسمت از بردگی که از غیر راه جنگ‌های دینی بوجود آمده

و زمانی از روزگار در میان مسلمانان دیده شده و از طریق آدم فروشی و بشر دزدی در بازارهای برده فروشی معمول گشته بود . . . بهیچ وجه با اسلام بستگی ندارد ، زیرا که در این نظام اصول این گونه بردگی جایز نبوده است .

بلی نسبت دادن این رنگ بردگی با اسلام مانند این است که زمامداران سرکش و دیکتاتورهای خود سر امروز را بآن نسبت میدهند که در سایه هم بستگی با اسلام از انجام دادن هر نوع جنایتی دریغ ندارند، و مقاصد

شوم خود را در همه جا و در همه وقت در لباس قانون نمودار میسازند ، صریحاً باید گفت که هیچ يك از این دو گروه مسلمان نیستند .

در خاتمه لازم است که چند نکته حساس را درباره بردگی تذکر

بدهیم :

۱- باید بدانیم که منابع بردگی در میان سایر ملتها بدون اینکه جز فشار شهوت استعمار کردن دیگران و فشاری آنها را و ادار نمایانده فراوان بود، ای بسا بدون داشتن هیچگونه هدفی جز شهوت آدم فروشی ملتی ملت دیگر و نژادی نژاد دیگر را اسیر نموده و طوق بردگی بر گردنش مینهاد، و گاهی بعزت فقر و گرسنگی دسته از مردم بذلت این بالای خانمان سوز گرفتار میشدند، و گروهی نیز از راه ارث بنده مادر را بوده و اسیر میگشتند و بالاخره در نظامهای تیول بضمیمه خرید و فروش و سایر انتقالهای املاک زراعتی ، بشریکه کارگر کشاورز بود (کشاورزان) خرید و فروش میشد و یکنوع بردگی مخصوصی بوجود میآمد، و هم چنین باید بدانیم که اسلام همه این منابع را غیر قانونی اعلام کرد جز منبع جنگی و آن هم که از محیط قدرتش بیرون بود. و برای از بین بردن آن بناچار موقتی قبولش کرد تا روزی فرارسد که این فشار برداشته شده و خود بخود قانون «بردگی بس» در جهان بمرحله اجرا در آید.

۲- باید بدانیم که در اروپا با اینکه وسائل بردگی فراوان بود ولیکن هیچ گونه فشار و ضرورتی که باعث ایجاد آن گردد وجود نداشت و با این وصف روزیکه قانون الغاء بردگی بتصویب رسید از روی اختیار نبود، بلکه یکنوع فشاری موجب پیدایش این فکر گردید.

زیرا نویسندگان اروپا میگویند: روزی بردگی در اروپا غیر قانونی

اعلام شد که عایدات آن رو بضعف میرفت و درآمد حاصل از بردگی کمتر از مخارجش گردید و بعبارت دیگر دولت بردگی اروپا بعلت کسر بودجه سرنگون شد.

از بسکه بردگان اروپا در زندگی فشارها دیده بودند که دیگر توان جسمی و تمایل بکاردر وجود آنان پایان رسیده بود.

بطوریکه در اثر این بحران بتدریج مخارج اداره کردن آنها بیش از درآمدشان شده بود. بنابراین الغاء بردگی در اروپا يك محاسبه اقتصادی بوده که همیشه بر پایه سود و زیان استوار است.

پس در این صورت هیچگونه معنای انسانی در این آزادی وجود نداشت که بتوان در آن کوچکترین اشاره با احترام جنس بشر پیدا کرد تا بامراعاتش این آزادی بوجود بیاید.

بعلاوه از بسکه در اثر فشارهای زندگی و فقدان وسائل ابتدائی انقلابهای پی در پی در میان این گروه برای کسب آزادی بوقوع پیوست که ادامه این رژیم سیاه را غیر ممکن ساخت و با وجود این باز هم اروپا باین سادگی دست از گریبان بردگان برنداشت، نه تنها آزادی رایگان در اختیار آنها نگذاشت بلکه بانیرنگ تازمرنگ بردگی را تغییر داد، و از بردگی خصوصی ببردگی عمومی تبدیل نمود.

باین ترتیب که اول برده شخصی بودند و پس از این اقدام تابع قطعات زمینهای زراعتی گردیدند، بطوریکه خرید و فروش آنها بضمیمه خرید و فروش زمین انجام میگرفت، و هیچ کس حق نداشت که از محیط خود تجاوز نماید.

و اگر احیاناً کسی از محیط مخصوص خود بیرون میرفت تحت عنوان

برده فراری و بازور قانون دست و پا بسته جلب میگردید، و برای اینکه دیگران عبرت بگیرند بدن فراریان را با آهن های گداخته داغ میکردند، و این رنگ بردگی همین طور ادامه داشت تا قرن هجدهم در انقلاب کبیر فرانسه غیرقانونی شناخته شد.

۳- نباید این دورنماهای آزادی ما را بفریبید، زیرا درست است که ظاهراً انقلاب کبیر فرانسه در اروپا بعمر بردگی پایان داد و هم چنین آبراهام لینکلن آنرا در امریکا غیرقانونی شناخت و سپس سایر ملتها یکی پس از دیگری برالغاء این رژیم استعماری متفق شدند؛ اما پس از این همه جنب و جوشها باید دید کدام بردگی در عالم لغو گردید و کدام دست عدالت تا کنون مهر «باطل شد» بر صفحه قانون بردگی زد.

اگر این رژیم انسان سوز در جهان باطل شده پس نام این حوادث غم انگیز که هر لحظه در اطراف عالم نمایان میشود چیست؟ آن کارهایی که دولت فرانسه در کشورهای غربی اسلام انجام میدهد چه نام دارد؟ و آن همه رفتار ضد انسانی را که امریکای تمدن ساز با سیاهان بومی خود دارد باید چه نامید؟ و نام آن همه اعمال وحشیانه انگلیس را در آفریقای جنوبی چه باید گفت؟ آیا حقیقت بردگی جز پیروی و تبعیت اجباری ملتی از ملت دیگر است؟ آیا مفهوم واقعی آن غیر از محروم ساختن عده ای بشر از حقوق مسلم انسانیت است؟ آیا مقصود غارتگران صحنه بشریت و منظور راهزنان وادی انسانیت از ازانجام دادن این اعمال ناستوده غیر از بردگی است؟ خواه تحت عنوان زشت بردگی و یا تحت عنوان درخشان آزادی و برادری و مساوات نمودار شود؟

این تابلوهای فریبنده رنگین مادام که در پشت آنها

تلخ‌ترین حقایق و ناپاک‌ترین عقاید تاریخ بشریت پشت سرهم ردیف شده هیچ فائده بحال جامعه نداشته و نخواهد داشت ، و لکن اسلام هرگز خدعه بکار نبرده همد وقت و همه جا با خود و بادیگران یکرنگ و روشن بیان است ، بی‌پرده میگفت و میگوید: ای مردم این بردگی است و علت پیدایش آن نیز این است ، راه برای آزادی بردگان بازو طریق الغاء بردگی هموار است ، اما فتح نهائی این درم حکم در گرو اتحاد ملت‌ها و این وظیفه خطیر بعده جهان و جهانیان است که درباره اسیران جنگی دامن مردانگی بمیان بسته از بردگی آنان دست برداشته عاطفه بی‌پایان انسانیت را مراعات بنمایند .

اما این تمدن بی‌روح که ما امروز در سایه بان‌های آن زندگی میکنیم هرگز چنین صراحتی در وجدان خود سراغ ندارد.

زیرا بر همگان روشن است که چگونه در همه جا و همه وقت همت خود را در تحریف حقایق بکار انداخته و چگونه تابلوهای حقیقت پوشی را در انظار و گذر گاه‌های بشریت نصب میکند ، در صورتیکه در پس پرده آنها مکرها ، حیل‌ها ، ستیزه‌ها و کینه‌ها انباشته است ، و اگر غیر از این است پس این کشتارهای دسته جمعی در تونس و مراکش و الجزائر که اغلب تعداد آنها سر بهزاران میزند چیست ؟ جز این است که بشر الجزائری و با انسان تونسی و مراکشی حق مسلم آزادی خود را می‌خواهد؟ آزادی می‌خواهد که در بلاد خود بدون دخالت بیگانگان زندگی کند؟ آزادی می‌خواهد که در خانه و کاشانه خود دور از چشم اغیار بازبان مادری سخن بگوید؟ و با عقیده ثابت خود زنده بماند ؟ و از نتیجه زحمات و کار و کوشش خود برای خود بهره‌برداری کند؟ و آزادانه با عالم و با ملت‌های دیگر روابط سیاسی

و اقتصادی برقرار نماید .

پس معلوم شد که کشتار این بی گناهان و یا در زندانهای تاریک
بی آب و نان نگهداشتن آنها برای چیست ؟ و هتك احترام و تجاوز
بناموس زنان بی پناه، و دریدن شکم مادران باردار برای تشخیص
نوع جنین از کدام عاطفه انسانی الهام میگيرد ؟

آری این رفتار وحشیانه و این اعمال خلاف بشریت امروز در قاموس
قرن درخشان بیستم تمدن و ترقی نام دارد . نام این مولود عصر دانش نشر
آزادی و برادری و خلاصه بسط مساوات کامل انسانیت است .

اما آن حسن سلوك و آن رفتار کریمانه بی نظیر که سیزده قرن پیش
اسلام درباره بزرگان ابراز داشت ، و بدون در نظر گرفتن هدفی جز احترام
جنس بشر با آزادی آنها اقدام و در همه شئون زندگی شرکت داد ، و عملاً
بجهانیان اعلام کرد که بردگی يك وضع موقت عارضی و دوام ناپذیر است،
در قاموس بی خردان متمدن امروز انحطاط و عقب ماندگی و توحش و بربریت
است .

بلی هنگامیکه امریکای متمدن در تابلوهای سردر هتل ها و مهمانخانه ها
مینویسد «مخصوص سفیدپوستان است» و با کمال بی شرمی مینویسد «ورود
سیاه پوستان و سگان ممنوع» و هم چنین هنگامیکه در این کشور متمدن
تا يك عده سفیدپوست يك نفر سیاه و یا سرخ پوستی را می بینند همگی با هم
بسویش هجوم آورده نقش بر زمینش نموده تاجان در بدن دارد بانوك پامیز نند .
آن قدر میزنند تاجان بجان آفرین تسلیم کند .

و حال آنکه پلیس که مأمور حفظ جان و مال ملت است در این
وحشیگری مانند يك مجسمه بی روح بتماشا ایستاده و دخالت نمیکند، و

هرگز بخاطر خود راه نمیدهد که آخرین بی‌پناه قطع نظر از برادری در اصول بشریت هم وطن و هم کیش و هم‌زبان من است .

پس همه میدانند که این وحشیگریها برای این است که آن بشر سیاه چهره و سیاه‌بخت هم‌رنگ آنان نیست ، و بجز این جرم دیگری ندارد . در امریکای تمدن ساز هیچ سیاه و یا سرخ نژادی جرئت ندارد که یک دوشیزه سفیدپوست که ناموس خود را برایگان دردسترس عموم قرار میدهد با اجازه خود بوی نزدیک شود ، همان دوشیزه و یا بانویی که خود را فدای شهوت دیگران نموده و با میل خود هر ساعت با یکی بسر برده و برای شخصیت خود هیچگونه ارزش بشری قائل نیست ، نگاه سیاه‌پوستان بسویش جرم نا بخشودنی و برای سفید پوستان تمدن و ترقی بشمار می‌آید ، و این بلندترین قله تمدن است که تا کنون قرن درخشان بیستم بر فرازش پانهاده است .

اما هنگامیکه يك برده مجوسی عمر بن خطا براتهدید بقتل میکند با اینکه عمر منظور او را میداند از قدرت و نفوذش استفاده نکرده حبس و یا تبعیدش نمیکند و حال آنکه از نظر قانون اسلام این بشر مجوسی ناقص است ، زیرا که هنوز آتش پرست بوده و در پرستش باطل خود اصرار دارد ، و هرگز نمیخواهد از حق روشن‌پرویی نماید . پس در نظر غریبون تمدن ساز عمر بمنتهای درجه وحشیت رسیده بوده که جنس بشر در نظرش این اندازه با ارزش است ، زیرا که میگوید این بنده آتش پرست تهدید بقتل کرد ، آزادش گذاشتم تا کار خود را انجام داد ، و در مسیر تاریخ بشریت جنایت بزرگی را مرتکب شد و در پای تخت اسلامی فرمانروای مسلمانان را ترور کرد .

هم اکنون باید دید برای چه بود که عمر او را آزاد گذاشت ، تا مقصود

خود را انجام داد؛ برای اینکه در قانون اسلام هیچ کس نمیتواند قبل از ارتکاب جرم از کسی انتقام بگیرد. و عبارت دیگر قصاص قبل از جنایت در این قانون جایز نیست.

و داستان محرومیت سیاهپوستان آفریقا از حقوق مسلم بشریت و کشتن و یا باصطلاح روزنامه‌ها و جراید انگلستان شکار کردن آنها بجرم اینکه این بشر سیاهپوست جرئت بهم رسانده، پی‌بشخصیت خود برده، آزادی خود را که حق قانونی هر بشر است مطالبه میکند تمدن است.

آری در مسیر تاریخ بشر مفهوم عدالت در قاموس بریطانیای کبیر جزاین نبوده و در قرن درخشان بیستم ارمغان تمدن و نوع یاری نیز جز این نخواهد بود.

و همین معنا با رویای خوش رفتار اجازه میدهد که در همه جا خود را پرچم دار رهبری جهان و سرپرست ملت‌ها نمودار سازد. و عبارت دیگر خود را از متولیان بشر بداند.

اما در نظر این گونه مردم اسلام يك نظام هرج و مرج و توحش است؛ زیرا که اسیران جنگ را فقط بعنوان معامله بمثل اسیر مینمود. نه بعنوان بردگی و اعتراف باصل انسان فروشی.

در نظر این کوتاه نظران واقعاً اسلام نظام عقب افتاده و قانون فرسوده ایست، زیرا که هیچوقت انسان شکار نبوده و هرگز بکشتار بشری دفاع بجرم اینکه سیاه چهره است اقدام نکرده، بلکه در وحشیگری و انحطاط بحدی رسیده که بی‌پرده بیروانش میگوید اگر زمامدار شما يك برده سیاه حبشی باشد مادام که برخلاف قانون خدا قدمی برنداشته نباید کسی از حکم وی سرپیچی نماید، یعنی فرمانش خداست.

تا اینجا سخن در اصول بردگی و چگونگی پیدایش آن در اسلام بود و پس از این اندکی نیز دربارهٔ زنان برده از نظر اسلام سخن میگوئیم:

اسلام بهر مردی اجازه داده که میتواند عدۀ از زنان را که در میدانهای جنگ اسیر میشوند نزد خود نگهداشته و بتنهائی از آنها استفاده نماید، و اگر بخواهد میتواند بعضی از آنها را بهمتری انتخاب کند، در صورتیکه اروپا از این عمل متنفر است و بخیال خود یکنوع کردار زشت و درندگی است که کنیزان را فقط کالای کامیابی و یک عده جسدهای بی ارزش و تنهای بی احترام قرار میدهد، بطوریکه وظیفه آنها درندگی جز سیر کردن دیوشهوت شهوت پرستان نیست، همان شهوت پرستانیکه هرگز ازوادی حیوانیت بیرون نمیآیند.

بلی بی پرده باید گفت که در نظر مردم اروپا بزرگترین گناه اسلام این است که زنان برده را در جهان ملی اعلام نکرد، و ناموس آنها را برای هر شهوترانی مباح ن ساخت، زیرا که زنان اسیر در ممالک دیگر باین پرتگاه بی عفتی کشیده میشدند، و بجرم اینکه سرپرست خود را از دست داده و از کانون خانواده دور افتاده اند و از طرف دیگر مالکان آنها شعور حفظ ناموس در نهاد خود احساس نمیکنند، و هرگز نمیتوانند با دیدۀ غیرت بسوی آنان بنگرند، در نتیجه این گروه بی پناه و بیرون از عالم بشریت را بناموس فروشی و بی عفتی وادار ساخته و از راه ناپاک تجارت ناموس، سود سرشاری بدست میآورند.

اما خوشبختانه اسلام عقب افتاده هرگز این بی عفتی را برسمیت نشناخته و زنار هیچ وقت جزو قوانین اجتماع خود قرار نداده، و همیشه مردم را برای حفظ و تشکیل اجتماع خارج از محیط آلودۀ عفت فروشی

وزنا تحريك نموده است ، زیرا كه زنان برده را بمالكان آنها مخصوص کرده و غذا و مسكن و حفظ ناموس و رفع احتیاجات غریزه جنسی را بعهده آنان گذاشته و كمیابی عمومی و بهره برداری دیگران را اكیداً قدغن کرده است .

ولكن ضمير پاك و پر عاطفه اروپائی!! هرگز طاقت دیدن این گونه رفتار كریمانه را ندارد!! و برای جبران ناراحتی وجدان خود زنا و عفت فروشی را در محیط خود آزاد گذاشته و اصول ناموس فروشی را همه جا برسمیت شناخته است و هنوز هم در هر كشوریکه پای استعمار مداران اروپائی بآن میرسد زنا و بی ناموسی را ترویج نموده و در قانونی ساختن آن میکوشند ، پس بنا بر این از تمدن سازان امروز باید پرسید كه آیا بعقیده شما تغییر نام میتواند ماهیت و حقیقت بردگی را عوض كند؟ آیا برای زنا و ناموس فروشی احترامی جز این هست كه هیچ زنی نتواند دست رد بر سینه هر شهوترانی بزند؟ و بناچار در برابر همه خواسته های شوم شهوت پرستان پست فطرت باید تسلیم شود؟ و در چنین جامعه هیچ كس اورا جز برای اقتادن به پست ترین منجلاب بدبختی و تبه روزی نمیخواهد؛ چرا میخواهد؟ اما فقط برای رفع خستگی دیوشهوت كه هرگز از عاطفه انسانیت الهام نگرفته و هیچ گونه روح بشریتی آنرا هدایت نمیکند .

با انصاف باید داوری نمود كه آیا این ناپاکی ظاهری و باطنی كه در محیط اروپا از دور پیداست ، با آن حسن رفتار و روابط انسانی كه در نظام اسلام در میان زنان برده و مالكین آنان وجود داشت باهم یكسان است؟ آیا تا كنون کدام مسلمانی ناموسش را این طور ضایع کرده است؟

اسلام همیشه باخود وبامردم صراحت بیان داشته وهر گز خدعه و فریب بکار نبرده است، بایان روشن همه وقت میگفت: ای مردم، ای بشریکه ببردگی وانسان فروشی خو گرفته اید حدود بردگی این است واین زنان اسیر شده نیز برد گانند ورفتار با آنها از این حدود نباید تجاوز نماید .

اما هیچگاه نگفته که این رژیم برای بشریت دائمی بوده و این وضع سزاوار آبروی آینده انسانیت است ، بلکه همه وقت وهمه جا میگفت که رژیم بردگی یکنوع ضرورت جنگی است ، هر وقت بشر بخواهد بر علیه آن متحد شود واسیران جنگهرا بذلت بردگی نگیرد بیایان میرسد، **اما متأسفانه بی پروا باید گفت که تمدن پلید امر و زه نوز هم این صراحت** بیان را درخود احساس نکرده است ، بلکه خیلی که بخود فشار آورده نام زنا و تجاوز بحریم ناموس را بردگی نگذاشته، وبعقیده خود بعالم بشریت خدمت بزرگی انجام داده آنرا ضرورت اجتماعی وازلوازم تفکیک ناپذیر زندگی نامیده است .

باید از این تمدن بی عاطفه واز این خدمتگذار انسانیت پرسید آخر چرایی عفتی ضرورت اجتماعی شده؟ وبچه دلیل زندگی امروز آنرا ایجاب میکند ؟

آری برای این است که مرد متمدن اروپائی هر گز نمیخواهد زحمت عیال و مسؤولیت زن و زندگی را بپذیرد، مرد اروپائی فقط از زن، تن عریانی میخواهد؛ بدون اینکه عاطفه او را بسوی خود جلب و یا عاطفه خود را بسوی وی روانه نماید، هر که میخواهد باشد واز هر کجا بدست آید تا بار شهوتش را فرو نهد و آتش افروخته کانون غریزه جنسی را مدتی خاموش کند، بنابراین، این گونه مرد در محیط این گونه تمدن واز کون

يكنوع جسم متحرك است، مانند چهارپایان در هر رهگذری بدون مراعات هیچگونه آداب و رسومى بهم جنس مادینه خود میپرد و تا میتواند اندوخته شهوتش را تحویل وی داده و مدتی خود را راحت و آرام میسازد، و هم چنین زن هم در پرتو این تمدن سیاه یکنوع جسم متحرکى است، مانند يك حیوان این بار شهوت را تحویل میگیرد، آن هم نه از يك شخص بخصوص بلکه از هر رهگذرى که بتواند تحویل بدهد.

بدیهی است که در قاموس اروپائی این نابسامانى ها ضرورت اجتماعى نام دارد و در عصر حاضر بمردم تمدن اروپائی اجازه میدهد که زنا را بیدترین نوع بردگی و ادار نماید.

ولکن اگر همین مرد اروپائی از این منجلاب حیوانیت بیرون آید و خود را بفضای بی پایان انسانیت برساند و بر دیو شهوتش این اندازه خود مختاری عطا نکند خواهد دید هیچگونه ضرورتی در کار نبوده که بتوان آنرا اجتماعى و یا غیر اجتماعى نامید.

بسی شگفت انگیز است دولت ها ئیکه در جهان کنونی غرب که آوازه شان فضای عالم را پر کرده است زنا را غیر قانونی اعلام کردند، اما نه برای اینکه شخصیت و وجدان آنها از این لحاظ ناراحت بوده و یا سطح اخلاق روحی و جسمی انسان غرب نشین از منجلاب فساد آمیز درندگی نجات یافته است، هیئات که این موجود بتواند این گونه ناراحتی را در نهاد خود احساس بکند، بلکه برای این است که در این سرزمین علم و هنر يك دسته هوسباز پیدا شدند که جامعه ترقی خواه غربی را از وجود زنان منحرفیکه زنا و خود فروشی را وسیله کسب معاش قرار داده بودند بسی نیاز ساخته، و رنگ و رنگ آمیز ناموس فروشی را عوض کردند، و عبارت دیگر ناموس فروشی را نیز از جمله

تجملات افتخار آمیز خانواده‌گی بشمار آوردند، الحقایق گونه‌زنان در میدان شهوترانی کمتر از مردان نیستند.

واژه‌های شگفت انگیزترین است که پس از این همه رسوائی باز هم دنیای غرب امروز از همه روزها خوشحال‌تر است که نظام اجباری و موقت بردگی را درباره زنان برده آروز بردین اسلام عیب گرفته و در همه جا دست آویز خود ساخته است، در صورتیکه سیزده قرن پیش بساطش برچیده شد و آروز هم از طرف اسلام اعلام شد که نظام موقت است و قابل دوام نیست .

و باین وصف هنوز هم اسلام نظیف‌تر و پاک‌تر از هر نظامی است، که در در قرن درخشان بیستم در دنیای تاریک غرب موجود بوده و تمدن سیاه امروز آنرا طبیعی‌ترین نظامها معرفی میکند.

بطوریکه تا کنون هیچ انسان غربی آنرا زشت نشمرده و در تغییرش نکوشیده است و در نظر مردم آن سرزمین مانعی ندارد که تا پایان عمر بشر و جهان دوام یپذیرد.

هان! اکنون کسی نمیتواند بگوید که این زنان شهوت پرست با اراده خود داوطلبانند و بدون اجبار باین گونه بی عفتی و خودفروشی تن میدهند، برای اینکه آزادند و آدم آزاد میتواند از تمام مزایای آزادی استفاده نماید . زیرا ما هم در مقابل آن میگوئیم بسیاری از بردگان نیز وقتی که آزادی رایگان در اختیارشان قرار گرفت نپذیرفتند و بدون اجبار و داوطلبانند بردگی را اختیار کرده و بخدمت اربابان خود ادامه دادند. و لکن ما این موضوع را هرگز دلیل و مجوز بردگی نمیدانیم ؛ نه در نظام اسلام و نه در سایر نظامها ، بلکه مقصود ما از نظام بردگی نظامی است که جامعه بشر را با

اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و با اصول فکری و روحی پذیرفتن بردگی و ادار نماید. و با وضعی پیش بیاورد که این قافلہ را خود بخود در مقابل عمل انجام شده انسان فروشی قرار بدهد، بطوریکہ راه چارہ برویش مسدود گردد و بناچار آنرا برسمیت بشناسد. **بر همگان واضح است کہ تمدن اروپای تمدن ساز امروز، زنانرا فوج فوج بزنا و ناموس فروشی واداشته و رسمیت آنرا تصویب کرده است**، هیچ فرقی ندارد کہ زنا دادن رسمی باشد و یک عده زنان منحرف بوسیله آن کسب معاش بکنند و یا یک دسته زنان شهوتران و هوسباز برای اطفاء سوزش شهوت خود را برایگان در اختیار هر رهگذری بگذارند.

بلی این است داستان پر ماجرای بردگی در اروپا تا عصر درخشان قرن بیستم. بردگی مردان و زنان، بردگی ملتہا و نژادہا و خلاصہ بردگی اموال و ذخائر روی زمین یکنوع بردگی است کہ وسیلہ های آن فراوان و اسباب تولیدش ہر ساعت و بافزایش است.

و بعلاوہ آن ضرورت و فشاریکہ آنروز اسلام را در مقابل عمل انجام شدہ قرار میداد امروز در محیط اروپا وجود ندارد:

چرا مگر بگوئیم کہ رذالت و پست ہمتی ملتہای غرب و سقوط آنها از مرتبہ کمال انسانیت بمنجلا ب شهوت پرستی، خود یکنوع فشار بزرگ و ضرورت اجتناب ناپذیر اجتماعی است.

دیگر بس است! ہمین دنیای پر آشوب کمونیستی را بحال خود بگذار، بگذار تا دولت های کمونیزم ملتہای خود را چنان بقید بردگی و ذلت عبودیت گرفتار نمایند، کہ کسی مالک بر آزادی خود نبودہ و آزادی مسکن و مأوا را با حسرت های بشر سوز در عالم خیال پی ریزی کنند، و ہم چنین بگذار

غار تگران رژیم سرمایه‌داری مردم و سرمایه مردم را غارت بکنند و این بشر بی‌پناه را با هر چه که دارد ببردگی بگیرند، تا حدیکه بجز اختیار و اراده سرمایه‌داران استعمار نژاد، اراده و اختیاری در کار نباشد.

هر دو گروه جفا مدار را يك لحظه از خود و از فکر خود دور کن؛ زیرا که خدعه و نیرنگ در عالم فراوان خواهی دید.

بس است تا کنون آنچه که بیان کردیم از رنگهای فریبنده و صحنه های خوش نقش و نگار بردگی که همیشه بازبان حال، آشکارا خود را بعالم معرفی کرده و بنام تمدن پیروز، پیش رفته و بمقام ضرورت اجتناب ناپذیر اجتماعی رسیده است.

وقتیکه این ستمکاران شرق و غرب و این جفدهای غربی و شرقی را از نهانخانه فکر دور کردی، از دور این صحنه های فریبنده را تماشا کن و خود انصاف بده که آیا بشریت در این چهارده قرن دور از نور هدایت اسلام ترقی کرده است؟ و یا اینکه بتدریج در گودال تاریک بردگی سرازیر گشته و هنوز هم این سیر معکوس ادامه دارد؟ حتی امروز بیش از هر زمانی برهبری و راهنمایی اسلام محتاج تراست؟ تا مگر بوسیله آن بتواند خود را از این گرداب تاریک بدبختی و نادانی نجات داده و اشتباهات گذشته را جبران نماید.

اسلام و سرمایه داری

بدیهی است که سیستم سرمایه داری در عالم اسلامی بوجود نیامده، زیرا همگان میدانند که تاریخ پیدایش این رژیم پس از اختراع ابزار صنعتی بوده است، و اختراعات تصادفاً در دنیای غربی پادوران گذاشت و علت اینکه میگوئیم بطور تصادفی در این سرزمین پیدا شد. این است که ممکن و نزدیک بود در آندلس با دست عربهای مسلمان پدید آید، ولیکن دولت اسلامی در این محیط بجهت گرفتاریهای سیاسی زیاد دوام نکرد، و تعصبهای ناروای صلیبی آن را زود واژگون نمود. و همچنین محکمه های تفتیش عقاید و جاسوسی با وحشیانه ترین وجهی که در تاریخ عالم بی سابقه بود برای سرکوبی آنان با تمام نیرو کوشید و تشکیلات نو بنیان مسلمانان را درهم ریخت؛ بلی نهضت دانش بطور طبیعی در کشور آندلس کم کم و بتدریج بسوی اختراعات پیش میرفت، ولیکن موجبات سیاسی که در آن سرزمین دست مسلمانان را کوتاه کرد قرنهای پیش رفت این نهضت مانع شد تا سرانجام اروپا از خواب

غفلت بیدار و از حال مستی بیرون آمد و بر علوم عرب و علوم یونانی که تازه برای اداره جامعه مسلمان عربی بکار افتاده بود دست یافته و بدینوسیله خود را از چنگال دیو غفلت نجات داد، و بهمین جهت در میدان اختراعات صنعتی بدون رقیب پیش رفت .

بلکه این رژیم محکوم بقنا وقتی بعالم اسلامی رسید که دولت اسلام در چنگال استعمار اروپائیان گرفتار و در منجلاب فقر و مرض و گرداب جهل و انحطاط غوطه میخورد. و در چنین حال آشفتهگی و با آنگونه تحولات سیاسی و اقتصادی که از ناحیه اروپائیان پدید آمد ، سرمایه داری در عالم اسلامی با سرعت سرسام آوری پیش رفت و بعضی مردم بیخبر از همه جا چنین گمان کردند که اسلام این رژیم استعماری را با همه خیر و شرش قبول کرده و هرگز در نظام و اصول اسلامی با سرمایه داری مخالفت نشده و نخواهد شد. روشن ترین دلیل این گروه این است که: اسلام مالکیت فرد را بر رسمیت می شناسد، و سرمایه داری همان مالکیت فردی است که در اثر فشار تحولات اقتصادی جهانی باین صورت نامطلوب درآمده است، و بدیهی است ما دامیکه اسلام اصل را قبول کند خود بخود نیز فروغ رami پذیرد زیرا که پذیرفتن اصل مستلزم پذیرفتن فرع است .

در رد گفتار این گروه کافی است يك قضیه كوچك و بدیهی كه هر کسی بهره از القای اقتصاد داشته باشد میتواند تشخیص بدهد یا دآوری کنیم، و آن این است که سرمایه داری باین صورت که در این عالم پهناء و ریشه دوانده بدون پشتیبانی دواصل بزرگ ربا و احتکار ممکن نیست پایدار بماند، در صورتیکه همه میدانند اسلام این دواصل را هزار سال پیش از پیدایش این نظام فریبنده تحریم نموده ، و بدیهی است که لازمه تحریم اصل تحریم همه

فروع و نتایج آن است.

اما مقصود ما این نیست که در ابطال دلایل این یاوه سرایان شتاب کنیم بلکه می‌خواهیم بآنان بگوئیم که ما چنین فرض می‌کنیم که اختراع ابزار صنعتی، اول در عالم اسلامی بوجو آمده چنانکه نزدیک بود در آندلس پدید آید، و در اینجا می‌خواهیم بینیم اسلام چگونه با این تحولات اقتصادی که بناچار از اختراعات ابزار صنعتی پیش می‌آمد و بروز می‌شد؛ و روابط کارگر و کارفرما و تولید را با نظم و قوانین مخصوص خود چگونه تنظیم می‌نمود؟؟.

نویسندگان اقتصادی حتی کسانی که با سرمایه‌داری مخالفند و در ردیف اول آنان کارل مارکس قرار گرفته همگی اعتراف دارند که نظام سرمایه‌داری در آغاز پیدایش خود یک پیشرفت بزرگی در عالم بوده و در شئون مختلف زندگی بشریت خدمات بس گرانبهایی را انجام داده و در اثر پیدایش سرمایه‌داری تولیدات جهان روز بروز روبه‌فزونی نهاد و وسائل ارتباط بشر اصلاح شد، و منابع سرشار ثروتهای طبیعی را در سراسر جهان در اختیار بشر قرار داده و در اثر سیستم سرمایه‌داری سطح زندگی کارگران نسبت به دوران زراعت بطور شایسته‌ای بالا رفت، در صورتیکه پیش از پیدایش سرمایه‌داری هیچیک از این پیشرفت‌ها مشهود نبود.

اما متأسفانه این صفحه درخشان تاریخ، طولی نکشید که تیره شد، زیرا که رژیم سرمایه‌داری در اثر تحولات طبیعی خود چنانکه پیروان مکتب کمونیستی می‌گویند باعث شد که ثروتهای بسی کران در اختیار سرمایه‌داران متراکم شده و در اثر این تراکم بتدریج سرمایه و دارائی کارگران بضعف عمومی دچار و هر آن با سرعت بسوی زوال رهسپار گردید، که سرانجام کار به بی‌نظمی و بی‌سامانی کشید، رفته رفته سرمایه‌داران

بزرگ کارگران را که بقول پیروان کمونیستی مولد حقیقی ثروتمند برای بدست آوردن ثروت های بی پایان شب و روز بکارهای دشوار و طاقت فرسا و ادار ساختند ، و در مقابل آن همه کار اجرت خیلی ناچیزی که از تأمین يك زندگي سعادت مندانه عاجز بود برای این طبقه زحمت کش میپرداختند و در آمد و منافع سرشار را بصورت سود سرمایه برای خود اختصاص داده و در راه تجمل های بیهوده زندگی و عیاشی های روز افزون خود بکار می بستند .

بعلاوه حقیقت دیگری هم در این میان وجود دارد و آن این است که ناچیز بودن اجرت کارگر در ممالک سرمایه داری همیشه از استهلاك محصولات تولیدی کارخانجات در داخل کشور مانع است ، زیرا اگر کارگر اجرت قابل توجهی بدست آورد خود بخود قدرت خرید و مصرف در مملکت بالا رفته و هم دریا قسمت عمده محصولات مستهلك می گردد ، بدیهی است که در این صورت از انباشتن سود سرشار سرمایه بمیزان قابل توجه کاسته خواهد شد ، البته این وضع برای سرمایه داران خیلی ناگوار است ، زیرا هدف سرمایه داران بکار انداختن سرمایه سود بردن است نه استهلاك ، و پرواضح است که نتیجه کم بودن اجرت کارگر و کثرت تولید این است که همه ساله اجناس و کالاهای تولیدی متراکم و رویهم انباشته شود ، و بناچار دولت های سرمایه داری برای بمصرف رساندن کالاهای خود در جستجوی بازارهای جدید و فروش کالا کوشش و رقابت میکنند و همین سعی و کوشش دولتها باعث پیدایش استعمار شده و عوارض نامطلوبی را «مانند برخورد منافع در بدست آوردن بازار و فروش رساندن کالا و همچنین تهیه مواد خام» ایجاد میکند و باوجود این بناچار در سایه نظام سرمایه داری یکرشته بحرانیهای شدید پی در پی و بی انضاطی های اجتناب ناپذیری در اثر سودپرستی

وجود خواهد آمد که سرمنشأ آن کم بودن مزد کارگر و عدم استهلاك محصول کار خانات در مقابل تولید روز افزون است .

با چشم پوشی از اینگونه تفکر شگفت انگیزی که راهنمایان عالم مادی و مؤمنین ببحریت اقتصادی را وادار کرده تا بگویند این همه مشکلات عالم گیر هرگز از سوء نیت و حرص و آژطبیعت سرمایه داران سر نمیزند ، بلکه علت اساسی اینگونه نابسامانی عمومی طبیعت خود سرمایه است ، و همچنین صرف نظر از فکر ساده حیرت انگیز دیگر که از هر سو انسان را با همه افکار و وجدانش يك مخلوق عاجز و غارت زده اقتصاد نمودار می سازد ، بطوریکه در مقابل فشار و ازدحام نیروهای اقتصادی همه نیرو و قدرت خود را از دست داده و بر نیزه بیچارگی تکیه کرده است ، این خیر اندیشان دلسوز بشریت را در همین جا گذاشته بفرضه سابق خود بر میگردیم که عبارت از پیدایش سیستم سرمایه داری در عالم اسلامی است ، تادرست بررسی کنیم اگر چنین رژیمي بوجود می آمد نظام اسلام چگونه با آن روبرو می شد و در مقابل آثارشوم آن چه تصمیماتی اتخاذ میکرد .

بنابر این در قدمهای نخستین که همه نویسندگان اقتصاد حتی مارکس میگویند اگر این نظام برای عالم بشریت يك منبع خیر عمومی یا حداقل خیرش بیشتر بوده بطور یقین اسلام از پیشرفت آن جلوگیری نمیکرد ، زیرا که هرگز بدخواه بشر نبوده بلکه پخش خیر و بسط سعادت عمومی وظیفه دائمی اسلام است .

و با وجود این باز هم اسلام رژیم سرمایه داری را بحال خود و اگذار نکرده همه جا با قوانین حکیمانه خود روابط کارگر و کارفرما و سرمایه دار را بطور صحیح تنظیم نموده و همیشه از عوارض ناگوار آن جلوگیری

میکند. خواه آن عوارض از سوء نیت سرمایه‌دار سرزنش و یاد در طبیعت خود سرمایه نهفته باشد.

یگانه قانونی که اسلام در این باره پیش‌بینی کرده و با تصویب آن از همه دولت‌های سرمایه‌داری گوی سبقت رفته این است که کارگر را با سرمایه‌دار در منافع شریک دانسته حتی بعضی از فقهاء مالکی مذهب حدود شرکت را تا نصف تعیین نموده‌اند، باین ترتیب که همه مخارج سرمایه‌گذاری را سرمایه‌دار بعهده بگیرد و کارگر هم در کار خود استقلال کامل داشته باشد، و بنابراین سعی سرمایه‌دار با کوشش کارگر در تولید مساوی بوده و روی همین اصل درآمد را در میان هر دو برادرانه و متساوی تقسیم مینماید.

بلی یگانه حقیقتی که در اینجا از این قانون نمایان میشود این است که اسلام پافشاری عجیب و عنایت بخصوصی در بسط عدالت اجتماعی میان توده مردم از خود نشان داده و در طرز تفکر و اجراء آن بر تمام نظامهای جهان سبقت بسته و در تصویب قوانین بهیچ گونه فشار اقتصادی سرفروید نیآورده است، همان فشاریکه بعداً در جهان بصورت نیروی فعال پدید آمد، و در دنیای کمونیستی پیش از همه جا نمایان شد و همچنین اسلام هرگز مبارزه طبقاتی را در انشاء قوانین خود مؤثر ندید، همانطوریکه بعضی رهبران آئین اقتصاد گمان میکنند که تنها عامل فعال در تحولات اقتصادی مبارزه طبقاتی است بعلاوه صنعت را در بدو تشکیلات آن یکرشته کارهای کوچک و

ساده دستی تشکیل میداد و عده کمی کارگر در این کارگاههای ساده مشغول می‌شدند، و همین اندازه قانون اسلام که گفته شد بس بود که روابط کارگر و کارفرما و سرمایه و کار را بر اساس عدالت اجتماعی بی‌نظیری اداره کند.

که هنوز هم اروپا در طول تاریخ خود از حقیقت آن آگاه نگشته است .

اما متأسفانه فقه اسلامی در این نقطه متوقف ماند گرچه همین اندازه نیز خود مقام ارجمندی است زیرا که بعد از این تاریخ از هر طرف مصیبت‌های گوناگون عالم اسلامی را فرا گرفت .

گاهی از غارت مغول‌های خونخوار ، و گاهی از شورش ترکان عثمانی و سقوط نکت باراندلس و بالاتر از همه بروز اختلافات داخلی و شروع جنگ‌های خانوادگی نیروی مسلمانان را تحلیل برده و از پیش رفت بازداشت ، و در اثر این آشفتگی‌های نوپدید افکار آنان بطور کلی از کار افتاد و احساسات روخی و جسمی آنان فرسوده گشت ، بطوریکه هنوز هم آثار شکستگی از دور از ناصیه مسلمانان هویدا است .

و از جانب دیگر در اثناء توقف فقه اسلامی و نابسامانی اوضاع مسلمانان و بعد از اختراع ابزار مکانیکی دنیا با سرعت سرسام‌آوری رو به تحول پیش رفت ، و هر روز اختراعات جدید و کشفیات نوپیدی در عالم پیدا شد ، و همچنین روابط نو ظهوری در میان طبقات بشر بوجود آمد و متأسفانه عالم اسلامی در اثر همین گرفتاریها وضع نیروی داخلی توانست در این میدان شرکت کند ، و همچنین نتوانست مناسب با این تحولات نوپدید قوانین خود را تصویب نماید . اما هرگز عدم پیشرفت فقه اسلامی دلیل بر نارسا بودن شریعت و نظام اسلام نخواهد بود ، زیرا که فقه مقامی و شریعت مقام دیگری است ، شریعت يك مقام ثابت قانون گذاری است که همه قوانین عمومی در اختیار او است .

و گاهی هم از طریق ارشاد و راهنمایی بتفصیلات بس دقیق اشاره میکند ،

اما فقه عبارت از قانون متحولی است که از مقام شریعت و قانون گذاری مناسب هر عصر و زمانی گرفته میشود و يك عنصر نوپدید و مترقی است که هیچوقت مخصوص بزمان و ملت معین نیست. بعلاوه اگرچه فقه اسلامی دستخوش حوادث و گرفتار بحران شد ما در مقابل تحولات اقتصادی و پیشرفت رژیم سرمایه داری در تطبیق و اجرای قوانین فقهی و فهمیدن احکام از شریعت اسلامی بزحمت زیاد نیازمند نیستیم، زیرا که اسلام با قوانین روشن و غیر قابل تأویل خود همیشه ما را راهنمایی کرده و میکند.

تاریخ نویسان اقتصاد میگویند که رژیم سرمایه داری در اثناء جهش و جنبش خود از آن صورت ساده و سودمندی که در بدو تشکیلات خود داشت خارج و بشر و فساد گریبان گیر عمومی امروز مبدل گشت و بتدریج پایه و بنیان خود را بر اساس قرضهای محلی استوار نمود و در اثر همین روش تدریجی نظام بانک داری پدید آمد که در اداره عملیات ننگین سرمایه داری نقش مهمی را بازی کرد و در مواقع لزوم هر مبلغی را که سرمایه دار برای گردش کار احتیاج پیدا کند بانک بعنوان وام و اعتبار پرداخته و در مقابل آن سودی دریافت میکند.

حالاً ما محتاج نیستیم که در تفصیلات مسائل پیچیده اقتصاد وارد شویم، زیرا این يك حقیقت انکارناپذیر است که هر کسی بخواهد بتفصیل این مشکل را مطالعه نماید باید کتابهای اقتصاد را يك يك تا آخر ورق بزند بلکه یگانه چیزی که در اینجا برای ما مهم بوده و ناگزیر باید اشاره کنیم این است که همه این وامها و همچنین اعمال بانک داری بر پایه ربا استوار است و ربا در اسلام با صراحت کامل و دلیل روشن تحریم شده است.

همچنین با اعتراف دانشمندان اقتصاد و با مشاهده خود ما در عصر

حاضر این رقابت‌های شدید سرمایه‌داری سرانجام بورشکستگی شرکت‌های کوچک و یا ادغام آنها در یکدیگر برای تشکیل شرکت‌های بزرگ منتهی میشود، و در هر دو صورت مسلماً سرمایه‌داری موجب احتکار خواهد شد و با دلایل قطعی احتکار نیز در قانون اسلام مانعند با حرام است، بنا بر این اگر رژیم سرمایه‌داری در بحبوه قدرت حکومت اسلامی بوجود می‌آید هرگز نمیتوانست این اندازه و از گونه ترقی کرده و باین صورت نازیبای امروزش نمودار شده موجب بروز بردگی و استعمار ملت‌ها گشته و بیجنگ‌های خانمان خراب کن و کشتارهای وحشت‌انگیز منتهی گردد.

پس در این صورت می‌توان گفت که سرنوشت آن چه بود؟ و سرانجام آن بکجا میرسید؟ آیا در همان حدود صنعت‌های ساده که در دست رسفقه اسلامی قرار گرفته بود باقی میماند!! و یا راه دیگری که بهروزی و پیروزی بشریت در آن بیش تر بود پیش گرفته و از پیراهه خطرناک شر و فساد دوری می‌جست، آری این سؤال‌ها نباید بی‌جواب بماند.

اما توقف صنعت در حدود سادگی اولی خود عملی است که بدون شك اسلام با آن موافق نخواهد بود، زیرا همه میدانند که این نظام بی‌نظیر از بدو پیدایش خود هرگز از کوچکترین خیر و سعادت بشر جلو گیری نکرده و تا ابد هم نخواهد کرد.

بنابر این اختراعات در سایه عنایت آن بناچار بر ابراه خود ادامه میداده و بطور یقین اسلام نیز در پیشرفت وسائل تولید تا رسیدن به نتیجه نهائی از کمک‌های شایان توجه خود کوتاهی ننموده و از هیچ‌گونه فداکاری خودداری نمی‌کرد.

و اما پیشرفت و جنبش های روابط تولیدی بصورت دیگر غیر از آنکه در طی قرنهای نوزده و بیست در ممالک اروپا معمول شد همان است که ما میگوئیم، ممکن بود با همکاری و پرورش صحیح قوانین اقتصادی مطابق نظریات اسلام پیشرفت نموده و زمام امور اقتصادی عاقلانه تری را بدست گیرد چنانکه سابقه دومسئله شرکت کارگرو سرمایه دار تاحد و نصف درآمد در فقه اسلام اشاره شد، بلی اسلام با این قانون حکیمانه در یک آن در مقابل دو خطر بزرگ فداکاری و از خود گذشتگی نشان میدهد، باین ترتیب یکی اینکه جامعه را از افتادن بدامن ناپاک ربا و احتکار که هر دو را قانون اسلام تحریم نموده نجات می بخشد.

دومی اینکه از ستمهای ناروا و ضد انسانی که درباره کارگران معمول و سرانجام آنان را بطور اجبار بدام سرمایه داران دچار میکند تا با فجیع ترین وضعی خون آنان را بمکند و در پست ترین شرایط بیردگی و عبودیت وادارند، و پس از بهره برداری کامل در گودال فقر و بدبختی آواره گذاشته و بزندگی ذلت باری که از هر سوشخصیت بشریت را پایمال بکند دچار خواهند کرد آزاد می سازد.

زیرا از شأن اسلام دور است که این گونه اعمال ضد انسانی را در جهان برسمیت بشناسد.

هان! مبادا کسی بگوید که ممکن نبود اسلام دفعتاً و قبل از عبور از پیراهه تجربه های نا آزموده و اختلاف طبقاتی و فشارهای گوناگون اقتصادی که خود بخود قوانین آن را متعادل ساخته و در میدان اصلاحات اقتصادی مجال بیش تری میدهد این پیروزی را بدست آورد.

زیرا که نزد ما با دلیلهای تردید ناپذیر ثابت شده و علاوه دیده ایم

که نظام بی نظیر اسلام در خصوص آئین بردگی و نظام ننگین تیول ورژیم فاسد سرمایه‌داری بهمه تحولات عالم بشریت سبقت گرفت بدون اینکه تحت تأثیر فشار اقتصادی و یا مبارزه طبقاتی قرار بگیرد.

بلکه اسلام با فکر ذاتی از جانب حق در خشان و عدالت بی پایان خدا که همیشه مورد سخریه و استهزاء فردریک انگلس و سایر رهبران کمونیست بوده برانگیخته است، بعلاوه چنانکه نیز همه میدانند که خود دولت کمونیست اتحاد جماهیر شوروی یک مرتبه و ناگهانی از مرحله نظام تیول و حکومت فئودالیسم بعرصه کمونیستی قدم نهاد، و برای ابد سرمایه داری را فراموش کرد. بنا بر این اتحاد جماهیر شوروی یگانه دولتی است که با نظریات کارل مارکس رهبر بزرگ کمونیستهای جهان نرد عشق میبازد.

پس چگونه اینجا در عمل بزرگترین تکذیب کننده وی بشمار آمده و در سیرو ترتیب مراحل جنبش های اقتصادی که بگفته مارکس کاروان بشریت بناچار با مراعات ترتیب باید از آن بگذرد کاملاً مخالفت کرده است.

و اما استعمار ملت‌ها و افروختن آتش جنگها و اسیر کردن توده بشر و سایر عوارض ناگوار شروفساد عالمگیر که از رژیم استعماری سرمایه‌داری سر میزند خود بخود از حساب اسلام خارج است.

زیرا همه میدانند که اصول استعمار و برانگیختن جنگهای ذلت افزا تا ابد از شأن اسلام بدور است، بلی تنها جنگی که در این نظام در خشان روا است؛ یا برای دفاع از حریم و یا بجهت انتشار دعوت اسلامی است

و آن هم وقتی که نیروی مسلحی از پیش رفت مرام درخشانش جلوگیری نماید .

پس بر همگان واضح است که در نظام اسلام برای گفتار ناجوانمردانه کمونیستها و پیروان آنان مجال نیست، آنان میگویند که استعمار خود یکی از مراحل حتمی و ناگزیر زندگی بشر است، و هرگز مبادی عالیّه دینی و یا احکام حکیمانه علم اخلاق نمیتواند از پیشرفت آن مانع شود. زیرا که استعمار يك مسئله اقتصادی است که از تورم کالاهای تولیدی در ممالك تولید کننده برانگیخته میشود و همچنین احتیاج بیزارهای جدید خارجی برای فروش رساندن کالاهای تجارتی در پیدایش و گسترش استعمار هر گز بی اثر نبوده است .

و نیز هر گز برای این همدیاهه سرائیهای بداندیشان در اسلام مجال نبوده و نخواهد بود، برای اینکه خود کمونیستها میگویند و یا حداقل چنین گمان میکنند که دولت کمونیست جماهیر شوروی بزودی این مشکل را از راه دیگر آسان خواهد ساخت و آن عبارت از افزودن اجرت کارگران و یا تقلیل ساعات کار است ، بطوریکه قدرت خرید و مصرف بالا برود تا کالاهای تولیدی رویهم انباشته نگردد که سر انجام با استعمار نمودن ملتها احتیاج اقتد.

و آن راهیکه کمونیستها بخيال خود تازه پیدا کرده اند تا زگی ندارد زیرا که دیدیم نظام اسلام قبل از پیدایش رژیم کمونیستی آنرا پیش بینی کرده و برای آسان نمودن این مشکل کارگرو سرمایه دار را در سود سرمایه شريك و گاهی حدود شرکت را تا نصف میرساند.

و با اضافه تاریخ گواهی میدهد که استعمار در عالم بشریت يك عادت

قدیمی بوده و از رژیم سرمایه داری متولد نشده، بلکه سرمایه داری در عصر حاضر باعث افزایش استعمار شده و در پیشرفت آن تأثیر بسزائی داشته است، زیرا که وسائل نوپدیدى برای هر نوع خرابکاری در اختیار آن فراوان است. ولیکن نظر باصل کلی و از جهت زورگوئی استعمارگران، استعمار در زمان قدرت امپراطورى روم کمتر از امروز نبوده، باز هم با شهادت تاریخ پاکیزه ترین نظامها درباره پیش گیری از استعمار فقط نظام اسلام است، زیرا که جنگهای اسلام بجز در بعضی حالات اتفاقی که از حساب اسلام خارج بوده همیشه از پیراهه استعمار ملتها و از ذلیل و خوار شمردن بشر بدور است، بنا بر این اگر صنایع بزرگ امروز در نظام اسلام بوجود میآید، اسلام در حل مشکل تورم و تراکم تولید بدون اینکه بجنگ و خونریزی منتهی بشود سزاوارتر از سایر نظامها بود و بعلاوه مشکل تورم کارهای تولیدی از خصوصیات سیستم سرمایه داری امروز است که با قوانین اسلام تنظیم نگشته، بلی اگر در اساس آن بطور مناسب از اول تغییراتی داده میشد هر گز این مشکل پیش نمیآمد.

همه این حقایق که تا کنون بیان شد از یک طرف و از طرف دیگر در نظام اسلام حاکم اسلامی هر گز در مقابل این گونه مشکلات عاجز نمیمانند، که عده معدودی سودپرست ثروتهای سرشاری رویهم انباشته و توده مردم در حال تنگ دستی و گرسنگی و محرومیت زندگی کنند، زیرا همه میدانند که این گونه رفتار ظالمانه مخالف با قوانین اسلام است، قانون اسلام میگوید بطور حتم باید ثروت و درآمد در میان توده مردم با عادلانه ترین وجهی تقسیم شود تا ثروت^۱ در میان ثروتمندان شما بشرد، دولتی تشکیل ندهد که سرانجام

استعمار از گریبان وی سردر آورد، و بدیهی است که حاکم اسلامی بجز اجراء احکام شریعت اسلام وظیفه دیگری ندارد و در انجام این وظیفه از هر راهی که بمقصد نزدیک تر و از ظلم و ضرر دور ترست باید اقدام نماید با یک رشته قدرت و اختیارات دامنهداری که حدودش فقط اطاعت پروردگار عادل است.

بعلاوه مجموعه قوانین اسلام از اول طوری تنظیم شده که خود بخود از مشکل تراکم تولیدی جلوگیری میکند .

مادر اینجا برای نمونه بنظام ارث اشاره میکنیم که چگونه ثروت را در پایان عمر هر گروهی تقسیم میکند، و نیز نظام زکوة و چگونگی تقسیم آن را یادآوری میکنیم که در سر هر سالی مقداری از دارائی ثروتمندان را بعنوان زکوة برداشت مینماید، و همچنین قانون سرپرستی درماندگان را در نظام اسلام تذکر میدهم که درباره اوقات بدولت اسلام اجازه میدهد تا کسر بودجه صندوق دارائی ملی را که آنروز بیت المال نامیده میشد از اصل سرمایه جبران کند، سپس قانون تحریم احتکار ثروت و تحریم ربا را که در تورم تولید و تراکم سرمایه بزرگترین عاملند از نظر بگذرانیم، و در خاتمه با اشاره بقانون روابط عمومی (۱) در میان افراد اجتماع مسلمان که بمنظور رسیدگی و سرپرستی عمومی بتصویب رسیده این مطلب را بیابان رساندم و همراه برای تفکر در اطراف این قوانین حکیمانه دعوت میکنیم تا با وجدان خود قضاوت کنند که چه اندازه در جلوگیری از تورم تولید و سرکوبی استعمار مؤثر بوده است

و هم چنین آن تضمین هائیکه پیامبر بزرگ اسلام نسبت به پسر و

کارمندان دولت اسلامی بعهده گرفته خود دارای همه مطالب و اصول اساسی زندگی بشر است، مخصوص بکارمند و یا غیر کارمند نیست، پیامبر بزرگ بایان حکیمانه خود میگوید: هر کس کارمند ما باشد اگر منزل نداشت باید منزل تهیه نماید و اگر همسر ندارد باید همسر اختیار کند و در تشکیل خانواده از کاروان عقب نماند، و اگر خدمتکار و یا مر کبی ندارد باید در اولین فرصت در اختیارش گذاشته شود تا از تمام جهات آسایش وی تأمین گردد.

بلی با توجه کامل بر همگان روشن است که همه این مطالب نباید در انحصار کارمندان دولت قرار بگیرد؛ زیرا که همه اینها يك سلسله اصول اساسی زندگی است که خود بخود هر کس بآن نیازمند است، خواه کارمند دولت و یا کارگری که با حرفه مخصوص خود کسب معاش نموده و سرانجام سودی با اجتماع بشر میرساند.

بنابر این همین طور که دولت کارمندان رسمی خود را در برابر مشکلات نیازمندیهای عمومی زندگی با این تضمین ها بیمه میکند همین گونه نیز در مقابل تأمین زندگی هر فردی که در حوزه حکومت دولت تحت هر عنوانی با اجتماع بشر خدمت میکند مسئول است. و شاهد گفتار ما در این باره این است که در نظام بی مانند اسلام زندگی کسانی که از کار عاجزند مانند بیماران و پیران و کودکانی بی سرپرست از صندوق بیت المال و با اصطلاح امروز از صندوق وزارت دارائی تأمین میگردد و همچنین کسر بودجه زندگی آنان که در آمد شخصی باندازه کفاف ندارند از همین صندوق جبران میشود.

آری همه این قوانین حکیمانه نمودار این حقیقت است که دولت

اسلامی در برابر همه کارگران مسئول است، که در تأمین زندگی آنان با هر وسیله که ممکن است باید بکوشد خواه با وضع کردن قوانین مالیاتی بر سرمایه داران و یا از طریق سهم کردن کارگران در سود سرمایه و یا از راه ملی نمودن صنایع سنگین، البته این يك وظیفه است که حاکم و دولت اسلامی در هر عصری هر طوریکه صلاح مردم بداند باید از انجام آن سرباز نزند، بهر حال بدست آوردن اینگونه وسائل برای دولت چندان مهم نیست، بلکه آنچه واقعاً خیلی مهم بنظر میرسد وجود يك قانون مفید عمومی است که در همه جا و همه وقت از گسترش کامل عدالت اجتماعی حمایت کرده و بتواند از افراط و تفریط و از پایمال شدن حقوق مردم جلوگیری نماید.

بدیهی است وقتی که اسلام احتیاجات کارمندان و کارگران را اینگونه بیمه میکند، خود بخود از افتادن بدامن استعمار و گرداب اسارت و تیرمروزی نجات داده و بسر منزل زندگی سعادت‌مندانه رهنمائی خواهد کرد. بهر حال جای انکار نیست که اگر امور اداری سرمایه‌داری را اسلام عهده دار میشد هرگز اجازه نمیداد که این رژیم با این صورت زشت و ناپسندیکه امروز در جهان متمدن غرب نمودار شده در آید. البته کلیه قوانین اسلام اعم از اینکه در اصل شریعت موجود بوده و یا بمناسبت پیدا شدن احتیاجات و پیش آمدهای هر عصری بتصویب مفسرین قوانین اسلامی میرسید با تمام قوای خود از شرفساد و تجاوز سیستم سرمایه داری جلوگیری کرده و بهیچ عنوانی اجازه نمیدهد که سرمایه داران استعمارگر خون زحمت کشان را مکیده و از عرق جبین آنان سوء استفاده نمایند، و با افروختن آتش جنگها و ایجاد عوامل بردگی و استعمار کردن ملت‌ها مقاصدشوم خود را بجامعه

انسانیت تحمیل کنند .

بلی این حقیقت مسلم است که اسلام در مورد سرمایه داری هم مانند سایر موارد تنها بتصویب قوانین قناعت نکرده؛ بلکه آئین دعوت اخلاقی و تهذیب روانی را نیز با بهترین اسلویی جزو برنامه درخشان خود منظور نموده است.

و این همان برنامه است که کمونیستهای جهان آن را مسخره دانسته و با اسلام پوزخند میزنند !! زیرا که این گروه از روزیکه دیده باز کرده اند این دواصل معنوی را در محیط اروپا کاملاً پادرها دیده اند، و چون اخلاق نیکو و روان پاک در محیط اروپا پایگاه رسمی ندارد کمونیستها تا کنون از قبول کردن آن دوری جسته اند.

ولیکن این برنامه در اسلام کاملاً صحیح است؛ زیرا که این نظام بی نظیر تا کنون هر گز دعوت اخلاقی و تهذیب روحی را از برنامه اقتصادی خود جدا ندانسته و باخیر اندیشی مخصوص خود آئین تهذیب روحی و قوانین تنظیم اجتماعی را دواصل هماهنگ این برنامه میماند قرارداد است . آئین معنوی و اصول اقتصادی را چنان حکیمانه با هم آمیخته که دیگر کسی در میان مقتضیات اخلاق و نیازمندیهای زندگی سرگردان نمیماند، و عبارت روشن تر اسلام از اول قوانین خود را بر پایه حسن اخلاق استوار کرده و همیشه اصول اخلاقی را توأم با قوانین خود از یک مجرای صحیح جریان داده و در تأمین بهروزی و پیروزی فرد و اجتماع توأم بکار می برد ، بطوریکه هر یک دیگری را تکمیل نموده و هیچگونه تعارضی با یک دیگر نداشته باشند .

این همه سعادت عمومی در اثر حسن اخلاق است، و اما دعوت بسوی

تہذیب روحی انسان را با خدامربوط می سازد ، و همه لذت‌ها و ثروت‌های روی زمین را در راه جلب رضای پروردگار و انتظارپاداش اخروی در نظرش بی ارزش می سازد .

آیا ممکن است که انسان پا کروان بازهم برای انباشتن مال و ثروت بی ارزش از خود بیخود شده بادیگران ستیزه آغازد؟ آیا انسانیکه رابطه نزدیک با خدا داشته باشد بازهم میتواند در راه ظلم و استبداد و تجاوز بحقوق بندگان خدا عنان گسیخته بتازد؟ .

بزرگترین هدف آئین دعوت اخلاقی و تہذیب روحی در نظام بی نظیر اسلام این است که قوانین اقتصادی خود را باروح پاک ، و خلق پاکیزه تنظیم میکند ، تا در گذر گاه سرمایه داری دید بانی نموده ، و با کمال دقت در جریان عمل این رژیم خطرناک نظارت کند ، و بهمین جهت هنگامیکه این قوانین عمومی آسمانی بمردم عرضه شد همه باشوق سرشار از آن پیروی کردند ، نه از ترس قانون و یا قانون گذار ، در خاتمه بی پرده باید گفت این رژیم سرمایه داری که امروز در عالم اسلامی بایدترین مظاهر خود نمودار شده هیچگونه ربطی با اسلام نداشته اسلام هرگز در مقابل آن مسئولیت ندارد ، زیرا که همین مردم امروز اسلام را در زندگی خود حا کم نمیدانند !!!

اسلام و مالکیت فردی

آیا مالکیت فردی يك جنبش غریزی و يك اصل فطری است؟! .
کمونست‌ها و پیروان مکتب کمونیستی اصرار دارند که مالکیت فردی از اصول فطری نیست. آنان میگویند در اجتماع ابتدائی بشر که نخستین دورهٔ کمونیستی عالم را فرا گرفته بود، در این جهان نه‌ملکی بود و نه مالکی؛ بلکه در این عصر همه چیز برای همهٔ افراد بشر یکسان و روح پر مهر هماهنگی و برادری در این اجتماع فرمانروا بود.
اما متأسفانه این عصر ملوکوتی دیری نپائید و در اول جوانی رخت از این جهان بربست؛ زیرا هنگامیکه رموز زراعت کشف شد و امور کشاورزی در میان تودهٔ مردم معمول گشت، مخالفت و ستیزه‌جویی در مناطق کشاورزی در میان تودهٔ مردم معمول گشت، مخالفت و ستیزه‌جویی در مناطق کشاورزی آغاز و بتدریج آن اخلاق فرشته از پایگاه خود رانده شد و عداوت و دشمنی بجای آن انتخاب گردید؛ که سرانجام جنگ‌ها و خونریزی‌ها

شروع شد و بشر با این روز تیره دچار گردید. تا عاقبت همه بسوی سودپرستی و مالکیت فردی هجوم بردند، و برای بدست آوردن سود بیشتری مانند پرگار بدور نقطه مالکیت چرخیدند. و بدیهی است که بشر از این تیره روزی و فساد عالمگیر نجات نخواهد یافت مگر از این عادت سودجوئی دست برداشته بار دیگر بحال نخستین برگردد، و از نو برادرانه بایکدیگرزندگی آغاز کنند، بطوریکه همه آثار مالکیت فردی خود بخود نابود گردد و همه مردم برادرانه مالک همه منافع باشند، و روح یگانگی و هماهنگی برنامه خود را در جامعه بشریت از سر گیرد.

ما اکنون اندکی کمونیست‌ها را بحال خود گذاشته بسراغ روان شناسان و جامعه شناسان می‌رویم، می‌بینیم این گروه در تعیین حدود اصول فطری و امور اکتسابی که از روش و افکار و مشاعر بشر بدست می‌آید اختلاف‌های زیادی دارند.

از اینجا پی می‌بریم که در باره مالکیت فردی نیز اختلاف نظر دارند باین ترتیب که آیا، مالکیت يك جنبش فطری و غریزی و با سرشت انسان آمیخته است؟ و علل محیط و زمان هیچگونه دخالتی در این قسمت ندارد؟ و یا اینکه در اثر روش بشر و تشکیلات اجتماع پدید می‌آید؟ می‌گویند چیزیکه كودك را وادار می‌کند که با سباب بازی خود دلبستگی نشان بدهد این است که اسباب بازی برای وی و سایر کودکان با اندازه کافی فراهم نیست و چون دیگران نیز در ربودن آن نظر دارند بناچار در نگهداری آن میکوشد، زیرا واضح است هنگامیکه ده نفر كودك يك وسیله بازی در اختیار داشته باشند، بناچار ستیزه خواهند کرد، اما اگر بتعداد همین نفرات ده عدد اسباب بازی فراهم گردد و هر يك با وسیله دلخواه خود سرگرم بازی شوند

خود بخود اختلاف از میان خواهد رفت، این است خلاصه پندار این دو گروه مخالف که تا کنون بیان شد.

وما با هر دو گروه گفتگوها داریم، و در توضیح پندار خود باید چند نکته را یادآوری کنیم:

۱- اولاً هیچیک از این دانشمندان تا کنون نتوانستند قطعی بگویند که مالکیت فردی يك جنبش فطری نیست، و آخرین سخن دست چپی‌های آنان این است که مادلایل قانع کننده بر فطری بودن آن بدست نیاورده ایم، البته همه میدانند که نایافتن دلیل نبودن نیست. آری اگر دلیل محکمی داشتند هر گراز اظهارش خودداری نمیکردند زیرا که این گروه روی عواطف و احساسات خود همیشه از مالکیت فردی بیزارند.

۲- نکته دوم این است مثلی را که در این مورد آورده اند نذر کودک و هر يك دارای اسباب بازی مخصوص بر مقصود آنان رسا نیست، زیرا هنگامیکه ده نفر کودک باده نوع وسیله سرگرم بازی شدند و اختلافی بروز نکرد این هرگز دلیل بر فطری بودن و یا نبودن مالکیت فردی نخواهد بود. بلکه فقط دلیل بر این است که این جنبش در تمام حالات بازی با رضایت همه بازیکنان بطور مسالمت آمیز انجام گرفت، ولیکن بدیهی است که این رضایت و آرامش دلیل بر عدم فطری بودن آن نخواهد شد، بلی بوسیله آن میتوان میزان و کیفیت بازی را بدست آورد. و بعلاوه بارها دیده شده که اکثر کودکان در این صورت نیز ستیزه میکنند و برای بدست آوردن امتیاز بیشتری میکوشند که وسایل بازی سایر بازیکنان را ربوده و بخود اختصاص بدهند، و اگر هم مانعی پیش نیاید مسلماً اراده خود را بر دیگران تحمیل میکنند.

۳- سومین نکته این است که آن عصر ملکوتی که کمونیستها در اجتماع اولی بشر فرض میکنند (در صورتیکه تا کنون دلیل قطعی بوجود چنین اجتماعی نداریم) وسایل تولید و ابزار کاری در آن نبوده تا اختلافی بوجود آید. بنا بر این چگونه ممکن است برای بدست آوردن چیزیکه هنوز وجود ندارد اختلافی پدید آید، زیرا در آن زمان میوه های درختان جنگلها بدون زحمت غذای بشر را تأمین میکرد، و شکاری که دریا بانها بدست میآوردند خود بخود بهمکاری و هم آهنگی نزدیک نیازمند بود، بجهت اینکه اگر کسی تنها بشکار گاه میرفت از حمله درندگان وحشی ایمن نبود، و با وجود این باز هم نمیتوانیم بگوئیم: مردان دلیری در آن عصر نبودند. و برای اثبات شجاعت و کسب امتیاز تنها بشکار نمیرفتند، بلی این یک مسئله مهمی است که بار دیگر درباره آن سخن خواهیم گفت.

و نیز اندوختن و نگهداشتن گوشت شکار در آن عصر در اثر نبودن وسائل برای بشر ممکن نبود و در اثر نفوذ هوا فاسد می شد، و بهمین جهت بناچار در اولین فرصت بمصرف همگانی میرسید. بنا بر این عدم ستیزه و نبودن اختلاف در این مورد نیز بر فطری و یا غیر فطری بودن مالکیت فردی دلالت نمیکند و ممکن است نداشتن اختلاف از این جهت باشد که موجب اختلافی وجود نداشته است. بدلیل اینکه؛ هنگامیکه بشر زراعت را کشف کرد، اختلاف و ستیزه نیز همراه زراعت پدید آمد، و عبارت دیگر آن جنبش فطری و طبیعی که در نهاد بشر نهفته بود قبل از پیدایش زراعت علت و فرصت مناسبی برای فعالیت نداشته است.

۴- نکته چهارم این است که تا کنون کسی بمانگفته که در آن عصر رؤیائی جوانان زیبا پسندی برای بدست آوردن دوشیزه یا بانوی زیبائی با

یکدیگر ستیزه و مبارزه نمی‌کردند و با وجود اینکه عقیده پیروان مکتب کمونیستی استفاده از غریزه جنسی در آن دوره برای عموم مباح و آزاد بوده باز هم بطور یقین جوانان نیرومند خوش اندام و زیبا، مردان ناتوان و نازیبارا از این استفاده عمومی محروم می‌ساختند. زیرا تا بحال کسی ادعا نکرده که در اجتماع ابتدائی بشر بهره برداری از غریزه جنسی صدمه داشته و اشتراکی و عمومی بوده است.

آری پیدا است که هرگز اشتراکی جنسی نمی‌تواند از انگیزش فتنه‌ها و گرم شدن معرکه‌ها و اظهار شخصیت و امتیاز جوئی اشخاص که برای بدست آوردن زنان زیبا در میان جوانان خوشگل‌پسند صورت می‌گرفت جلوگیری نماید.

بلی در اینجا می‌توانیم، یکی از این دو قسمت را که حائز اهمیت است مورد بحث قرار بدهیم؛ باین ترتیب که یا همه اشیاء در نظر مردم یکسان و همانند است و یا اینکه مختلف و متفاوت، بدیهی است که در صورت تساوی ممکن است اختلافی رخ ندهد. و اما هنگامیکه ارزش‌ها مختلف و همه چیزها در نظر مردم دارای امتیاز شد مسلماً اختلاف و ستیزه پدید آمده و معرکه‌ها گرم خواهد شد، حتی آن اجتماع ملکوتی که کمونیستها برای بشر تصور کرده‌اند و خوابهای طلائی خود را بر اساس هستی آن استوار میدانند از این اختلاف مصون نخواهد بود.

۵ - و بالاخره پنجمین نکته این است که تا کنون کسی وجود امتیاز خواهی و شخصیت طلبی را در اجتماع ابتدائی بشر انکار نکرده اعم از اینکه تحت عنوان ابراز شجاعت و زور آزمائی و یا شکیبائی در برابر شایده و تحمل سختی‌های طاقت فرسا و یا بهره‌نویان دیگر نمایان شود.

زیرا که هنوز بعضی قبایل بشر امروز هم در همان زندگی ابتدائی بسر میبرند و این همان است که کمونیستها تشکیلات زندگانی اولی بشریت را با آن مقیاس میگیرند، و هنوز هم در میان این قبایل مرسوم است که شوهر دختران خود را از جوانانی انتخاب میکنند که مثلاً تاب تحمل صد ضربه تازیانه یا بیشتر داشته باشند، بدون اینکه آثار ناراحتی و ناتوانی در چهره آنان ظاهر شود و یا از فشار درد ناله از وی سر برند.

بنابراین اکنون باید دید این همه شکیبائی از بهر چیست؟ و برای چه باید جوانان اینگونه آزمایشهای طاقت فرسا را قبول کنند؟ و بجز اثبات شخصیت چه میتواند این تلخیها را در کام جوانان امتیاز جوشیرین نماید؟ پس اگر همه چیزها بر اساس مساوات عمومی پی ریزی شده باشد؛ آیا باز هم علتی هست که انسان بگوید من هرگز با دیگران همپایه نبوده و نیستم بلکه از همه مردم برترم؟

بلی اینجایکی دیگر از مشکلاتی که مورد بحث ما بوده و بنظر ما دارای اهمیت زیادی است باقی میماند و آن این است: بفرض اینکه مالکیت فردی از روز اول خود یک اصل فطری و جنبش غریزی نبوده، بطور یقین با مرور زمان با یک اصل فطری دیگری آمیخته و رابطه نزدیکی برقرار ساخته که نامش حب امتیاز و حب شخصیت است، و در این ارتباط بجائی رسیده که از اول دوران زندگی بشر تا کنون اعتبار خود را از دست نداده است.

الان گفتگو در باره این مباحث نظری را ترك گفته، و از نظر اسلام در باره مالکیت فردی بسخن میپردازیم.

کمونیستها میگویند: که مالکیت فردی در مدار تاریخ زندگی بشر، همه جا و همه وقت با ظلم و ستم توأم بوده و همین طور در اعماق

قلب اجتماع ریشه دوانده است ، برای برانداختن ظلم و ستم و آرام ساختن محیط زندگی و خاموش نمودن آتش افروخته فتنه ها ناگزیر باید لغوش کرد .

با قطع نظر از اینکه کمونیستها برای فریقتن مردم آثار انکار ناپذیر جنبش های اصول فطری را در پیش رفت بشریت انکار مینمایند ، و صرف نظر از اینکه پیروان این مکتب حقیقت دیگری را نیز نادیده میگیرند ؛ و آن این است که بشریت در دوره کمونیستی ابتدائی ، هیچگونه پیشرفت نکرد ، بلکه دوران پیشرفت بشر بعد از پیدایش مبارزه و اختلاف در سر مالکیت فردی آغاز گردید . و عبارت دیگر این مبارزات نه تنها شر محض نبود بلکه وجود آن در حدود آئین خود يك امر لازم روحی و اجتماعی و اقتصادی بوده است .

آری با چشم پوشی از همه این حقایق باز هم باید باین نکته توجه نمود که اسلام هرگز نمی پذیرد که : مالکیت فی حد ذاته سر منشأ جور و جفا و موجب فساد جامعه انسانی بوده است . بلکه علت واقعی این همه ظلم و ستمیکه در ممالک اروپا و یا بطور کلی در کشورهای غیر اسلامی با مالکیت فردی توأم دیده شده این است ، قانونگذار و مجری قانون در آنجا طبقه مالکه بوده و جای تردید نیست که در این صورت خود بخود همه قوانین را بنفع خود تصویب و اجرا نموده منافع دیگران را پایمال میکردند .

اما در نظام درخشان اسلام هیئت حاکمه باین معنی وجود ندارد و هرگز قانون اسلام از طرف طبقه معینی تصویب نمیگردد ، بلکه فقط قانون گذار اسلام خدای بزرگ و آفریدگار جهان است و بس .

و بر همگان معلوم است که خدای بی نیاز هیچوقت حق کسی را بحساب دیگری نمیگذارد و طبقه‌ای را برتر از طبقه دیگر قرار نمیدهد. زیرا که هیئت حاکمه اروپا را جاه‌طلبی و امتیاز خواهی وادار میکرد که حق ناتوانان را پایمال کنند، اما خدای بی نیاز و توانا را چه میتواند باینگونه تبه کاری وادار نماید.

زمامدار و حاکم در اسلام (۱) یکمرد شایسته و آزادخواه است که از طرف توده مردم نمایندگی ملت برگزیده میشود و در این صورت این حکمران امتیازی بردیگران ندارد تا بتواند بحقوق ملت تجاوز نماید و پس از رسیدن بمقام زمامداری جز اجرای قانون خدا وظیفه ندارد تا بتواند قانونی را بنفع خود یا دیگران تصویب کند.

و حدود قدرتش درباره ملت از شعاع قوانین شریعت و از سرحد وظیفه‌ای که بعهده وی واگذار شده تجاوز نمیکند تا بتواند یکی را بر دیگری امتیاز بخشد، و بهمین جهت ابوبکر در زمان زمامداری خود ناگزیر چنین میگوید: ای مسلمانان مادامیکه در میان شما ملت، سردر فرمان خدا دارم اطاعت کنید و اگر دیدید منحرف شدم و عصیان ورزیدم دیگر حق زمامداری در گردن شما ندارم، زیرا که از زمامدار نافرمان هرگز فرمانی ساخته نیست.

بنابر این می بینیم که شخص زمامدار در اسلام هیچگونه امتیاز قانونی ندارد تا بتواند بخود یا بدیگری امتیاز قانون گذاری بدهد. و از اینجا است که زمامدار نمیتواند طبقه را بردیگری ترجیح بدهد

(۱) این مطلب باسلیقه اهل تسنن سازگار است و اما بمقتده شیعه زمامدار بعد از پینمبر (ص) باید از جانب خدا معین شود.

و نیز نمیتواند تحت تأثیر نفوذ سیاسی مالکین تبه کار قرار گرفته و قوانین را بنفع آنان تصویب و تفسیر کرده و حقوق ملت ناتوان را پایمال نماید.

البته نادیده نماند؛ مادر اینجا از عصری سخن میگوئیم که اسلام مطابق حقیقت تا بنای خود در آن حکومت کرده و آن جور و جفا و شرو فسادیکه بعد از گرفتاریهای سیاسی در ممالك اسلامی بنام اسلام معمول گشته و از مقاصد اسلام بدور است منظور ما نیست. زیرا که آن مفاسدیکه تا کنون در عالم بنام اسلام شناخته شده هیچگونه ارتباطی با روح و حقیقت اسلام ندارد و هرگز ممکن نیست مسئولیت اینگونه تبه کاری را قبول کند، و نیز آنچه گفتیم که اسلام فقط در یک زمان کوتاهی مطابق حقیقت خود در جهان حکومت کرد و پس از آن کی در اثر بدکاری زمامداران از مسیر اصلی بازماند، منظور ما این نیست که اسلام نظام خیالی و اعتباری بوده و قابل تطبیق با دنیای کنونی نیست بلکه مقصود ما این است آن عصر درخشانی که یکبار دیده شد بار دیگر نیز ممکن است و مردم هم با جان و دل خواهان اعاده همان عصرند. بدیهی است که این حقیقت نورانی امروز برای اعاده و بهره برداری نزدیکتر و آماده تر از آن زمان سیاه تاریخ است که نیاکان بشر در آن گرفتار بودند. پس از این حقایق بهتر بدست میاید که در نظام درخشان اسلام بما لکین تیره دل آن اندازه خود مختاری و خود سری داده نشده تا بتوانند بنفع خود قانون تصویب نمایند.

بلکه آنان نیز مانند دیگران از يك قانون عمومی باید پیروی کنند که همه افراد در حقوق انسانیت و ارزش بشریت در آن یکسانند و اما اگر اختلافی در یکی از موارد تغییر قانون پدید آید آن گونه که در همه قوانین جهان معمول است یگانه مرجعی که میتواند در حل آن بکوشد فقها و

دانشمندان اسلام هستند و در حل این مشکل از نظریه حکیمانه آنان باید استفاده شود .

و تاریخ بهترین شاهد است که تا کنون فقها و دانشمندان بزرگ اسلام قانونی بنفع طبقه ممتاز مالکین تبه دل و بر علیه طبقه زحمت کشان تصویب و یا تفسیر نکرده اند، بلکه این بزرگ مردان همیشه از برای استیفای حقوق رنجبران کوشیده اند و آن مثالیکه در فصل گذشته بیان کردیم که بعضی از فقهاء اسلام کارگر را در سود سرمایه با سرمایه دار تا نصف درآمد شریك دانسته اند در این باره بهترین دلیل است.

واضح است که اسلام هرگز با طبیعت بشر آن اندازه بدگمان نبوده که مالکیت را همیشه و همه جا توأم با ظلم و استبداد برسمیت بشناسد در صورتیکه این نظام بیمانند همیشه در تربیت نفس انسانی تا سرحد امکان کوشیده ، بطوریکه بعضی مالکین مسلمان در عین حال که مالک قانونی هستند در کانون سینه اشتیاق بدارائی خود احساس نکرده اند و با اینکه خود محتاج بوده اند باز هم دیگران را بر نفس خود مقدم داشته و احتیاج نیازمندان را با کمال خوشروئی و طیب خاطر بر آورده اند، ای بسا مسلمانی که بارها در همه دارائی خود دیگران را بدون هیچگونه نظری شریك قرار داده و در مقابل این عمل شایسته جز جلب رضا و خوشنودی پروردگار انتظار نداشته اند.

و این نمونه های شایسته از خود گذشتگی گرچه اندك است، ولیکن نباید آنهارا از حساب اسلام خارج کرد، زیرا که اینها نورهای امید است که ما را بآینده امیدبخشی رهنمائی کرده و از بالاترین مقام انسانیت که ممکن است بشر در آئنده نزدیک بآن برسد نوید میدهد **گرچه با این حال اسلام**

هرگز در گرداب آرزو و آمال فرو نرفته و زمام امور مصالح ملت‌ها را هیچ‌وقت بدست حسن نیت که گاهی هست و گاهی نیست نمی‌دهد.

بلکه با عنایت کامل و کوشش فراوانی که در تربیت و تهذیب اخلاق و نفوس مردم بکار میبرد زندگی حقیقی و واقعی را نیز منظور میدارد و برای تأمین يك زندگی درخشان تری با تصویب قوانین محکم و متین خود ثروت را بطور عادلانه توزیع و ازدو جانب مادی و معنوی سعادت و بهروزی اجتماع بشر را تضمین مینماید ، و با توجه به حقایقی که تا کنون گفته شد پیدا است که در زمانی که اسلام زمامداری واقعی داشت مالکیت فردی نیز بوده و هرگز با جور و جفا توأم نبوده است . آری در فضلهای گذشته از تاریخ بی نظیر اسلام در این باره دو مثال آورديم: **یکی مربوط به مالکیت زراعی** بود و دیدیم که در عالم اسلامی اینگونه مالکیت سرانجام بنظام استعماری تیول منتهی نگردید انسان که در اروپا گردید . زیرا که در عالم اسلامی در اثر وجود قوانین اقتصادی و اجتماعی عمومی از پیدایش و گسترش نظام تاریک تیول جلوگیری شد و برای رنجبران و زحمت کشان زندگی آبرو و مندانه تأمین گردید که آنان را از کوشش در مقابل تبه‌دلان بازداشت و از محیط ذلت‌بار استعمار طبقه ممتاز برده چیان و دزدان ناموس بشریت بیرون آورد .

و دیگری مربوط به مالکیت از طریق سرمایه‌داری بود و در این مثال دیدیم که بر فرض اینکه سرمایه‌داری در عالم اسلامی بوجود می‌آمد نظام اسلام فقط همان اندازه مالکیتی را که خیر بیشتری برای بشریت داشت قبول میکرد و مسلماً با تمام وسائل ممکنه بدون اینکه بکسی ستم کند و یا گروهی را بکرنش در مقابل استعمار و ادارد در پیشرفت آن نظارت میکرد ، و در نتیجه این نظارت و کوشش دیگر مالکیت نمی‌توانست باین صورت زشتی

که امروز در دنیای غربی و کشورهای سرمایه‌داری نمایان شده در آید. و باز هم دیدیم که اسلام همهٔ اقسام مالکیت فردی را برسمیت نشناخت؛ زیرا با دلیل روشن تصریح نمود که موارد عمومی متعلق بعموم ملت‌ها است، همه با هم بطور یکسان، مالکند و بهمین جهت هر وقت مالکیت فردی باعث طغیان و فساد شود بمقتضای عدالت اجتماعی تحریمش میکند و هر گاه از شر آن ایمن باشد و بداند که برای بشر مایهٔ ذلت نیست مباحش میداند.

در خاتمه نمونهٔ سومی نیز از غیر عالم اسلامی بیان کنیم؛ و آن

تشکیلات اقتصادی و اجتماعی دولتهای اروپای شمالی است زیرا که خود انگلیس‌ها و امریکائیان و فرانسویان که بیش از سایر ملت‌های جهان بر شخصیت نژادی و امتیاز ملی خود میبایند تصدیق میکنند که این دولتها مترقی‌ترین ملل روی زمین را تشکیل میدهند و از جهت تعدیل نظام طبقاتی و بسط آئین دوستی و نوع‌پروری در جهان مقام اول را بدست آورده‌اند ولیکن این دولتها با وجود این همه امتیازها مالکیت فردی را نیز برسمیت نمی‌شناسند و هرگز آن را مانع پیشرفت مقاصد خود نمیدانند، بلی بزرگترین کاریکه در این باره انجام داده‌اند برای تأمین آسایش عمومی و حفظ تشکیلات خود توزیع عادلانه ثروت را با اصطلاح خود تضمین کرده‌اند بطوریکه فاصلهٔ طبقاتی در میان ملت‌ها محدود شده و تا آنجا که ممکن بود در میان کار و کارمزد هم آهنگی ایجاد نموده‌اند. پس بنا بر این دولتهای اروپائی بیش از سایر دول جهان دربارهٔ مالکیت فردی از فکر و نظریهٔ اسلام عملاً جانب داری کرده‌اند.

پس یگانه حقیقتی که در این بحث باید مورد دقت قرار بگیرد این است که برای شناختن قدرت و نفوذ هر نظام اقتصادی باید فلسفهٔ فکری و

اجتماعی آن را که در پشت سرفلسفه اقتصاد بسیج شده نادیده نگرفت زیرا با تجربه ثابت شده که هرگز ممکن نیست این دو فلسفه را از یکدیگر جدا کرد. و بهمین جهت سه نظام بزرگ سرمایه داری و کمونیستی و اسلام را که هر یک پیروان زیادی در جهان دارند و هر گروهی بشریت را بسوی نظام برگزیده خود میخوانند با دقت اگر مطالعه کنیم خواهیم دید که نظم اقتصادی و نحوه فکر مالکیت هر یک با فکر اجتماعی خود روابط ناگسستنی دارد. زیرا رژیم سرمایه داری انسان که سابقاً بیان کردیم برای این اساس پی ریزی شده که فردیک موجود مقدس است، بطوریکه هرگز اجتماع حق ندارد برپیکر آزادی آن ضربتی فرود آورد و بهمین مناسبت کشور های سرمایه داری مالکیت فردی را بدون حدود و قیود برسمیت شناخته اند و فلسفه سیستم کمونیستی درست بعکس سرمایه داری اجتماع را اساس هستی میدانند و برای فرد بتنهایی ارزشی قائل نیست و بیاس خاطر همین فلسفه مالکیت را در اختیار دولت ها قرار میدهد، زیرا که در نظر کمونیست یگانه نماینده اجتماع دولت است و بس و خود بخود دست افراد از رسیدن بدامن مالکیت کوتاه است

و اما نظام درخشان اسلام را فکری دیگر و فلسفه جداگانه ای است.
 و روی همین اصل اقتصاد و فلسفه اقتصادی آن نیز موضوع دیگری دارد، و هرگز با نظام اقتصادی سرمایه داری و کمونیستی سازگار نیست. اسلام درباره فرد و اجتماع دو گونه نظر دارد: فرد را در آن واحد دارای دو شخصیت و دو عنوان میداند، یکی بعنوان استقلالی و دیگری بعنوان عضو جامعه بودن و بمقتضای این فلسفه فرد نیز درباره هر دو عنوان مسئول است، گاهی باید بخواسته های فردی خود جواب بگوید. و گاهی هم خواسته های اجتماعی را در نظر بگیرد،

و چون دارای دو مقام و دو وظیفه خطر است باید هر دو را یکسان مراعات نماید .

و اما فکر و فلسفه اجتماعی اسلام که در حقیقت از فکر و فلسفه تشکیلات فردی سرچشمه میگیرد و ظایف اجتماعی را نیز مرکب از همین دو وظیفه میداند . زیرا که در نظر اسلام فرد و اجتماع فاصله ندارند و هیچگاه با یکدیگر بیگانه نبوده اند و اسلام هرگز آنان را مانند دو سپاه مخالف که هر ساعت بر یختن خون یکدیگر آماده باشند بسیج نمیدهد .

بنابر این مادامیکه فرد دارای این دو عنوان استقلال فردی و اجتماعی است وظیفه قانون گذاری اسلام این است که خواسته های فردی و اجتماعی آن را کاملاً هم آهنگ بسازد که حق هیچ يك از فرد و اجتماع پایمال نگردد .

و همین گونه باید مصلحت هر فردی را با سایر افراد که تشکیل دهنده اجتماعند طوری تنظیم نماید که نه حق فرد ضایع شود و نه حقوق اجتماع از مسیر خود بیرون رود ، و عبارت دیگر نه فرد فدای اجتماع شود و نه رشته تشکیلات اجتماع بخاطر حفظ فرد و یا افراد بخصوصی متلاشی گردد .

و بمقتضای همین مقدمات قوانین اقتصادی اسلام پیکر این فکر و فلسفه عادلانه است که در واقع برزخیست میان فلسفه سرمایه داری و آئین کمونیستی و همه فضایل و مزایای این دو نظام را دارا است بدون اینکه در انحرافات آنها گرفتار شود .

و بهمین جهت اسلام از اول اصول مالکیت فردی را برسمیت می شناسد ولیکن برای اینکه هرج و مرج و خود سری ایجاد نکند حدود و مقرراتی برای آن مقرر میدارد و با اجتماع و زمامدار اسلامی که نماینده اجتماع

است اجازه میدهد که در تشکیلات مالکیت فردی نظارت کند و هروقت دید از مسیر خیر عمومی منحرف شد و یا منافع افراد و اجتماع دچار بحران گردید با استفاده از اختیارات قانونی خود آن را تعدیل و یا تعطیل نماید و صلاح اجتماع را بر این گونه مالکیت مقدم بدارد .

وروی همین اصل حکیمانه آن را در فشار قانون قرار نمیدهد و مسلم میداند که ابقاء مالکیت از نظر اصولی با در نظر گرفتن نظارت زمامدار اسلامی و رعایت حق اجتماع در تشکیلات زندگی بشر بهتر و نافع تر از ابطال آنست، همان ابطالیکه با هیچ قانونی صحیح نباشد، باین ترتیب که بگویند : مالکیت فردی نه يك غریزه فطری و نه يك امر ضروری است و بلکه وجودش مانع از ترقی و پیشرفت بشریت است .

و از این رومی بینیم که دولت کمونیست شوروی بناچار مالکیت فردی را تا حدودی در داخله خود برسمیت شناخته و این شناسائی خود بهترین دلیل است که بهروزی و سعادت اجتماع در پذیرفتن قوانین طبیعت و قبول کردن ندای فطرت يك امر ضروری و انکار ناپذیر است . هم خیر و سعادت اجتماع و هم بهروزی افراد در آن تضمین شده است ، بعلاوه گرچه تا کنون آنچه بیان شد در فطری و غریزی بودن مالکیت فردی بس است ، اما برای اینکه ، هیچ ابهامی نماند بار دیگر برمیگردیم و با مخالفان خود از نو سخن آغاز میکنیم و از دشمنان این ندای فطرت میپرسیم چرا و برای چه مالکیت فردی را در جهان غیر رسمی اعلام بکنیم و بچه منظور و هدفی ابطال يك آئین طبیعی را از اسلام درخواست نمائیم ؟ .

کمونیستها در جواب میگویند : یگانه راه اجرای عدالت اجتماعی و گسترش مساوات عمومی در میان توده بشر ابطال مالکیت فردیست ، زیرا

تنها وسیله‌ئی که استعمارگران خود سررا بر جامعه انسانی مسلط میسازد همان مالکیت است و بس، و با ابطال آن خودکامی ستمکاران سیه‌دل پایان مییابد.

خوشبختانه ما می‌توانیم از آنان پرسیم که آیا حکومت کمونیست شوروی با براختن مالکیت فردی و ملی نمودن وسائل تولیدی به‌دفع و آرزوی دیرین خود رسیده؟ مگر خود دولت کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مجبور نشد که با دست زمامدار دیکتاتوری مانند استالین دوباره بکارگران حق بدهد که پس از انجام وظائف اجباری هر کسی بخواهد میتواند در مقابل دریافت اضافه حقوق کار فوق‌العاده انجام بدهد؟ بدیهی است که خود این پیشنهاد بهترین دلیل است که در میان طبقه کارگر تفاوت در کار و کارمزد پدید می‌آید، و این پدیده مخالف با اصول تساوی حقوق و عدالت اجتماعیست که دولت و ملت کمونیست اتحاد جماهیر شوروی ادعا میکنند.

پس بار دیگر از پیروان مکتب کمونیستی می‌پرسیم که آیا حقوق همه مردم در کشور اتحاد شوروی یکسان است؟ آیا یک نفر مهندس و یک کارگر یکسان مزد می‌برند؟ آیا پزشک و پرستار حقون مساوی می‌گیرند؟ آری خود پیروان و رهبران این رژیم اعتراف دارند که بالاترین مرزها را در کشور سوسیالیست شوروی طبقه مهندسين دریافت میدارند و درآمد هنرمندان در آنجا از سایر مردم بیشتر است. بنابراین علاوه بر اینکه با اعتراف کمونیستها کارمزد در میان طبقه کارگر مساوی نیست سایر طبقات ملت روسیه نیز در حقوق، دیگر یکسان نیستند. در خاتمه برای آخرین بار باز از مخالفین مالکیت فردی می‌پرسیم که آیا

با ابطال مالکیت فردی غریزه جاه طلبی و امتیاز خواهی در جامعه کمونیستی
 باطل شده ؟ آیا حب شخصیت و خودپسندی در جهان سوسیالیستی نایاب
 گردیده ؟ اگر امتیاز طبقاتی در این کشور متری باطل شده پس در این صورت
 رؤساء کارگران و مدیران کارخانه ها و مدیر کل های ادارات و سازمان
 های دولتی و سر کمیسر های عالی را چگونه انتخاب میکنند ؟ و مطابق
 کدام آئین مساوات این امتیازها را بصاحبان این گونه مشاغل میدهند ؟
 و چگونه در میان عضو فعال و غیر فعال احزاب کمونیست که زمامدارو
 حاکم بر سرنوشت مردم کشور پهناور شورویست فرق میگذارند ؟ و بنا
 وجود این حقایق تابناک و با قطع نظر از ابقاء یا الغاء مالکیت فردی آیا
 هیچگونه غریزه جاه طلبی و امتیاز جوئی در نهاد بشر کمونیست نهفته است ؟
 آیا باز هم صفات بارز مقام طلبی از اوصاف فطری و جبلی انسان نیست ؟
 و بنابراین هنگامیکه الغاء مالکیت فردی بشریت را از چنگال آنچه
 که کمونیستها فساد عالمگیر و شر مزمنش میخوانند و سکوت در مقابل
 آن را جرم نابخشودنی میدانند نتواند نجات بدهد ؟ پس چه علتی باعث
 میشود که ما با فطرت و غریزه طبیعی مخالفت کنیم ؟ و کدام مصلحت ایجاب
 میکند که برای رسیدن بچنین هدف مجهول که معلوم نیست از چه بیراهه
 باید رفت با فطرت خدائی و آئین طبیعی بستیزه برخیزیم ؟ بلی کمونیستها
 میتوانند بگویند که در اتحاد جماهیر شوروی اختلاف طبقاتی و فردی
 در میان توده بشر این قدر زیاد نیست که بحد افراط و تفریط برسد و
 سرانجام عده را با ناز و نعمت دمساز و عده دیگر را در محرومیت و
 نومیدی با مرگ تدریجی دست بگریبان سازد !! در جواب ما هم میتوانیم
 بگوئیم اگر مقصود شما اینست ما نیز این فلسفه را قبول داریم و علاوه

براین میگوئیم که نظام درخشان اسلام سیزده قرن پیش که از نظام کمونیستی نام و نشانی در جهان نبود این اصل را انشاء و اجرا کرده است .

آری در آنروزیکه از آئین کمونیستی در جهان اثری نبود بر-
انداختن امتیازات و محدود ساختن اختلاف طبقاتی و مبارزه با محرومیت و نومیدی و ریشه کن نمودن عیاشی و خوشگذرانی از وظایف مهم نظام درخشان اسلام بود ، با فرق بسی عالی که اسلام در این مبارزه فقط بقانون گذاری و صدور تصویب نامه های معمولی قناعت نکرد .

بلکه با حفظ سمت از تهذیب اخلاق و عقاید مردم نیز استفاده کرده و همیشه بشر را در راه خداشناسی و خیر و سعادت بسیج داده و با برانگیختن عواطف خیر خواهی و خداپرستی در نهاد ایشان قوانین و تشریعات خود را کاملاً اجرا نمود .

اسلام و امتیاز طبقاتی

عیب جویان مکتب سوسیالیستی از قرآن دو آیه را دست آویز نموده و بمسلمانان می‌تازند: می‌گویند قرآن شما می‌گوید: خداوند از جهت روزی^۱ بعضی از شما را بر دیگران برتری داده است. و نیز در آیه دیگر می‌گوید: ^۲ ما بعضی از آنان را مقامی بالاتر از دیگران دادیم.

و بدین ترتیب مسلمانان را خطاب کرده می‌گویند: ای مسلمانان آیا نمی‌گوئید که قانون امتیاز طبقاتی در قرآن شما وارد نشده و پس از این اعتراف انکار ناپذیر چگونه می‌توانید بگوئید که اسلام نظام طبقاتی را برسمیت نمی‌شناسد. این خلاصه ایراد و ادعای این گروه عیب جو است.

ما برای حل این مشکل ناگزیریم که اول مفهوم و حقیقت نظام طبقاتی

۱- سوره محل آیه ۷۲

۲- سوره زخرف آیه ۳۲

را بخوبی بشناسیم و پس از شناسائی بینیم اسلام چین نظامی را برسمیت
می شناسد یا نه؟.

بلی هنگامیکه تاریخ اروپا را در قرون وسطی ورق میزنیم باین نتیجه
میرسیم که طبقه اشراف و نجیب زادگان و رجال دین و رهبران احزاب و
بزرگان ملت ها در آن سرزمین طبقات مختلف و متمایز تقسیم شده ، و با
آثار و علامت های مخصوصی از یکدیگر مشخص گردیده اند.

بطوریکه هر انسانی در اولین نگاه باسانی همه طبقات را می شناخته
و در تشخیص خود خطا نمیکرده ، زیرا که در اروپا می بینیم رجال دین با
لباس مخصوصی از سایر طبقات ممتاز بوده و در این دوران شکوه و جلال با عظمتی
داشتند که برای دیگران ممکن نبود و بخصوص مقام پاپ بزرگ با مقام پادشاهان
و امپراطوران اروپا رقابت میکرد ، و همیشه میخواست خود را در نظر عالیمقامان
اروپا چنین وانمود کند که بزمامداران و سلاطین اروپا قدرت و نفوذ و جاه و مقام
از طرف او اعطا میشود . و از طرف دیگر پادشاهان و گردن کشان آن دوره
دائم میکوشیدند که خود را از تحت نفوذ و قدرت رجال دین بیرون کشیده ،
و با استقلال کامل بزمامداری و تسلط بر ملت های ستم دیده بپردازند . و نیز
مرتب ثروت و در آمد سرشاری از طریق موقوفاتی که متدینین بکشیشان
واگذار میکردند و همچنین مالیات های گزافی که از طریق کلیسا بر مردم
تحمیل میکردید در اختیار رجال دین متمرکز می شد ، و بلکه درباره اوقات
کلیسادارای سپاه مجهز و ارتش مدرن روز بود . و در این میان طبقه اشراف و
نجیب زادگان اروپا نیز یک طبقه ممتازی تشکیل میدادند که عنوان موهوم
اشرافی را نسل به نسل از یکدیگر بارث میبردند . آری این عنوان موهوم
بقدری ارزش پیدا کرده بود که هر نوزاد اشرافی از رحم مادر شریف بدنيا

میا آمد، و همین گونه قطع نظر از اعمال ناجوان مردانه‌ای که در دوران زندگیش از وی سرمیزد، و نیز با قطع نظر از اینکه این عنوان خیالی برای او برانده بود یا نه، تا روزمرگش شریف میزیست، تسلط و امتیاز بیحد و حساب اشراف اروپا در عصر اجتماع تیول بر ملت‌های زجر کشیده آن دوره حکمران و فرمانروائی پیمان بود، بدین ترتیب که هر يك در حوزه اشرافی خود حکومت خودمختاری تشکیل داده و قوای سه گانه قانون گذاری و قضائی و اجرائی در بست در اختیار آنان درآمده بود، و عبارت دیگر هم قانون گذار هم فاضی و هم مجری قانون شده بودند، و بدیهی است که جنبش‌های شهوات نفسانی و هوا و هوس شیطانی آنان بصورت قانون تصویب و اجرا میگردید پارلمانها و کمسیونهای قانون گذاری از این طایفه تشکیل می شد و سرانجام قوانینی که در این کمسیونها تنظیم و در این پارلمانها بتصویب میرسید خود بخود بنفع اشراف و برای حفظ شرافت موهومی و امتیازات خیالی و تبلیغات ریاکارانه و افزودن نفوذ آنان بود.

اما سایر طبقات ملت در نظر اشراف يك سلسله موجودات بی - ارزش و بی اهمیتی بودند که هیچگونه دارای حقوق و امتیازی نبودند، چرا تنها امتیاز ملت و ظایف سنگین و تکالیف طاقت فرسائی بود که بمقتضای حکومت اشراف می بایست انجام بدهند، و همانگونه که اشرافیت و بزرگی زادگی موهومی را طبقه اشراف نسل به نسل از یکدیگر بارث میبردند در خانواده‌های ملت نیز فقر و بدبختی و بردگی و بیچارگی و بالاخره ذلت مزمن دست بدست میگشت، روزگاری سپری شد و این تیرمروزی ملت ها و تبه کاری اشراف همین گونه ادامه داشت تا بطور تدریج و با فشار این دو نیرو و در اثر پدید آمدن تحولات اقتصادی نو پدیدگی که در اروپا رخ داد طبقه جدیدی و عبارت

دیگر نیروی سومی بنام برژوا بوجود آمد و با امتیاز و مقام و عنوان اشرافیت طبقه ممتاز بمبارزه برخاست، و سرانجام برهبری این طبقه و فعالیت و کوشش توده ملت‌ها انقلاب کبیر فرانسه بوقوع پیوست، و بر حسب ظاهر با روی کار آمدن این فرقه تشکیلات فرسوده نظام طبقاتی در اروپا درهم ریخت، و با نظرو همت این گروه مبادی آزادی از نو پی ریزی و قانون حقوق بشر بر سمیت اعلام و همه افراد ملت‌ها بایکدیگر برادر خوانده شد، و پس از این قصه تاریخی این انقلاب از مسیر اصلی خود منحرف و بسیستم سرمایه داری تبدیل شد و سرانجام در عصر حاضر این گروه بنام طبقه سرمایه دار بجای اشراف آنروز نشست، ولیکن نه از ظاهر بلکه از پشت پرده و توأم با کمی نرمش و تعدیل و بمقتضای سیاست روز و تحولات اقتصادی بر مردم تیره روز مسلط شد، اما در اصل جوهر مطلب هیچگونه تغییری رخ نداد، و در نتیجه گروه سرمایه داری امروز مانند اشراف آنروز هم مالک ثروت و هم دارای حکومت شد. و همه نیروهاییکه گرداننده تشکیلات خود سری و تسلط بر مردم است در اختیار خود گرفت، و تمام قدرتها را همه جا بر علیه مظاهر آزادی که در انتخابات پارلمانها بعنوان دمکراسی مجسم میشود بکار بردند، زیرا که زمامداران رژیم استعماری سرمایه داری برای تحمیل مقاصد شوم خود راه پارلمانها و راه مراجع قانونی را بحوی می شناسند. و بوسیله تشکیل دادن پارلمانهای تحمیلی و نفوذ در مراجع قانونی تحت عناوین فریبنده اغراض مسموم خود را بر جامعه تحمیل میکنند، و بلکه هنوز هم در انگلستان آن سان که بگوش ما میخوانند مادر دمکراسی و مهد آزادی لقب گرفته مجلسی وجود دارد که نام رسمی آن پارلمان لردها است، و هنوز هم در این کشور قانونی از زمان تیول یادگار مانده که همه فرزندان خانوادها را از ارث محروم و فقط پسر بزرگ را وارث رسمی

میداند، و دلیل این قانون این است که اگر همگی در ارث شرکت کنند، ثروت اندوخته پراکنده شده و بهر میرود، و واضح تر بگوئیم همان قانون محافظ ثروت و نگهداری اشرافیت سرمایه داران است که از عصر تاریک تیول بیادگار مانده و برای این است که سرمایه داران امروز میخواهند آن آثار شوم دیرینه را تا ابد نگهدارند. چنانکه نیاکان آنان نیز که زمامداران عصر تیول بودند از زمان تاریک بردگی و انسان فروشی قرون وسطی بدست آورده بودند.

این همان داستان اسفانگیز نظام طبقاتی است که در تحت عنوان یک حقیقت اساسی نمودار شده و آن حقیقت این است که در قاموس این نظام استعماری هر گروهیکه مال و ثروت در اختیار دارد خود بخود فرمان فرمان روائی نیز بنام او صادر میشود و همچنین وسائل قانون گذاری مستقیم یا غیر مستقیم در تحت اختیار آن قرار میگیرد و چون خود سر و خود مختار است هر قانونی را بنفع خود تصویب و تغییر میدهد و روی اصل خود سری و خود کامی همیشه ملت ها را با حفظ سمت محرومیت از حقوق ملی تحت قدرت و نفوذ خود در آورده و شهوات طبقه هیئت حاکمه را از خود راضی و خوشنود و قسمت اعظم حقوق بشر را پایمال اغراض شخصی میکند.

بلی هنگامیکه با این حقایق تاریخی و مطالب روشن اجتماعی از نزدیک آشنا شدیم با سانی میتوانیم بدست آوریم که هرگز در اسلام نظام طبقاتی نبوده و تا ابد هم نخواهد بود، زیرا که در نظام درخشان اسلام مزایا و امتیازاتی نبوده تا در خاندانهای اشراف بعنوان ارث دست بدست بگردد، چنانکه در طبقه اشراف اروپا معمول بود البته بر همگان روشن است که ارثی بودن تخت و تاج و قیام طبقه ممتاز زمامداری

و همچنین وجود گروه نجیب و نجیب زادگان در ممالك اسلامی که امروز بنام طبقه هیئت حاکمه شناخته شد بهیچ وجهی با اسلام مربوط نیست ، بجهت اینکه اسلام از روز اول این عنوانها را برسمیت نشناخت و وجود این طبقه در کشورهای اسلامی پای کمی از وجود مسلمانان شرابخوار و قمارباز و رباخوار ندارد ، و چنانکه از وجود چنین گروهی نمی توان گفت که اسلام را و شراب و قمار را رسماً جایز میداند . همان سان نیز نمیتوان گفت که وجود طبقه ممتاز در بلاد اسلامی دلیل رسمی بودن امتیازات در اسلام است .

و ثانیاً در نظام اسلامی قوانین بخصوصی که ثروت را در دست عده انگشت شماری ثروتمند حفظ و اندوخته سازد ، بطوریکه تا ابد از خاندان آنان بیرون نرود ، تا کنون تصویب نرسیده زیرا که این سیستم از روز اول مبعوض اسلام بوده و قرآن کریم با صراحت کامل در این باره میگوید : ما قوانین (۱) تعدیل ثروت را برای آن تصویب کردیم که ثروت در میان ثروتمندان شما دست بدست نگردد که سرانجام بوسیله ثروت اغنیا دولتی تشکیل داده و مقاصد زهر آگین خود را بر ملت های ستمدیده تحمیل نمایند و از طرف دیگر در نظام اسلام قوانین تعدیل ثروت بطور ثابت و خودکار وضع شده که تا ابد خود بخود ثروت را در اجتماع بشری با تجدید نسل و تشکیل خانواده های جوان پراکنده میسازد ، و این همان قوانین خردمندانه ارث است که دائماً ثروت را به نسبت اشخاص تقسیم میکند ، و تا اسلام اسلام است و جهان ، جهان این جمع و تفریق با رقتن قومی و آمدن قوم دیگر ادامه دارد .

بلی صحیح است پاره اوقات اتفاق میافتد که ثروتمندی بمیرد و همه ثروتش بیگانه فرزندش منتقل گردد. و بجزیک فرزندوارثی از وی بیادگار نماند. ولیکن این مورد را بمناسبت اینکه اتفاقی و خیلی کمیاب است نمی توان قانون کلی گرفت، و بخاطر يك موضوع خصوصی و نادر از اصول يك نظام کلی استفاده کرد، و با وجود اینکه موضوع خصوصی و اتفاقی است باز هم اسلام آن را بحال خود و اگذار نکرد زیرا که در اینگونه **دارائی قسمتی** نیز برای محرومین بیگانه و خارج از فامیل قرار داده. قرآن در این باره میگوید ^۱ «هنگام تقسیم مال موروثی خویشاوندان دور و تیمان و بیچارگان و درماندگان حاضر را نیز قسمتی بدهید و بازبان خوش و گفتار شیرین از آنان دلجوئی نمائید. و **با این ترتیب حکیمانۀ اسلام بیماری خانمان سوز تورم ثروت را معالجه کرده** و گروه ثروتمندان را بعنوان طبقۀ ممتاز برسمیت نشناخته و بلکه در نظر تانك اسلام آنان نیز افراد ملت بوده و همیشه بمقتضای قانون ثابت تعدیل ثروت بعد فاسد اجتماع طبقۀ ممتاز نرسیده پراکنده شده، و تا اسلام اسلام و دنیا دنیا است این جمع و تفریق نیز ادامه خواهد داشت. و تاریخ واقعی اسلام بهترین گواہ است که مرتب ثروت های سرشاری در اجتماع اسلام ازدست افرادی بدست افراد دیگری در حال تحول و انتقال بوده، و در اثر مراعات این قانون ای بسا ثروتمند امروز فقیر و درماندۀ فردا، و فقیر و درماندۀ امروز غنی و ثروتمند فردا شده، و از هر طرف ثروت بسوی وی سرازیر میگردد و تا کنون هیچگونه مانعی در میان اشخاص فقیر

و غنی بمقتضای تصرفات شخصی و مناسبات. خصوصی نتوانسته سدی ایجاد کند.

در اینجا مهمترین چیزیکه در اثباتش نظر داریم همان است که در فصل سابق در باره آن سخن گفتیم، در آن فصل بیان کردیم که تا کنون هرگز قانون و قانون گذاری اسلام در اختیار طبقه خصوصی نبوده و تا بد هم نخواهد بود و هیچکس نمی تواند بمقتضای مصلحت دلخواه خود در نظام و تشکیلات دولت اسلامی دخالت و قانونی تصویب نماید. زیرا که در اینجا فقط قانون آسمانی بر افراد و اجتماع حاکم است، بدون اینکه از کسی بترسد و یا در حق کسی ستم روا دارد. و از اینجا معلوم است که شخصیت خواهی و امتیاز طبقاتی در نظام تا بناك اسلام مصداق و

مفهومی ندارد؛ زیرا که وجود امتیاز طبقاتی باین ترتیب با قانون و قانون گذاری ارتباط ناگسستنی دارد و هنگامیکه این مزیت باطل شود شخصیت خواهی از میان رفت، دیگر کسی نمیتواند تحت عنوان امتیاز بنفع شخصی خود قانونی تصویب و از حریم ممتاز خود حمایت کرده و منافع دیگران را پایمال نماید، پس از بیان این حقایق اکنون از مدعیان میپرسیم آیا از نظام طبقاتی باین ترتیب تا بحال اثری در اسلام دیده شده؟ جواب این پرسش حتماً نفی خواهد بود، بنابراین جواب آن دو آیه که در آغاز این گفتار ذکر کردیم چیست؟.

بر همگان روشن است که این دو اصل متین بجزیان و اثبات يك موضوع بسیار طبیعی هدفی ندارد، امری است که در همه جای دنیا در اسلام و غیر اسلام بطور یکسان وجود دارد، و آن عبارت از این است که اولاد آدم در مراتب زندگی و اندازه روزی بایکدیگر متفاوتند. و از آنجائیکه

اصول موجودات حتی امور طبیعی از اراده خدا سرچشمه میگیرد، قرآن کریم این اختلاف مراتب را نیز باراده خدا مربوط میسازد . و اگر باز هم منکری هست ما برای اینکه این حقیقت کاملاً روشن شود خود ملت کمونیست شوروی را در اثبات مطلب خود شاهد قرار داده و از این گروه عیب جو میپرسیم آیا در کشور پهناور اتحاد جماهیر شوروی همه مردم یکسان حقون میگیرند ؟ و یا عده بیش از دیگران از نعمت های این سرزمین برخوردارند ؟ آیا همه مردم سوسیالیست شوروی فرمان دهانند ؟ و یا همه فرمان برند ؟ آیا همه افراد کارمند دولت اند ؟ و یا همه در ارتش وارد و گاه های نظامی بسر میبرند ؟ در جواب این پرسشها بناچار خواهند گفت : بلی شئون اجتماعی مردم شوروی نیز با اختلاف مراتب تقسیم شده ، آنجا هم عده دارای مقام و نفوذند ، زیرا این يك حقیقت ثابت و مسلم است و در همه نظام های جهان و در تمام شئون اجتماعی بشر نافذ و جاری است . و بدون رعایت آن هیچ اجتماعی تشکیل و اداره نخواهد شد . و بدیهی است که این دو آیه نیز اشاره بهمان حقیقت است که در همه جا و همه وقت هم در نظام اسلام و هم در سایر نظامها بطور یکسان جاری است . و چون این دواصل در مقام قانون گذاری نیست علت و سبب بخصوصی برای برتری طبقات و اختلاف مراتب بیان نکرده و همچنین مردم را نیز با علامت مخصوصی مقید نساخته . و در این باره اشاره نشده که اختلاف مراتب همیشه و در همه جا عادلانه است و یادر همه جا دائماً توأم با ظلم و ستم خواهد بود . و باز هم در این مقام نبوده که علت پیدایش اختلاف مراتب نظام سرمایه داری یا آئین کمونیستی و یا نظام اسلام است ، هیچيك از این حقاین که بیان شد در این دو آیه وجود ندارد ، بلکه فقط در مقام بیان این حقیقت است که اختلاف مراتب يك

قانون طبیعی است که در همه نظامها و نقاط عالم وجود دارد.

و چون از نظر فلسفه قرآن هیچ امری بدون نظر و اراده خدا

در جهان انجام پذیر نیست، قرآن این اختلاف را نیز با اراده پروردگار منسوب ساخته، نه اینکه منظور این است که اسلام مردم را از نظر روزی و مقام و رتبه بطبقات مختلف تقسیم نموده زیر اسلام اراده خدا را مخصوص بعالم اسلامی و محدود بزمان و مکان نمیداند. و اگر غیر از این معنا منظور باشد خود بخود این سؤال پیش میآید که آیا بعقیده کمونیستها **اراده خدا محدود بعالم اسلامی است** چنانکه بنی اسرائیل با اعتقاد ساده و عوامی میگفتند که **نفوذ و اراده خدا وند فقط در کشور مصر و بلاد فلسطین نافذ** و سایر نقاط جهان از تحت فرمان و نفوذ اراده او بیرون است، در صورتیکه تا کنون چنین عقیده از طرف کمونیستها اظهار نشده است

بلی یگانه نمونه ای که تصریح قرآن از نظام طبقاتی در اسلام بوده طبقه بردگان است و مادر فصل مخصوص بردگی در اسلام بقدر لزوم در این باره سخن گفتیم. در آن فصل ثابت کردیم که بردگی يك نظام موقت بود و بمناسبت يك سلسله پیش آمدهای خارجی بر اجتماع آفریز بشریت تحمیل و اسلام را در مقابل يك عمل انجام شده قرار داد. بطوریکه آفریز بر انداختن رژیم انسان فروشی برای اسلام ممکن نبود و بهمین جهت نظام بردگی از اصول اجتماع اسلامی نیست. چرا؟ بردگی يك امر اجتناب ناپذیر عمومی شده بود که حتی در ممالك اسلامی نیز دیده شد و اسلام برای واژگون ساختن آن نقشه های حکیمانه طرح کرده، اندك اندك وسائل آزادی فراهم نمود و در اختیار بشر قرار داد، و نیروی عمومی را از داخل نفوس و خارج اجتماع بر علیه بردگی بسیج نمود.

و با وجود این، رفتار اسلام نیز با بردگان بسیار جالب و بی سابقه بود و همه میدانند که اسلام برای بهروزی و پیروزی این گروه خارج از صف بشریت چگونه کوشید. گرچه ما احتیاج نداریم گفته‌های گذشته خود را تکرار کنیم؛ اما برای روشن شدن مطلب در اینجا حادثه مشهوری که در زمان خلافت عمر بن خطاب رخ داده و اساس نظام طبقاتی را با جالب ترین وجهی نمودار میسازد بیان میکنیم و آن این است که در زمان خلیفه دوم مرد تازه مسلمانی بنام جبلة بن ایهم غسانی که از اشراف و ملوک نواحی شام و از هم پیمانان امپراطوری روم بود. تازه بدین اسلام گرویده و برای انجام وظایف و مراسم حج زیارت خانه خدا رفته بود، لباسهای فاخر و گرانبهائی در تن داشت و هنوز آثار کبر و غرور جاهلیت را از خود دور نکرده بود، دامن لباس احرامش بر زمین کشیده می شد، و از پیش بندگان خدا در خانه خدا مانند اشراف زمان جاهلیت عبور میکرد، داخل شدن در زمرة مسلمانان فطرت او را هنوز پاک نکرده بود.

قرآن درباره چنین اشخاص میگوید: «ای پیامبر محبوب ما باین مردان مسلمان نما بگو شما حق ندارید خود را مؤمن بخوانید ولیکن میتوانید بگوئید تسلیم حکومت مسلمانان شدیم و در زمرة آنان در آمدیم، زیرا که هنوز ایمان بخدا بقلبهای شما راه نیافتد است» اتفاقاً در اثناء طواف یکی از بردگان مسلمان از روی سهو پا روی این دامن پراز تکبر نهاد، همان دامنیکه بر روی زمین کشیده می شد و از یک دنیا کبر و غرور و جاهل و نادانی حکایت میکرد. دامنیکه سرفخر بر عرش نادانی میسود.

وقتی متوجه شد بر آشفته و سیلی محکمی بگونه بیگناه آن برده مسلمان نواخت!! و جزای این عمل را نقداً بکفش نهاد. که چرا این اندازه بی

ادب شده‌ای پا روی دامن بزرگان گذاردی! بناچار این برده سیلی خورده شکایت پیش عمر برد! فوراً درهمین جاداد گاه عدالت تشکیل شد و دادستان وقت رسیدگی باین پرونده را آغاز کرد. اینجااست که باید از جهانیان بپرسیم آیا عمر در جواب شکایت این برده چه گفت؟ گفت عیبی ندارد از حق خود بگذر زیرا که آن يك شخص شریف و با نفوذ است و تویك برده بیمقدار!! اواز طبقه ممتاز!! و تواز طبقه بی امتیازی!! او حقوقی در عالم بشریت بدست آورده که تونمی توانی بدست آوری! آیا عمر در این دادگاه بجرم اینکته پای پینه دار برده بدامن پر قیمت يك فرد ممتازی رسیده و او را چرکین ساخته قانونی و یا تصویب نامه موقتی صادر و اجرا کرد که آن برده مسلمان را وادارد تا زجر يك ظالم با نفوذی را تحمل کند و هیچگونه ناراحتی از خود نشان ندهد!!

هیاهات که در اسلام چنین دادگاهی تشکیل و چنین حکمی صادر گردد!!

زیرا آنچه که در این واقعه گذشته در تاریخ جهان به ثبت رسیده است، همه میدانند که عمر این مزد ستمگر را بپای میز محاکمه کشید و برای گرفتن قصاص با فشاری نمود، اصرار کرد که در مقابل يك سیلی جوری!! سیلی عدالتی!! بگونه شاهانه ستمگر نواخته گردد. تا بدین ترتیب قانون خدا بطور یکسان در میان مردم اجرا شود. و از تکرار مانند چنین حادثه ظالمانه جلوگیری نماید. و بجهانیان اعلام کند حتی اگر در میان دو نفر از جهت مال و ثروت دنیا و یا وضع اجتماعی فرقی دیده شد از نظر قانون دیگر فرقی نباشد.

و چون آن مرد نجیب زاده اصرار عمر را دید و هر چه کوشید در این باره به نتیجه نرسید خود را در مقابل دادگاهی دید که همه کوششها بیفایده بود. تکبر و رزید و سرکشی آغاز کرد، با غرور و طغیان از محیط عزت و افتخار

مسلمانی خارج شد، و از اجرای دستور قاطع اسلام که برای هیچکس امتیازی نمیدهد خود را خارج ساخت، و سرانجام مرتد شد و از دین مسلمانان گریخت این است چکیده حقیقت اسلام که هیچگونه امتیاز طبقاتی و مزایای اشرافی را برسمیت نمی شناسد .

اما موضوع ثروت و اختلاف مراتب مردم را نظر کمیت و کیفیت يك امر دیگری است و نباید در صفحات ضمیر ما با مسئله اختلاف و امتیاز طبقاتی مخلوط گردد . زیرا که تا اختلاف در ثروت برای ثروتمندان حقوق قانون گذاری و قضائی اقتضا نکند، و برای سایر طبقات ضرری متوجه نسازد و مادام که قانون واقعی در میان ملت ها یکسان اجرا شود امتیاز طبقاتی بوجود نخواهد آمد . همانسان که دیدیم مالکیت صاحبان مزارع در تاریخ اسلام برای آنان حقون خصوصی معین نکرده تا بتوانند تحت عنوان آن دیگران را بقید عبودیت و ذلت استعمار دچار سازند ، و همچنین دیدیم اگر مالکیت ناشی از سرمایه داری بفرض اینکه بطور صحیح در اجتماع اسلامی بوجود میآید ، هرگز آن قدرت را نداشت که بعنوان سرمایه داری بحقوق و انسانیت دیگران تجاوز کند ، بخصوص در فصل خود گفتیم که هیچ وقت زمامداران اسلام نفوذ و قدرت خود را بسته بتأید و همکاری طبقه مالکین ندانستند، بلکه همیشه شخصیت بارز ولایقی را که خود بخود شایسته و سزاوار مقام زمامداری بوده ملت اسلامی با کمال منت بزمامداری برگزیده ، و او نیز بمقتضای وظیفه مسلمانی برای اجرای قانون خدا همت کماشته و وظیفه خطیر زمامداری را بعهده میگیرد . و علاوه سابقاً نیز گفتیم که هیچ اجتماعی تا کنون در عالم یافت نشده و تا ابدهم نخواهد شد

که ثروت آن بطور یکسان در میان همه افرادش تقسیم شود، حتی اجتماع کشورهای کمونیستی که راست یا دروغ میگویند نظام طبقاتی را ابطال و وحدت طبقاتی را برسمیت می شناسند، ثروت و حکومت را بدست ملت سپرده و امتیاز طبقاتی را فدای آن ساخته اند.

اسلام و صدقات

شاگردان مکتب کمونیستی و پیروان آئین سوسیالیستی در مقام زبان درازی بر هبران اسلام میگویند: ای مسلمانان آیا این همان عدالت اجتماعی است که آرزو میکردید؟ آیا باز هم آرزو دارید که ملت‌ها زندگی خود را با صدقات ثروتمندان نیکوکار اداره کنند؟ و چگونه آن را عدالت اجتماعی مینامید؟ و باین ترتیب ذلت و خواری، مردم با سعادت و آبرومند را بر سمیت می‌شناسید .

گروه کمونیست و شیفتگان شاهد استعمار و کسانی که یغماگران ناموس بشریت، ارواح و افکار آنان را بغارت برده گفتار ناسنجیده خود را این‌طور آغاز نموده‌اند .

آری بزرگترین خطا و خطرناکترین پندار این اسیران فریب استعمار این است: که زکوة در اسلام صدقه‌ای است که ثروتمندان بعنوان ترحم بفقرا میپردازند ، در صورتیکه هر انسان خردمند و هر بشر آزادی

که بتواند حقایق را آنسان که هست درك کند، ممکن نیست این پندار غلط را بپذیرد، بلی بزرگان و رهبران طریقهٔ سوسیالیستی برای پیش بردن مقاصد شوم خود همیشه اینگونه شبهه‌ها را دست آویز نموده و مانند رجز خوانان عرصهٔ نبرد در همه جا عنوان کرده و مانند گردو بازان با عقاید ساده و بی‌غرض مردم بازی میکنند، زیرا که ساده‌ترین منطق میتواند آنان را قانع کند که صدقه و احسان يك موضوع تبرعی و وجدانی است که نه قانونی دخالت دارد و نه حاکمی میتواند تصویبش کند.

اما زکوة يك فریضهٔ مهمی است ؛ که قانون آن را مقرر می‌سازد و دولت نیز برای حمایت از حریم این قانون با کسانی که از پرداختن زکوة سرپیچی نمایند می‌جنگد، حتی اسلام اینگونه قانون شکنان را مرتد و از دین بیگانه و اعدام آنان را در برقراری نظم اجتماع مسلمانان و وظیفهٔ خود میداند، بنابراین از این گروه عیب‌جو باید پرسید آیا چگونه ممکن است چنین حکمی دربارهٔ احسان که يك امر وجدانی است اجرا شود؟ آیا ممکن است بجرم اینکه کسی نخواست يك کار غیر ضروری را انجام بدهد اعدامش کرد؛ واقع بینان و دوراندیشان بهتر میدانند که زکوة از جهت جنبهٔ مالی نخستین مالیات و بودجهٔ نظامی است که در تاریخ اقتصاد جهان بتصویب رسیده است.

دومین حقیقتی که نباید در بارهٔ زکوة نادیده گرفت این است که مأمور وصول و تقسیم زکوة بفقراء دولت است نه اغنیاء و ثروتمندان، و عبارت دیگر وظیفهٔ دولت است که این مالیات قانونی را از ثروتمندان وصول و بمحل قانونی خود تقسیم نماید.

آری معنی بیت المال در قاموس اسلام جز وزارت دارائی نیست.

که در آمد سالانه عمومی و بودجه مملکتی در آنجا متمرکز و از آنجا بشون مختلف و مصارف معمولی و زرات خانه‌ها توزیع میگردد، زیرا هنگامیکه دولت صالح بنگهداری درماندگان و نیازمندان و کسانی که از کسب و کار عاجز و در آمد کافی برای اداره زندگی آبرومندان ندارند قیام کند و خود را در مقابل ملت مسئول بشناسد. دیگر این مسئولیت قانونی را ترحم و احسان نمیتوان گفت، و هیچگاه انجام این وظیفه را باعث ذلت و خواری فقرا نتوان شمرد. آیا کارمندانیکه دولت بآنان حقوق و پاداش میپردازد هنگام دریافت آن در خود احساس ذلت و حقارت میکنند؟ آیا کارگرانی که زندگی خود را بایر یافت دستمزد تأمین مینمایند فقرا و درماندگانند؟ و بحساب اغنیا و ثروتمندان زندگی میکنند؟ آیا شخصیت اطفال بی بضاعت و آبروی پیران باز نشسته لکه دار میشود و قتی که دولت از در آمد شخصی خود بنام طرفداری از معنای انسانیت مخارج زندگی آنان را بعهده بگیرد. زیرا که پیش از بیدایش نظام اسلام، در همه جا مالیاتها بمقتضای هوا و هوس زمامداران و مطابق دلخواه فرماندهان و باندازه ای که برای عیاشی و خوشگذرانی بی پایان و اجرای مقاصد شوم خصوصی آنان لازم بود مقرر میگردد، و اغلب این بارسنگین بردوش ناتوان فقراء تحمیل می شد، و ثروتمندان و صاحب نفوذان کمتر در این وظیفه ملی شرکت می جستند، واضح تر بگویم همیشه طبقه فقرا و زحمت کشان وظیفه ثروتمندان و اغنیا را انجام میدادند و آنان در بسترهای نرم و گرم عیاشی آسوده می غنودند.

هنگامیکه اسلام آمد برای مبارزه با تجاوز کاران و برای بر انداختن نفوذ صاحب نفوذان قوانین مالیاتی تنظیم و برای آن حدود و نسبتی معین کرد، که هیچگاه در شرایط عادی و معمولی از آن تجاوز نمیکند، و این

بارسنگین را از دوش بی توان فقرا برداشت و بعده ثروتمندان و طبقه متوسط واگذار نمود، و سرانجام فقرا را از پرداخت مالیات زور گویان آزاد ساخت.

این نخستین حقیقتی است که باید درباره زکوة در صفحات خاطره ها ثبت گردد، و يك حقیقت انکارناپذیری است که هیچگاه بدلیل و برهان و ستیزه وجدال نیازمندیست، جای تردید نیست که اصل کفالت دولت از افراد عاجز و درمانده مملکت آخرین و بهترین راه اصلاحی است که اجتماع بشریت پس از تجربه های فراوان و پس از آنکه قرن ها در سیاه چال های هستی سوز اجتماعات فاسد گرفتار شده بود تازه بآن رسیده است. بنابراین یکی از بزرگترین مفاخر اسلام است که این وظیفه هستی ساز را هنگامیکه اروپا در عصر ظلمات بسر میبرد مقرر ساخت، جای تأسف است که این نظام هنگامیکه از طرف افریده های دنیای سرمایه داری غرب و یا از ناحیه عالم پرغوغای کمونیست پیشنهاد میشود دلبذیرتر و زیباتر است، اما هنگامیکه اسلام با صدای رسا و آواز ملکوتی مخصوص خود بسوی آن دعوت میکند در نظر ما مردم غفلت زده عقب افتادگی و انحطاط است.

حقیقت سوم این است؛ گرچه زندگی مردم در صدر اسلام اقتضا میکرد که فقرا زکوة را بصورت نقد و جنس دریافت کنند ولیکن این دلیل نیست که راه قانونی توزیع زکوة جز این نمی تواند بود، امروز چه مانع دارد که از محل زکوة برای تعلیم و تربیت فرزندان فقرا، مدارس رایگان و برای معالجه بیماران بسی بضاعت بیمارستان های همگانی تأسیس گردد و همچنین برای آسان ساختن مشکلات زندگی تهیستان جمعیت های تعاونی و کارخانجات و مؤسسات ملی عام المنفعه ساخته شود، و در آمد آنها برای بهروزی

نیازمندان بمصرف برسد، و بالاخره در راههای دیگری که در عصر حاضر برای تهیه وسائل خدمات اجتماعی وجود دارد از محل زکوة میتوان استفاده نمود، و فقط بطور نقد بکسانی زکوة داده شود که بعلت مرض و یا پیری و طفولیت از کار عاجزند .

چهارمین حقیقت این است، که هر گزیکي از اصول و ارکان اجتماع اسلامی این نیست که حتماً باید در آن فقرا و تهی دستیانی باشند و اگر نباشند بنیان اجتماعش فرو میریزد . این است شمه‌ای از حکمت تصویب قانون زکوة که تا کنون بیان شد .

اما صدقات بمعنای نیکوئی و احسان که ثروتمندان مسلمان بمصرف میرسانند غیر از زکوة است، البته اسلام نیز عملاً بآن اعتراف دارد و با صورتهای مختلف و عنوانهای گوناگون مسلمانان را با اجرای آن تحریک کرده است ، گاهی بعنوان اتفاق بر پدر و مادر و خویشاوندان، و دیگر گاه بعنوان رسیدگی بعموم نیازمندان و درماندگان تشویق نموده، پاره‌ای اوقات عمل نیکو و گفتار نیک را و دیگر وقت فقط انجام ندادن شر و فساد را بعنوان صدقه از مردم پذیرفته است. و تا کنون کسی نگفته که انسان هنگامیکه پیدر و مادر و نزدیکان رسیدگی و دستگیری میکند آنان را حقیر شمرده و وجدان آنها را ناراحت کرده است بلکه سرکشی بر پدر و مادر و رسیدگی بخویشاوندان راه واقعی دوستی و مهربانی است که بوسیله آن دوستان بدور هم جمع و دلها بیکدیگر نزدیک میگردد .

آخر هنگامیکه برای برادرت يك هدیة مناسبی فرستادی و یا برای دوستان و خویشان سفره ولیمه ترتیب دادی، و با احترام آنان همت گماشتی و بخدمت آنان با کمال ادب قیام کردی، و هیچگونه انگیزش کینه و ناراحتی

دوستان را فراهم نمودی و آثار ذلت و سرافکندگی را از آنان دور ساختی چه عیبی خواهد داشت؟ کدام انسان خردمندی میتواند بگوید که این هدیه موجب ذلت یاران و آن سفره باعث حقارت دوستان است؟

واما احسان و هدیه دادن نقدی و جنسی بفقرا و مساکین از جهتی درست مانند زکوة است، در صدر اول که وضع زندگی اجتماعی آنروز ایجاب میکرد اسلام نیز آن را بصورت يك عمل کریمانه و کردار آبرومندانه می پذیرفت

نجات دادن نیازمندان از چنگال افریت احتیاج و دلجوئی از درمندان بمقتضای اصل تعاون بنوع انسان یکی از بزرگترین و سائل بزرگ داشت و احترام اولاد آدم بشمار میآمد.

ولیکن هیچگاه وضع زندگی و اجتماعی مردم آنروز دلیل بر این نیست که تنها راه غیر قابل تغییر، احسان و نیکوکاری سپردن عین مال و یا نقد بدست خود نیازمندان است، و راه دیگری ندارد، بلکه این چنین نیست. اکنون راههای مختلف و متعددی دارد، برای مراعات شخصیت و حفظ آبرو و احترام وجدان مستمندان ممکن است صدقات را بصورت هدیه و پیش کش بجمعیت های تعاونی و مؤسسات خیریه که بخاطر خدمت با اجتماع بشریت تشکیل شده پردازند، و همچنین راه دیگرش این است که بعنوان مساعدت و تقویت و همکاری با دولت اسلامی بخزانة دولت پرداخته گردد. تا در نیازمندیهای عمومی و اجرای برنامه های عمرانی و آبادانی بمصرف برسانند.

سپس صدقات از جهت دیگر نیز مانند زکوة است؛ باین ترتیب ما دامیکه

در اجتماع تهی‌دستان و نیازمندی‌ها وجود دارد بناچار باید با هر وسیله‌ای که ممکن است زندگی آنان را در نظر گرفتن شخصیت‌ها بطور آبرومندانه از راه هدیه و هبه و مانند آن تأمین شود، ولیکن اشتباه نشود این مساعدتها دلیل بر این نیست که در اجتماع مسلمانان همیشه فقرا لازمند، و نیازمندان جزو لاینفک آن بشمار می‌آیند. زیرا هر وقت که اسلام در اثر اجرای برنامه‌های صحیح اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خودیان مقام درخشان برسد همانگونه که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز رسید و اهل زکوتی پیدا نشد خود بخود فقر از این جامعه رخت خواهد بست، و بدیهی است هنگامیکه فقر نباشد صدقه و احسان نیز مفهوم خود را از دست خواهد داد، چرا فقط برای آن موارد محدودی باقی میماند که هیچ اجتماعی تا کنون از آن بی‌نیاز نبوده و تا ابد هم نخواهد بود، و آن موارد عبارت از تأمین زندگی کسانیست که در اثر پیدا شدن یکرشته عوارض و عوامل ناگوار از کار بازمانده و از تأمین و اداره زندگی عاجز شده‌اند.

در خاتمه یگانه حقیقتی که لازم بتذکر است این است که اسلام هرگز زندگی مسلمانان را بر پایه احسان نیکوکاران و صدقه ثروتمندان پی‌ریزی نکرده و مادر گذشته بیان کردیم که در این نظام تابناک یکی از وظایف خطیر دولت تضمین و تأمین زندگی آبرومندانه برای عاجزان و درماندگان است، بطوریکه بذلت تصدق ثروتمندان و احسان نیکوکاران آلوده نباشد، و علاوه بر این باز هم می‌گوئیم: که یکی دیگر از وظایف درخشان دولت اسلام ایجاد کار است، برای کسانی که توانائی بکار دارند تا مسلمانان در جهان زبون و بی‌کار نباشند.

مردیکاری بحضور پیامبر اسلام شرفیاب شد و تقاضای مساعدت نمود

و چون آن مرد سالم و توانا بود پیامبر روشن ضمیر تباریسمانی بعنوان مساعدت و رهنمائی بوی سپرد و امر فرمود «برواز بیابان هیزم بیاور و در بازار بفروش، و زندگی خود را تأمین و نتیجه را بمن گزارش بده.» ممکن است بعضی ظاهرینان این عمل را یک موضوع فردی و خصوصی بدانند و چنین پندارند که دلالت بر مقصود ماند دارد و نمیتوان آن را قانون کلی گرفت بخصوص که حقیقت قضیه را یک ترویجکرشته ریسمان و یکمرد بیکارتشکیل میدهد، در صورتیکه امروز وسائل زندگی براساس گردش کارخانههای بزرگ جهان استوار است. و باوجود این میلیونها کارگریکار در این دنیای پهن دشت سرگردانند و در مقابل این گروه دولتهائی بانظم مخصوص و با برنامههای گوناگون تشکیل یافته، باز هم از برآورد وسائل کار و تأمین زندگی بیکاران عاجز مانده اند.

اما متأسفانه باید گفت که این فکر بسیار نارساوی اساس است،

زیرا که درخور وظیفه پیامبر اسلام نبود که هزار سال پیش از پیدایش کارخانه جات در باره تشکیلات آنها سخن بگوید و برنامه تنظیم نماید، و بفرض اینکه چنین برنامه ای را تنظیم میکرد، آروز کسی نمی توانست آن را فرا گیرد و عمل کند و بلکه یگانه وظیفه هستی ساز پیامبر روشن روان این بوده که اصول قانون گذاری را بطور صحیح و حکیمانه پی ریزی کند، و گروه دانشمندان و روشن فکران هر عصری را در اجرای برنامه های اختراعی و در تطبیق موضوعات نوپدید مناسب و مطابق هر زمان و در حدود همان اصول کلی آزاد بگذارد تا اختراعات را در راه صلاح و سعادت مردم بکار بیندند، نه در تخریب جهان و نابود ساختن بشری دفاع، و در جریانی که بیان شد پایه های محکم و صحیح این اساس حکیمانه از دور پیدا است که

بترتیب در اینجا خلاصه میشود :

۱- اول پیامبر اسلام که رئیس دولت و زمامدار ملت اسلامی است درك کرده و وظیفه دانسته که باید بمقتضای عصر و مناسب حال آن مردیکار کار ایجاد کرده و او را بسوی تولید راهنمائی کند .

۲ - در مرتبه دوم بر خود لازم میداند که بمقتضای مسئولیتی که بعده دارد از وی بخواهد که نتیجه کار خود را بزمامدارش گزارش دهد تا در مسئولیت زمامداری نقصانی رخ ندهد و این همان مسئولیت است که آخرین نظریات سیاسی در اداره تشکیلات اجتماع امروز تازه بآن رسیده است و بدیهی است که این اقدام درموردی صحیح و نافذ است که دولت بتواند برای بیکاران کار ایجاد نماید . اما اگر دولت در اثر روبروشدن با بحرانهای سیاسی و اقتصادی از انجام وظیفه خود بازماند و کسانی در اجتماع پدید آیند که اصلا از کار عاجز باشند، در اینجا صندوق بیت المال و عبارت امروز وزارت دارائی و خزانه داری کل باید احتیاج نیازمندان را مرتفع سازد .

واضح است که در این صورت هم شخصیت و آبروی آنان محفوظ و و هم مورد احترام دولتند ، زیرا که از حقوق قانونی باز نشتگی خود استفاده میکنند نه از صدقه ثروتمندان .

زن در اسلام

اکنون در این پهن‌دشت خاور زمین يك هيجان شگفت انگيز ويك غوغای عجيبی برپا است ، اين جنب وجوشها بنام حقوق زن و بنام تساوی حقوق مرد و زن معروف است ، و در میان اين هياهو و غوغا گروهی از زنان و مردان تبار بنام اسلام هذيانها بافته و ياوه ها سروده اند ، و برای کم کردن راه و گمراه ساختن ملت‌های مسلمان گروهی میگویند اسلام مرد و زن را درهمه شئون و حقوق انسانی کاملاً متساوی اعلام نموده، و گروهی بعکس یا از روی جهل و نادانی و یا از روی غفلت و اشتباه میگویند اسلام دشمن دیرینه و سرسخت زن است، اینان میگویند اسلام همیشه شخصیت زن را بی‌ارزش و وجود او را بی احترام و مشاعر و وجدان او را ویران ، و نیروی از خود آگاهی و خودشناسی را در نهادش سرکوب ساخته ، و با چهار پایان هم طرازش میداند ، و بعبارت دیگر اسلام زن را گوی بازی بازیکنان شهوت و کالای کامرانی هوسبازان قرار داده است. خلاصه زن در نظر

اسلام يك كارخانه آدم سازی بیش نیست و در تمام این مراحل مانند سایه ای پیرومرد است، بطوریکه در همه ادوار زندگی مرد بر او مسلط و در کلیه شئون اجتماع از وی برتر و بالاتر است .

متأسفانه بی پرده باید بگوینم که هیچ يك از این دو گروه هذیان گو پی بحقیقت اسلام نبرده و او را نشناخته اند ، و اگر شناخته باشند از روی غرضهای شیطانی و بقصد برانگیختن فتنه ها و فسادها حق را کتمان نموده و در پس پرده باطل نهان ساخته اند، ما اکنون پیش از بیان حقیقت زندگی و وضع اجتماعی زن در اسلام بهتر است که بایک بیان سریع و ساده بداستان غم انگیز زندگی زن در عالم اروپا اشاره کنیم؛ و تا تاریخ اندوهگین اروپا را در این باره ورق نزنیم این داستان برای ما روشن نخواهد شد، زیرا که بزرگترین منبع فساد و قویترین سرچشمه فتنه در خاور میانه وضع زنان اروپائی است که از طریق تقلید محکوم بقنا باین سرزمین پاك سرازیر شده و این نا آلوده محیط را با فسادهای اروپائی آلوده ساخته است. بر همگان روشن است که قبل از گسترش نظام تابناك اسلام زن در جهان بخصوص در سرزمین اروپا موجودی بود بی ارزش و بی ارج ؟ و در قاموس آمارگران بشریت با هیچ طبقه ای سرشماری و آمار گیری نمی شد، دانشمندان و فلاسفه آنروز در چگونگی شخصیت و هستی زن با یکدیگر گفتگو ها داشتند که آیا در نهاد این اعجوبه هستی روح و روانی وجود دارد یا نه ؟ و اگر داشته باشد روح انسانی است یا حیوانی ؟ و بفرض اینکه دارای روح انسانی است وضع اجتماعی آن در برابر مردان مانند وضع و حال بردگان است و یا کمی برتر و بهتر از آنست؟ و حتی در فرصتهای کوتاهی هم که زنان در یونان و در امپراطوری روم بمرکز اجتماع آن عصر راه برده و اندك مدتی

از نعمت تمدن آنروز بهره‌مند شدند باز يك مزيت عمومي و بخاطر مراعات احترام جنس زن نبود، بلكه مقامی بود در انحصار عده زنان انگشت‌شمار که بجهت دارا بودن پاره اوصاف و خصوصياتی بآن میرسیدند . و گاهی هم برای عده از بانوان پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ این حق میسرمی شد.

اما نه بعنوان اینکه زن از جنس بشر و از مزایای انسانیت بهره‌مند است،

بلکه برای این بود که اینگونه زن همه جا زینت بخش محافل عیاشی و یکنوع وسیله کمایبی و سرگرمی ثروتمندان عیاش بود و مباشرت کردن اینگونه زنان بزمهای سرور و عیاشی و خوشگذرانی اغنیاء رنگ دیگری بخود میگرفت، و بدین ترتیب این بزمهای شهوت گرم‌تر و رنگین‌تر و خوش آیندتر میگشت، اما هرگز زن در این اجتماع شهوت بار مانند يك فرد انسان دارای احترام واقعی و سزاوار شخصیت حقیقتی نبود، و قطع نظر از جنبه شهوت انگیزی زنان و شهوت رانی عیاشان که زن را در نظر مرد فقط بخاطر تسکین درد و خالی کردن کیسه شهوت زیبا تر جلوه میداد، و در جلوه گاه شهوت دارای احترام مینمود ، این زیبا موجود هیچگونه ارزش انسانی نداشت .

آری وضع زن از نظر عمومي جهان اینگونه بود و در عصر تاریك بردگی و در زمان ذلت بار تیول در اروپا این وضع اندوهگین با شدت ادامه داشت و این موجود پر ارزش در منجلا ب جهل و گرداب نادانی دست و پا میزد، گاهی برای خاموش کردن آتش شهوت شهوترانان با اجتماع آنروز هدایت می‌شد، و دیگر گاه مانند چهار پایان در کارگاه خوردن و خوابیدن و آبتن شدن و زائیدن شب را بروز و روز را شب می‌رساند، تا سرانجام انقلاب صنایع در جهان بوجود آمد و هم زمان با آن انقلاب يك صحنه

طوفانی و يك صفحه پر آشوب دیگری در زندگی زنان باز شد که در تاریخ زندگی این طایفه تا آن روز بی مانند و بی سابقه بود و تا کنون آن چنان سیاه روز و غم انگیزی در قاموس تاریخ ثبت نگردیده است.

آری طبیعت بشر اروپائی در تمام ادوار تاریخی و اجتماعی خود همینگونه خود سرو خود خواه و خشک و بی ثمر بود، این طبع هستی سوزهرگز اجازه نمیداد که بشر اروپائی بوادی خوش نسیم مردانگی و نجات قدم بگذارد، و در دریای بی پایان فضیلت انسانیت غوطه ور گردد و با پیروی از الهام هستی ساز بشریت بوظیفه مردانگی و نگهداری زن و تشکیل خانواده بطور آبرومندانه قیام کند.

اما اوضاع اقتصادی در عصر های تاریک بردگی و تیول و همچنین دستد بندی و همکاری قهری که لازمه محیط و زندگی کشاورزی بود خود بخود ایجاب میکرد که مرد بناچار تأمین امور زندگی زن را بعهده بگیرد، و این يك امر طبیعی بود که بمقتضای زمان و مناسب و ملازم با عصر کشاورزی صورت میگرفت، بخصوص که زن در این عصر تاریک در منزل بکارهای دستی و صنایع ساده که مربوط بامور کشاورزی بود مشغول شده بامرد همکاری میکرد و مخارج سرپرستی مرد و هزینه زندگی خود را ازدست رنج خود میپرداخت، و باین ترتیب یکنوع همکاری نیمه نزدیک و يك نوع سرپرستی نیمه رسمی در تشکیلات ناقص خانواده های کشاورزی زمان تیول و بردگی بوجود آمده بود.

ولیکن دیری نپائید که انقلاب صنعتی پدید آمد و همه اوضاع را در دهستان و شهرستان درهم ریخت، و با استخدام شدن زنان و کودکان در کارخانه ها تشکیلات خانوادگی بطور کلی واژگون شد و

روابط خانواده ها از هم گسیخت بخصوص که زندگی نوپدید صنعتی، ایجاب میکرد که کارگران از زندگی ده نشینی که براساس همکاری و تعاون پی ریزی شده بود دست بردارند و به شهرستانهای صنعتی که در آنجا کسی را نمیشناسد و هیچکس مخارج دیگری را بعهده نمی گیرد و بلکه در آنجا همه ب فکر کار خویش و کامیابی خویش اند هجوم بیاورند، و برای بدست آوردن لقمه نانی در آنجا ازدحام کنند، لازم بتوضیح نیست در این محیط از بسکه افراد در کار و کمرانی خود سر و در شهوت رانی بی پروا میشوند دست یافتن ب کامیابی جنسی و اطفاء سوزش شهوت از راه نامشروع بسیار ساده و آسان است!! و لازمه اینگونه زندگی نابسامان و فراهم بودن وسیله شهوت رانی نامشروع است که بتدیج مردم نسبت بزناشوئی بی علاقه شده عیاشی و خوشگذرانی را به تشکیلات خانوادگی ترجیح میدهند! و یادست کم مدتی فکر زناشوئی را بدست فراموشی می سپارند، و سرانجام عده ای در حال عزب، بزندگی انفرادی و آوارگی تن داده و عده دیگر در آخر عمر ازدواج میکنند. البته مقصود ما در اینجا این نیست که همه تاریخ اروپا را بیان کنیم؛ بلکه منظور اساسی ما این است که آن عواملی که فقط در زندگی زن اروپائی مؤثر بوده برخوانندگان خود عرضه بداریم؛ اندکی پیش گفتیم که انقلاب صنعتی زنان و کودکان را در سرزمین اروپا چنان سرگرم و مشغول ساخت که در اثر آن روابط خانوادگی بطور کلی در هم ریخت، و بنیان هستی خانواده ها ویران گردید، و در گیر و دار این انقلاب بزرگترین ضربت وورشکستگی بر پیکر معصوم زن اروپائی وارد شد، آری زن بود که سنگین ترین ارزشها را فدای بی بندوباری اجتماع فاسد ساخت، او بود که برای تأمین حداقل زندگی آبروی شخصیت خود را

در راه بدست آوردن کاری فدا نمود ، او بود که سرمایه روحی و جسمی خود را در این راه برایگان باخت ! زیرا از یک طرف دیگر مردان و نگهداری نمی کرد و بالاتر از این با جبار و ادارش مینمود که مخارج زندگی خود را خود تأمین کند ، اگر چه دارای شوهر بود و یا مقام پر ارزش مادری را بدست آورده بود ! و از طرف دیگر مدیران کارخانجات از اوضاع پاشیده زن سوء - استفاده کرده با وحشیانه ترین وضعی در استعمار کردن این موجود بی پناه میکوشیدند ، و با آنکه زن در یک کارگاه دوش بدوش مرد در یک رشته انجام وظیفه میکرد ، ساعات کارش بیش از مرد و اجرش کمتر از آن بود .

این بود شمه ای از داستان غم انگیز زندگی زن اروپائی در عصر نهضت صنایع .

اکنون ماعلت این حادثه غم انگیز را از کسی نمیرسیم زیرا که لازم پیرش نیست همه میدانند که سرزمین متمدن اروپا از اول اینگونه پر ملال و خشک و خشن و پر عناد است ، هیچوقت با کرامت و شخصیت انسانیت روی آشنائی نشان نمیدهد و هرگز انسان را انسان و انسانیت را برسمیت نمیشناسد . و تا آنجا که بتواند با تش شرو فساد دامن میزند ، از انجام دادن خیر و نیکوکاری گریزان است ، بلی این طبیعت و سرشت ابدی اروپائی است که در مدار تاریخ در گذشته و حال با او توأم بوده و در آینده نیز خواهد بود ، مگر خدای عالمیان چراغ هدایتی فراراه او روشن و براه رستگاری راهنمائی فرموده و باوج با عظمت انسانیت برساند .

واز آنجا که رسم آزادی کشی و ناتوان آزاری قانون رسمی و طبیعی اروپائیان بوده ، جای تعجب نیست که آنان از زنان و مادران بی پناه و از کودکان ناتوان این همه سوء استفاده نمایند . زیرا آنها نیروئی که میتوان

انسان را از این وحشیگری و بی بندوباری نجات بدهد ضمیر روشن و وجدان پاک است ، ولی متأسفانه کی و کجا اروپائی وجدان پاک و ضمیر روشن داشته است .

اما با وجود این همه بی وجدانی عمومی و خودسری هستی سوز در سرزمین اروپا باز هم گاه و بیگاه پاردای دل‌های زنده و وجدان‌هایی پر از عاطفه انسانی‌تی پیدا می‌شد که در مقابل ظلم و ستم از خود بی خود شده برای دفاع از حقوق و هستی کودکان ناتوان همت گماشته و در راه تأمین آزادی و تأسیس آسایش نونهالان اجتماع آینده فداکاری کند ، بلی این فداکاری فقط در باره کودکان انجام گرفت و زنان از آن نعمت بی بهره ماندند ، حال وقت‌بار کودکان ناتوان در کارگاه‌های اروپا بقدری اسف انگیز بود که احساسات اصلاح جویان اجتماع را برانگیخت ، تا با استخدام کودکان خردسال مخالفت کردند ، و از تحمیل کارهای طاقت‌فرسا بر جثه‌های ناتوانی که هنوز از گلستان زندگی گلی نچیده بود جلو گیری نمودند ، و از عدم تناسب کار و کارمزد خردسالان کم‌توان دفاع لازم نمودند . و باین ترتیب اساس مبارزات پی‌ریزی شد و دفاع از حریم حقوق کودک آغاز گردید . و حملات پی‌درپی از هر طرف پیش‌رفت و در اثر این اقدام بتدریج حدود سن و سال استخدام کارگر بالا رفت و ساعات کار گاهش یافت ! آری این فداکاری بود که فقط درباره کودکان انجام گرفت ، اما برای زن در آن سرزمین طرف‌داری پیدا نشد و همچنان مانند زورق شکستگان در میان امواج متراکم و بی پایان فساد اجتماع بی یار و یاور ماند ، زیرا که جانبداری از زن با فکر عالی‌تر و ضمیر روشن‌تر و احساسات پاک‌تری نیازمند بود که متأسفانه در سرزمین اروپا نایاب بود . و همین جهت زن در

گرداب جان سوز محنت با آن وضع رقت بار گرفتار و سرگردان ماند، برای تأمین زندگی در زیر بار کارهای توان شکن دست و پا میزد و با دریافت اجرت ناچیزی از روی ناچاری اعصاب فرسوده اش میسوخت و با آنکه بقدر يك مرد توانا کار میکرد دست مزد کمتر از آن بدستش میرسید، این وضع غم انگیز همین گونه ادامه داشت تا جنگ جهان سوز بین المللی آغاز شد، و میلیون ها جوان اروپائی و امریکائی در میدانهای مرگزا بخاك و خون غلطیده و برای ابد دیده خونین از این جهان بر بستند، و در این میان طبقه بانوان داغ دیده با سختیهای توان سوز و محنت های جانگداز نوظهوری روبرو گردیدند

و میلیونها زن بی سرپرست بر جامعه زنان بی نوا افزوده شد،

زیرا که عده از شوهران آنان در این جنگ جان دادند و عده دیگری نیز در اثر ریزش بمب های آتشزا و گازهای مسموم مرك بار یا از شدت ترس و ناراحتی از غرش توپها و صفیر گلوله ها بفرسوده گی اعصاب دچار گشتند و نیز عده زیادی در زندانهای پیکر گداز جنگ آوران خونخوار سالها محبوس شده و پس از آزادی هنوز در فکر تجدید نیرو بودند و اعصاب فرسوده و ناتوان خود را آرامش میدادند، دیگر تاب و توان تحمل بار مشکلات خانه و خانواده برای آنان ناممکن بود و حاضر نبودند با دست تهی مشکلی را نیز بر مشکلات طاقت فرسای خود افزون سازند، و از طرف دیگر مردان کارگری که از چنگال افریت جنگ جان بدر برده بودند برای ترمیم ویرانیهای جنگ و بکار انداختن کارخانجات با اندازه کافی وجود نداشت و بهمین جهت زن مجبور بود که بجای مرد بکار پردازد، و در غیر این صورت بخود و فرزندانش و شوهر نا توان علیش از گرسنگی بکام مرك میرفتند، و همچنین در اثر این نابسامانی ها برای زن يك امر طبیعی شده بود که بمقام عفت و

پاکدامنی و فضایل اخلاق نیز پشت پا بزند و اصول انسانیت را برای ابد بدست فراموشی بسپارد، زیرا که در این محیط آلوده رعایت عفت و پاکدامنی و حفظ فضائل او را از کسب معاش و بدست آوردن روزی باز میداشت، دیگر کار بجائی رسیده بود که مدیران و کارگردانان کارخانجات از زن تنها کار نمیخواستند، بلکه حال پریشان زن را یکنوع فرصت مناسب برای شکار کردن ناموس آن میشمردند.

آری بحکم قانون معروف که گفته اند مرغ گرسنه بهوای برچیدن دانه با بال خود بسوی دام میرود و بدیهی است و قتیکه شکار با پای خود بدام افتاد دیگر صیاد در گرفتنش آزاد است، و شاید اگر مانعی در کار باشد جز وجدان پاک و ضمیر تابناک نخواهد بود، ولی آیا در آن اجتماع هستی سوز چنین کلائی وجود داشت؟ و اگر هم بود مسلماً کمیاب و گران قیمت بود!! مواد امیکه از روی ناچاری و درماندگی زنانی پیدا می شدند که ناموس خود را رایگان و بعنوان پیش کش در اختیار مدیران کارخانجات بگذارند. دیگر برای زنان پاکدامن کاری فراهم نمیشد! **راستی چنین است تا ناموس فروشان در هر اجتماعی پر از فساد در مقابل گریزان پرده در صف، نگین بی عصمتی بیارایند، متاع پاکدامنان و عفت شناسان بی مشتری خواهد بود،** بعلاوه گرفتاری زنان تنها گرفتاری گرسنگی و احتیاج بنان نبود؛ زیرا که احتیاج غریزه جنسی برای بشر یک احتیاج طبیعی است و باید بچاره آن اقدام کرد، در اثر حوادث عالم سوز جنگ سرزمین اروپا بکمبود مرد دچار گردید که اگر همه بازماندگان میدان های نبرد تن باز دواج میدادند باز هم با احتیاج غریزه جنسی زنان و دوشیزگان موجود جواب نمیداد. زیرا این عفريت خون آشام عده زیادی از جوانان را

بکام خود فروبرده بود و از طرفی نیز عقاید و آئین اروپائی قانون تعدد زوجات را که اسلام برای اینگونه موارد پیش‌بینی کرده است نمی‌پذیرفت، و بهمین جهت زن خواه و ناخواه جز سقوط در منجلاب بی‌عقی و ناموس‌فروشی چاره نداشت، تا مگر از راه آلوده دامنی احتیاج غذائی را بر طرف ساخته و آلام غریزه جنسی را آرامش دهد، بخصوص که زن در راه بدست آوردن لباسهای فاخر و لوازم آرایش و سایر نیازمندیهای تجملی، بیش از پیش خود را میبازد. **بناچار بحکم ضرورت براهیکه برای وی باز شده بود روان گردید و ناموس خود را در هر کوی و برزن بر ایگان در اختیار هر شهوت‌رانی قرارداد، در کارخانجات و تجارتخانه‌ها و سایر مؤسسات ملی و دولتی با دریدن پرده حیا بخدمت مشغول و بانجام وظیفه پرداخت، و احتیاجات خود را باین ترتیب تأمین کرد، ولیکن باز هم مشکلی آسان نگشته مشکل نوپدیدى در زندگی آنان پیش آمد، زیرا که مدیران کارخانجات از احتیاج زن سوءاستفاده نموده زنان را بیش از پیش بذلت بردگی و ادار ساختند، دست‌تعدی و تجاوز از هر سو بانسانیت زن چنان دراز کردند که باهیچ وجدان پاك و باهیچ ضمیر روشن سازگار نبود، جور و جفای کارفرمایان بحدی رسید که از يك زن ناتوان كاریك مرد توانا رامیخواستند، و در مقابل اجرت ناچیزی میپرداختند، که حداقل زندگی او را هم تأمین نمی‌کرد.**

این وضع اسف‌بار همچنان ادامه داشت و هر روز مشکل نوظهوری بر مشکلات زندگی زن افزوده می‌گردید، و بناچار جامعه ننگین اروپائی اندك اندك بسوی انقلاب كشانده میشد، يك انقلاب سرکشی که با سرعت سرسام‌آوری بنیان ظلم‌ستمگران را که قرن‌ها بود برای سرکوبی و استعمار

نمودن توده‌های ملت‌پری‌ریزی شده بود تهدید می‌نمود ، البته پیشروان این نهضت و رهبران این انقلاب زنان بودند ، زیرا آنان بودند که در این آلوده محیط همه چیز خود را از دست داده بودند ، آنان بودند که در این گرداب محنت خیز ، شخصیت و آبرو و عفت و ناموس خود را از بیچارگی برایگان در اختیار شهوت‌رانان دیوسیرت گذاشته بودند ، آنان بودند که از نعمت بزرگ کانون خانواده و از حلقهٔ اجتماع روان بخش اولاد که میوه‌های نخل برومند وجود زن است محروم شده بودند ، آری تشکیل دادن کانون گرم خانواده و بدست آوردن مقام ارجمند مادری و داشتن فرزند و تربیت کودک سر لوحهٔ دفتر آرزوی هر زن است ، زیرا فقط با بودن در میان فرزندان ، زن احساس شخصیت میکند ، مادران تاهستی خود را با هستی فرزندان هماهنگ سازند خود را با سعادت و نیکبختی هم آغوش نمایند آید برابر این همه محرومیت و بیچارگی باز هم سزاوار نبود که زن طبیعی ترین و بدیهی ترین حقوق خود را که عبارت از تساوی کارمزد مرد و زن است بدست آورد ؟ البته مرد سرکش اروپائی بشری نبود که باسانی از خود سری و خیرگی دست بردارد ! یا واضح تر بگویم باین سادگی از خودخواهی فطری و از کبر و غرور ذاتی خود تنزل نکرد ، و بهمین جهت بناچار بکارگردانی زنان میدان مبارزه هر روز گرم و گرم تر میشد ، و همهٔ سلاحهای مؤثر در این میدان بکار میرفت که سرانجام این مبارزه باشدیدترین وجهی آغاز شد و زنان اعتصاب دامنه دار و تظاهرات عمومی اعلام کردند .

و بر علیه بیداد گران در مجامع و محافل عمومی بسخرانی پرداختند و اسلحهٔ برنده روزنامه نگاری و نشر عقاید و افکار را بکار انداختند . پس آنگاه متوجه شدند که برای برانداختن بساط ظلم و ویران ساختن کاخ -

ستمگران باید در قانونگذاری شرکت کنند .

در اینجا فرصت مناسبی بدست آمد زنان با استفاده از آن فرصت برای رسیدن بمنظور خود اول حق رأی و شرکت در انتخابات را سرلوحه خواسته های خود قرار دادند، سپس حقوق دیگری که خود بخود از لوازم طبیعی انتخاب کردن و انتخاب شدن بود بدست آوردند ، و باین ترتیب نمایندگانی از طرف زنان کرسیهای پارلمانی را اشغال نمودند ، و پس از آن آزادانه مراحل فرهنگی را طی کرده و دوشادوش مردان در رشته های فنون و علوم مختلف بمقامهای شایان توجه رسیدند ، و بادر دست داشتن گواهی نامه های تحصیلی مانند مردان در فنون و شئون مختلف بانجام وظیفه پرداختند و بعد از طی این مراحل دیگر پیروزی زنان نمایان شد ، بدون مانع دوش بندوش مردان در مشاغل اداری و وظایف دولتی شرکت جستند ، این است خلاصه داستان مبارزه زن اروپائی که برای بدست آوردن حقوق خود انجام داد ، و با کوچکترین دقت میتوان دریافت که پیش از آغاز این مبارزه علل و اسباب طبیعی آن طوری آماده بود که این داستان مانند حلقه های زنجیر یکی پس از دیگری بهم پیوسته و بحکم ضرورت هر قدمی پایه آئنده و هر مرحله پسین نتیجه قطعی پیشین بوده است ، و این مبارزه چنان با سرعت و بطور طبیعی و قطعی پیشرفت که رضایت وعدم رضایت مرد در آن تأثیر نداشت ، بلکه بجائی رسیده بود که اختیار از دست خود زن نیز خارج بود . دیگر رضایت وعدم رضایت آن هیچ تأثیری در پیشرفت وعدم پیشرفت آن نمیکرد ، زیرا که زن اروپائی فقط میخواست در اجتماع فرسوده ای که قرن ها بود خورشید سعادت و نیک بختی در آن غروب کرده بود ، زمام اختیار خود را بدست گیرد و نا بسامانی اوضاع بطور طبیعی و سائل آن را

فراهم کرده بود و با وجود این غوغای عالمگیر نکتۀ باریک اینجا است که اگر بدانی که دولت انگلیس (پدر دموکراسی جهان) هنوز هم در این عصر درخشان تاریخ اشل حقوق زنان کارمند خود را کمتر از پایه حقوق مردان قرار داده، مسلماً تعجب خواهی کرد، در صورتیکه در پارلمان عمومی این کشور مرقی چندین کرسی در اختیار زنان است.

اکنون که از وضع هستی سوز زنان و از تاریخ پر حوادث و علت آغاز مبارزات آنان در سرزمین اروپا اطلاعی بدست آمد، برگردیم بدورنمای زندگی زنان در نظام و حکومت اسلام نظر افکنده و از وضع آنان نیز اطلاعی کسب کنیم، تا به بینیم که آیا علل و مناسبات تاریخی و جغرافیائی و اقتصادی و دینی و قانونی ما نیز برای زن چنین وضع دشواری پیش آورده است تا در حل مشکل آن، زنان ما بچنین مبارزه دامنهداری دست بزنند، همانطور که برای زنان اروپائی پیش آمد، و زندگی پر ماجرای آنان را مشکل تر ساخت. و یانه؛ فقط شهوت تقلید و پیروی کورکورانه و بردگی نهائی تمدن غرب است که ما را از دیدن حقایق روشن و از درک مفاهیم موجودات جهان باز میدارد تا بتوانیم پیش پای خود را بینیم.

آری این همان تقلید شوم محکوم بفنا و همان بردگی نهفته است که این فضای ناآلوده ما را با ناله های خالی از حقیقت پر کرده و درمجامع مسلمانان بنام طرفداری از زن غوغائی پیا ساخته، بی جهت از زنان مسلمان، کنگرها تشکیل داده و کوی و برزن را پر کرده است.

بلی یکی از بدیهیات اصول اسلامی که لازم بتکرار نیست این است که زن در قاموس اسلام انسان و دارای روح انسانی است و از همان نوع است.

که روح مرد از آنست ، این زبان گویای قرآن است که میگوید : ۱
 «ای مردم جهان از خدائی بهره‌یزید که همه شما را از يك نفس و يك
 شخص بوجود آورده و از نوع خود برای وی همسر آفرید و مردان و
 زنان بسیاری از آن دو پدید آورده و در اکناف جهان پراکنده ساخت» .
 بنابر این در نظر اسلام زن در اصل وجود و کیفیت تکوین و خط سیر
 بشریت يك وحدت اصلی و در شخصیت و هستی انسانی دارای مساوات
 کامل بوده است ، بطوریکه در همه حقوق لازمه بشریت که مربوط به همان اصل
 مشترك است ، از طرف اسلام زن و مرد برابر اعلام گردیده زیرا که مراعات
 احترام خون و مال و ناموس و رعایت شخصیت و آبرو که هرگز اجازه
 نمیدهد کسی با بد گوئی و زخم زبان در حضور و یا در غیاب زن بسوی
 وی اشاره کند ، و یا در داخل زندگی وی کاوش و تجسس بعمل آورد ،
 و یا بدون کسب اجازه کسی بخانه و کاشانه اش وارد و پی با سرارزند گیش
 ببرد ، همه اینها حقوقی است که زن و مرد در آنها برابرند .

او امرو قوانین اسلامی نیز در این حقوق درباره همه یکسان است .
 باز هم صدای دلپذیر قرآن فضای زندگی را پر کرده و با اشاره باین مطالب
 میفرماید ۲ «ای گروه گروندگان بخدا ؛ ای مردم با ایمان متوجه باشید
 مردانی از شما مردان دیگر را استهزاء نکنند . زیرا ممکن است که آنان
 در باطن بهتر و با شخصیت تر از استهزاء کنندگان باشند ، و همچنین متوجه
 باشید زنانی از شما زنان دیگر را مسخره نکنند چه بسا ممکن است واقعا
 آنان بهتر از مسخره کنندگان باشند ، سخن زشت و ناروا با یکدیگر

۱- سورة نساء آیه ۱

۲- سورة حجرات آیه ۱۱

نگوئید و با القاب بدو ناستوده هم دیگر رامیازارید، « و در جای دیگر اعلام میدارد « از اسرار کار یکدیگر جستجو نکنید و پشت سر هم دیگر بد مگوئید « باز طی فرمانی^۱ چنین میگوید « ای مردمیکه ایمان آورده اید بجز خانه‌های خود بخانه‌های دیگران داخل نشوید مگر اینکه قبل‌آورد خود را اعلام کرده و رابطه انس برقرار و باسلام خود اهل خانه را با خبر سازید « پیامبر روشن ضمیر اسلام میگوید همه حدود و شخصیت و حریم آبروی مرد مسلمان دارای احترام است، هیچ شخص مسلمان حق ندارد با چشم حقارت بسوی مسلمان دیگر نگاه کند، خون او، ناموس او، مال و شخصیت او در همه جا و برای همه کس محترم است، و همچنین پاداش اعمال نیک و بد در آخرت برای مرد وزن از طرف قرآن مساوی اعلام گردیده میگوید^۲ « پروردگارشان دعای آنان را قبول کرد و با آنان پاسخ داد که کردار هیچ کسی را از مرد وزن بی پاداش نخواهم گذاشت، زیرا که همه شما زن و مرد پاره تن یکدیگرید « و از طرف اسلام احراز هستی بشریت و شخصیت انسانی برای همه مساوی پیش‌بینی شده است، زن در شخصیت حقوقی با مرد هیچ فرقی ندارد، در حق مالکیت و حق هر نوع تصرف مانند رهن و اجاره و خرید و فروش و سایر تصرفات قانونی زن و مرد مساویند، قرآن در این باره چنین میگوید^۳ « برای هر یک از مردان و زنان از ارث پدران و مادران و خویشاوندان بهره‌ای است « و باز میگوید « برای مردان از آنچه بکسب بدست آورده‌اند بهره و برای زنان از آنچه بدست آورده‌اند نصیبی است « در اینجا لازم است که دو نکته بس مهم را در باره مالکیت و چگونگی

۱- سوره نور آیه ۲۷ ۳- سوره آل عمران آیه ۱۹۵

۳- سوره نساء آیه ۷ و ۳۲

تصرف و بهره برداری از آن را مورد دقت قرار دهیم.

نکته اول این است که قوانین همین اروپای متمدن امروز تا چندی پیش زن را از همه حقوق قانونی محروم و تنها راه استفاده او را از این حقوق بتوسط مرد برسمیت می شناخت ، خواه آن مرد شوهر یا پدر و یا قیم رسمی می بود ، و عبارت روشن تر زن اروپائی تا قرن دوازدهم پس از پیدایش نظام اسلام از حقوقی که اسلام بزن داده است محروم بود ، و تازه بعد از این همه محرومیت ها و قتیکه این حقوق را بدست آورد بآسانی نبود ؛ بلکه در راه بدست آوردن آن بحکم اجبار مدتها از اخلاق و ناموس و شخصیت خود چشم پوشید ، و همه فضائل خود را فدا ساخت ، آری زن اروپائی برای رسیدن باین هدف محتاج بود که همه این سرمایه های پر ارزش را برایگان ببخشد ، و سیلابهای خون و اشک و عرق بر شیار های گونه مظلوم خود روان سازد ، متحمل سختی های جان سوز و مشقت های فراوان گردد ، تا مگر مقداری از حقوقی که اسلام تابناک بجامعه زن برایگان داده بدست آورد ، و حال آنکه اسلام بمقتضای عادت دیرینه خود کاملترین درجه این حقوق را باطوع و رغبت و بدون دیدن فشار - های اقتصادی و مبارزه طبقاتی بآسانی و رایگان در اختیار زن قرار داده و جز رعایت جانب حق ازلی و اجرای عدالت بی پایان و تطبیق حقیقت با واقع منظور و هدفی نداشته است .

نکته دوم این است که غربی ها عموماً بخصوص کمونیستها هستی و شخصیت بشر را فقط شخصیت اقتصادی و وابسته بشئون اقتصاد میدانند ، و آشکار میگویند که زن مادامیکه حق مالکیت و یا حق تصرف در ملک نداشته دارای آبرو و شخصیت نیست ، تنها زن در صورتی از خانواده

اولاد آدم محسوب است که استقلال اقتصادی بدست آورده و معیشت خود را اداره نماید ، و بعبارت دیگر اگر زن مالکیت استقلالی احراز کند و بتواند بدون همکاری مرد چرخ زندگی را بچرخاند آنروز بعنوان يك شخصیت رسمی انسانی در جامعه بشریت پذیرفته خواهد شد .

بگذریم از اینکه ماهستی و شخصیت انسانی را در این حدود تنگ و تاریک محدود و محبوس نمیدانیم و نمی‌توانیم بپذیریم که بشر این اشرف مخلوقات آن اندازه سقوط کرده که شخصیت او بعنوان بازیچه اقتصادی معرفی شده است، در عین حال با مخالفین خود از نظراصل کلی موافقیم در اینکه استقلال اقتصادی در تکوین وجدان و پرورش افکار و تأسیس حس اعتماد بنفس اثر بسزائی دارد .

سزاوار است در اینجا بگوئیم که یکی از مهمترین مفاخر اسلام است که از اول استقلال اقتصادی و حق مالکیت و سایر تصرفات مالکانه را برایگان در اختیار زن گذاشته ، تصرفات او را وابسته بنظارت و سرپرستی مردی قرار نداده و در اثر عنایت اسلام است که زن در اجتماع بشری بدون واسطه بتصرفات مالکانه میپردازد ، اسلام شخصیت زن را نه تنها در مورد مالکیت برسمیت شناخت بلکه در مهمترین موضوع حیاتی که عبارت از مسئله ازدواج است شخصیت زن را تثبیت و رسمیت او را اعلام داشته است .

اسلام هرگز اجازه نمیدهد بدون کسب اجازه زنی را بحالۀ

نکاح مردی در آورند ، در قانون اسلام ارکان زناشوئی بدون اجازه زن تکمیل نمی‌شود، پیامبر پا کدل اسلام «میگوید تا زن بیوه امر نکند حق نداری او را بعقد کسی درآوری» و دوشیزه را قبل از تحصیل اجازه

او نمیتوانی بزناشوئی کسی و اداری گرچه سکوتش اجازه اوست» اگر بدون کسب اجازه عقدنکاحی جاری شد و پس از آن زن عدم رضایت خود را اعلام کرد خود بخود این زناشوئی باطل است، در صورتیکه در سایر نظامها اگر زن میخواست از ازدواج با مرد ناپسند خود فرار کند ناچار بود راههای ناهموار زیادی را بیماید، زیرا که زن قانوناً و عرفاً حق نداشت همسری را که اولیای او برگزیده اند نپذیرد.

اما اسلام این حق قانونی روشن را برایگان در اختیار زن قرار داده تا هر وقت و هر جا بخواهد میتواند از آن استفاده نماید.

بلکه اسلام حق بالاتری را نیز بزن اعطا کرده که میتواند شوهر ایده آل خود را برای خود انتخاب و خواستگاری کند و این آخرین حقی است که دنیای امروز اروپا در قرن درخشان بیستم بآن رسیده و آن را در برابر پیروی از آداب و رسوم فاسد و خرافات پوسیده قدیم بزرگترین پیروزی بشر نامیده است، یکی دیگر از افتخارات اسلام این است در روزگاری که جهل و ظلمت سراسر عالم را فرا گرفته بود آموختن دانش را از اصول ضروری و حیاتی افراد بشر قرار داد و عبارت دیگر فرهنگ را ملی اعلام کرد، آموزش و پرورش را از محیط قدرت صاحبان نفوذ خارج و بدون استثناء توده ملت‌ها را از نعمت دانش بهره مند ساخت، و بلکه فرا گرفتن علم و دانش را واجب و یکی از ارکان ایمان شمرده و همچنین اسلام گوی افتخار از سایر ادیان زبوده است، زیرا اولین نظامی است که در تاریخ بشر بسوی زن با چشم احترام نگرسته و او را یک موجود انسانی بشمار آورده، و رسماً بجهان اعلام کرده که زن نیز بشر است و ارکان بشریت در وی تکمیل نمی‌شود، مگر با فرا گرفتن دانش و بهمین جهت زن را در استفاده از این حق با مرد

یکسان، و آموختن علم و دانش را برای او نیز واجب کرده ، دعوتش نموده که باراهنمائی عقل از گرداب جهل و نادانی بیرون آید ، همانطور که با راهنمائی جسم و جان از عالم تاریک حیوانی بعرصه تابناک انسانیت قدم نهاد ، در صورتیکه اروپای متمدن تا عصر حاضر این حق قانونی را انکار میکرد و تازه امروز هم که پذیرفته بحکم ضرورت و ناچارى پذیرفته است، آری اسلام تا این حد بی نظیر در احترام و بزرگداشت زن پیشرفت . و بدیهی است که با این حال هیچ کسی هر اندازه هم پررو و پیرعناد باشد نمیتواند بگوید که فکر اسلام در تمام این مراحل این است که زن يك موجود ثانوی و یاد ر هستی و شخصیت طفیل وجود دیگران است ، و نباید او را از کاروان انسانیت شمرد ، اگر چنین ادعائی درست بود بطور یقین اسلام تا این اندازه مبالغه آمیز در تعلیم و تربیت يك موجود خارج از صف بشریت نمیکوشید ، بلی برای تثبیت وضع حقیقی زن در اسلام مسئله تعلیم و تربیت بتنهائی يك مسئله بسیار مهم ، و در پیشگاه آفریده و آفریدگار جهان مقامی بس ارجمند است و با وجود آن بیادآوری مسائل دیگری که شخصیت زن را از نظر اسلام نمودار میسازد احتیاجی نیست . ولی پوشیده نماند که اسلام پس از طی این مراحل و پس از بیان مساوات کامل در اصل انسانیت و تقریر مساوات در تمامی حقوقیکه مستقیماً بشخصیت مشترك مرد و زن مربوط است در بعضی وظایف و درباره حقوق در میان مرد و زن فرقی قائل است ، و همین جا است که این ناله های دلخراش و این شیون و غوغای عالمگیر از طرف کنگره بانوان و زنان کنگره ساز بپا خواسته ، و بعضی از جوانان و نویسندگان مصلح نما را بازنان همدرد و غمخوار ساخته است ، خدا میداند که این بشردوستان مصلح نما !! ، تا چه اندازه برای اصلاح جامعه

میکوشند و تاجه مقدار برای آنست که زن را هر چه زودتر و آسان تر در کوی و برزن و در کوچه و بازار برای خاموش کردن سوزشهای شهوت خود رام سازند .

وقبل از آنکه بتفصیل آن مواردیکه اسلام در آنها میان مرد و زن فرق گذاشته بپردازیم ؛ سزاوار است که این مسئله را با اصول حقیقی خود برگردانیم و از نظر روانشناسی در اطراف آن گفتگو کنیم و سپس نظریه اسلام را درباره آن آشکار سازیم .

روح سخن این است که آیا زن و مرد يك جنس و يك قماشند ؟
آیا وظیفه هر دو یکی است ؟ و یا برای هر يك وظیفه جدا گانه ایست ؟ و بزرگترین مشکل مطلب همین است .

پس اگر منظور زنان کمره ساز و بانوان انجمن آرا
و همچنین مقصود نویسندگان و جوانان مصلح نما و طرفدارانیکه سنگ دوستی زنان را بر سینه پر عاطفه خود میکوبند این است که مردوزن از نظر ساختمان بدن و تشکیلات وجدانی و از جهت وظایف بیولوژی بایکدیگر فرقی ندارند بر همگان روشن است که این سخن جز تف سربالا نیست ، و آنها مطابق قانون خود بصاحبش بر میگردد و هر گاه بوجود اختلاف سازمان جسمی و روحی آنان اعتراف دارند در این صورت موضوع بحث روشن و قابل گفتگو است .

مادر کتاب خود (**الانسان بین المادیة والاسلام**) این موضوع را در بحث جدا گانه بتفصیل بیان و از این مشکل بطور روشن پرده برداشتیم ، بی مانع است که پاره از گفتار آن کتاب را در اینجا بیاوریم و بعد از اشاره باختلاف مردوزن در آن کتاب چنین گفتیم و با پیروی از این اختلاف قطعی

در کلیه مهمات و هدفهای زندگی در طبیعت مرد وزن اختلاف پیدا شده ؛ تا هر يك در چهار راز زندگی با وظیفه مخصوص خود آشنا گردد . در صورتیکه راه برای هیچکدام تاریک نیست زیرا اصول حیات انسانی بادر نظر گرفتن تمام تسهیلات ممکنه هر کسی را چه مرد و چه زن بطور طبیعی برای انجام وظیفه مخصوصی پرورانده و وسایل گوناگون برایگان در اختیار هر مرد وزن قرار داده است ، و بهمین جهت با خود میگفتم که این مدعیان با چه جرئتی بخود اجازه میدهند تا هذیانهاییکه فرسنگها از مساوات ایدآلی مرد وزن بدور است از حنجرهشان بیرون آید ، جای گفتگو نیست که مساوات در اصل انسانیت و حقوق مربوط بآن يك امر طبیعی و فطری است ، زیرا که مرد وزن هر دو پاره تن و مکمل وجود یکدیگرند ، و بحکم مثل مشهور سببی است دو نیمه ، و اما مساوات در وظایف و لطایف زندگی يك امر بسیار مشکلی است ، من در شگفتم که اجرای آن چگونه ممکن است ، مسلماً جز در عالم خیال صورت پذیر نیست ، اگر چه تمام زنان روی زمین در این کار اتحاد کنند و بخاطر آن انجمنها و کنفرانسها تشکیل دهند ، و قطعنامههای فراوان بتصویب برسانند ، آیا این کنفرانسها و این تصویب نامه ها و قطع نامه های زنانه میتواند طبیعت موجودات را تغییر و اصول و ماهیت آنها را از مسیر خود منحرف سازد تا سرانجام مرد را در وظایف مخصوص بزن درآبستن شدن وزائیدن و شیر دادن نوزادان شرکت داده و سهم بسزائی نیز بعهده آنان واگذارند ؟ آیا ممکن است در این باره يك وظیفه بیولوژی تاره پدید آید ؟ بدون اینکه در سازمان جسمی و تشکیلات روانی مخصوص مرد وزن اثر و کیفیت نوپدیدی رخ بدهد ؟

آیا لازمه مخصوص بودن یکی از این دو جنس بزائیدن و شیر دادن

این نیست که مشاعرو وجدان و عواطف و افکارش نیز بطور مخصوص برای استقبال از حوادث و آثار و مشکلاتش آماده و باخواسته های آن سازگار باشد ؟ واقعاً سرشت مادری با تمام عواطف و احساسات پاكوپر ارزش خود و وظایف مهم و شکیبائی در برابر مشکلات ، و زحمات پی در پی و سایر دقت های مربوط به پرورش كودك و ایفاء وظیفه مادری كه از لوازم آن سرشت است یكنوع کیفیت عاطفه انسانی و احساسات عصبی و فکری مخصوص مقام ارجمند مادری است كه درست در مقابل کیفیت جسمانی و تشکیلات بدنی قرار دارد . باین معنی كه وظیفه خطیر مادری آنسان كه برای انجام و تحمل مشكلات آبستنی و شیر دادن كودك از نظر جسمانی دستگاه و ابزار مخصوصی لازم دارد از نظر روانی و عقلی نیز با استعداد و ابزار بخصوصی نیازمند است و در همین حال هر دو جنبه روحانی و جسمانی متناسب و مكمل یکدیگرند ، بطوریکه وجودیكی از این دو نیز در غیاب دیگری برخلاف قانون طبیعت و مایه تعجب است . این نازل دلی لطیف و ناپیدا در عاطفه انسانی و این تأثر سریع و انقلاب و احساسات پاك و دامن داری كه بدون اتكاء به نیروی فكر پیوسته عاطفه های گوناگون را با یکدیگر نزدیک و همآهنگ می سازد خود يك چشمه سار آماده و پربار كئی است كه با نخستین تماس با كودك بكار می افتد همه و همه از لوازم و خصوصیات فطری مادری است ، زیرا كه بر آوردن نیاز كودك بفكر احتیاج ندارد ، فكری كه گاهی با سرعت و شتاب و گاهه گریبا در ننگ و مسامحه و زمانی بنیجه نزدیک و وقت دگر درور است ، هیچ تأثیری در حال كودك ندارد ، بلكه خواسته های كودكانه دائم يك رشته عاطفه برافروخته نیازمند است ، كه بدون فكر و اندیشه در نخستین فرصت بدون در ننگ و مسامحه بناله های مهرانگیز كودك جواب مثبت بدهد

و باشوق هستی ساز نازهای لطیف و بی پایان اورا با کالای جان بخرد ،
 بنابراین ؛ این حقاین تا بناك مقام بر ازنده و وضع مخصوص زن است اگر
 بخواهد بانجام وظیفه اساسی خود قیام و هدف اصلی خود را در نظر بگیرد ،
 باید خود را در این مقام ارزنده و وضع بر ازنده قرار بدهد تا بتواند وظایف
 پر بهای مادری را آن گونه که شایسته است انجام دهد ، و در برابر این مسئولیت
 سنگین و وظیفه ارجمند زن ، مرد نیز بفرمان نظام آفرینش بانجام وظایف
 دیگری مأمور است ، سرشت و سازمان بدن مرد برای اداره کارهای سنگین -
 تری آماده گشته است ، مرد باید در بیرون از محیط خانه و کاشانه در مبارزه
 بامشکلات زندگی شرکت کند ، خواه این مبارزه بصورت مقاومت با
 درندگان جنگلها و پایداری در برابر نیروی طبیعت در زمین و آسمان باشد
 و یا بصورت نبرد در راه تأسیس نظام حکومت و تصویب قوانین اقتصاد بباراقتد ،
 و همه این مأموریت های توان شکن برای بدست آوردن وسائل زندگی
 عیال و دفاع از حریم زن و فرزند و محفوظ داشتن آنان از تجاوز ستمکاران
 و راهزنان زندگی است ، واضح است که انجام این مأموریت خطیر و قیام باین
 وظیفه درخشان هر گز بعاطفه برافروخته و احساسات رود جوش نیازمند
 نیست ، عاطفه و احساسات در این مورد نه تنها سودی ندارد بلکه زیان آور
 است ، زیرا که عاطفه مانند امواج طوفان دائم بطرف ضد و نقیض در حرکت
 است ، هر گز آرام و قرار ندارد ، بهد فی نرسیده بسوی هدف دیگری روان
 است و بحکم قانون طبیعت همه میدانند که اینگونه تحولات گوناگون
 فقط بر ازنده مقام مادری است .

زیرا که دریای پر از مهر قلب مادر پر از امواج متراکم محبت است ،
 پس زمام زورق اورا بدست عاطفه ها سپردن بهتر است ، ولی در کار هائیکه

اجرای آن بنقشه دقیق و صبر و ثبات نیازمند است و برای آنکه تثبیت وضع آن بطول زمان محتاج است عاطفه بکار نیاید، بنیان آنرا بر اساس فکر ثابت پی ریزی کردن سزاوارتر است، زیرا که نیروی فکر در مقام دوراندیشی و مقدمه چینی و پیش بینی نتیجه از عاطفه و احساسات پر شور توانا تر است. بلی گرچه فکر در مقام عمل از عاطفه پر حرارت و احساسات سوزان کندتر و دیرتر انجام وظیفه میکند، ولی هرگز از فکر سرعت و شتاب مطلوب نیست بلکه خواسته اساسی از آن جز رعایت احتیاط و عاقبت سنجی و دور اندیشی نیست، و همچنین برای رسیدن به هدف عالی بهترین و سائل لازم از فکر مطلوب است. خواه این مطلوب فکری بدست آوردن شکار و یا اختراع ابزار کار و یا طرح نقشه صحیح اقتصادی باشد، و یا اداره سیاست دولت و یا اشغال پست فرماندهی جنگ و یا امضاء پیمان صلح و صفا و همانند آن باشد. زیرا همه این امور پیروی از نیروی فکر نیازمند است، نه عاطفه سوزان که سرانجام بشر را با نتیجه معکوس روبرو میسازد، و همه اقدامات را عقیم میگذارد و بهمین جهت مردوقتی در مقام ثابت و وضع صحیح خود قرار میگیرد که مقصود خود را صحیح هدف گیری کند و وظیفه خود را درست انجام دهد و این میزان طبیعی بسیاری از موارد اختلاف زن و مرد را روشن و مشکلات زیادی را آسان میسازد مثلاً کاملاً نمودار میسازد که چرا مرد در انجام وظایف مربوط بخود، آن اندازه پایدار و فداکار است و برای رسیدن به هدف خود بزرگترین فکرها را بسیج میکند.

امامی بنیم همان مرد در میدان عاطفه، در میدانی که فقط برای زن آماده گردیده قرار میگیرد، مانند کودکان حیران و سرگردان بدون اراده بهر سو میغلطد در صورتیکه زن در اینجا نیرومندتر و پایدارتر از مرد

است ، بطوریکه هر وقت بسوی میدان پر جوش احساسات عاطفی روان میشود مانند این است که همه تار و پود هستی وی بحر کت می آید ، و بلا دقت مخصوص همه خطاها را مرتفع و تمام مناسبات و نظم امور را برقرار میسازد ، زن در امور عاطفی دوراندیش و صاحب نظری و تیز بین و دقیق است ، و در کارهایی که محتاج بنیروی فکر است عاجز و درمانده و از هدف دور است مگر اینکه آن کار از جهتی با عواطف زنانه نیز سازگار باشد ؛ مانند پرستاری بیماران ، و تدریس در مدارس کودکان ، و سرپرستی اطفال که با روح زنانه هماهنگ است ، اما اگر زندگی زن از دایره احساسات بیرون رود در تجارتخانه یا مؤسسه دیگری بکار گماشته شود باز هم پاره از عواطف خود را جزء کار روزانه قرار میدهد ، گاه و بیگاه در جستجوی مرد نخواهد و باره شوهر ایده آلی خود سخن میگوید و همه کارهای تجارتخانه در نظرش بهانه و فرع است ، هرگز عواطف بجای اصول طبیعی نمیتواند در نهاد زن نقش مؤثر داشته باشد ، زیرا که یگانه آرزوی زن بدست آوردن شوهر و تنظیم خانه و خانواده و پرورش فرزند است ، و هر جا که بمنظور خود برسد مسلماً از کار و کارخانه دست کشیده و در پی انجام وظیفه طبیعی و فطری خود روان خواهد شد ، مگر اینکه مانع قهری پیش آید ؛ مانند اینکه سرپرست خانه و فرزندانش ازدستش برود ، برای تأمین احتیاج خود و کودکانش بناچار بکارهای خارج از وظیفه خود بپردازد .

اما پوشیده نماند مقصود ما از بیان این حقایق این نبود که جنس مرد وزن هرگز نمیتواند کارهای مربوط به دیگری را انجام بدهند ، زیرا که هر دو در اصل خلقت با نسبت های متفاوت و معین مانند تار و پود بایکدیگر آمیخته اند ، پس اگر زنی پیدا شود که صلاحیت اداره مقام حکومت و

قضاوت را دارا باشد و یاد برداشتن بارهای سنگین و اظهار رشادت در میدان
 نبرد لیاقت نشان بدهد ، و یا بعکس اگر مردی پیدا شود که برای کارهای
 زنانه مانند آشپزی و خانه داری و سرپرستی کودک صلاحیت داشته باشد ، و یا
 رامشگری را خوب بداند و یا مانند زنان زمام صبر خود را بدست عاطفه های
 زودجوش بدهد . مانند کودک بی اراده بهر سو بغلطد ، نباید این کارها را از
 صلاحیت هر دو یگانه شمرد ، زیرا که همه این امور یکرشته امور طبیعی
 و نتیجه صحیح آمیزش هر دو جنس در اصل هستی خود می باشد . ولی این
 موارد کمیاب نمیتواند دلیل کلی باشد که هر دو بتوانند کارهای مربوط بیک
 دیگر را بطور دائم انجام بدهند ، و این مطلب یک رشته ادعا های پوشالی و
 مردود است که اینگونه فروید در نوشته های خود کوشیده که همیشه این
 حالات نادر و کمیاب را در شرق و غرب عالم بدست آورده ، و دلیل کلی قرار
 بدهد ، آیا این کارها آن اندازه تأثیر دارد که بتواند زنها از فکر شوهر و
 شوهر داری آسوده بسازد ، بطوریکه با قطع نظر از انجام عمل غریزه جنسی
 و رفع گرسنگی دیوشهوت در خانه خود ، مرد خود باشد ، و سایر امور مربوط
 بشوهر را درباره خود انجام بدهد ، و همچنین همه این پرسشها درباره مرد
 نیز بهمین ترتیب صادق است ، و جواب آنها را در هر دو مورد از وجدان پاک و
 ضمیر روشن باید جستجو کرد .

اکنون که حقیقت اختلاف طبیعت مرد و زنها آشکار ساختیم وقت
 آن فرارسیده که برگردیم مواردی را که اسلام در میان این دو موجود فرق
 گذاشته مورد دقت قرار بدهیم .

بزرگترین مزیت اسلام این است که يك نظام واقعی و عملی است ،
 این شریعت فطری همیشه و در همه جا بهتر از سایر نظامها فطرت بشریت را

مراعات کرده ، و هیچگاه با اصول طبیعت انسانی مخالفت نکرده و هرگز از مجرای اصلی خود منحرف نساخته است .

اسلام همیشه مردم را به تهذیب و اصلاح طبیعت و بالا بردن ارزش آن دعوت میکند ، و حتی در این باره بنمونه‌های بس عالی میرسد که بیک خیال از رسیدن بآن مقام عاجز است ، ولی هرگز در تهذیب و اصلاح طبیعت بتغییر اصول فطرت دعوت نمیکند و هیچوقت در نظر نمیگیرد که این تغیر ممکن هست یا نیست ، بلکه یگانه عقیده اسلام این است که بهترین وسیله خیر و سعادت که بشر بتواند بآن برسد آن است که پس از تهذیب و اصلاح با فطرتش سازگار باشد ، و در رسیدن بآن مقام ارجمند تاراه صحیح فطرت هست نباید بیراهه ناهموار ضرورت‌های اقتصادی را بی‌پیماید ، اسلام در مسئله مرد و زن نیز مانند سایر مسائل راهی را که با فطرت و سرشت طبیعت سازگار است می‌پیماید ، زیرا هر جا که منطق صحیح فطرت و اصول عالی طبیعت در میان مرد و زن بمساوات حکم کرده ، اسلام نیز هر دورا مساوی اعلام نموده ، و در هر موردیکه فرق میان آن دو با قانون عالی طبیعت سازگار نبوده آنهم بتفرقه رأی داده است .

بنابر این ما باید مهمترین موارد اختلاف را از نظر اسلام مورد دقت و بررسی قرار بدهیم ، مثلاً یکی از آن موارد تقسیم ارث و دیگری امور و مقام سرپرستی است ، اسلام در موضوع ارث بهره مرد را دو برابر بهره زن قرار داده گرچه این یک حق اضافی است بمرد داده ، ولی در مقابل مرد را مأمور بانفاق کرده و از زن این تکلیف را خواسته ، دارائی و ثروت زن هر چه باشد فقط بشخص او مخصوص است .

چرا گاهی پیش می‌آید که بجز زن سرپرستی برای خانواده باقی

نمی‌ماند، و در نظام اسلام این يك مورد استثنائی است، قانون کلی نمی‌تواند باشد. زیرا که هر مردی با نفاق مأمور است اگر چه فقیر هم باشد، برخلاف زن که چنین وظیفه ندارد، گر چه ثروتمند هم باشد باز واجب النفقه شوهر است و مرد باید ثروت او را نادیده بگیرد، و نمی‌تواند در مال او تصرف کند مگر با اجازه و رضایت او، و اگر زن برای خوشنودی شوهر و خوشحالی فرزندان با رضایت خود همه و یا قسمتی از مخارج خانه را بپردازد آن يك موضوع مردانگی است، اگر مرد از پرداخت هزینه زندگی همسرش گر چه ثروتمند هم باشد خودداری کند و یا نسبت بشئون طرفین سخت گیری نماید، زن حق شکایت دارد و قاضی اسلامی پس از رسیدگی کامل یکی از دو حکم را صادر میکند یا پرداخت حق قانونی و یا طلاق، و شوهر را در اختیار یکی از دو کار مخیر می‌سازد، بنابراین با توجه باین حقیقت انکار ناپذیر از طرفداران و مدعیان تساوی حقوق می‌پرسیم آیا در عادلانه بودن حق ارث زن باز هم شبهه دارید؟ آیا در قاموس اقتصاد این يك حق امتیاز بجائی نیست که مرد در مقابل اتفاق دوبرابر زن ارث ببرد؟ و بعلاوه این نسبت فقط در مال موروثی است که بدون رنج بدستوارث میرسد، و بهمین مناسبت این تقسیم با عادلانه‌ترین قانونی که بشرا مروره تازه بآن رسیده است موافق است و بعبارت دیگر موافق با قانون هر کس بقدر حاجت، و هر که بامش بیش برفش بیشتر تقسیم گردیده است، و جای گفتگو نیست که میزان احتیاج همان وظایفی است که بعهده شخص تعلق می‌گیرد و اما مال و ثروتی که از راه کسب و کار و تحمل زحمت بدست می‌آید در نظر اسلام میان مرد و زن فرقی نیست، نه در اجرت کار و نه در سود تجارت و نه در محصول زراعت و مانند آنها، زیرا که اینگونه

درآمدها تابع میزان و مقررات دیگر است ، پس با روشن شدن این حقایق دیگر در این مورد ظلم و یا ظلم نمائی وجود ندارد و روی این میزان پیداست که منظور اسلام از قانون ارث این نیست که ارزش زن در جامعه نصف ارزش مرد تعیین شود ، چنانکه امروز گروهی از مسلمانان فریب خورده و استعمار زده این طور فکر میکنند و دشمنان آشوب گر اسلام نیز باین آتش دامن میزنند ، زیرا ما با حساب دقیق و ارقام صحیح ثابت کردیم که این پندار غلط است ، و این راه عاقلانه نیست ، این یاوه گوئیها هر چه هست از بیداری دشمنان و از بی خبری مسلمانان از روح قوانین اسلامی سر میزند .

یکی دیگر از موادیکه از نظر اسلام زن و مرد فرق دارند

مسئله شهادت است و گروهی از دلسوزان چنین پنداشتند که اگر ارزش زن در نظر اسلام برابر با نصف ارزش مرد نیست پس چرا شهادت دو نفر زن را با شهادت يك مرد برابر شمرده است ، بآنان باید گفت که این قانون نه از برای حقیر شمردن مقام ارجمند زن است ، بلکه يك قانون حکیمانه ای است که در اجرای آن همه جهات احتیاط و حفظ حقوق مردم مراعات شده است ، خواه این شهادت بنفع متهم و یا بضررش باشد ، و از آنجا که طبیعت زن سرشار از عواطف پر حرارت و احساسات پرسوز و غالباً در پرتگاه لغزشها است ، بهمین جهت ممکن است در وقت اداء شهادت از وضع پرونده متهم تحت فشار احساسات شدید و عاطفه گرم قرار بگیرد و از راه حقیقت منحرف شود ، برای جلوگیری از این انحراف و برای رعایت کمال احتیاط در قانون اسلام مقرر گردیده که زن دیگری نیز بشهادت او پیوسته شود تا اگر یکی از آنان بیراهه رفت دیگری

راهنمائی و یادآوری نماید .

قرآن در این باره میگوید «تا اگر یکی گمراه شد آن دگر یادآور شود» آری ممکن است شهادت بنفع و یا بضرر زن زیبائی انجام بگیرد که حسن جمالش باعث انگیزش رشك و حسد شاهد گردد ، و یا دربارهٔ جوان خوش خط و خالی صورت بگیرد که باعث تحريك سوزش غریزهٔ جنسی شاهد گشته و او را تحت تأثیر احساسات درونی قرار بدهد ، و با انگیزش عاطفهٔ مادری عنان خرد را بدست فراموشی بسپارد و همانند اینگونه عواطف که غالباً زن را آگاه و ناگاه بیراههٔ انحراف و بن بست نادانی سوق میدهد، ولی کمتر اتفاق میافتد که دو نفر زن در يك دادگاه حاضر شده و هر دو باهم برخلاف عدالت شهادت بدهند ، سرانجام یکی از آنان راز دیگری را فاش نسازد و پردهٔ باطل را از روی حقیقت بردارد و بعلاوه این نکته نیز پوشیده نماند که در مسائل اختصاصی زنان و در جائیکه زن اهل خبره حساب شده اسلام شهادت یکنفر زن را برسمیت شناخته، پس روی این حساب روشن شد که تصویب قانون شهادت باین ترتیب یکی از بارزترین حکمتهای تشریع اسلام است که مانند سایر قوانین خود پیش بینی های لازم را مراعات نموده ، اما موضوع مدیریت و سرپرستی مرد از زن و زندگی يك موضوع ساده و بدیهی است شرکتی که بنام زندگی در میان مرد و زن تأسیس میگردد مدیر و سرپرستی میخواهد که مسئولیتهای عمومی آن را مانند تربیت فرزند و تهیهٔ وسائل اولیه و تأمین نیازمندیهای روزانه و سایر وظایف ضروری که برای ادارهٔ این شرکت لازم است بعهده بگیرد، زیرا با همه ی این نکتهٔ حساس پی برده اند که در هر سازمان و شرکتی يك نفر مدیر مسئول باید باشد و

اگر مقام مسئولی نباشد که سود و زیان آن را مراعات کند عاقبتش بناسامانی و ورشکستگی میکشد، و خسارت بر همهٔ اعضاء شرکت وارد میآید و با این بیان روشن شد که خانه و خانواده نیز شرکتی است و سازمان آن هم مدیر مسئولی لازم دارد و در این مورد برای انتخاب هیئت مدیره سه طرح ممکن است ۱- مرد مدیر عامل باشد ۲- زن این مسئولیت را بپذیرد. ۳- هر دو با هم مدیر مسئول شناخته شوند، و ما از اول طرح سوم را مردود میدانیم زیرا که تا کنون تجربه نشان داده که برای ادارهٔ يك سازمان وجود دو مدیر مسئول از نداشتن آن زیان بارتر و بهرج و مرج نزدیکتر است، و قرآن کریم نیز در این باره از سازمان زمین و آسمان خبر میدهد که اگر دارای دو خالق و دو خدا بودند فساد بر آنها پیروز میگشت زیرا که هر خالقی مخلوق خود را محترم می شمرد، و هر مخلوقی بر دیگری فخر میکرد و سرانجام کار بجنگ و جدال میکشید، بنابر این اگر در میان دو خالق تصویری این عمل امکان نپذیرد در میان دو بشر عادی چگونه ممکن خواهد بود و همچنین اصول روانشناسی ثابت کرده که کودکانیکه تحت سرپرستی دو نفر پدر و مادر ناسازگار و ریاست جوتربیت شوند سازمان عواطف آنان دچار بحران بی نظمی خواهد گردید، نهاد آنان کانون عقده های روانی و ناسامانیهای درونی خواهد شد، و این بی نظمی عمومی اعصاب آنان را فرسوده و زنده گانیرا در کام آنان تلخ خواهد ساخت پس در این صورت طرح اول و دوم باقی میماند و ما پیش از آنکه در ماهیت آن دو طرح بسخن بپردازیم وجداناً می پرسیم که آیا در صورت دوران امر میان فکر و عاطفه کدامیک برای وظیفهٔ سرپرستی سزاوارتر و برای تحمل زحمات و قبول مسئولیت آماده و شایسته تر است، فکر توانا و ثابت یا عاطفه

پراز انقلاب و حرارت که هر آن بسوئی نظرو هر لحظه بکوئی گذر دارد بدون تردید جواب این پرسش بنفع فکر خواهد بود ، زیرا که تنها نیروی پایداری فکر است که میتواند با دوراندیشی کامل بارسنگین مسئولیت رای خطر بسر منزل مقصود برساند . و از راه زبان احساسات درونی ایمن بماند ، بنا بر این با این جواب بدون بحث وجدال این مشکل آسان شد ، زیرا که تار و پود نهاد مرد از نیروی فکر تشکیل یافته نه از عاطفه و احساسات ؛ و چون مرد دارای نیروی ثابت فکر است او برای پیکار در عرصه زندگی آماده ترو اعصابش در برابر مشکلات توان شکن مسئولیت توانا تر و بردبار تر است ، و بهمین متناسب او برای مقام ریاست و سرپرستی شایسته تراز زن است . آری سرشت زن این است که هر مردیکه در برابر خواسته های وی سرفروید نیارود در نظرش بی ارزش و بی احترام است بلکه با تمام قوا میکوشد که او را درهمه جا خوار و زبون و بی اعتبار نمودار سازد ، برخلاف مرد .

در اینجا ممکن است برای بعضی ها این اندیشه پیش آید

که این روح عاطفی و این نازک دلی هر گز بطبیعت زن مربوط نیست بلکه از آثار سوء تربیت عصر قبل از تمدن است که زن را بطور ناخود آگاه بیحران هستی سوز احساسات و عواطف دچار کرده و این رنگ محیط تاریک قبل از فرهنگ است که بدون توجه افکار و وجدان زن را بارنگ خود رنگین ساخته است ، ما در جواب این اندیشه دور از حقیقت میگوئیم اینک این زن متمدن امریکائی است پس از آنکه مساوات و استقلال کامل بدست آورده و در شئون زندگی هم طراز مردان شده باز هم شخصیت خود را فدای شخصیت مرد میسازد ، باز هم برای جلب خوشنودی وی انواع مهربانی و ناز کدلی نشان میدهد ، میکوشد تادل او را با تیر عشو و نازش شکار کند ،

همه جا سینه مردانه و عضلات پیچیده شوهر را مورد ستایش و تحسین قرار میدهد، سپس هنگامیکه بنا توانی خود و قدرت مردپی بردی اختیار خود را در اختیار او قرار داده و او را بسرپرستی انتخاب میکند و زندگی در سایه شوهر را با افتخار تراز بیسرپرستی میداند .

و بعلاوه بفرض اینکه زن در نخستین ایام زناشوئی که هنوز بچه دار نشده و نونهالان زندگی او را بخود مشغول نکرده و تربیت اولاد جسمش را ناتوان و اعصابش را فرسوده نساخته .

مقام مسئولیت سنگین بار سرپرستی را در خانه به عهده بگیرد، باز هم دوام پذیر نخواهد بود، زیرا هنگامیکه مشکلات زندگی فرارسد و مسئولیت سنگین خانه داری و بچه داری که در گذرگاه زندگی وی کمین کرده است سنگین تر شده و اعصابش را ناتوان تر سازد هر چه زود تراز این مقام پر خطر استعفا خواهد داد و شتابان شتابان خود را از محیط جان فرسای مسئولیت بیرون خواهد برد برای اینکه دیگر در پایگاه اعصاب و افکارش تاب و توان بیش از اندازه مسئولیت بچه داری و شوهر داری نخواهد یافت .

البته منظور ما از این بیان این نیست که مرد در محیط خانه نسبت بزن و زندگی دیکتاتوری کند؛ زیرا که زمامداری و پذیرفتن مسئولیت منافی با همکاری و هماهنگی نبوده و با مشورت و همفکری زن ناسازگار نیست بلکه بعکس آن صحیح تر است .

زیرا که نافذترین و پایدارترین ریاست آنست که بر اساس همکاری صحیح و هماهنگی کامل پی ریزی و در پر تو حسن تفاهم و مهربانی دو جانبه بوظیفه خود قیام کند و همیشه همزیستی و هم آمیزی مسالمت آمیز را بر جدال و ستیزه ترجیح بدهد ، و بهمین جهت تمام راهنمایی های اسلام برای

تقویت و پرورش همین روح است تا در محیط خانه ، و زندگی محبت و خوشروئی را با افراد خانواده توسعه بدهد . قرآن کریم برای توسعه حسن-تفاهم و پرورش نهال بهروزی خانواده ها با ارشاد حکیمانه میگوید : خوشروئی و خوش رفتاری با زنان را شعار خود سازید و حسن سلوک را در محیط خانواده ادامه بدهید . پیامبر خوش رفتار اسلام میگوید : « بهترین شما خوش رفتار-ترین شما است با خانواده خود » با این بیان حکیمانه پیامبر پاک نهاد میزان خیر و سعادت را در نهاد مرد فقط خوش رفتاری و حسن سلوک با زن و فرزند قرار داده است و بدون تردید در بخش اخلاق مرد بهترین و حساس ترین میزان است زیرا که هر گرمرد با شریک زندگی خود بد رفتاری نمیکند ، مگر اینکه در داخل ضمیرش انحرافات اخلاقی کمین کرده و سازمان خیر و سعادت را تعطیل ساخته باشد .

در اینجا لازم بتذکر است که روابط رسمی در کانون خانواده ها محل اشتباهات فراوان و محتاج بتفسیر و بیان است

بارۀ آنها مربوط بوظایف خصوصی زن و مرد و بارۀ دیگر مربوط بموضوع طلاق و تعدد زوجات است . بعقیده من موضوع زناشوئی تا اندازه زیادی يك موضوع شخصی و خصوصی است ، و قبل از هر چیزی بتمایز شخصیت و امتیازات روحی و عقلی و جسمی طرفین بستگی دارد ، بطوریکه خیلی مشکل است که يك قانون عمومی بتواند در بارۀ آن قضاوت کند ، پس اگر وقتی دیدیم که در میان زن و شوهری توافق کامل وجود دارد هر گز لازم نیست که این همکاری را در اثر آن بدانیم که آنان اصول مقررات زناشوئی را در بارۀ یکدیگر بطور صحیح مراعات و اجرا کرده اند و همچنین فراوان دیده و یا شنیده ایم که زن و شوهری هر يك در مقام خود دارای فضایل اخلاق و نمودار

نمونه انسانیت بوده اند ولی توافق اخلاقی نداشته اند و اغلب برای اینکه چرانیستوانند اصول همکاری وهم آمیزی را درباره یکدیگر رعایت واجرا کنند هر دو بروز کار تیره خود اشك حسرت ریخته اند و باوجود این راه توافق پیدا نکرده اند ، ونیز سرگذشت پرماجرای زنان وشوهران ناسازگار رافراوان شنیده که دراوائل زندگی با یکدیگر هماهنگی نداشته اند و اغلب روزگار خود را بزдохورد وزبان درازی گذرانده اند وباوجود این پس از تحمل خستگی ها وچشیدن تلخیهای فراوان بتوافق رسیده اند . پس بنا براین سازگاری وآنها هماهنگی را باید معلول تمرذن وشوهر ویا توافق آنان بدانیم ونباید در جستجوی آن باشیم که چرا یکی توانسته و دیگری نتوانسته زندگی آرامی برای خود تشکیل بدهد .

دراین صورت برای پایان دادن بماجرای خانوادگی و اختلافات زندگی بناچار قانون عمومی لازم است که بروابط زناشویی نظارت ورسیدگی کند ، زیرا که هیچ نظامی نمیتواند بتمام جزئیات زندگی بشر احاطه کامل داشته باشد . وچون در چنین موضوع حساسی ساكت نشستن عاقلانه نیست بر قانون گذار لازم است که برای حفظ حدود وحقوق عمومی که پایمال کردن آنها زیان عمومی دارد قانونی تصویب نماید و سپس اخلاق خصوصی زن وشوهر را در حدود همان قانون بخود آنان واگذار د تا مشکلات زناشویی را باتدبیر وهماهنگی خود آسان سازند ، آری بدیهی است که اگر ما بشر هم آمیزی و همکاری صحیح در محیط خانواده ها ایجاد کنیم هرگز بقانون نیازمند نخواهیم شد ، زیرا که ازدواج پیروز آنست که در حل اختلافش نه بدامن قانون چنگ بزند و نه در دادگاه عدالت را از خود را آشکار سازد ، وهیچوقت دوهمسرفداکار در حل اختلافات زندگی پیش خود

نمیگویند که چون قانون در این باره چنین گفته و اگر در انجام آن کوتاهی کنیم مخالف قانون رفتار کرده و گنهکاریم؛ بلکه اصول سازگاری در برنامه زندگی اکثر اوقات همان طور است که بیان کردیم. گاهی مزاج دوشريك زندگی از روز اول مانند آن سیب دو نیمه بهم پیوند می خورد و بایکدیگر نرد عشق میبازند و سرچشمه این توفیق هستی ساز همان محبت و مهر بانی دو جانبه است که دو قلب مخالف را بهم نزدیک ساخته و بصورت معجز آسائی در قانون یکدیگر نشانده است. و ممکن است که این سازش درباره اوقات نسبت یکی از طرفین و یا نسبت بهردو عادلانه نباشد و گاهی هم باوضع صحیح زناشویی کاملاً مغایر باشد ولی باز هم باوجود این، سازمان آن محکم و مقصود طرفین بخوبی حاصل است.

اما هر کجا که اختلاف پیش آید و در حل آن عاجز بمانیم

باید هر چه زودتر بقانون مراجعه نمائیم و برای اینکه هر چه زودتر بنا سامانی خود خاتمه بدهیم بقضاوت قانون تن میدهیم و مطلوب از قانون جز این نیست که عدالت را رعایت کند و خواسته های یکی از طرفین را بدون دلیل بر- دیگری ترجیح ندهد، و تا آنجا که ممکن است از جزئیات پرونده اطلاع کامل بدست آورد، گرچه باز هم تکرار میکنم که هیچ قانونی نمیتواند بهمه خصوصیات و جزئیات اختلاف زندگی احاطه پیدا کند و یا حکمی که از دادگاه قانون صادر میشود کاملاً مطابق با عدالت و واقع باشد بهر حال اکنون آن وقت فرا رسیده که از جهت وظایف و تعهدات زن در قانون اسلام گفتگو کنیم. زیرا که در جهان امروز محل غوغا و شکایت و مرکز انگیزش فتنه ها و شبهه ها حقوق زن در اسلام است. در این باره آنچه بنظر من لازم بدقت است سه چیز است.

- ۱ - آیا این وظایف مربوط به زن و این مسئولیت‌ها که از آن خواسته شده در اصل و منشأ خود یک‌رشته امور ظالمانه و ناراحت کننده است ؟
- ۲ - آیا این تعهدات و این وظایف یک‌جانبه و فقط از زن خواسته شده ؟ و در برابر آن مرد هیچ‌گونه الزام و مسئولیتی ندارد ؟ .
- ۳ - آیا این مسئولیت‌ها یک‌رشته وظایف دائمی است که هرگز زن نمیتواند هر وقت که خواست از قید و بند آن آزاد شود ؟ بلی زن در محیط زناشویی سه مسئولیت سنگین دارد :

- الف - باید در فراموشی و امور هم خوابگی هر وقت و هر طور که شوهر بخواهد روح تمکین و اطاعت داشته باشد .
- ب - بساط زناشویی و خوابگاه او را پاک نگه دارد و بدون اجازه همسرش کسی را بداخل زندگی او راه ندهد .
- پ - در غیاب همسر آبرو و شخصیت و مال و ثروت او را از گزند محفوظ بدارد .

اما موضوع اول برای اینکه کاملاً روشن شود تا اندازهٔ بصراحت بیان نیازمند است اگرچه ناگفته نیز حکمتش بسیار روشن است زیرا که مرد بحکم فطرت جسمانی بناچار باید هر وقت که ناخداى غریزهٔ جنسی ناراحت شد او را راحت باش بدهد و عبارت دیگر هر وقت کیسهٔ شهوت انباشته شد او را خالی کند تا با خیال راحت و آسوده بانجام وظایف دیگر بپردازد ، و با اعصاب آرام در پی کار و تولید روان شود . بطوریکه کوچکترین فشاری از جانب غریزهٔ جنسی بر پیکرش وارد نیاید تا با خوشروئی با مشکلات زندگی روبرو گردد . اگرچه از نظر کلی و ساختمان جسمی استقبال زن از ندای شهوت جنسی در مقابل مرد عمیق‌تر و شدیدتر است زن در کامیابی و کامرانی

نہ تنها با صورت ظاہری و جسمانی بلکہ با تمامی مبادی فکری و نیروی جسمی و روحی بیپایانش از بوستان غرائز بهره برداری میکند . ولی با این حال بارہ اوقات اتفاق میافتد بخصوص در دوران جوانی مردیش از زن بتکرار عمل نیازمند است و چون مرد باید با فکر راحت و خیال آسوده و روی شاداب در پی کار و زندگی برود . وظیفہ زن است کہ فکر او را در محیط پرغوغای غرائز سرگردان نگذارد . زیرا طبیعی و روشن است کہ منظور اساسی از زناشوئی بیش ہر چیز استقبال از ندای غرائز و خاموش کردن سوز اندرون است . و پس از آرامش امواج شہوت زن و شوہر بہتر میتوانند بہم آمیزی روحی و جسمی و ہمآہنگی اجتماعی و اقتصادی پیدا کنند و بمناسبت اینکه این اصول متین با فکر و ہمت مرد باید پی ریزی شود او نیز با آرامش بیشتری نیازمند است . پس اگر وقتی مرد دریابد کہ ہمسرش در بارہ امور غریزہ جنسی از ندای وی بخوبی استقبال نمیکند و اعصاب او را در بحران جانسوز غرائز بطوفان میسپارد چہ باید بکند ؟ بدیہی است کہ برای رفع گرفتاری بناچار در خارج از خانہ و کاشانہ بجستجوی چارہ میپردازد در راہی قدم میگذازد کہ نہ قانون اجتماع اجازہ میدہد ونہ خود زن راضی است کہ ہمسرش بی ارادہ خود را در آغوش زن دیگری قرار بدهد کہ رقیب او است . و چگونہ این غرامت را بپردازد کہ دل شوہر را در دست رقیب خود مینیند .

البتہ مرد وقتی ہمسرش را در حال بیرغبتی و بیمیلی بکامیابی و کامرانی دعوت میکند وضع زن از سہ حال بیرون نیست :

۱ - از اول زن از ہمسرخود گریزان بودہ و بطور کلی تاب تحمل زناشوئی با او را دشوار میداند .

۲ - زن شوهر خود را از جان و دل دوست دارد ولیکن از هم خوابگی و انجام عمل کامرانی و کامیابی گریزان است و بدون تردید این یکنوع انحراف روحی است که در مسیر زندگی او پدید آمده .

۳ - زن هم شوهر خود را از جان و دل دوست دارد و هم از کامرانی و کامیابی با او ناراحت نیست ولی الان که همسر کام خواه است او رغبت ندارد .

اما حالت اولی يك وضع دائمی است و مربوط بوقت معین و عمل مخصوصی نیست و آن يك وضع ناگواری است که بحفظ و بقا عارض ناشوئی امیدوار نتوان بود پس چه بهتر که پیش از هر چیز راه طبیعی طلاق را پیش گیرد و خود را از بحران نا بسامانی نجات بدهد . البته زن در این مورد از چند طریق میتواند برای نجات خود اقدام نماید چنانکه بزودی بیان خواهیم کرد .

حالت دوم نیز مانند اولی دائمی است و مربوط باصرار شوهر در کامخواهی نیست یگانه علاجش در این صورت توافق طرفین است که با فداکاری و گذشت دل یکدیگر را بدست آورند باین ترتیب یا باید مرد تسلیم زن شده و ناراحتی ناشی از نافرمانی او را بپذیرد و یا بعکس زن خود را آماده فداکاری کند و نفس خود را بر زحمات کامیابی و کامرانی همسرش آرام سازد . و چون بهمسروزندگی خود علاقمند است خوشنودی شوهر را برضای خود مقدم بدارد و یا هر دو با رضایت طرفین و با خوشروئی از یکدیگر جدا شده راه دیگر و یار دیگری جستجو کنند . و اگر در هیچیک از صور سه گانه توافق حاصل نگردد بناچار باید با مراجعه بقانون عمومی خود را بدآوری آن آماده سازند و در این صورت قانون در مقابل اصرار شوهر زن را محکوم بتمکین میکند . اما این داوری از روی جبر و زور نیست بلکه از این

جهت است که امر طبیعی و غرض اصلی از ازدواج تأمین احتیاجات جنسی و رفع فشار غریزه است و برای این است که نافرمانی زن همانطور که در سابق بیان کردیم مرد را بفساد اخلاق دچار و از راه راست منحرف میسازد و باعث آن میشود که بازن دیگری که قطعاً همسرش راضی نخواهد شد ازدواج کند و با وجود این اگر زن خود را بر تحمل خواسته های شوهر قادر نداند و بداند که در اثر این پیش آمد مر کز مهر و محبت نسبت بشوهرش در کانون سینه وی متلاشی و تبدیل بکانون نفرت و از جار شده و دیگر ادامه زندگی ممکن نیست قانون اسلام او را هرگز بپذیرفتن این وضع توان شکن و ادارنمیسازد در این صورت بعلت کراهیت و ناخواستن زن بحکم طلاق حکومت و دولت زناشویی سقوط میکند .

اما حالت سوم يك وضع موقت وزود گذر و علاج پذیر است زیرا که اینگونه ناراحتی نسبت بامور کامیابی گاهی از خستگی و ناراحتی روحی و مسئولیت زیاد زن تولید میشود و با اندك مقدماتی که روح او را آرامش دهد و جسم او را تحريك کند برطرف میگردد . و بهمین جهت پیامبر بزرگ اسلام توجه مرد را قبل از کامیابی بشوخیهای لطیف و رازهای نهانی سوق داده است تا باین ترتیب اول رابطه کامیابی از صورت حیوانی بیرون آید و برابطه الفت دل و پیوند روح تبدیل گردد و بصورت يك روح اندر دو قالب نمایان شود و ثانیاً از بروز اینگونه ناراحتی ها که گاهی باعث تنفر و از جار است جلوگیری نماید . و اما اگر زن کام خواه باشد و مرد گریزان و باصطلاح صید از پی صیاد بدود و شوهر بعلت پدید آمدن پاره ناراحتی ها از تقاضای زن بگریزد ، گرچه این فرض خیلی کمیاب است بخصوص در دوران جوانی شوهر در این صورت باز

زن بی‌وسيله نيست زيرا كه ما معترفيم آن قانوني كه زن را بتمكين از شوهر وادار ميكند بخواسته‌هاي غريزه جنسي و كاميابي او نيز ارزش قائل است و همين كامخواهي را حق مسلم زن ميداند و شوهر را نيز بانجام وظيفه شوهری وادار ساخته است . بنا بر اين هر گاه مرد از انجام اين وظيفه عاجز بماند بحكم قانون خود بخود حق طلاق و جدائي براي زن ثابت و مسلم است . و با توجه باين حقيقت، مي بينيم كه وظايف و تعهدات زناشويي همه جا دوجانبه است ، هيچگونه جور و جفائي نسبت بزن نبوده و كوچكترين اهانتی بشخصيت او وارد نيامده است -

و دومين مسئوليت زن اين است كه كسي را بدون اجازه شوهر بخلوتگاه زندگي وي راه ندهد و بعبارت روشن تر هيچكس را بدون رضاي شوهر از نهانخانه رازش آگاه نسازد . البته منظور اين نيست كه بي اجازه شوهر بامردان اجنبي بلاس زدن نپردازد و در صورت اجازه مانعي ندارد . زيرا كه آن از اول ممنوع است خواه شوهر راضي باشد يا نباشد . حكمت و فلسفه اين مسئوليت اين است كه بسياري از اوقات در اثر دخالت يكنفر فتنه جو و سخن چين فضول در ميان دو يار زندگي اختلاف خانوادگي پديد مي آيد . بنا بر اين اگر مرد براي جلوگيري از اين پيش آمدها ي ناگوار از همسر و شريك زندگي خود بخواهد كه شخص و يا اشخاص معيني را بداخل زندگي خود راه ندهد و از اسرار خود آگاه نسازد وزن اين خواهش را نپذيرد بر همگان روشن است كه چيزيانهاي جبران ناپذيري خواهد داشت . سرطان آشوب خانوادگي در اعماق زندگي ريشه دوانده و صلح و صفارا بنا ببودي تهديد خواهد نمود . پس روشن شد كه مراعات اين مسئوليت از طرف زن برفع شركت زن و زندگي است و

صلاح کودکان است که سرپرستی مادر مهربان و بکانون پراز محبت و وفا و دور از جنگ و جدال نیازمندند . زیرا که در این صورت فضای بی آلاش و پرازوفای زناشوئی بامیکروبیهای مسموم بدبختی علاج ناپذیر آلوده نخواهد شد . و در نتیجه کودکان و نوباوگان زندگی از گزند کج فکری و کج روحی در امان خواهند ماند ، شاید کسی در اینجا بگوید پس چرا این قانون تنها درباره زن نافذ است ؟ چرا مرد را نیز وادار نمیکند تا بدون اجازه و رضایت زن کسی را بداخل زندگی راه ندهد ؟ گرچه بدیهی است که در صورت صلح و صفا و محبت و دوستی و در حالت تهذیب و ترقی اخلاق از هر دو طرف هرگونه حسن تفاهم و همزیستی در تمام شئون زندگی ممکن است و هیچوقت بدرجه اختلافات داخلی و فساد اخلاق نمیرسد . و این قسمت از سمت ما خارج است ولی ما در صورتی فرض میکنیم که اختلاف پدید آمده و حسن تفاهم و هماهنگی را دشوار ساخته و بهمین جهت ازروی ناچاری بقانون پناه میبریم در جواب این مشکل لازم است که بگوئیم در این موارد راحتی و ناراحتی و خوشی و ناخوشی زنان بیشتر اوقات اغیر منطقی و بدون دلیل است ، ای بسا غیرت و خودستائی شخصی زن را از مادر شوهر و خواهر شوهر و یا بعضی از خویشان شوهر متنفر میسازد ، نه صلاح زندگی و خیر اندیشی در امور خانواده ، پس در اینصورت وادار کردن شوهر باطاعت و پیروی از زن در تبعید کسانی که زن از آنان راضی نیست هرگز بمصلحت خانواده نبوده و از قانون زندگی دور است . بلکه بخاطر رعایت یکرشته انگیزش عاطفه های زود گذراست که دائم در معرض طوفان احساسات بوده و اگر بادقت بنکریم از اول پایه و اساس محکمی نداشته است و چون مرد از

عاطفه و احساسات بی پایه دور بوده این قانون در باره وی تصویب نشده است .

البته مقصود من از این سخن این نیست که مرد همیشه کردارش برحق است ، زیرا او نیز در پاره اوقات خود را بعالم کودکی میزند و مانند کودکان مکر و حيله بکار برده و افعال نا شایسته انجام میدهد و نیز مقصود من این نیست که زن همیشه در کارهای خود خطا کار است زیرا گاهی در اظهار انزجار و فرار از شخص و یا اشخاص معین کاملاً حق بجانب او است و چه بسا اینگونه افراد برای برهم زدن بساط زناشوئی و آلوده کردن روابط همسری بآن خانه وارد میشوند و در انجام مقاصد شوم خود از هیچ اقدامی دریغ نمی ورزند .

بلکه منظور من این است که همیشه قانون ناظر بعموم و اکثریت مردم بوده و با فطرت طبیعی سازگار است و این يك امر بدیهی است که بحکم فطرت مرد غالباً پیرو عقل و زن تابع عاطفه و احساسات است، پس همیشه دریچه آزادی بروی زن باز است، هر کجا که دید بادامه زندگی قادر نبوده و برحمات توان گداز زناشوئی ناتوان است میتواند طلاق بگیرد و خود را آزاد بسازد .

و اما موضوع مسئولیت و محافظت زن از عرض و ناموس، و مال و ثروت شوهر در غیاب وی يك مسئولیت طبیعی و منطقی است و مخصوص بزن نیست و گمان نکنم کسی در این باره گفتگوئی داشته باشد بلکه وظیفه مشترکی است که مرد و زن در مراعات آن یکسانند .

اکنون که بحث ما بمسئولیت مشترک رسید فصلی نیز در باره عصیان و نافرمانی زن نسبت بحقوق شوهر و جور و جفای شوهر نسبت

بهمسر خود باز میکنیم؛ از حق سرپرستی و مدیریت مرد بزن و زندگی خویش حقی نمایان میشود بنام حق تأدیب همسر نافرمان و آن حقی است که قرآن کریم آشکارا بیان میکند میگوید: «زنان و همسرانیکه از نافرمانی و عدم تمکین آنان تلافی اند، آنان در صورت نافرمانی نصیحت^۱ و راهنمایی کنید و در خوابگاه تنها و غریب بگذارید و بقصد تأدیب و دلالت بسوی حق ایشان را بزنید و پس از اطاعت و تمکین از حق زناشوئی از هیچ راهی بآنان تجاوز ننمائید» بطوریکه ملاحظه میشود در این بیان وسائل تأدیب بترتیب پشت سر هم قرار گرفته در درجه اول نصیحت و راهنمایی و در درجه دوم تنها گذاشتن در خوابگاه و در آخر کار زدن بقصد تأدیب بیان شده است. بلی مادر اینجادد صدد بیان آن موارد نیستیم که از این حق سوء استفاده میشود زیرا که اینگونه بهره برداری نامشروع اختصاص بآن ندارد بلکه از هر گونه حقی در جهان سوء استفاده ممکن است و برای پیش گیری از آن جز تهذیب اخلاق و تقویت روح چاره نیست و موضوع تهذیب اخلاق خود موضوع بسیار مهمی است که اسلام هرگز آن را فراموش نکرده و هیچگاه از سوق دادن بشر بسوی فضائل اخلاقی و روحی غفلت نمیکند. بلکه در اینجا از قانونی بودن این حق سخن میگوئیم و در صدد بیان آن هستیم که چگونه برای حفظ تشکیلات خانواده لازم و در جلو گیری از انحلال آن ضروری است. و بدیهی است که هر قانونی و نظامی را در جهان نیرو و قدرتی لازم است که افراد نافرمان را تأدیب کند و در هدایت و راهنمایی آنان بکار آید. و اگر جز این باشد آن قانون ورق سیاهی بیش نبوده و مزیت قانونی را از دست خواهد داد.

بر همگان واضح است که زناشوئی نیز نظامی است هم بصلاح

اجتماع و هم‌بنفع زن و شوهر و غرض اساسی از این نظام این است که بزرگترین منافع و بهترین مصالح ممکنه برای هر يك از زن و شوهر و اجتماع بدست آید، جای گفتگو نیست که در صورت توافق و سازش دو همسر بدون دخالت قانونی همه این منافع تأمین است، اما هنگامیکه اختلاف پدید آید مسلماً ضررهائی در بر خواهد داشت که منحصر بزن و شوهر نیست بلکه گریبان اطفال معصوم را نیز خواهد گرفت همان اطفالیکه هسته اجتماع آینده و تشکیل دهنده سازمان نوین اند. و بر همه لازم است که محیط زنه گی آنان را پر از خیر و سعادت کنند و بهترین و سائل تربیت و تهذیب اخلاق را در پرورش آنان آماده سازند و در غیر این صورت آنان در این بلای جان سوز نابود خواهند شد.

بنابر این اگر زن باعث این ضررهائی جبران ناپذیر شود چه کسی باید او را براه راست هدایت کند آیا دادگاه سزاوار این کار است؟ بدیهی است که دخالت دادگاه در روابط باریک و خصوصی زن و شوهر اختلاف را دامنه دارتر خواهد ساخت اختلافیکه گاهی خیلی کوچک و زود گذر است ممکن است با دخالت دادگاه تیره تر و آشفته تر گردد و تا ابد روابط زناشویی را فاسد و تباہ سازد، زیرا که مداخله دادگاه خواه ناخواه با شخصیت یکی از طرفین برخورد میکند و حس خودخواهی او را تحریک و باعث نافرمانی وی می‌گردد، و تا می‌تواند برای حفظ آبرو و شخصیت خود قانون شکنی خواهد کرد. پس بهمین جهت دادگاه جز در مسائل بزرگی که کوشش مصلحین در آنها بجائی نمیرسد نباید دخالت کند.

بعلاوه عاقلانه نیست که در هر حادثه کوچک زندگی که مانند حجاب هر ساعت نمایان و ناپدید می‌گردد بدادگاه پناه ببریم زیرا که اینگونه

اقدام بسیار غلط و نارواست و هرگز از مردان عاقل سرنمیزند و لازمه آن این است که در هر خانه دادگاه ثابتی تشکیل و باختلافات کوچک و بی ارزش خانوادگی که نباید از دو نفر تجاوز نماید رسیدگی کند. پس برای جلوگیری از تکرار اینگونه حادثه‌های ناگوار بناچار يك نیرو و قدرت ثابت محلی لازم است که راهنمایی و تأدیب نافرمانان را بعهده بگیرد و آن همان قدرت و تسلط مرد است که سرانجام مسئولیت و زحمات خانه و خانواده بسوی او متوجه است. و وظیفه این مقام مسئول این است که اول باید بپند و اندرز حکیمانه و سخنان نرم و دلپذیر سرکشان را از پیراهه گمراهی برگردانند و بشخصیت و آبروی آنان لطمه نزنند و اگر باین ترتیب دست از نافرمانی کشید زهی سعادت و اگر پند و اندرز فایده نداد نوبت بوسیله دیگر میرسد که کمی شدیدتر است و آن تنها گذاشتن در خوابگاه و جدا کردن بستر است و این تدبیر دارای يك نکته حساس روان‌شناسی است که در نهاد زن نهفته و اسلام در این مورد از آن بهره برداری کرده است. زیرا که زن همیشه بجمال زیبا و ناز دلفریب خود مغرور است بوسیله آن مرد را بسوی خود رهبری میکند و در اثر این غرور بی‌اساس گاهی کارش بنا فرمائی و عدم تمکین میکشد و معنای تنها گذاشتن در بستر این است که مرد باین افسون و نیروك و بان شیوه زنانه سرفروود نیآورده است. و از چیزهایی است که نیروی تکبر زن نافرمان و خودستائی این موجود سرمست را در هم شکسته و بر او است هدايتش میکند، و اگر باز هم نتیجه نرسید و همه وسائل ارشاد از هدايت بانوی نافرمان عاجز ماند، معلوم است که در مقابل يك مقاومت سرسختانه و يك نافرمانی دامنهداری قرار گرفته‌ایم که جز مقابله بمثل اقدام دیگری شایسته نیست و آن همان زدن بقصد تأدیب است نه بقصد اذیت و آزار و بهمین جهت

آن را در نص قانون ضرب بی آزار نامیده است و اینجا است که شبهه اهانیت شخصیت زن و بد رفتاری و سخت گیری درباره وی پیش می آید ، که اسلام چرا يك فرد بشر را تا این اندازه حقیر و كوچك شمرده و پاره اعمال و ورفتار و حشيانه را در باره این موجود زیبا برسمیت شناخته است . ولی سزاوار است که در جواب آن بگوئیم اولاً این يك اسلحه احتیاطی است و بکار برده نمیشود مگر در صورتیکه تمام وسائل مسالمت از اصلاح عاجز بماند ، و ثانیاً اینگونه نافرمانی و ناسازگاری از زن دلیل بر این است که در نهادش یکرشته انحرافات روحی پدید آمده و بجز بابکار بردن این وسیله علاج پذیر نیست ، و علم روانشناسی میگوید عاجز ماندن وسائل صلح و صفا و بی اثر ماندن پند و اندرز در وجود هر شخصی خود بهترین دلیل است که آن شخص دچار بحران انحرافات جسمی و روحی شده است .

و در اصطلاح روانشناسی این بیماری بنام «ماسوشزم» معروف است و فقط با سخت گیری حسی و معنوی علاج پذیر است ، و تجربیات روان پزشکی نشان میدهد که اینگونه انحرافات در زنان بیش از مردان دیده شده .

و مردها نیز در مقابل آن اکثر بمرض سادیسم دچار میشوند و آن یکنوع بیماری است که بیمار از آزریدن و شکنجه دادن دیگران لذت میبرد ، بنابراین اگر زن مبتلا بمرض ماسوشزم شد یگانه علاجش زدن و آزریدن است و تنها با این وسیله خواسته های او برآورده میشود . و بعد از آن مزاج منحرفش با اعتدال بر میگردد و امور زندگی و روابط زناشویی مطابق دلخواه طرفین انجام میگیرد و از اتفاقات شگفت انگیزی که گاهی دست تصادف در جهان ایجادش میکند این است که مرد مبتلا بسادیسم با زن مبتلا بماسوشزم ازدواج کند که در اثر زناشویی هر دو از گرفتاری نجات یافته و با حسن تفاهم و

سازش فوق العاده باهم زندگی میکنند اگر چه از روز اول هردو پایه کج بوده ولی معمولاً دو پایه کج از فرو ریختن یکدیگر جلو گیری کرده و بنابر محکمتر نگه میدارند و باز هم از تصادفات عجیبی که گاهی در عالم رخ میدهد گرچه خیلی اندک است این است که شوهر مبتلا بما سوشزم در دست زن مبتلا بسا دیسم گرفتار شود که در اینجا زن همسر بیمارش را با نوازش چوب و سلی از گرفتاری نجات میدهد و با خوردن ضربت لنگه کفش زنانه از دست یار نازنین از چنگال این درد خلاص شده و کارها برو فوق مرام انجام میگیرد.

اما در موارد معمولی که این کج رفتاری بعد مرض نمیرسد، هرگز بزدن احتیاجی نیست زیرا که آن يك اسلحه احتیاطی بیش نیست نباید در همه جا و همه وقت و بیش از هر چیز بکار آید و قرآن نیز در آن آیه که بیان شد باز کر ترتیب درجات اصلاح و تأدیب را بطور روشن بیان کرده است و پیامبر روشن ضمیر اسلام مردان را از بکار بردن این سلاح احتیاطی جز در مقام ضرورت که وسائل دیگر عاجز میماند، نهی فرموده است، و در مقام توبیخ مردان بی احتیاط میگوید که کسی حق ندارد همسر خود را مانند شتران با تازیانه بزند و در آخر روز با وی هم بستر گردد. تا اینجا شمه از احکام نافرمانی و سرکشی زن بود.

و اما سرکشی و نافرمانی شوهر نیز قانون جداگانه و حکم دیگری

دارد و قرآن در این باره میگوید «اگر زنی از نافرمانی و بی اعتنائی و رو گردانی شوهرش ناراحت شد چه مانعی دارد که در میان خود و همسر رو گردانش با گذشت و فداکاری صلح و صفا ایجاد نماید زیرا که در همه جا صلح و صفا از هر چیز بهتر و شیرین تر است. بلی ممکن است دون همتان باین

داستان با نظر سطحی بنگرند و پیش خود بگویند چه مانعی داشت که زن و مرد نیز در این حکم یکسان می شدند ؟

در جواب آنان باید گفت که در اینجا مسائل واقعی و عملی منظور است نه خیالی و تصویری ، امور احکام فطرت و اصول اولیه انسانیت مقصود ما است ، نه عدالت نظری و تئوری که بر هیچ پایه صحیحی استوار نیست ، آخر کدام بانوی خردمندی در جهان دیده شده که همسرش را بزند و سپس در دلوی برای او احترام و شخصیتی باقی بماند ، و کدام زن عاقلی بعد از این عمل میتواند خود را با دامه زندگی با همسر مضروبش حاضر کند ، آیا در کدام نقطه اروپای متمدن و مشرق زمین عقب مانده تا کنون بانوان حق شوهر زدن را خواسته اند ، ولیکن مهمترین نکته در این باره این است که قانون اسلام هیچگاه زن را وادار نکرده که سرکشی و خود ستائی و قانون شکنی شوهر را باید قبول کند. زیرا که طلاق گرفتن و قطع رابطه زناشویی را وقتی که طاقت زندگی با شوهر کج رفتار ندارد در پیش پای وی گذاشته است ، تا کنون از تمام موارد گذشته که دیدیم میتوانیم چندین حقیقت روشن را بدست آوریم :

۱- اول اینکه مسئولیت زن نسبت بشوهر هرگز تحمیلی نبوده بلکه در همه آن موارد مصلحت عمومی که مستقیم و یا غیر مستقیم بحال زن نیز شامل است رعایت شده.

۲- مرد نیز در مقابل قسمت مهمی از مسئولیت زن مسئولیت متقابل و مشترك دارد ، و اما در موارد کمی که مرد یکنوع امتیاز قدرت دارد و زن آن را ندارد در آنها نیز اصول فطرت زن و مرد یکسان مراعات شده و هیچگونه نظر تحقیر و اهانت درباره زن منظور نبوده است .

۳- پرواضح است که در مقابل حق امتیاز مرد بزن نیز حق داده شده که هر گاه نتواند امتیاز شوهر را بپذیرد و بپذیرفتن آن احساس حقارت کند میتواند زیر بار آن نرود.

املا موضوع ترك زناشوئی و طلاق که تا کنون مکرر بآن اشاره کرده ایم که زن بتواند برای فرار از مسئولیت های توان شکن و حفظ آبرو و شخصیت خود از آن راه استفاده کند سه طریق مختلف ممکن است.

۱- در ضمن عقد زناشوئی اختیار طلاق را تحت شرایطی بدست گیرد و شرع اسلام اینگونه شرایط را نیز برسمیت شناخته، گرچه اکثر بانوان از آن استفاده نمیکنند ولی با وجود این حق مسلم و قانونی آنان است، هر وقت بخواهند میتوانند بهره برداری نمایند.

۲- زن در صورت نخواستن شوهر و مشکل بودن ادامه زندگی میتواند مطالبه طلاق کند اگرچه سابقاً شنیدید که دادگاه اسلام با آسانی این را مبرا مأخذ قرار نمیدهد ولی با همه این، يك را روشن و قانونی است که پیامبر اسلام آن را بیان و عمل کرده است و بهمین جهت نیز از قوانین اسلامی محسوب گردیده و یگانه شرط رسمیتش این است که زن از آنچه از طریق ازدواج بدست آورده صرف نظر نماید، و آن يك شرط عادلانه است زیرا که در اینجا مرد با قطع شدن رابطه زناشوئی آنچه را که بوسیله ازدواج بدست آورده بود از دست میدهد و عبارت دیگر هر يك از طرفین که باعث قطع رابطه زناشوئی میگردد خواه زن و خواه مرد باید خسارت دیگری را بپردازد.

۳- سومین راه این است که زن با حفظ شخصیت و اخذ حقوق خود بعنوان بد رفتاری شوهر و یا بعنوان متضرر بودن از جانب وی میتواند طلاق خود را بگیرد، گرچه در دادگاههای اسلامی نسبت باین حق نیز سخت گیری

میشود، زیرا که اغلب شکایت‌های زنانه خالی از مکر و حيله نیست ولی با وجود این اگر زن بادلایل خردمندانه بتواند ثابت کند فوراً داد گاه حکم طلاق صادر و او را آزاد می سازد .

آری این ها اسلحه برنده زنان است در مقابل قدرت و تسلط مرد ها و اگر باند کی دقت و با نظر تیز بینی نگاه کنیم مساماً خواهیم دید که از نظر قدرت و تسلط زن و مرد از هم امتیازی ندارند .

بلی این داستان ما را خود بخود ب صحنه طلاق کشانید و بناچار در باره آن نیز سخن باید گفت: خواننده گرامی از داستانهای تلخ زناشوئی که سرانجام ب طلاق میرسد فراوان شنیده ای از حکایت در بدری زنان و کود کان و جنگهای داخلی خانوادگی که در داد گاهها یکی پس از دیگری مطرح و باعث انحلال تشکیلات و سازمان خانواده ها میگردد و بهبودی روابط تیره زناشوئی را غیر ممکن می سازد زیاد دیده اید، چد بسا بانوئی در خانه و کاشانه خود ساکت و آرام نشسته و رهبری کادر يك خانواده را با تدبیر خردمندانه بعهد گرفته و با حال خستگی و فرسودگی توان شکن از یکطرف کودکی را از سرپستان شیر و از طرف دیگر بخواسته های کودک دیگری جواب مادرانه میدهد و با این گرفتاری فراوان در تهید و سائل و تأمین آسایش همسرش فداکاری میکند، در این میان بدون هیچگونه سابقه و اعلانی ناگهان خود را با مأموری و روبرومی بیند که طلاق نامهر ا بدست وی میدهد!! چرا برای اینکه يك هوس ناگهانی در دل شوهر جنبیده زن دیگری در بیرون زیبا تر از همسر فداکارش در نظرش جلوه کرده یا از زندگی بکنواخت و بیرنگ خسته شده و هوس تجدید فراش نموده است و یا از همسر مهربانش تقاضای جرعه آبی کرده و او در اثر گرفتاری و ناراحتی خواهش او را نپذیرفته و در انجام آن

قدری کوتاهی کرده است، ای دوستداران آئین انسانیت و ای طرفداران اصول بشریت آیا برای درهم شکستن این اسلحه خطرناک هستی سوزراهی نیست!!؟ همان اسلحه‌ای که دریک بحران ناگهانی برای برانداختن نخل برومند یکنزن بردبار و صبور و برای برهم زدن سازمان یک خانواده راحت که چشم امید بسعدت آینده یک عده کود کان معصوم و بیگناه دوخته و یک مرد بوالهوس و اسیر شهوتی با آن بازی میکند آیا چاره نیست که این اسلحه جنون را از دست آن دیوانه گرفته و از قید اسیری آزادش بسارید، شکی نیست که این مصیبت‌های خانمان سوز باندازه‌ای فراوان است که مردم از آن نهاد استانی ساخته‌اند، ولیکن چاره چیست؟ آیا بر قانون طلاق مهر باطله بزنیم، در این صورت با گرفتاری‌های دیگری که از تحریم طلاق پدید می‌آید چکنیم؟ و آن مشکلات علاج ناپذیری را که دولتهای کاتولیک مذهب در اثر تحریم طلاق گرفتار آن شده‌اند چگونه آسان سازیم؟ آیا آن خانه‌رامیتوان خانه گفت که در آن یکی از زن و شوهر یا هر دو از یک دیگر بیزارند و در آنجا هیچکدام چشم‌پدین دیگری را ندارند و باهمه این دشواری‌های جان‌سوز باز هم قید زناشویی تا ابد باقی و همه راه‌چاره‌ها بسته باید باشد؟ آیا اینگونه زندگی باعث پیدایش جرم‌های نا بخشودنی و عواقب خطرناک نخواهد شد؟ آیا چاره عاقلانه آن این است که رابطه زناشویی در ظاهر باقی بماند ولی مرد در بیرون از محیط زندگی بامعشوقه دلخواه خود نرد عشق بیازد و همه خواهش‌های جنسی او را از جان و دل بپذیرد و از طرف دیگر زن نیز بامرد بیگانه دیگری بسازد و سوزش غریزه جنسی خود را خاموش نماید؟ آیا بصلاح کودکان است که در این محیط تیره فساد آلود که از هر طرف ابرهای بدبختی فضای آن را تیره ساخته پرورش پابند، تنها در پرتو حمایت پدر و مادر زندگی کردن برای کودک

مهم نیست، بلکه مهم این است که در این محیط تاریک و پراز فساد زندگی کرده و با هوای آلوده تربیت شود؛ آری چه فراوانند زنان و مردان منحرف و کج رفتاری که باعث بدبختی آنان زندگی کردن و بزرگ شدن با پدر و مادر کج رفتار و منحرف است که هرگز دست از ستیزه و عداوات برنداشته اند، **میگویند حق طلاق را نسبت بمرد اندکی محدود کرده** و این مشکل دیرینه را آسان می سازیم، یعنی چه؟ اگر مقصود این است که فقط با اجراء کلمه طلاق از طرف مرد طلاق واقع نشود بلکه باید در حضور داد گاهی باشد و وظیفه آن داد گاه نیز این باشد که صلح جو و ناظری از خانواده مرد و حکمی نیز از خانواده زن دعوت کند تا با همکاری نماینده طرفین درباره اختلاف زن و شوهر بگفتگو و پیرازند و بایند و اندرز پدرانه مرد را آرام سازند و در برقراری صلح و آرامش بکوشند تا مگر باین ترتیب مرد لجوج از خشم و عناد فرو نشیند. و از بیراهه انحراف باز گردد و سرپرست خانواده خود باشد، و روابط زناشویی را محترم بشمارد، و اگر این کوششها نتیجه نداد نوبت طلاق فرامیرسد آن وقت بوسیله داور در حضور نماینده رسمی طرفین طلاق اجراء شود، نه بوسیله شوهر، بهر حال من از این داد گاه و از اینگونه اجرای طلاق از طرف نظام اسلام مانعی نمی بینم بلکه مراجعه بحکمین و تشکیل هیئت مصلحه در برقراری صلح و سازش قسمتی از سفارشهای بی نظیر شرع اسلام است، اگر چه در اکثر موارد این کوششها بیفایده است زیرا که احتیاطاتیکه منظور این هیئت صلح جو است بدون اینکه درد داد گاهی اجتماع کنند همیشه بوده و باین بودن دادستان و داد گاه نیز ممکن است. ما باید مسئله را باین ترتیب مطرح کنیم :

که مرد همسر خود را مطابق قانون طلاق گفته آیا قانونی بودن این

طلاق مانع از این است که عده از فامیل طرفین برای اصلاح و سازش آنان اجتماع کرده و هر دو را بدون اجرای عقد جدید بسازش وادارند؟

و اگر پس از این سازش دوباره اختلاف پدید آید و سرانجام طلاق واقع شود آیا در این صورت اگر طرفین مایل بسازش باشند و یا مصلحتی در ادامه زناشویی به بینند باز هم سازش از طرف قانون اسلام غیر ممکن است؟ چرا گاهی هم صلاح در این است که طلاق نافذ باشد و مدت با آخر برسد تا مرد کج رفتار گوشمالی بخورد و با تعهدات محکم تر و مهریه بیش تری زندگی را از نو آغاز کند، بهر صورت بدینیهی است که هر وقت میل بسازش پیدا شود احتیاجی بدخالت دادگاه و نظارت دادرس و حضور هیئت مصلحه نیست، و هر وقت که سازش بی نتیجه بود از قاضی و دادگاه بیش از آنچه دوستان و آشنایان طرفین در خارج محیط دادگاه انجام میدهند چیزی ساخته نیست. اینک در این جهان

پهناور ملت های متمدنی زندگی میکنند که هیچیک پای بند بقانون و آئین اسلام نیستند و در میان آنها طلاق فقط درد دادگاه و بوسیله دادرس انجام میگردد پس از آنکه رئیس دادگاه باپند و اندرز و راهنمایی سودمند در اصلاح و سازش طرفین میکوشد و با وجود این آیا نسبت طلاق در آن کشورها بحد حدودی رسیده است؟ تنها در کشور متمدن امریکا رابطه چهل درصد از زناشویی ها با طلاق پاره میشود!!! و این نسبت در تمام جهان بی سابقه است. علاوه در این کشور مرفعی شهری وجود دارد که سکنه آن متهمند که از شفتگان ازدواج و طلاقند.

اما افراتیون که میگویند قاضی وقتی باید حکم طلاق صادر کند که از نظر دادگاه خطای زن به ثبوت قطعی برسد و در نظر قاضی زندگی شوهر با این زن خطا پیشه دشوار گردد پس در این صورت از این راه کدام آبرو

و حیثیتی را برای این زن در نظر گرفته اند و چه احترامی برای او باقی خواهد ماند که در خانه مردی زندگی کند که هرگز دوستش ندارد و هیچ وقت نمیخواهد با او در یکجا بماند و هر صبح و شام با سرزنش بگوید من ترا نمیخواهم و در قلب من کوچکترین محبتی نداری و در پیش چشمش او را رها کرده با زن دیگری بسازد.

آیا در این خانه فقط برای لجبازی و حيله گری میماند؟ آیا ممکن است این هدف ناستوده را قانون تأیید کند؟ آیا زنیکه با سرافکندگی در خانه شوهری بماند که هر ساعت در نظرش بی احترامی میگردد باز هم میتواند لجبازی کند؟ آیا فقط بخاطر اولاد و برای سرپرستی و تربیت فرزندانش در آن خانه تاریک بنشیند؟ بنام باین اولاد و اینگونه تربیت!! جای گفتگو نیست که اگر این کودکان بیمار زندگی کنند بهتر از آنست که شب و روز سرافکندگی و بیچارگی مادر را تماشا کنند و در این فضای تاریک و پراز عناد بزرگ شوند.

هیئات که نظریه این گروه افراطی بر پایه صحیح استوار باشد! قطعاً این مشکل بنیان خراب با تغییر دادن مسیر قانون آسان نخواهد شد، قانونیکه بحکم ضرورت تصویب شده و عالم بشریت آن را در خارج از نظام اسلام بافتد و بپذیرفتن آن مجبور گردیده است دردی را علاج نخواهد کرد.

چرا یگانہ راه حل این مشکل عالم گیر تربیت صحیح و ترقی فرهنگ و بسط فضائل اخلاق همگانی است، تا مگر با تهذیب اخلاق و تنویر افکار عمومی خیر و سعادت بر تیره روزی پیروز آید و اصول زندگی بر پایه و اساس مودت

و نوع دوستی استوار گردد، تا مرد عادت کند که رابطه درخشان زناشوئی را بعنوان يك علاقه مقدس برسمیت بشناسد و هر ساعت سازمان آن را با انگیزش هوسی ویران نسازد.

بلی این هم قابل انکار نیست که راه تربیت پرازپیچ و خم است، در پیمودن آن زحمت ها باید کشید، در خانه و کاشانه در مدرسه و سینما و در رادیو و روزنامه ها، در کتابها و مساجد و در همه جا رنجهای فراوان باید برد، و با همه این ها یگانه راهی است که بهروزی و پیروزی بشریت راصد در صد تضمین و تأمین میکند.

اما در عدالت قانون این اندازه بس که حق طرفین را همه جا مراعات مینماید، در مقابل حق مرد بزن نیز حق میدهد که هر وقت زندگی سازگاری را باشوهر دشوار ببیند تقاضای طلاق کرده و خود را راحت بسازد، اگر چه با همه این داستان طلاق در پیشگاه خدا ناپسند ترین حلال ها است.

و اما موضوع تعدد زوجات قانونی است که برای موارد استثنائی و روزهای مبادا بتصویر رسیده و اصل در ازدواج از نظر اسلام تعدد نیست. قرآن در این باره چنین بیان میکند «از زنایکه برای شما گوارا و خوش آیند است ازدواج کنید دو و سه و تا چهار نفر، پس اگر بترسید از اینکه نتوانید عدالت را در میان آنان برقرار و رعایت کنید یک زن بس است» با توجه باین قانون روشن معلوم است، در اینجا نخستین مطلوب اسلام گسترش عدالت و رعایت انصاف است و واقعاً اجرای این برنامه از مشکلات توان شکن است که در همه جا و برای همه کس ممکن نیست و بنا بر این جای گفتگو نیست که اصل در نظر اسلام وحدت زن و زناشوئی است و عبارت دیگر دل یکی و دلبری یکی است!! اما چه باید کرد گاهی پاره موارد پیش میآید که اکتفا

کردن يك زن ظلم و دور از عدالت است و اسلام با اينكه ميداند كه مراعات عدالت همه جانبه در اينگونه موارد دشوار است باز هم بناچار بتصويب قانون فوق العاده اقدام ميكند تا مگر با تحمل ضرری از ضرر بزرگتری وبا كشیدن دردی از درد شديدتری جلو گیری نمايد.

و مهم ترين حالاتی كه اجتماع بقانون تعدد زوجات نیازمند است زمان جنك است كه معمولاً در زمان جنك عدد زیادی از جوانان بكام ازدهای مرگ و نابودی فرو ميروند و در اثر بحران جنك میزان بهم ميخورد و تعداد بانوان افزون تر از مردان ميگردد، و در اين صورت قانون تعدد زوجات يك امر ضروری و اجتناب ناپذير است تا مگر بوسیله آن از فساد اخلاق و هرج و مرج اجتماع كه خواه ناخواه از پیدایش يك عده زنان بی شوهر پدید می آید جلو گیری شود، بلی ممكن است كه زن برای رفع احتیاج غذا و پوشاك خود و عائله بی سرپرست خود تن بكار بدهد و زن دگی را تأمین كند ولیكن احتیاج فطری غریزه جنسی را چگونه بر طرف سازد؟ آیا بوسیله كار و كارخانه ميتواند اين مشكل طبیعی را آسان نماید و ماداميكه زن در زمره فرشتگان و قدوسیان در نیامده آيا راهی در پیش پای او هست جز اينكه برای رفع احتیاج غریزه جنسی خود را در لحظات بحرانی شهوت شبانه روز در آغوش مردان اجنبی غوطه ور سازد.

سپس احتیاج بداشتن اولاد برای زن يك مشكل بزرگتری است، در زن دگی آنرا چگونه حل كند آری احتیاج به نسل و داشتن اولاد يك احتیاج عمومی بشر است و همه فرزندان آدم و حوا باين درد عمومی گرفتارند ولی اين درد در نهاد زن ریشه دار تر و سوزان تر است، بطوریکه هسته مرکزی وجود زن سستی كامل بداشتن اولاد دارد و بدون فرزند طعم شیرین زن دگی

بکام وی تلخ است و با قطع نظر از اینکه در اجتماع احتیاجات دیگری نیر هست مانند نظافت اخلاق و حفظ ناموس و خودداری از سقوط بمنجلاب بی بندوباری و هرچو مرج همان هرچو مرجیکه گریبان ملت کهنسال فرانسه و دیگران را گرفت و آنان را از ردیف ملل زنده و سرافراز عالم بیرون برد شخصیت آنان را در تاریخ جهان تا ابد لکه دار نمود.

آیا برای جلوگیری از این خسارت جبران ناپذیر جز قانونی ساختن تعدد زوجات و شرکت دادن بیش از یک زن در وجود یک مرد چاره هست؟ آری تعدد زوجات قانونی است بس حکیمانه که آشکار و صریح در اسلام بتصویب رسیده بطوریکه همه بانوان را در تمام شئون زندگی دارای حقوق یکسان قرار داده، مگر در عواطف نهانی دلها که بجز خداوند در آنها فرمان روائی نیست.

این بود پاره از هدفهای حکیمانه اسلام از انشاء قانون تعدد زوجات، پرواضح است که شرکت جستن چند نفر زن در وجود یک مرد آنان را آسوده و سعادتمند نمی سازد، ولی تا این اندازه میتواند بگویند که یک پیش آمد ضروری و اجتناب ناپذیری است، بناچار باید پذیرفت تا با تحمل اندک ضرری از ضرر بزرگتری ایمن بماند، و مسلماً اگر این وضع بهتر از بی شوهر ماندن نبود آن را قبول میکردند، و مانند زمان جنگ است هر زمانی که در میزان زن و مرد اختلال و ناسامانی پدید آید! زیرا که مردان بیش از زنان در معرض خطر حوادث قرار میگیرند. مردان در کار و کارخانه، در حوادث راهها، در مرگهای و بائی بخطر نزدیکترند تا زنان، و بطور کلی در مقابل حوادث طبیعت مرد ناتوان تر از طبیعت زن است، اما اگر تعداد زن و مرد در جامعه یکسان شود خود بخود قانون تعدد زوجات بایگانی میگردد و

تا کنون تاریخ یاد ندارد که عدد مرد افزون تر از تعداد زن شده باشد و جوانی قصد ازدواج نکند و همسری برایش پیدا نشود. بعلمت اینکه جوانان دیگری پیشدستی نموده و قسمت او را ربوده باشند، در اینجا علاوه بر جنبه های عمومی موارد خصوصی نیز وجود دارد که در میان دانشمندان و فقهای اسلامی معروف است و در اینگونه موارد نیز تعدد زوجات لازم و ضروری است از آن جمله است نیروی فوق العاده جنسی که مرد بتواند بایک زن بسر ببرد و نتواند بفشار غریزه صبر نماید، در این صورت از دو حال بیرون نیست، یا باید مرد از راه قانونی استفاده نموده همسر دومی اختیار کند و یا در نهان خانهای راز از معشوقه های هر جائی کام دل بستاند.

و بدیهی است اجتماع سالم اینگونه کامرانی را نمیپذیرد و از این موارد است عقیق و نازا بودن زن که مرد را از داشتن فرزند محروم میسازد، همان طور که در گذشته بیان کردیم آرزوی داشتن فرزند در مقام خود یک آرزوی برابرش و شکست ناپذیر است، هر بشری در زندگی این آرزو را دارد، و داشتن آن برای هیچ کسی ننگ نیست صحیح است که زن عقیق در این باره هیچگونه تقصیری ندارد، ولیکن کسی هم نمیتواند بگوید که محروم ساختن مرد از حق طبیعی و مسلم خود نیز از عدالت و انصاف است و هیچ قانونی نمیتواند مرد را مجبور نماید که از حق مشروع خود صرف نظر کرده و صاحب فرزند نگردد. در این صورت اگر همسر اولی بشرکت دادن زن دیگری راضی شود مانعی در کار نخواهد بود، و اگر راضی نشود راه طلاق بروی وی باز است، میتواند خود را راحت کند، و یکی دیگر از آن موارد حالت مرضهای مزمن است در زن و یا مرد که مانع از عمل غریزه جنسی میگردد، و با این بیان دیگر کسی نمیتواند بگوید که رغبت در عمل غریزه در اصل خود یک موضوع پست و بی ارزش است.

نباید موجب بدبختی و تیرمروزی زن گردد، زیرا که دیدیم این بحث مربوط
بارزش و عدم ارزش نبوده، بلکه يك امر حیاتی و ضروری است که کسی را
جز رعایت آن راه دیگری نیست، و بهمین جهت اگر مرد از این حق مسلم
بارضایت و پاس احترام همسرش چشم پيوشد عملش یکنوع فداکاری و از
خود گذشتگی بوده و شایسته قدردانی و تحسین است.

وليکن خدای بزرگ هیچگاه بشر را بیرون از اندازه قدرتش مأمور
تکرده است و بدیهی است که اقرار و اعتراف کردن يك امر واقعی بهتر از
تظاهر بشرف و فداکاری و نیکنامی است که در پس پرده آن ریاکاریها و
خیانتها انجام بگیرد، همان سان که در کشورهاییکه تعدد زوجات قانونی
نیست این خیانتها معمول و فراوان است. و یکی دیگر از آن موارد حالت
تنفر و اترجار است که انسان از علاجش عاجز بماند و مقاومت با آن از محیط
قدرت بشر بیرون است.

و این نکته شایان توجه است که در همه این موارد اغلب دیده میشود
که شوهر همسر اول خود را برای فرار از تنگ طلاق نگه میدارد، و بزندگی
و معاشرت طولانی با وی وفادار میماند، تا مگر بطلاق و جدائی نرسد، اگر چه
زن با این عمل سعادت مند نمیشود ولی با وجود این يك نوع احساسات شرافتمندانه
و شایان تقدیر و تحسین است.

بلی اگر نگه داشتن زن از روی وفا و حسن سلوك نباشد بلکه فقط برای
برای رساندن آزار و سوء استفاده باشد این يك عمل ناجوانمردانه است و
در نظر اسلام حرام و غیر قانونی و عامل آن در پیشگاه خدای دادگر مسئول است
و همین عمل نیز باعث طلاق زن است اگر تقاضای طلاق نماید.

باری از موضوع طلاق بگذریم و با عادت دیرینه خود

بدردن پرده شبهات پردازیم وساعتی باز در باره حق کار بانوان گفتگو کنیم جای انکار نیست حق کار برای هر بشر مشروع وقانونی است و بانوان صدر اسلام نیز در کارهاییکه معمول آن عصر بود شرکت می جستند، امام مورد بحث و اختلاف مایان وثابت کردن اصل حق کار نیست، زیرا که اسلام از روز اول آنرا بر رسمیت می شناسد، بلکه گفتگوی ما بر سر نوع و کیفیت کار است زیرا جان سخن این است که اسلام هرگز روانمیدارد که زن در بیرون از محیط خانه بکارهای غیر ضروری پردازد مگر آنکه صلاح اجتماع و یا مصلحت زن دیگری آنرا ایجاب کند، در این صورت از طرف اسلام مانعی نیست بنا بر این تعلیم و تربیت دوشیزگان و پرستاری بیماران و تحصیل علوم پزشکی زنانه و مانند آنها از کارهایی است که شایسته مقام زن و از امور اجتماع پسندی است که باید در انجام آنها زنان پیش قدم باشند.

پس می بینیم که این امور یکمرتبه وظایفی است که در هر اجتماعی بانوان باید در انجامش افراد و نیروی خود را بسیج کنند، همانسان که مردان باید در میدانهای حنین جنگ بکوشند و همچنین نداشتن سرپرست و یا عاجز ماندن آن از تأمین زندگی از جمله نیازمندیهای گریبان گیر است که زن حق میدهد تا بکار پردازد و زندگی خود را بطور شرافتمندانه تأمین نماید، زیرا بدیهی است دنبال کار رفتن با حفظ شخصیت بهتر از نشستن در خانه و باریختن آبرو زیستن است.

اما باید توجه داشت که اینگونه موارد در اثر اضطرار و ناچاری پیش می آید و اسلام نیز بحکم ضرورت آنرا مباح کرده است.

اما اگر یکی از اصول مسلمة اجتماع این باشد که حتماً زن باید بیرون از خانه و زندگی بکار پردازد همانطور که می بینی دولتهای متمدن غرب آن

را اصل لازم اجتماع میدانند و در میان دول کمونیستی رایج و معمول است آن
 یکنوع حماقت و بیخردی است که هرگز اسلام نمیتواند آن را برسمیت
 بشناسد. زیرا که این نظامها با این ترتیب زن را از وظیفه اولی خود دور
 کرده و باعث پیدایش یکرشته مفاسد روحی و اخلاقی و اجتماعی خطرناک
 شده اند که سودش ناچیز و خسارتش جبران ناپذیر است، و این يك امر مسلم
 است و در تمام نقاط جهان کسی نمیتواند انکار کند که زن با ساختمان
 جسمی و تشکیلات روحی و سازمان وجدانی خود بغیر از وظیفه خطیر و
 مقام باعظمت مادری آفریده نشده است، بنابراین هرگاه در انجام آن
 کوتاهی کند مسلماً آن نیروئی را که برای تأمین پرورژه پر قیمت مادری
 اندوخته شده بود بهدر داده است و بدون مجوز عاقلانه آن را از مسیر اصلی
 و طبیعی خود منحرف ساخته است، چرا؟ هر وقت ضرورت اقتضا کند که زن
 از مرز فطری خود قدم بیرون بگذارد و برای جلو گیری از زیان جبران ناپذیری
 اندك خسارتی را بپردازد، هیچکس حق اعتراض ندارد؛ اما با پناه بردن يك
 اصل جعلی و غیر قانونی بدون اینکه ضرورتی آن را قانونی بسازد و یا قبول
 کردن ندای يك جنبش احمقانه که عده اذیوانگان بشریت بآن مرض مبتلا
 شده اند و میخواهند سرشار و بدون حساب از جسم و جان زن بطور رایگان
 در هر کوی و برزن بهره برداری نمایند روانیست که قوانین طبیعت و آئین
 فطرت را با یمال کرد و در این صورت باید منتظر آشوبها و طوفانهای آینده
 بود که در اثر اقدام باین مفاسد هستی سوز فرا میرسد، و بر همگان روشن
 است که اینگونه هوسبازیها و شهوترانیها از اسلام خواسته نیست و هرگز
 نمیتواند بپذیرد، و اگر بپذیرد باید از مقام ارجمند خود استعفا داده و مزایای
 بی پایان خود را از دست بدهد، اسلام پست حساس نظارت با اصول انسانیت

رادر دست دارد و بعنوان اینکه بشریت يك هستی پیوسته بهم و مانند حلقه‌های
 زنجیر اولش با خورش مربوط است آن را کنترل میکند، هیئات، که بخاطر
 يك عده شهوت ران دنی، پست خود را تعطیل و احترام خود را از دست بدهد،
 زیرا که ارزش اسلام فقط در این نظارت است و بس. میگویند که زن با
 حفظ سمت مادری میتواند در خارج از محیط زندگی بکار پردازد و عبارت
 دیگر مادر کارگر باشد و با تشکیل پرورشگاهها و کود کستانها این مشکل
 آسان میگردد، ولی با آنکه کی فکر و خرد میتوان فهمید که این طرح يك
 گفتار احمقانه واهی بیش نیست، آری بفرض اینکه پرورشگاهها بتوانند
 کودک را از نظر جسمی و روحی و فکری بشایسته‌ترین وجهی اداره کنند
 بطور یقین نمیتوانند یگانه‌عنصر حیاتی یعنی مهر و محبت مادر را که زندگی
 و اخلاق کودک بدون آن پایدار و استوار نیست تأمین نمایند زیرا این يك
 وظیفه است که فقط از مادر و مقام ارجمند مادری ساخته است، هیچ‌زنی در
 هر مقامی که باشد جای مادر و محبت او را نمیتواند بگیرد، فاش باید گفت
 که نه تمدن جنون آمیز ملل غربی و نه نظام احمقانه دول کمونیستی چنین
 قدرتی دارند که طبایع بشر را تغییر داده و انسان را از مسیر فطرت خود منحرف
 سازند، زیرا که طبیعت کودک بوجود يك مادر کامل که کسی در او شريك
 نباشد و از انجام وظیفه مادری باز ندارد، گرچه خواهر و یا برادر مهربان
 او باشد. نیازمند است، بخصوص در دو سال اول زندگی مادر است که خود
 را در خواسته‌های کودک خود فنا می‌سازد و او را در زیر بال مهر و محبت پرورش
 میدهد، بی‌گفتگو مادر برای رعایت و نظارت کودک از همه کس آماده‌تر و
 در نگهداریش در میان بازوان گرم و سینه سوزان خود از دیگران محیط‌تر
 و اطمینان‌تر است، و در غیر این صورت بطور یقین قلب حساس کودک از انواع

کوناگون عقده‌های کسالت‌روحنی لبریز گشته و پریشانیه‌ای آیند مزندگی
 او را از هر طرف تهدید خواهد کرد، پس روی این بیان در پرورشگاه برای
 کودک محتاج بمادر مادر کجا است؟ آری در پرورشگامده نفر، بیست نفر،
 کودک معصوم در اطراف یک مادر مصنوعی (پرستار) هاله میزنند و دائم برای
 بدست آوردن یک آغوش مصنوعی باهم ستیزه میکنند، و تاابد با این حال
 ستیزه جویانه تربیت و بزرگ میشوند، که سرانجام روح ستیزه جوئی و شهوت
 درندگی بر عواطف پاک آنان پیروز و دل‌های آنها را نیروی قساوت تسخیر
 خواهد کرد، بطوریکه درخت سرسبز دوستی و برادری دیگر در آن دل‌ها
 بارور نخواهد شد، کجایه و پرستار میتواند جای مادر را بگیرد؟ بدون
 گفتگو پرورشگاه‌ها و شیرخوارگاه‌ها برای کودکان مانند کارخانه‌ها
 است برای بانوان، تا ضرورتی پیش نیاید هیچکدام صورت خوشی ندارد،
 اما بدون اینکه ضرورتی ایجاب و احتیاجی و آدار نماید آن را اصل اساسی
 قرارداد، یکنوع دیوانگی است که خردمندان بآن نگرائیده‌اند.

آخر برای بشر چه فایده هست در دنیائی که برای بالا بردن سطح
 تولیدهای مادی اینهمه جان فشانی کند، و تولیدهای بشری و میوه دل خود را با
 دست خود بچنگال هلاکت و نابودی بسپارد!، بلی ممکن است دیوانگان
 متمدن نمای مغرب زمین علل تاریخی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جداگانه
 دارند، ما چه عذری میتوانیم بیاوریم؟ آیا ما هم مانند آنان همه مردان کارو
 دست‌های کارگر رادر بحرانه‌های جنگ از دست داده‌ایم؟ تا در اثر کمبود
 کارگر و احتیاج روزافزون! زنان خود را در بیرون از محیط زندگی خود
 بکار واداریم؟ آیا کدام پندرو برادر! و فامیل مسلمان تا کنون از تأمین زندگی
 دختر و خواهر و همسر و بالاخره زنان خاندان خود روگردان شده و آنان

رای سرپرست گذاشته‌اند تا بطور اجبار برای تأمین معاش خود در کار گاهها استخدام شده و زندگی را اداره کرده‌اند؛ پیروان دیوانگان جهان غرب میگویند کار و کوشش شخصیت اقتصادی و استقلال را و تأمین میکنند وزن در اثر کار و کردار بافتخارات شخصیت خود پی میبرد، ما اکنون از آنان می‌پرسیم که آیا اسلام برای زن هیچگونه هستی اقتصادی و شخصیت استقلال را برسمیت نشناخته است، همه میدانند امتیازاتی که اسلام بزن داده هنوز هم در جهان بی نظیر است.

جان حقیقت این است که ما شرقیان باید بدانیم در بلاد اسلامی ما مشکل، مشکل نقص نظام نیست، بلکه مشکل فقر و بیچارگی عمومی است که دائم بوسیلهٔ اجانب گریبان همرا گرفته، نه برای زن زندگی آبرومندی باقی گذاشته و نه برای مرد شخصیت و احترامی نگه داشته است، و اتفاقاً علاجش بسیار ساده و آسان است، با بالا بردن سطح تولید و افزودن درآمد طبیعی و قطع کردن دست اجنبی میتوانیم ملت‌های خودوزنان و مردان خود را از همه جهات و از همه چیز بی نیاز بسازیم، تا در اثر کثرت تولید نه فقری بماند و نه فقری، علاجش این نیست که زن و مرد برای بدست آوردن وسائل اولیه زندگی بجان هم افتاده مزاحم یکدیگر شویم، میگویند شرکت جستن زن و مرد در کار و کوشش و داشتن دو نوع درآمد در تأسیس و پایداری تشکیلات خانواده بهتر و سودمندتر از یک سرپرست و یک درآمد است، صحیح است که این فرض دربارهٔ موارد ممکن است همین طور باشد، اما اگر هر زنی بخواهد در بیرون از وظایف مخصوص بانوان کار کند مسلماً پست مرد جوانی را تعطیل و اشغال کرده است، در نتیجه یک سرپرست نیرومند خانوادهٔ نوینائی را بیکار گذاشته است، و همین تعطیل خانواده‌ها و بیکار ماندن سرپرست

های تازه نفس باعث خواهد شد که بحران غریزه جنسی نیز افزون شده و بزیان جبران ناپذیر اجتماع بشریت تمام بشود و زنان و مردان جوان راهبای نامشروعی راطی کنند، پس در این صورت کدام عقل صحیح اقتصادی و کدام خرد سالم اجتماعی و اخلاقی میتواند این نابسامانیها را تأیید و این خسارتها را جبران نماید، باید همه بدانیم که اسلام از روز اول فطرت بشرو احتیاجات بشریت را همه جا و همه وقت باهم سنجیده، زن را بوظیفه مهمی که برای انجام آن آفریده شده و برای همین منظور بشخصیت رسیده آشنا ساخته و در مقابل این زحمات خطیر سرپرستی و کفالت او را بعهده مرد بطور واجب و لازم واگذار نموده که هرگز نمیتواند از زیر بارش شانه خالی کند، برای اینکه زن در زندگی آسوده باشد تا با آرامش کامل و شوق فراوان در تربیت فرزندان و پرورش نونهالان بشریت بکوشد و برای انجام این وظیفه درخشان او را مورد عنایت و احترام عمومی قرار داده است، تا آنجا که روزی یکی از یاران پیامبر اسلام از جنابش میپرسید چه کسی برای همدم و هم صحبت بودن سزاوارتر است تا با او معاشرت کنم؟ فرمود مادرت پرسید بعد از مادر کیست؟ باز فرمود مادرت باز دیگری با تکرار سؤال، پاسخ نیز تکرار شد، در بار چهارم فرمود پدرت با این ترتیب پیامبر هوشمند اسلام مقام مادر را چندین بار بالاتر از مقام پدر نشان داد.

اکنون پس از بیان مقام زن و حقیقت وظایف درخشان مادری آن
داستانی که بانوی مسلمان شرقی را از انجام وظیفه مادری باز دارد چیست؟ و کدام هدف كوچك و یا بزرگی است که اسلام برای یك زن مسلمان آماده نكرده است تا برای بدست آوردن آن از طریق حق انتخاب و حق نمایندگی در بارلمانها كوشش و جان فشانی كند؟ اگر منظور زن از برپاساختن این

جنجالها این است که در اصول انسانیت با مرد یکسان گردد، حق با اوست ولی اسلام از روز اول این زحمت را از دوش زنان برداشته و در پیشگاه قانون با دلیل و برهان این منظور را تأمین کرده است، دیگر احتیاجی بدست و پا زدن مذبوحانه نیست، زیرا همه میدانند که تحصیل حاصل ممکن نیست، و اگر باین ترتیب زن خواهان استقلال اقتصادی و آزادی عمل در داد و ستد مستقیم با اجتماع میباشد، اسلام نخستین شریعت و اولین نظامی است که این حق را برای زن ثابت کرده است

اگر زن فرهنگ عمومی و حق تعلیم و تربیت میخواهد جای بحث نیست که اسلام نه تنها اقرنهای است این حق مسلم را بر زن داده بلکه پرورش

و آموزش را از وظایف واجب و لازم زن شمرده است، اگر زن با راه انداختن این غوغای تب‌آور میخواهد در اختیار و انتخاب همسر دلخواه و شوهر ایده‌آل خود آزاد باشد، و بدون اجازه‌ی کسی نتواند او را بشوهر دهد، و میخواهد در دوران زناشوئی با احترام و سعادت‌مند و سرافراز باشد، میخواهد هر وقت از شوهرش بد رفتاری و قانون شکنی دید و ناسازگاری احساس کرد حق طلاق داشته باشد بسیار بجا است، ولی چه احتیاجی باین جنجال هست، زیرا که همه این حقوق قانونی را زن قرن‌هاست از اسلام دریافت کرده است اگر مقصود زن خواستن حق کار است باز هم لازم بگفتن نیست، که زن مسلمان از روز اول دارای این حق است. و اگر نه همه اینها بهانه و دست‌آویز است و غرض اساسی از این داستان غم‌رنگ، آزادی در بی‌عفتی و پرده‌دری است، آزادی در بیناموسی و بی‌بندباری است، فاش و بی‌پرده باید گفت که فقط این آزادی را اسلام از دست زن گرفته است ولیکن نه تنها زنان و بلکه مردان را نیز در این وادی شرافت

سوز آزاد نگذاشته است ، آری اسلام در قانون حفظ ناموس و رعایت شرف، زن و مرد را از هر جهت مساوی اعلام نموده است، و بعلاوه بدست آوردن اینگونه آزادی چه احتیاجی به عضویت در پارلمان دارد، بلکه فقط بعنوان گسیختگی و بی بند و باری و واژگون ساختن - کاخ آداب و رسوم و بی اعتنائی بر روابط اجتماع نیازمند است ، و قتیکه زن و مرد همه قیدهای اجتماعی را بدور انداختند و زمام ناموس و عفت را در اختیار شهوت قرار دادند همه جا آزاد و در همه حال لجام گسیخته اند، نه پارلمان لازم است و نه قانون، و نه اینهمه جنجال. جان مطلب این است که شرکت کردن و وارد شدن آنان در پارلمانها خود يك هدف اساسی نیست، برخلاف آنچه مردان خودسر و فریب خورده و زنان کنگره ساز شهوت پرست میفهمند بلکه اینهمه نغمه های حق سوز بهانه است برای بدست آوردن يك هدف آلوده و ناجوانمردانه دیگر .

بنابراین و قتیکه رسیدن باین هدفهای شهوت پرستانه از راه دیگر - نزدیکتر و آسانتر است دیگر نمایندگی پارلمان برای چه ؟ احتیاجی باین وسیله نیست !! جز اینکه بگوئیم فقط کور کورانه از اروپای دیوانه تقلید کردن است؛ در صورتیکه محیط زندگی اجتماعی و اقتصادی و تاریخی و سیاسی ما بامحیط زندگی اروپا فاصله زیادی دارد ، اصول زندگی در نظر ما غیر از میزان زندگی در نظر اروپا و اروپائیان است . در اینجا گروهی خواهند گفت ما با اختلاف محیط و تفاوت اصول زندگی کاری نداریم ؛ ما میگوئیم که وضع زندگی زن در مشرق زمین آنقدر بد و ناراحت کننده است که در مقابل آن ساکت نشستن ممکن نیست، در صورتیکه می بینیم زنان دنیای غرب آزادی و مقام خود را در محیط اجتماع بدست

آورده‌اند. بنابراین برای رسیدن باین هدف وظیفه بانوی شرقی هم این است که وی نیز در این راه روان شود و در بدست آوردن حقوق پایمال شده خویش از تجربه‌ها و رفتار بانوی غربی سرمشق بگیرد، بلی در این گفتار تا اندازه‌ای حق‌هست زیرا که زن در بلاد اسلامی عموماً جاهل و نادان و عقب‌افتاده و خوار و در اجتماع بطور کلی بی ارزش است، **زندگی زن در این محیط تاریک مانند زندگی چهارپایان و در آلودگی‌های فساد ظاهری و باطنی تاگردن فرو رفته است.** دائم بیچارگی بیش از سعادت نصیبش گردیده، همیشه بیش از سود زیان برده و چون وسائل پیشرفت و ترقی برای وی آماده نیست اغلب در عالم غریزه جنسی فرو مانده است.

این يك حقیقت است که نمیشود انکار کرد، ولیکن باید دید مسئول آن کیست؟ آیا اسلام و برنامه تعلیماتش این وضع غم‌بار را بوجود آورده است؟ بطور مسلم این تیره‌روزی ناگواریکه زن شرقی در آن گرفتار شده بیکرشته علل و مناسبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و روانی مربوط است، که شایسته دقت و تأمل است، سزد که در آنها مطالعه کنیم تا مگر دریابیم که این مفاصد جان‌گداز از کجا پدید آمده و باعث اینهمه بدبختی چیست؟ تا در اصلاح آن دارای بصیرت باشیم. این عفریت بدمنظر فقر که قرن‌ها است این پهن‌دشت مشرق‌زمین را فرا گرفته و غول‌آسا بزندگی ملت‌های ستمدیده سایه گسترده، این ظلم جهان‌سوز اجتماعی که عده‌ای را در ناز و نعمت و عیاشی و خوشگذرانی غرق نموده و در فسق و فجور و لَهو و لعب تا بناگوش فرو برده و عده دیگری را در نهایت ذلت و گرسنگی و برهنگی چنان مشغول ساخته که بنان جوین و لباس وصله‌دار

محتاجند. این خفقان نکبت بار سیاسی که خالق طبقه ممتاز و غیر ممتاز است از یکی هیئت حاکمه میسازد تا دیگری را محکوم آن قرار بدهد و همه حقون انسانی را بدون اینکه مسئولیتی داشته باشد بطبقه ممتاز می بخشد، و کمر ملت محکوم را در زیر بار مشکلات توان شکن خم میکند

این ظلمت عالمگیر و این تاریکی مرگبار، این سستی جان سوز و این بیچارگی روان آزار که اکثر ملت ها در آن گرفتارند در اثر این سیاست شوم و این نابسامانی عمومی پدید آمده است، باعث ذلت و زبون و مسئول تیره روزی و بدبختی زن نیز این عوامل هستی سوز است .

آری یگانه چیزیکه زن بیش از پیش بآن نیازمند است عواطف پاک است . دیدن احترام و دوستی از مرد بزرگترین آرزوی هر زن است ، مودت و مهربانی شاداب کننده روح هر بانویی است ، ولی در این محیط پر از فقر و مرگزا نهال محبت کجا و چگونه میروید؟ در این خفقان انسان کش و عالم سوز نخل دوستی کجا سبز و چگونه بارور می گردد،

بلی نه تنها زن قربانی این قربانگاه سوزان است چون نیک بنگری

مرد هم بهمین درد مبتلاست ، گیرم که دورنمای وضع زندگی مرد شاداب تر از زن دیده میشود .

در این اجتماع تیره مرد از آن جهت با همسر خود ظالمانه و خشن رفتار میکند تا مگر شخصیتی که در بیرون از محیط خانه بغارت داده بشود برساند، آن هستی و شخصیتی که در بیرون خانه گاهی از طرف متولیان بشر و مالکین بانفوذ و جفا پیشه مورد تهدید و گاه دیگر از طرف سرنیزه سربازان ارتش ها و مقامات پلیس و صاحبان کارخانجات و گردانندگان امور مورد تحقیر و اهانت قرار میگیرد، همان هستی و حیثیتی که هر ساعت سپاه ذلت

و احتیاج آنرا بغارت میبرد، و دائم با اوضاع تیرهٔ اجتماع توان شکن که پایداری در مقابل آن بس مشکل است دست بگریبان میگردد، و خلاصه با همهٔ این تلخ کامیها که مرد در بیرون خانه رو برو شده و نیروی صبر و شکیبائی او را درهم شکسته و قدرت مبارزه و پایداری را از او سلب میکند، جام دل از زهر کشنده لبالب وارد خانه میشود بناچار در خانه آن تلخیهای انباشته و آن غصه‌های کشنده را دیوانه‌وار و بدون اراده بکام‌زن و فرزند و سایر زیردستان خود خالی میکند تا مگر ساعتی بیا ساید، این همان فقر کافر کیش است که سرتاسر اجتماع بشر را فرا گرفته، این همان فقر است که دائم مرد را بخود مشغول ساخته و تاب و توان روحی و جسمی او را پایان برده است. در سرزمین دل‌وجان چنین مردی، فرصتی نمانده تا منشأ عواطف زن و فرزند بگردد، و بتواند جوانمردانه بادیگران رفتار نماید، دیگر در اعصابش آن نیرو نمانده که بتواند خطاهای کوچک دیگران را نادیده بگیرد و با صبر و شکیبائی مردانه از آنها بگذرد، این همان فقر طاقت‌سوز است که زن را ذلیل و بیچاره و در زیر بار جور و جفای مرد نرم و آرام ساخته، زیرا که در اثر فقر چنین می‌پندارد که تحمل زندگی زناشوئی با همهٔ این تلخی‌ها باز هم بهتر و گوارا تر از بی‌سرپرست ماندن است، این همان فقر انسان کش است که دست زن را از دراز شدن بسوی حقوق قانونی خود کوتاه کرده است، در صورتیکه اگر ترس از فقر نبود ممکن بود با استفاده از آن حقوق مرد را از تجاوز بازدارد، و در جای خود بنشاند، در این اجتماع تیره زن دائم از بیم طلاق لرزان است که اگر کار بطلاق انجامید چه بکند؟ فرزندان را بناچار پدر نگه میدارد؛ اما او را سرپرستی نیست آیا فامیل

و خانواده پریشان خود میتوانند باو رسیدگی کنند؛ آنان نیز از فشار بار سنگین زندگی راضی نیستند که دخترشان از شوهر و فرزند و خاندان خود جدا شود، و دوباره سربار زندگی آنان گردد و بهمین جهت همیشه او را با پند و اندرز بتحمل ذلت و اهانت و ادا می سازند، این یکی از علل محرومیت و مظلومیت زن در جامعه شرقی است که ازدور بخوبی نمایان است.

البته بر همگان روشن است که نهال بدبختی معمولاً در هر اجتماع عقب افتاده بارور میگردد، و بدون تردید محیط مشرق زمین امروز از کاروان سعادت دور و از سرمایه پیشرفت و ترقی تهی دست است زیرا که در عین خود باختگی همه هدفهای سعادت را از دست داده و در میان امواج متراکم ظلمات مستغرق است، آری در هر اجتماع عقب مانده اصول انسانیت ارزش خود را از دست میدهد و نیروی زور و زورگوئی با صورتهای گوناگون جان بشریت را میگیرد. در اینگونه اجتماع ضعف و ناتوانی موجب توهین و حقارت ملتهاست و قانون ضعیف و ناتوان کشتی را زورمندان و زورگویان با توافق آراء بتصویب میرسانند، و چون مرد از نظر ساختمان بدن قوی تر از زن است او را حقیر و بی ارزش می شمارد، زیرا که در چنین اجتماعی مرد آنقدر پست و فرومایه است که دیگر نمیتواند خود را بسطح عالی انسانیت برساند؛ تا بداند که **انسان بخاطر انسانیت محترم است نه بخاطر زور و قدرت**، و همینطور زن در این اجتماع فاسد حقیر و بی احترام است، مگر اینکه دارای ثروتی و صاحب در آمدی باشد که در این صورت مورد ستایش و ارزش است، نه برای اینکه انسان است بلکه برای اینکه یکی از وسائل قدرت و نفوذ را داراست. پرواضح است که

در اجتماع فاسد و عقب افتاده مردم گروه گروه از سطح عالی فضائل

اخلاق بگودال منجلاب غرائز حیوانیت فرومیریزند .

و بخصوص شهوت غریزه جنسی بر آنان چنان پیروزمیگردد که بزندگی فقط از دریچه شهوت نگریسته و سعادت را در دایره تنگ و تاریک شهوت پرستی محدود میدانند در چنین وضع آشفته ای است که زن در نظر مرد جز کالای شهوت رانی نیست ، زیرا مردیکه نور معرفت در دل وی نتابد و سرمایه عقل و روح انسانی را ازدست بدهد دیگر نمیتواند زن را بصورت یک انسان باارزش و با شخصیت ببیند و از آنجا که رابطه جنسی در عالم چهار پایان نمودار کامل تسلط نر بر ماده است ، می بینیم که رابطه حیوان ازدو عنصر پست تشکیل شده یکی عنصر تسلط در هنگام انجام عمل جنسی و دیگری عنصر بی اعتنائی و رها ساختن ماده پس از خاموش کردن سوزش شهوت ، و در نتیجه مرد حیوان صفت نیز در رفتار با زن دارای این دو صفت پست حیوانی است ، در موقع فشار شهوت با اظهار غلبه و تسلط خود را راحت و در آخر کار بای بی اعتنائی و بی احترامی زن را رها می سازد .

در اجتماع عقب افتاده اصول تربیت باطل و بی اثر میماند ، زیرا که در اینگونه اجتماع آلوده تربیت و ادب در میان جهل و نادانی و فقر و گرسنگی بعنوان یک موضوع تجملی و تفریحی نمایان و چشمها از دیدنش عاجز میماند ، و وجودش در همه جا کاملاً بی مورد بنظر میرسد و حال آنکه تربیت وسیله ای است که از انسان انسان می سازد و او را از عالم پست حیوانی بمقام ارجمند بشریت میرساند ، پس اگر در محیطی تربیت نایاب و یا فاسد و ناقص گردد بناچار مردم در منجلاب غرائز حیوانی فرو میمانند و در عالم شهوت پرستی و قدرت نمائی زندگی را با میزان شهوات

اندازه میگیرند و در چنین محیط پراز فساد است که مادر شوهر کور کورانه و بیجهت در منحرف ساختن افکار و تیره نمودن روابط زن و شوهر میکوشد و مرد را بصورت يك ديكتاتور سرکش و مکار بیمار میآورد، زیرا آن مادریکه فرزند خود را بناز و خودخواهی عادت میدهد و او را در حدود عاقلانه پروراند و چنان عادتش دهد که گفتار خود را غلط یا صحیح فرمان لازم الاجرا بداند و همچنین عادتش دهد که در همه جا باید دیو شهوت خود را آزاد بگذارد مسلماً فرمانهایی که از چنین دردانه و نازپرورده در باره دیگران صادر میشود بجز الهام این تحریکات شیطانی نخواهد بود، بنابراین وقتی که اجتماع چنین نازدانه را در بیرون از محیط خانه با ناکامی و محرومیت و فشار امتیاز طبقاتی روبرو می سازد منحرف و منحرف تر شده خود بخود برای خاموش کردن سوز اندرون خود هرزه‌ری را که در بیرون بجام او ریخته شده در خانه بکام زن و فرزند و زیردستان خود فرو میریزد.

آنچه تا کنون بیان شد در اجتماع ستم آلوده مشرق زمین از مهمترین و بارزترین عوامل فساد است و همان است که مشکل زندگی زن شرقی را بوجود آورده و در وضع ناگوارش قرار میدهد بنابراین در اینجا از مدعیان تساوی حقوق باید پرسید که کدامیک از این عوامل بدبختی و تیره روزی از وجود اسلام پدید آمده؟ و کدام یکی با روح اسلام سازگار است؟ آیا اسلام همان نظام درخشان نیست که اجتماع بشر را چنان بالا برد که در عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز فقیری برای مطالبه و یا قبول کردن زکوة پیدا نشد **این همان اسلام است که در همین کره خاکی و در میان مردم امتحان خود را داده و همان است**

که امروز ما خواهان اجرای احکام آن هستیم، این همان آئین تابناک است که مال و ثروت را در میان توده ملت‌ها بعد از آنکه بهی بخش میکند تا در خزانه ثروتمندان انباشته نگردد، قرآن در این باره میگوید قانون توزیع ثروت برای آنست که ثروت در میان ثروتمندان شما مانند و گوی بازی دست بدست نگردهد.

این همان دین است که با تحریم وسائل تجمل و عیاشی و بر انداختن آئین امتیاز طبقاتی مردم را بایک دیگر نزدیک و هماهنگ ساخته و با فقر و بدبختی سرسختانه می‌جنگد، جای گفتگو نیست که یگانه عامل در پیدایش مشکل زندگی زن شرقی همان فقر است، پس اگر این غول بدبختی از میان برود این مشکل دشوار خود بخود آسان شده وزن بمقام و شخصیت شایسته خود خواهد رسید، با حل شدن این معما دیگر زن ناچار نخواهد بود که برای تأمین زندگی و جلوگیری از گرسنگی بهر کاری تن بدهد، گیرم که آن کار مباح و آزاد و شایسته شخصیت زن هم باشد، آری بالا رفتن سطح ثروت در میان افراد ملت بهره زن را نیز از ارث بالا خواهد برد و آن مالی است که بجز برای خود خرج نخواهد کرد، و همین نیز ضامن است که مرد را بن و وفادار وزن را در نظر مرد دارای احترام بسازد و همان موجب خواهد بود که زن بتواند دلیرانه از حقوق قانونی خود دفاع بکند، آن حقوقی که از ترس رو بردن با عفريت فقر توان سوز همیشه از مطالبه آن دوری می‌جست.

آیا این جور و بیداد سیاسی که نفس مرد را در کانون سینه زندانی

و باعث آن می‌گردد که جام لبریز از زهر کشنده خود را در خانه خالی کند، وزیر دستان خود را تحت فشار تلخ‌کامی قرار بدهد از اسلام پدید آمده، آیا اسلام جز انقلاب بر علیه ستم و قیام بر علیه ستمکاران است ؟ آیا

باز هم میتوان گفت که این تیرمروزی را اسلام بوجود آورده است؟ این همان
 اسلام است که در تربیت و پرورش بشر و تشکیل دولت و ملت بحدی رسید
 هنگامیکه عمر بن خطاب میگوید گوش بفرمانم بدهید و اطاعت کنید!!
 مردی از میان مسلمانان بر خواسته و میگوید ما گوش بسخت نمیدهیم و
 فرمانت برای ما ارزش ندارد تا نگوئی این لباسی که بخود پیچیده ای از کجا و
 از آن کیست!!؟ آزادی و تربیت بجائی رسیده که عمر با آن همه قدرت خشمگین
 نشد، بلکه استیضاح آن مردم مسلمان راستوده و از حقیقت امر لباس طوری
 آگاهش ساخت تا راضی شد و آنکه گفت اکنون فرمان بده تا بگوش جان
 بشنوم و بجان دل اطاعت کنم، این همان اسلام است که زمین و اهل زمین آن را
 یکبار امتحان کرده و بخوبی شناخته است، و امروز بار دیگر ما آن را خواستاریم،
 آری این همان اسلام است که اگر بطور صحیح اجرا گردد، دیگر مردم
 این تیرمروزی و بدبختی را که غول آسا بر اجتماع بشر سایه گسترده و
 مردم را وادار ساخت تا واروند نفس بکشند و واژگونه زندگی بکنند هرگز
 نخواهند دید و در پرتو عنایتش دولت و ملت طوری نا آلوده خواهد بود که
 فرمانده و فرمانبر، مانند مردم عادی و معمولی دوستانه و برادرانه با یکدیگر
 رفتار نمایند و همچنین مرد در رفتار با زن و فرزند و وزیر دستاوش عدالت و
 خوشروئی و دوستی و یگانگی را شعار خود خواهد ساخت، آیا اسلام اصول
 انسانیت را این قدر تنزل داده، مگر اسلام برای این نیامده که مردم را از پرتگاه
 سقوط و بدبختی نجات بدهد و ارزش و عیار واقعی انسان را بالا و بالاتر ببرد تا باین
 ترتیب در زمره پاکان آدمیت و در صف با عظمت برگزیدگان قرآن بنشاند،
 قرآن با فرمان بی نظیرش بر دفتر امتیازات امتیاز ثروت و امتیاز قدرت و
 نفوذ و امتیاز جاه و جلال قلم بطلان کشیده و برای ابد این منصب پست را

غیرقانونی اعلام کرده میگوید: ای مردم ستودهترین و محبوبترین شما در پیشگاه پروردگار پا کدامن تر و پرهیزکارترین شما است، آنجا نه ثروت بکار است و نه نفوذ و قدرت، و نه سرکشی و جباری. آری هنگامیکه عیار و میزان ارزش بشریت تا این اندازه بالا برود، دیگر برای حقیر و ناتوان شمردن زن فرصتی نخواهد ماند، بلکه میزان دقیق انسانیت در آنجا خوشرفتاری و خوشروئی مرد با زن و فرزند، و با دیگران خواهد بود و این همان میزانی است که پیامبر هوشمند اسلام با بیان روشن آنرا تصویب کرده است، میگوید بهترین شما کسی است که با خانواده خود خوش-رفتارتر باشد و من در میان شما با خانواده خود از همه خوشرفتارترم و بر همگان روشن است که مقصود پیغمبر از این کلام شیوا زن است.

اندکی دقت در این بیان نشان میدهد که پیغمبر اسلام تا چه حدی در اعماق نفوس و قلوب مردم نفوذ داشته، زیرا که بحکم این بیان هیچ انسانی نمیتواند با زیردستان خود بدرفتاری کند مگر اینکه در دل و جانش يك رشته عقدهها و انحرافات شیطانی کمین کرده و او را از ارزش انسانیت محروم ساخته باشد.

آیا این فرمان عمومی سقوط بعالم غرایز حیوانی و پرتگاه شهوت پرستی، از طرف اسلام صادر گردیده است؟ آخر کی و کجا

اسلام بمردم چنین اجازه ای داده که دور از تهذیب و اصلاح در وادی آلوده شهوات و غرایز حیوانی آزادانه و بی قید مانند چهارپایان چرا کنند، بلی اسلام بوجود غرائز کاملاً اعتراف دارد اما هرگز در پرتگاه سقوط آنرا آزاد و بی سرپرست نگذاشته و هیچوقت اجازه نداده و نمیدهد که دیو شهوت چنان خودسرانه بمردم فرمانروائی کند، که انسان فقط از روزنه

تنگ غرائز ناپاک بعالم هستی و جهان بشریت نظاره نماید، اما اینکه اسلام زن و مرد را وادار کرده که احتیاجات غریزه جنسی یکدیگر را تحت قانونی برطرف سازند دلیل بر آن نیست که این نظام تابناک انسان را از سطح عالی فضایل اخلاق بگودال فساد آلود غرائز شهوات سوق داده است، بلکه مقصود اسلام از این الزام این است که مردم را از فشار غریزه جنسی نجات بدهد تا در محیط زندگی اینگونه احتیاجات کوچک و ضروری، بشر را بخود مشغول نسازد و از بسیج نمودن نیروی خود در میدانهای کسب و کمال و علم و هنر و عمل و عبادت باز ندارد، و هم چنین شورش و طغیان نیروی شهوات انسان را بارتکاب جرم و اقدام بعمل نامشروع وادار نسازد،

ولی با وجود این هرگز اسلام مردم را آنچنان آزاد نگذاشته که در گنداب شهوات خود تا گردن فرو روند و با بهره برداری از شوره زار کامرانی از زندگانی عالی انسانیت محروم بمانند، و بهمین جهت اسلام همه جا و همه وقت مرد را بجهاد در راه خدا مأمور و مشغول ساخته، جهادی که پی در پی و بی پایان و آمیخته با جزئیات زندگی اوست، و زن را نیز بجهاد جاویدان در تربیت فرزند و اداره امور خانه و کاشانه مأمور و مشغول نموده تا هر دو در زندگی هدفهای بس عالی تر از حدود ضرورات و شهوات داشته باشند. آیا این سوء تربیت از اسلام سرزده؟ آیا این روح کج رفتاری از اسلام بیادگار مانده؟ شاید کسی دارای آن جرئت و جسارت نباشد که بتواند چنین تهمت ناروایی را بر پیکر اسلام وارد آورد، زیرا همه قرآن و همه احادیث اسلامی دعوت بتهدیب نفوس است قرآن همیشه بشر را بر کف نفس و خودداری از کارهای ناستوده عادت میدهد، همه جا و همه

وقت مراعات عدالت و انصاف و احترام بدیگران و انسان دوستی را بمردم یاد میدهد .

اما آن آداب و رسوم که بگمان نویسندگان امروز علت عقب ماندگی زن است و چنان پنداشته اند که آن باعث شده تا زن در زندان تاریک حیوانیت محبوس و در تنگنای جمود فکر و خرافات گرفتار گردد باید دید که حقیقت آن آداب و رسوم چیست ؟ و چگونه زن را باین بلای جانسوز دچار کرده است، آن رشته آداب و رسوم که از فرا گرفتن علم و دانش و از انجام دادن کار و کوشش عاقلانه و از داد و ستد و رفتار با اجتماع جلوگیری نمیکند چه عیبی دارد و چه ضرری را بزن متوجه می سازد . واقعاً بزرگترین جرم و گناه این آداب و رسوم این است که از رسوائی اخلاقی و بی حیائی و سبک سری و هرزه گردی در خیابانها برای برهم زدن آئین عفت عمومی و از انتشار فتنه و فساد عالمگیر جلوگیری میکند . **در اینجا باید از وجدان این نویسندگان با وجدان پیرسیم !!** فقط زن باید با این وسائل رسوائی پیشرفت بکند ؟ و تنها از این راه باید بمقام و شخصیت خود برسد ؟ آیا آن کیست که بگوید یگانه راه احراز شخصیت و اندوختن تجربه و مهارت این است که زن باید در محافل فتنه و فساد و در شکار گاههای صیادان ناموس در آید ؟ و خود را رایگان در اختیار هر جوان شهوتران بگذارد ؟ و پس از آنکه دامن ناموس دریده شد و نقد عفت از دستش رفت بداند که آن جوان يك شخص پست فطرتی بوده و جز استفاده شهوانی و کلمیایی نامشروع و رایگان منظوری از این آشنائی نداشته است، اکنون میدانند که دیگر در چشم وی مانند يك همسر دارای احترام نیست، و بهمین جهت از این آشنای دیر آشنا و از این دشمن دوست نما

روگردان شده و بناچار برای جبران اشتباه گذشته خود را بدام جوان دیگری و آشنای جدیدی میافکند، چنانکه رسم دوشیزگان متمدن و پاشنه سائیده جهان غرب این است . آیا راهنمایان این جاده خطرناک و پر از فساد جز کسانی هستند که همه جا و همه وقت منظورشان در اجتماع بشریت پخش فحشا و بدکاری است، تا از آب گل آلود استفاده نموده از آساترین راه و در کمترین فرصت و بدون مانع بهوس بازی و کمایابی رایگان خود برسند .

آیا وظیفه تعلیم و تربیت و کسب دانش و معرفت چیست؟ آیا خاصیت تربیت این نیست که انسان را با اصول صحیح زندگی آشنا سازد؟ آیا برنامه آن جز همان تجربه های پاکیزه عملی است که در پیشرفت و ترقی نفوس و اندوختن نیروی عقل تأثیر بسزائی دارد؟

نویسنده نامسلمانی در مصر بود و هر هفته در یک مجله هفتگی مقالاتی منتشر می ساخت، گاهی با اقترا و تهمت و گاهی با اشاره و تصریح میخواست اسلام را در نظر مسلمانان لکه دار و سبک نشان بدهد، دائم در نوشته های خود بیانوان مصری سفارش میکرد که این آداب و رسوم فرسوده خود را کنار بگذارید و دلیرانه بصحنه اجتماع در آئید و دوش بدوش مردان در آن شرکت کنید، کارخانه ها و تجارتخانه ها را از دست آنان بگیرید نه برای اینکه مشکلی را آسان و ضرورتی را از جامعه بانوان بردارید، بلکه فقط برای اینکه این آداب و رسوم را کنار بگذارید و این دژ محکم نما را بشکنید تا شمار فقط برای زحمات تولن شکن مادری و پرورش و نگهداشتن نسل بشر نخواهند. این نویسنده میگوید چون زن بهستی خود اطمینان ندارد در خیابان سرافکننده و چشم بسته و شرمگین قدم برمیدارد و همیشه ترس از وجود

مرد و هراس از اجتماع او را مرعوب میسازد و اما وقتی که تجربه های تمدن پرورش بدهد در بیرون سرفراز و بی اعتنا راه می رود، با چشم ثابت و نکته شکاف بمردان مینگرد. این نویسنده غافل چنین فهمیده که چشم پوشیدن و شرمگین حرکت کردن از صفات مخصوص بانوان است، در صورتیکه این پندار از غلط های بدیهی است، زیرا که تاریخ میگوید پیامبر بزرگ اسلام در زندگی با حیا تر و شرمگین تر از دوشیزگان بود آیا میتوان گفت که این مرد روشن ضمیر بهستی خود اطمینان نداشت و حقیقت رسالت و مأموریت خطر خود را آنطور که شایسته بود بمردم نمودار نساخت؟ آیا آنوقت عزیز فرامیرسد که این نویسندگان بیخرد و سبکسر از این گفتار- های مهمل دست بردارند؟.

در خاتمه باید گفت جای تردید نیست که زن در مشرق زمین در وضع بسیار بدی قرار گرفته ولی راه اصلاح آن پیروی از زن غربی نیست، زیرا که محیط آن غیر از محیط شرق است زن غربی دارای شرایط مخصوص و انحرافات مخصوصی است که در مشرق زمین وجود ندارد، بلکه راه اصلاح در زندگی زن و مرد در خاور و باختر و در همه جای عالم بر گشتن بنظام درخشان اسلام است.

آری در حال حاضر و در همه حال یگانه راه علاج و جبران خطاهای گذشته این است که برگردیم و با صدای یکنواخت زنان و مردان، پیران و جوانان، دختران و پسران خود را به پیروی و اطاعت از شریعت بمانند اسلام دعوت کنیم، و بآئین مقدس آن ایمان بیاوریم، و دست نیاز بسوی آن دراز کنیم و همه کوشش و افکار و عواطف خود را در این راه بکار اندازیم.

اسلام و نظام تیول

اخیراً شنیدم دانشجوئی بحثی را بجامعه فرهنگیان تقدیم داشته و در این ارمغان خود ثابت میکند که نظام اسلام نظام تیول بوده است، بگمان خود در این بحث يك مقام ارجمند علمی ماژستر رسیده است .

وقتی گفتار این دانشجو و ستایش استادانش را شنیدم از روی تعجب با خود گفتم ممکن است دانشجوئی در اثر سوء نیت و یا از روی جهل و نادانی اشتباهی بکند و یا حقی را وارونه جلوه بدهد؛ اما این دانشمندان بزرگوار و استادان گرامی را چه شد و چرا در فهم مطالب روشن نظم اجتماعی و اقتصادی و فهم وقایع تاریخی خود بیراهه رفتند که عاقبت در این وادی تاریك نادانی سرازیر شدند، ولیکن پس از اندکی فکر تعجبم بر طرف شد و هم‌درایك يك شناختم، باز با خود گفتم تو چرا بیراهه میروی؟

آیا این استادان همان فریب خوردگان استعمار نیستند؟ که غارتگران ناموس بشریت چشم آنان را کور ساخت تا نسل جوان آینده را فاسد نموده

و بنفع یگانگان تربیت کنند؟

آیا اینان همان گروهی نیستند که داندلوب پاشا در تربیت آنان عنایت مخصوصی مبذول داشت و مقدمات سفر اروپا را برای آنان فراهم نمود و با پول این مملکت روانه دانشگاههای اروپا ساخت؛ تا علمی را بمعلومات خود افزوده و برای چنین روزی برای ملت خود ارمغان بیاورند و یا بهتر بگویم بجای اینکه کسب دانش کنند در واقع ازار کان حقیقی زندگی خود دور شده و از دین و آئین خود فرار بکنند، شخصیت خود را حقیر و تاریخ و عقاید خود را بی ارزش بشمارند؟

باز با خود گفتیم؛ بلی همان گروهند، دیگر جای تعجب نیست زیرا که میدانستی از روز اول برای چنین روزی تربیت شده بودند!! اکنون باید پرسیم که ای استادان بزرگ!! حقیقت و معنای واقعی نظام تیول چیست؟ و اصول و ارکان آن کدام است؟ آیا شما میتوانید ما را راهنمایی کنید؟

حالا برای روشن شدن مطلب در اینجا تعریفی را که دکر را شد برای برای این نظام در کتاب خود بنام نظام اشتراکی که طبعاً از منابع اروپائی ثبت کرده است نقل میکنم، در این کتاب میگوید نظام تیول عبارت از اسلوبی در تولید است که بارزترین صفات آن تبعیت و پیروی دائمی است. متخصصین فن میگویند تیول نظامی است که در سایه آن کارگر تولید کنند. بمالك و آقای خود تعهدات اقتصادی معینی را باید بپردازد، گاهی این تعهدات بصورت کار و خدمت در کارهای مالك اجرا و گاهی بصورت نقد و جنس با و پرداخت میشود

و در توضیح این معنی میگوئیم که اجتماع تیول را بد و طبقه میتوان تقسیم نمود، طبقه اول شامل گروه ملاکین و صاحبان قطعات زمینهای زراعتی

و چشمه ها و قنوات است.

و طبقه دوم از گروه کشاورزان با اختلاف مراتب آنان تشکیل شده است، زیرا که در میان این طبقه کشاورزان و کارگران متخصص امور کشاورزی و گروهی از بردگان نیز دیده میشوند، اگرچه عدد طایفه کارگروبرده با سرعت رو بنقصان میرود. بنا براین کشاورزان یعنی تولید کنندگان مواد اولیه کشاورزی میتوانند مساحت معین زمین را در اختیار خود بگیرند و با سرمایه و وسایل کشاورزی خود برای بدست آوردن معاش و لوازم زندگی در آن زمین بکوشند. همانگونه که در منازل مخصوص خود بکلهای ساده و کوچک دستی مربوط که بامور کشاورزی است میپردازند، اما در مقابل بکرشته تعهداتی را نسبت بمالك باید بعهده بگیرند مانند هفته یکروز کار با وسائل و سرمایه خود در مزارع خصوصی ارباب و انجام يك سلسله خدمات اضافی در موسم زراعتی و تقدیم نمودن هدایا و پیشکش لازم در عیدها و ایامیکه مخصوص و مربوط بمالك است، و همچنین لازم است که غلات و حبوبات خود را در آسیاب ارباب آرد کرده و شیرۀ انگور خود را در کارخانجات مخصوص او بگیرند.

و در ضمن امور مربوط بحکومت و قضاوت را ارباب عهده دار بوده باین معنی که هر مالکی تنظیم امور زندگی اجتماعی و سیاسی اهل منطقه خود را اداره میکرد؛ جزاینکه کشاورزان تولید کننده در سایه این نظام دارای هیچگونه آزادی بمفهوم واقعی که اندکی پس از این بیان خواهد شد نبوده اند، در زمینی که مشغول زراعت بوده مالکیت کامل و قدرت بر خرید و فروش و سایر تصرفات مالکانه نداشتند، و بعلاوه کارهای رایگان و اجباری برخلاف مصلحت خود در زمینهای زراعتی و باغهای خصوصی ارباب انجام

میداده و همچنین مالیات‌های گزاف بدون تعیین مقدار و مبلغ هر چهار باب میخواست بمقتضای قانون پیروی از وی لازم بود پردازند، بدیهی است که این گونه کشاورز هنگامیکه زمین‌ها خرید و فروش می‌شد به پیوست زمین از دست مالکی بمالك تازه نفس دیگری منتقل می‌شد و هرگز نمیتوانست محل کار خود را ترك کرده و در جای دیگر آزادانه بخدمت مالك دیگر پردازد.

بنابراین کشاورزان با این وضع یکنوع موجودی بوده‌اند میان بردگان زمان گذشته و کشاورزان عصر حاضر، نه از آزادی کامل کشاورزان امروز برخوردار بوده‌اند و نه قانون بردگی درباره آنان اجرامی شد، زیرا که زمین را که در اختیار کشاورز قرار میگرفت مالك معین میکردد کشاورز هیچگونه صاحب نظری نبود، و همچنین مقدار تعهدات و خدماتیکه در مقابل آن میخواست بدون در نظر گرفتن قدرت و رضایت کشاورز مقرر می‌نمود و در این مورد خود را با مقررات و تصرفات سایر مالکین ملزم نمیدید، و فقط در نظر اربابان چیزیکه بی ارزش بوده خواسته‌های کشاورزان رنجبر بوده‌است. از این بابت در اثر این گونه نابسامانی‌ها در قرن سیزدهم نهضت مهاجرت باصطلاح غیر قانونی کشاورزان، و کارگران کشاورزی شروع شد و این همان نهضتی است که در اروپا بنام فرار کشاورزان معروف است، در این هنگام مالکین بمقام چاره‌بر خواسته اتحادیه تشکیل دادند و کوششهای فراوان بکار بردند تا فراریان را دوباره بحوزه کار خود برگردانند همه باهم قرارداد بستند که هر کشاورزی بهر قطعه کد برسد صاحب همان قطعه رسماً مالك آن شناخته شده و همان جا نگهدارند و این قانون جزاینکه هر لحظه کار را مشکل‌تر می‌ساخت نتیجه نداشت و از طرف دیگر هر مالکی

متوجه شد که بوجود کشاورز احتیاج مبرم دارد و در اثر همین احتیاج اتحاد اربابان سرانجام نپذیرفت. و این قانون باطل شده خود بخود کشاورزان پیش برده، پایه آزادی را برای خودپی ریزی نمودند، مالکین اینجادوباره بفکر راه چاره دیگری افتادند و نتیجه افکارشان این شد که بجای آن خدمات و کارهای رایگان اجباری مالیات نقدی تعیین نمایند و گروه زیادی از کشاورزان این قانون جدید را قبول کردند؛ و از شدت احتیاج مالکین و فرمان روایان تیول استفاده نمودند و عاقبت با پرداختن مالیات نقدی آزادی شخصی خود را باز خرید کردند، اگر چه این ظواهر فریبنده سست پایه تا آخر قرن چهاردهم بیش تر دوام نداشت و لکن مهم ترا همه چیز این است که اصول و پایه های اجتماع فاسد تیول کم کم رو بوی رانی نهاده و قوانین آن یکی پس از دیگری متروک شد، همینطور در قرنهای آینده هر روز ضعیف تر میگردد.

این بود ارکان اساسی نظام فاسد تیول که با تمام تفصیلاتش آنرا از کتاب د کتر بر اوی نقل کردیم تا صورتش در صفحات خاطره ها کاملاً روشن شده و با سایر مظاهر زندگی اشتباه نگردد، بنابراین باید دید کی و کجا در نظام اسلام تا کنون چنین نظامی پابدوران گذاشته و گریبان مردم مسلمان را گرفته است.

شاید عنوانی که برای بعضی اهل بحث موجب اشتباه بوده و یادشمنان بدانندیش آن را دست آویز مینمایند تا مگر از این راه شبهه هائی در اطراف دین اسلام نمودار سازند، این است که اجتماع اسلامی در بعضی اوقات بدو گروه مالک و کشاورز تقسیم شده است، باین ترتیب که عده کشاورز مسلمان در زمین های زراعتی عده ای مالک مسلمان با امور کشاورزی پرداختند. ولیکن این يك عنوانی بیش نیست و هیچگونه دلالت بر ادعای پوشالی این اشکال تراشان

ندارد، زیرا که ممکن است بعنوان اجاره و یا مضارب به این عمل انجام گرفته باشد، اکنون برای توضیح بیشتری بر گردیم اصول اساسی نظام تیول را مورد بحث قرار بدهیم تا در میان نظام تیول و چیزهایی که در اجتماع اسلامی پدید آمده مقایسه دقیق بعمل آوریم. بر همگان روشن است که اصول اساسی این نظام استعماری از چند چیز تشکیل یافته است.

۱- پیروی دائم و تابعیت کامل کشاورزی از مالک نمودار پیکره حقیقی این نظام است.

۲- تعهداتی که کشاورز در مقابل ارباب زمین با دلخواه وی بعهده میگیرد از خصوصیات رژیم تیول بود و شامل چندین عمل است که در ذیل خلاصه میشود.

الف - انجام دادن خدمات رایگان اجباری در مزرعه مالک هفته ای حداقل یکروز.

ب - علاوه بر آن، انجام دادن کارهای رایگان اجباری در مواقع بخصوص از قبیل آبیاری و درو کردن محصول و سایر لوازم آن.

پ - تقدیم کردن بیش کشتا و هدا یا در اعیاد، و روزهایی که بزندگی خصوصی مالک بستگی دارد، نادیده نماند که اینجا کشاورز فقیر بارباب غنی و بی نیاز هدیه میدهد.

ث - آرد نمودن گندم و جو بطور اجبار در آسیاب ارباب (از بردن نام شیرۀ انگور صرف نظر میکنیم که باید در کارگاه مخصوص ارباب بعمل آید زیرا که در قانون اسلام شراب حرام است).

۳- در نظام تیول تعیین حدود و مساحت زمین که در اختیار کشاورز قرار میگیرد، ارباب بمقتضای طبع سرکش خود بدون نظر و اراده

کشاورز تعیین میکند و هر اندازه مالیات که میخواهد در مقابل آن از کشاورز بگیرد.

۴ - در این نظام ارباب کلیه امور دאوری و قضاوت و خلاصه کارهای مربوط به حکومت را در منطقه نفوذ خود آنگونه که خود میخواهد و شرایط زمان و مکان اقتضا میکند عهده دار میشود، بجهت اینکه در نظام تیول قانون عمومی وجود ندارد.

۵ - از خصوصیات تیول بود که وقتی روبنا بودی گذاشت کشاورزان بطور اجبار آزادی شخصی خود را با پرداخت قسمت عمده درآمد خود بدست آوردند. **پس از بیان این حقایق تابناك اینك** تاریخ اسلام در دست رس عموم قرار گرفته باید همگی درباره همه این مطالب يك يك بحث و تحقیق نمایند تا روشن شود که کی و کجا در این تاریخ چنین نظامی وجود داشته است ؟

اما موضوع پیروی و تابعیت دائمی موضوعی است که هرگز اسلام بیرون از دایره بردگی تا کنون بر سمیت نشناخته است، و ما در فصل سابق اصول و علل بردگی را کاملاً بیان کردیم و در وسائل آزادی از چنگال آن بطور تفصیل سخن گفتیم، و گفتیم که در اسلام بعنوان تیول بردگی وجود ندارد، بلکه بردگان هر چه بودند از طریق جنگ بکشور اسلامی وارد می شدند که اگر بطور رایگان آزاد نمی شدند و یا با قانون مکاتبه طالب آزادی خود نبودند در مزارع بامور کشاورزی مشغول می گشتند، و نسبت بمجموع افراد کشور عدد ناچیزی بودند، اما مراد از پیروی دائم در نظام تیول اروپائی این گونه بردگی نیست، بلکه مقصود این است که با بودن بردگان گروه دیگری نیز بعنوان کشاورز و کارگران کشاورزی بوده اند، اگر چه در ظاهر برده کسی

نبوده‌اند ولیکن درواقع بردگانی بودند متعلق بزمین‌های زراعتی که هرگز نمیتوانستند محل کار خود را ترک نموده و از تعهدات ننگین آن‌شانه خالی کنند.

البته اینگونه بردگی و یا پیروی دائمی کور کورانه چیزی است که تاکنون در نظام اسلام دیده نشده زیرا که از روز اول اسلام هیچگونه بندگی و عبودیت را جز برای **آفریدگار جهان** برسمیت نشناخته و هرگز پیروی آفریده‌ای از آفریده دیگر از اصول اسلام نبوده است. بلی هنگامیکه این مولود استعماری سراز گریبان بردگی بیرون آورد و در محیط اسلامی چند روزی دیده شد بمناسبت پیدایش یک سلسله علتها بود که کنترل آن از اراده اسلام بیرون بود. و بهمین جهت بردگی در اسلام یک امر عارضی و یک رژیم موقتی بود که اسلام برای واژگون ساختنش با تمام وسایل ممکنه میکوشید، حتی بردگان را نیز بر علیه آن تحریک نمود و دولت اسلامی را برای مساعدت آنان آماده ساخت.

پس بر همگان واضح است که از نظر پیشرفت اقتصادی، اسلام هرگز بنای اقتصاد خود را بر اساس پیروی انسان از انسان دیگر پی‌ریزی نکرده بجز در حال بردگی که سابقاً اشاره شد و معلوم گردید که در تحت کنترل اسلام نبوده و برای نجات از آن حال غیر عادی آنروز راه چاره بروی وی بسته بود، بناچار چند روزی آنرا برسمیت شناخت و منتظر فرصت بود تا نخل انقلاب آزادی در کانون سینه بردگان بشمر رسید و نیروی حفظ آن در میان این گروه محروم پدید آمد، و عاقبت اسیران بردگی بحد بلوغ آزادی رسیدند، در این هنگام آن فرصت بدست آمد و مورد حداکثر استفاده اسلام قرار

گرفت نتوانست آزادی رایگان در اختیار این گروه بیرون از صف ملت بگذارد

بلکه اسلام همیشه اصول اقتصاد خود را بر پایه آزادی عمل استوار کرده و با ایجاد قانون همکاری و خدمات اجتماعی متقابل در میان افراد اجتماع آن را تکمیل نموده ، و دائماً دولت را بر نظارت و نگهداری آن مأمور کرده تا هر جا که دید زندگی سعادت مند کسی بگرداب افتاد و یا بعلت عوارض خارجی از کار باز ماند در اسرع وقت بدست گیری آنان شتافته و بوظیفه خطر خود قیام نماید .

پس بنا بر این هم از نظر پیشرفت روحی و هم از جهت پیشرفت اقتصادی از نظام استعماری تیول جلوگیری نموده و پیش از آنکه مردم از فشار زندگی ببردگی تیول پناه ببرند آنان را از جنگال زهر آگین اربابان تیول نجات داده است . و همچنین تعهداتی که کشاورزان تیول خود را در مقابل اربابان بانجام آن مجبور میدیدند تا کنون تاریخ اسلام بر سمیت نشناخته و هرگز چنین قانونی در اسلام پدید نیامده و از روی که اسلام اسلام است کشاورزان در برابر اربابان زمین بانجام هیچگونه تعهدی ناچار نبوده اند ، زیرا که اصول اینگونه بردگی را اسلام از اول قبول نکرده است و در نظام اسلام همیشه روابط آزادی میان مالک و کشاورز برقرار بوده یگانه رابطهای که در میان مالک و کشاورز از نظر اسلام رسمی است قانون اجاره و یا مضارعه است ، و بمقتضای قانون اجاره کشاورز هر اندازه زمین را که میخواهد و نیروی جسمی و مالی وی در اداره آن عاجز نمی ماند از مالک اجاره میکند و در مقابل پرداخت وجه اجاره آزادی عمل داشته میتواند با مخارج خود زراعت کرده و محصول آن را برای خود برداشت نماید و یا اینکه بمقتضای قانون مضارعه

بامالك شركت ميكند، باين ترتيب كه كليہ مخارج كشاورزی بعهده مالك بوده و همه گونه فعاليت و كوشش از طرف كشاورز انجام ميگردد، سپس در آخر سال و هنگام برداشت محصول آزادانه مطابق آئين شركت سود حاصله را درميان خود تقسيم مينمايند، و در هر دو صورت هيچگونه تعهد اجباري و خدمات را يگان و بيگاري و ساير خدماتي كه در نظام تيول معمول بوده است وجود ندارد، بلكه در هر دو صورت ميان مالك و كشاورز التزام متقابل بوده كه در آزادي و حقوق و تعهدات لازم هر دو جانب كاملا مراعات گردد.

در نتيجه در مرتبه اول كشاورز در اختيار زمين مورد اجاره و يا مضارعه و همچنين در اختيار مالك مورد نظر خود و در مرتبه دوم در توافق قيمت اجاره بامالك آزاد است، هر گاه آن را بنفع خود تشخيص ندهد حق دارد كه از بستن قرار داد منصرف شده و در زمين ديگر و با مالك ديگر قرار داد ببندد و مالك نمي تواند مجبورش كند و همچنين هنگامي كه نظام مضارعه را قبول ميكند تعهدات طرفين كاملا بيكديگر بستگي داشته و ضامن حفظ حقوق هر دو جانب است و سود زراعت بتساوي طرفين تقسيم ميگردد.

پس برخلاف آنچه كه در نظام استعماري تيول معمول بوده مي بينيم در نظام اسلام مالك غني و بي نياز با هديه ها و عطاهاي گوناگون در ايام عيد و روزهاي بخصوص از كشاورزان خود دلجوئي مينمايد، بويژه در ماه رمضان، ماهي كه درميان مسلمانان داراي احترام است دوستان و رفقايش از ساير ايام يكديگر را زيارت كرده و با احتياج نياز مندان رسيدگي ميكنند و اين همان امر صحيح و منطقي است كه با طبيعت موجودات جهان سازگار است، زيرا كه اصولا ثروتمند بايد دست خود را باز كند و شخص بي نياز بايد با هديه ها و پيش كشها باستقبال مستمندان بشتابد، فقير چه وظيفه اي دارد كه

بمالك ثروتمند هديه بدهد آنگونه كه انسانيت اروپا اقتضاء ميكرد .
اما آسيابها درمالك اسلامي معمول است كه اشخاص بي بضاعت آنها
را اداره کرده و از اين راه كسب معاش ميكنند، هرگز در دست مالكين نبوده
كه كشاورزان را با جبار وادارند، و از اينجا بي ميبريم كه تا كنون هيچگونه
تهدو التزامي بصورت را يگان اجباري (بيگاري) در نظام اسلام وجود نداشته
بلكه بعكس روابط آزادي كد هميشه بر اساس احترام متقابل و مساوات كامل
استوار بوده بجای آن بكار ميرفته.

و اما التزامات و وظايفي را كه اربابان تيول در اروپا بعهده داشتند و
در منطقه نفوذ خود بحمايت كشاورزان خود قيام ميكردند و پاداش حمايت
آنان را بكارهاي ظالمانه اجباري و بندگي زلت بار و اميداشتند ، درست
بر خلاف آن در نظام اسلام اغنيا و ثروتمندان بدون در نظر گرفتن پاداش
و او طلبانند باین وظيفه قيام و با احترام عالم انسانيت از فقرا و مستمندان حمايت
ميكردند، و پاداش اين خدمت شايبه را تقرب بخدا و اظهار وفاداري در ستايش
پروردگار خود قرار ميدادند. و اين يك فرق حساس و بزرگي است درميان
نظامي كه بر اساس اعتقاد و ايمان بخدا پايدار بوده، و نظامي كه دور از اعتقاد بخدا
و بدون ريشه ثابت بوجود آمده و بر اساس سودپرستي و منافع مادي تكيه کرده
است ، زيرا كه در نظام اولي خدمات اجتماعي بصورت عبادت خدا نمودار
شده كه انسان در اثر آن پروردگار خود نزديك ميشود ، و در درومي يك عمل
تجاري بوده كه از هر سوبشر ميخواهد با كمترين سرمايه بزرگترين سود
را بدست آورد كه سرانجام غلبه بازورمند بوده و منافع صاحبان حق يا يمال
ميگردد .

سيس بسومين مرحله رژيم استعماري تيول عطف سخن ميكنم و آن

عبارت است از خودمختاری و خودسری مالك در تعیین مساحت زمینی که در اختیار کشاورز قرار میدهد و همچنین تعیین مقدار خدماتی است که در مقابل زمین از کشاورزان میخواهد که هر دو از خصوصیات بزرگی و خودسری ارباب و زبونی و بردگی کشاورز است.

و همه میدانند که هیچکدام از آنها در نظام اسلام که از اول برپایه دیگری غیر از آقائی ارباب و بردگی کشاورزی ریزی شده است وجود ندارد، بجهت اینکه در نظام اسلام زمینی را که کشاورز از مالك اجاره میکند بقدرت مالی و آزادی او بستگی دارد و مالك جز وصول کردن قیمت اجاره دارای هیچگونه اختیاری نیست.

و اما در قانون مضارعه مقدار زمین را که کشاورز در آن زراعت میکند بنیروی جسمی و قدرت کار گرانی که زیر دست وی انجام وظیفه مینمایند، (که اغلب فرزندان خود کشاورز است) بستگی کامل دارد. و اینجاست خدماتیکه از کشاورز مطلوب است عبارت از مقدار احتیاج زمین زراعتی است که مورد توافق طرفین واقع شده تا وقتی که محصولش بشمار نزدیک شود. و اما در سایر زمینهای مالك که بیرون از محیط قرارداد است، کشاورز سستی نداشته و بهیچگونه خدمتی مجبور نیست. و مهمترین فرقی که در میان رژیم استعماری تیول و نظام اسلام است در حقیقت این است که در رژیم تیول دو نیروی بزرگ حکومت و قضاوت در اختیار مالك است. باین معنی که در تنظیم زندگی سیاسی و اجتماعی حوزه مالکیت خود خود سرانه نظارت کرده و بهوای نفس سرکش خود کرسی داوری و مقام حکمرانی را اشغال میکند، اما در نظام اسلام از اینگونه رفتار ظالمانه و حکومت خود سرانه تا کنون اثری دیده نشده و بلکه موضوع آن از اصل منتفی بوده است. آری هنگامیکه این

نظام شوم بقاره اروپا سایه گسترده بود برای هیچ يك از دولتهای اروپا قانون عمومی بمفهوم قانون وجود نداشت حتی قانون امپراطوری روم که بعداً یگانه پایه قانون گذاری اروپا شناخته شد و این نابسامانی و نبودن قانون صحیح عمومی برای اروپا بان رژیم استعماری تیول باندازه ای خود سری داد که در حوزه نفوذ خود حکمران مطلق العنان گشتند و قوانین جا برانۀ فراوانی برفع خود تصویب کردند و با هوسرانی خود احکام را اجرا نمودند که سرانجام قوای سه گانۀ قانون گذاری و داوری و اجرائی در بست در اختیار آنان قرار گرفت، و هر یکی در منطقۀ نفوذ خود دولتی در دولت تشکیل دادند و مادامیکه به تعهدات نظامی و اقتصادی خود در وقت لزوم نسبت بدولت مرکزی وفاداری میکردند حکومت مرکزی هیچگونه دخالتی در کارهای ظالمانۀ آنان نمیکرد.

ولیکن در نظام اسلام اینگونه ماجرا وجود نداشت، زیرا که در عالم اسلامی همیشه دولت مرکزی دارای قانون عمومی بود که در سراسر ممالک خود در اجرای آن نظارت کامل نموده و برای هر استانی استانداری و داور مستقلی با اختیارات لازم تعیین میکرد، که با کسب دستور از حکومت مرکزی در حوزه مأموریت خود آزادانه بوظایف قانونی خود عمل می نمود، و مادامیکه خطائی از وی سر نزده بود و از حکومت مرکزی نافرمانی نمیکرد کسی حق نداشت در کارهای او دخالت کند، و حتی هنگامیکه (بنی امیه و بنی عباس شاغل مقام خلافت شدند) فساد در دستگاه حکومت اسلامی رخند کرد و از مسیر قانونی منحرف شدۀ بصورت سلطنت و ملک موروثی نمودار ساخت، آنگونه که زبینه نظام اسلام نبود، و هر گز اسلام چنین حکومت را برسمیت نمی شناخت، باز هم سایر ارکان اسلام بقدرت خود باقیمانده و برای اداره نظام خود مسلط بود، بنابراین در همه جا و همه وقت دولت بر تمام شئون اجتماعی از کوچک

و بزرگ نظارت داشته و قانون عمومی را در همه نقاط اسلامی مراعات و در کلیه مناطق مردم بتساوی در سایه قانون اختلافات زندگی خود را بر طرف می نمودند، و اگر اختلافات جزئی در میان مجریانش دیده می شد از حدود اختلافات دانشمندان و مفسرین قانون تجاوز نمی کرد که بطور طبیعی در همه قوانین جهان این اختلاف وجود دارد، بهمین جهت هیچ وقت هوای نفس مالک و اراده خصوصی ارباب تیول درباره کشاورزان در نظر اسلام قانون لازم الاجرا نبوده بلکه اراده و قانون الهی که به صلاح عموم است، در حق همه افراد مساوی و یک نواخت اجراء میشود ندانیکه تنها کشاورز بی پناه و مالک با نفوذ برای اینکه هر دو آزادند در نظر اسلام یکسانند، بلکه درباره بردگان و صاحبان برده نیز قوانین بطور یک نواخت باید اجرا شود، گرچه بردگی نیز از موارد استثنائی است که بشر بواسطه پیدایش عوارض خارجی اجباراً مملوک بشر دیگر بشمار آمده. بلی جای تردید نیست که درباره اوقات در مناطق اسلامی پیش آمدهای برخلاف انتظار اتفاق افتاده که داوران بخاطر خوشنودی مالک زمین و یا صاحب شخصیت و قدرتی برخلاف وجدان و قانون داوری کرده اند ولیکن اینگونه موارد را همه جا و همه وقت نباید بعنوان قانون کلی و نظام عمومی سند قرار داد، بجهت اینکه باتصدیق خود اروپائیان حقیقت تاریخ اسلام برخلاف آن گواهی میدهد، چنانکه عاقلانه نیست این موارد اتفاقی را دست آورز نموده و سایر صفحات درخشان و بی مانند نظام اسلام را که همیشه در تاریخ بشریت نقش های مهمی را ایفا کرده است مهمل بگذاریم زیرا چه بسا دیده شده که داور اسلامی بدون هیچگونه غرض بنفع مرد فقیری که دارای هیچگونه قدرتی نبوده رأی داده، آنهم تنها بر علیه یک نفر مالک عادی و یا استاندار بانفوذ و یا وزیر صاحب قدرتی بلکه علیه شخص

شاغل مقام خلافت که در نهایت اوج قدرت و عظمت بوده، وبا وجود این هرگز از مقام داورى معزول نگشته و مورد انتقام و انتقام جویان قرار نگرفته است. و همچنین نهضت فرار کشاورزان همانگونه که در ممالك اروپا بوده و قسمتی از تاریخ آن را تیره ساخته تا کنون در بلاد اسلامی دیده نشده، زیرا که کشاورزان مسلمان از اول در نقل و انتقال آزاد بودند نه تنها از مزرعه بمزرعه دیگری، بلکه از اقلیمی باقلیم دیگر در داخل کشورهای اسلامی هیچکس و هیچ قانونی نمیتوانست از آزادی عمل آنان جلوگیری نماید، تا مگر خود منطقه ای را بر دیگری ترجیح داده و محیط معینی را مسکن انتخاب میکردند، چنانکه عادت کشاورزان مصری اینگونه بود ولیکن بجز مصریان سایر کشاورزان کمتر بعلاقه زمین و مسکن پی بردند و بیشتر بنقل و انتقال پرداختند و در سر راه آنان هیچگونه مانعی از موانع کشاورزان اروپائی وجود نداشت، برای اینکه از اول در ممالك اسلامی آزادی کامل و در کشورهای اروپائی بردگی و پیروی کامل از ارباب تیول و تعهدات طاقت فرسای آن حکومت میکرد.

اما از بدست آوردن و خریدن آزادی از طرف کشاورزان بوسیله
تقدیم مال طبیعی است، که در عالم اسلامی خبری از آن نبوده و علتش هم خیلی ساده و روشن است، زیرا که همه میدانند در این نظام این گروه از اول آزاد بودند دیگر احتیاجی بخریدن آن نبوده است، و بعلاوه دنیای اسلام شامل قطعات زیادی از بلاد کوچک بود که سکنه آنها برای خود استقلال داشته و نیازمندیهای عمومی خود را بارکارهای تجارتی بری و بحری و همچنین با ایجاد صنایع گوناگون که در آن زمان معمول بود بخوبی تأمین میکردند، و بدیهی است که اینها چیزهائی است که بطور طبیعی و واقعاً چهره تاریک

و ملال آور نظام استعماری تیول را بگوشه فراموشی میکشیدند

همانطور این رژیم مرگ باردقرون وسطی در اروپا سایه گسترده بود و باعث افزودن ظلمت فکری و جهالت روحی شده بود ، ادامه داشت . تا اروپائیان گاهی بوسیله جنگهای صلیبی و بار دیگر در نبردهای اندلس از نزدیک با روح اسلام آشنا شدند ، و راه مبارزه با استعمار را از مسلمانان آموختند ، از خواب غفلت بیدار شده و خود را در عصر نهضت قرار دادند و تازه بچاره جوئی پرداخته از تاریکی نظام تیول بسوی روشنائی بسیج شدند

همینطور می بینم که نظام شوم تیول هر گز در عالم اسلامی مادامیکه اسلام حکومت میکرد دیده نشد ، زیرا که نظام درخشان اسلام بوسیله قوانین روحانی و اقتصادی و همچنین با عقاید پاک و نیروی قانون گذاری خود بچنین نظام ظالمانه اجازه نداده و در مقابل تحریکات آن هیچوقت ساکت نه نشسته و آن نمونه هائیکه از خانواده های سلطنتی بنی امیه و بنی عباس نمودار شد با آن همه قدرت و دیکتاتوری که داشتند باز هم نتوانست بصورت یک قانون کلی و نظام عمومی در اجتماع اسلامی نمایان شود بلکه در محیط کوچک خاندان آنها محدود ماند ، چرا حقاً باید اعتراف کرد ، که این نظام استعماری در عصر جدید در اواخر حکومت دولت های عثمانی در اکثر بلاد اسلامی دیده شد ، و یا بهتر بگوئیم هنگامیکه منابع اعتقاد پاک و ایمان بدرستی در میان مسلمانان خشک شد و حکومت اسلامی بدست خانواده هائی افتاد ، مانند سلاطین ترکهای عثمانی و امثال محمد علی پاشا و فرزندانش در مصر و سایر خانواده های خود سر در بلاد مختلف عربی که از اسلام بجز نام چیزی یاد

نگرفته بودند این ابر تیره در افق اسلامی پدید آمد، و بتدریج فضای ممالک اسلامی را در تاریکی فرو برد تا هنگامیکه روح ناپاک و سودپرست اروپائی طغیان نمود و امواج طوفانش بر ممالک اسلامی سرازیر شد، این تاریکی رو بفرزونی نهاد، در نتیجه با انواع نیرنگها روح نیکوکاری و تعاون را در اجتماع مسلمانان فاسد و دوباره بروح بردگی و ربونی در مقابل اغنیا تبدیل کرد تا عاقبت ذلت و بردگی فقراء ملت از نو در محکمه‌های تفتیش عقاید با دست امراء و رجال بانفوذ ارباب تیول آغاز گردید، و هنوز هم این رژیم استعماری با تمام وسائل اروپائی در هر نقطه از جهان که پای انقلاب اصلاحات بآنجا نرسیده زنده است، اما خوشبختانه همه میدانند که این وضع ظالمانه و این ارمغان استبداد هرگز از اسلام نبوده و اسلام در مقابل آن هیچگونه مسئولیت ندارد، زیرا وقتی مسئول شناخته میشود که حکومت کند و واضح است چیزی که امروز در این بلاد حکومت دارد قوانین و دستورهای اروپائی است که يك عده از نوکران و شاگردان مکتب استعمار از دانشگاههای اروپا ارمغان آورده‌اند و چنان محکم باین قوانین کافره چسبیده‌اند مانند بردگان که بذلت بردگی می‌چسبند.

در خاتمه با مطالعه دقیق ما میتوانیم از این بحث یکرشته حقایق سودمندی را بدست آوریم و اینک نتیجه این مبارزات را که امروز در جهان کنونی با شدت ادامه دارد از این حقایق استخراج کرده و بطور خلاصه در چند جمله در این صفحه نمایان می‌سازیم.

۱- بدیهی است که موضوع مالکیت فی حد ذاته علت پیدایش نظام استعماری تیول نبوده، و هیچگونه اراده انسانی در وی دخالت نداشته تا

اجتماع را پذیرفتن این رژیم شوم وادار بسازد، بلکه اصول مالکیت يك راه عاقلانه و یکنوع رابطه خردمندانه در میان مالك و غیر مالك بوده است، و بهمین دلیل می بینیم مالکیت در عالم اسلامی بوده اما کوچکترین اثری از رژیم تیول نبوده است، زیرا که این نظام درخشان با نظریات دقیق و کوششهای فراوان خود همیشه در میان توده مردم يك سلسله روابط و علاقتهائی ایجاد کرده که هیچوقت با تیول سازگار نیست.

۲- بر همگان روشن است که هنگامیکه اروپا تحت سیطره رژیم ناپایدار تیول قرار گرفت، نه برای این بود که تیول يك تحول واقعی اقتصادی اجتناب ناپذیر است، ناچار باید کاروان بشریت از این وادی پر خطر بگذرد، بلکه اروپا باین گودال پر از خطر بدانجهت بطور اجبار سرازیر شد که يك نظام صحیح و عقیده ثابت در آنجا وجود نداشت تا روابط زندگی و افکار مردم را بطور کامل تنظیم نماید و اگر در آن سرزمین چنین عقیده و نظامی یافت می شد چنانکه در عالم اسلامی بود علاقتهای اقتصادی و روابط اجتماعی مردم هرگز بی نظم و سامان نمی ماند و همچنین تحولات اقتصادی بصورت يك قدرت قهری و نیروی اجباری بر افکار مردم غالب و از پیشرفت بسوی آزادی جلوگیری نمیکرد

۳- واضح است تحولات اقتصادی که نظریه ماتریالیستی بعنوان تاریخ عمومی بشریت در پنج قسمت بجهان معرفی میکند که بترتیب عبارت است از نخستین دوره کمونیستی ۲- دوران بردگی، ۳- پیدایش رژیم تیول ۴- سیستم سرمایه داری ۵- شروع دوران کمونیستی دوم، در واقع این مراتب فقط در تاریخ اروپا حقیقت دارد و بجز اروپا تا کنون اجتماع

دیگری بآن نگرویده است، اما سایر نقاط جهان لازم نیست که حتماً از این بی‌راهه تاریک اجباری بگذرد، زیرا که ما دیدیم که نظام اسلام در دوران تاریخ خود هرگز بوادی تیول قدم نگذاشت و از این جهت نیز میدانیم مجبور نیست که در آخر سیر خود سراز کوی تاریک کمونیستی درآورد.

اسلام وقوانین کیفری

یکی از موارد اعتراض روشنفکران امروز قوانین کیفری در اسلام است؛ در این باره میگویند: آیا آن قوانین وحشیانه که آنروز در صحرای سوزان عربستان اجراء میشد چگونه در جهان امروز قابل اجراست؟ آیا رواست که دست بشری بخاطر ربع دیناری بریده شود؟ امروز که قرن درخشان بیستم است و علم ثابت کرده که مجرم و گنهکاریکی از قربانیهای مفسد اجتماع است، بی عدالتی و نابسامانی اجتماع فاسد او را باین بیماری جان سوز دچار ساخته «و باید علاجش کرد» هرگز روانیست که دست کیفر بسویش دراز شود، این است شمه ای از گفتار روشنفکران درباره قوانین کیفری در اسلام. در پاسخ آنان باید گفت که چگونه این قرن بیستم اجازه میدهد که در آفریقای شمالی چهل هزار نفر بشری گناه را بخاک و خون آغشته سازند !!؟

اما همین قرن بیستم اجازه نمیدهد که يك مجرمی را بخاطر ارتکاب

جرم بکیفر و مجازات برسانند ؟ و عبارت دیگر قرن بیستم بعقیده شمدادارای یکبام و دو هواست ، وای بحال مردم از این الفاظ فریبنده و خوش ظاهر !! چه قدر آنها را از حقیقت دور میسازد ، هم اکنون باید تمدن قرن درخشان بیستم را بحال خود و اگذاریم تا در میان امواج متراکم گناهانش سرگردان بماند و ما گفتار خود را درباره جرم و کیفر در نظام اسلام ادامه بدهیم ؛ بلی در غالب اوقات جرم یکنوع تجاوز زعلنی است که از فرد با اجتماع متوجه میگرد و بهمین جهت در نظر ملتها فکر علاج جرم و اجرای مجازات يك وثیقه موروثی و اتصالی است در میان فرد و اجتماع ، و عبارت دیگر فرد و اجتماع پاره تن یکدیگرند ، در علاج بیماریهای آنها باید بعافلانہ ترین وجهی کوشید و در اصلاح جامعه نظریه ملتها متفاوت است ، و روی همین اصل ملتھای طرفدار فرمانند دول سرمایه داری دنیای غرب در تقدیس فرد کوششهای فراوان بکار برده و او را محور زندگی اجتماع قرار میدهند ، چنانکه همان کوششها را در پایمال کردن حق اجتماع بکار میبرند ، برای اینکه قوانین اجتماعی همیشه آزادی فرد را تحت شرایطی کنترل میکنند ، و سرانجام دامنه این نظریه بجرم و کیفر کشیده میشود ، و بهمین لحاظ این دولتها دلسوزی عجیبی درباره شخص مجرم دارند ، باین ترتیب استدلال میکنند که مجرم در اصل جنایتکار نبوده بلکه یاد را اثر بی عدالتیهای اجتماعی یکی از قربانیهای اوضاع فاسد شده و یاد را اثر پیدایش يك رشته عقده های روانی منحرف گردیده ، و یا بنا را حتی واضطراب اعصاب گرفتار شده و نتوانسته خودش را کنترل کند و بهمین دلیل این دولتها تا میتوانند در تخفیف کیفر گنهکاران میکوشند و بخصوص در جرائم اخلاقی سعی دارند که بیشتر تخفیف

بدهند ، حتی نزدیک است که جرمهای اخلاقی را از دوائر مجازات بیرون ببرند .

در اینجا علم روانشناسی و فلسفه تحلیلی پای بیدان میگذارد و از نظر روان پزشکی باین مسئله رسیدگی میکند، تا مگر جرما آزاد بگذارد و مجرما در ردیف بیماران روحی و عصبی معرفی نماید .

تنها قهرمان این انقلاب تاریخی فروید بود (که پیدر روانشناسی معروف شد) در نظر وی مجرم قربانی ناراحتیهای غریزه جنسی است که سر منشأ آن خفقان اجتماع و فساد اخلاق و فشار دین و کنترل غرایز جنسی است که باید آنها را آزاد گذاشت تا در مسیر طبیعی خود روان شود ، و سپس معظم مؤسسات روانشناسی و روان پزشکی از فلسفه فروید پیروی کردند، خواه آندسته از روانپزشکان که مانند وی فقط غریزه جنسی را مرکز و کانون حیات میدانند و یا گروه دیگری که در اصول با او مخالفند و در هر دو صورت مجرم در نظر آنان يك مخلوقی است که از او اراده سلب گردیده است ، از خود هیچگونه اختیاری ندارد بلکه از تأثیر اجتماع و علل مخصوص که از او ان کودکی در میان آنها پرورش یافته اندك اندك و بتدریج این بیماری عارض میشود، بنابراین این قوم بمذهبی ایمان دارند که ما آنها جزئیة روانی مینامیم ، و بعبارت روشن تر در قاموس اینان انسان موجودی است اسیر غریزه جنسی و در برابر این نیرو هیچگونه اراده و اختیاری از خود ندارد ، بلکه بطور اجبار زمام این اشرف مخلوقات در دست غریزه شهوات است، اما ملت های اجتماع پرست!! کمونیست ها درست بعکس این عقیده دارند، آنها ایمان دارند که فقط اجتماع محورزندگی و موجود مقدس است ، بطوریکه هیچگاه شایسته نیست فرد بر خلاف آن قدمی بردارد،

و بهمین جهت در نظر آنها کیفر و مجازات فردیکه بر علیه اجتماع اقدامی بکند شدید تر و گاهی هم شکنجه و اعدام است، و بخصوص کمونیستها ایمان دارند که سر منشأ همه جرمها یک رشته علل و اسباب اقتصادی است نه پریشانی عصبی و روانی، آنطوریکه فروید و پیروانش میگویند؛ زیرا اجتماعیکه اقتصادش پریشان شود همه چیزش پریشان میگردد و دیگر ممکن نیست که نهال فضاثل در آن بارور شود، و باین دلیل در نظر کمونیستها نیز مجازات مجرم جایز نیست، این است خلاصه نظریه کمونیستها اما در خود روسیه شوروی که بعقیده کمونیستها اقتصادش عادلانه است من نمیدانم پس چرا در این سرزمین اصلاحات پدید میآید و برای چه منظوری داد گاهها تشکیل و زندانها بنا میشود؟ و نیز نمیدانم چرا پزشکان یهودی را بکشتن رهبران حزب کمونیست متهم میکنند؟ و سپس مالتکفی پیدا شده از آنها رفع اتهام نموده، و کسانی که چنین تهمتی بر پزشکان یهودی بسته بودند بمجازات میرساند، بهر حال شکی نیست که هر دو نظریه دارای مقداری حق و حقیقت و مقداری باطل و گراف است، زیرا همه میدانند که علل و شرایط زندگی فرد در تربیت و تکوین شخصیت وی دارای اثری عمیق است و هم چنین عقده های روانی نیز گاهی انسان را بارتکاب جرم واداشته و اخلاقش را منحرف میسازد، اما با وجود این انسان در برابر این عوامل یک موجود مسلوب الاراده محض که فاقد همه گونه قدرت و شعور باشد نیست **جان مطلب** این است که بزرگترین عیب روان پزشکان که در تجزیه و تحلیل نفس انسانی زحمتهای کشیده اند این است که آنان با تجربیات ناقص خود نیروی محرکه را در وجود بشر موجد دقت قرار میدهند و هرگز نیروی ضابطه و قدرت کنترل و انرژیهای نگهدارنده آنرا منظور ندارند، در صورتیکه این

فورمولها جزء اصیل و اصل اساسی نفس بشریت است، يك امر عارضی و بیرون
 از حقیقت نهاد انسان نیست. واقعاً آن نیروئیکه كودك را وادار میکند که
 ترشحات بدن خود را ضبط نماید و پس از رسیدن بسن معین از ادرار کردن
 در بستر خودداری کند، گرچه کسی هم از حالش اطلاع نداشته باشد همان
 نیز ذات بشر، و یا مانند ذات اوست، این همان نیرو است که انفعالات و تصرفات
 او را کنترل میکند تا بتواند دائم به پیروی از شهوات سرکش روان نشود و یا از
 انگیزه های طوفانی هوا و هوس اطاعت نماید، و از جانب دیگر همه میدانند
 که علل و شرایط اقتصادی در تکوین افکار و اعمال بشر دارای اثر انکار ناپذیر
 است، صحیح است که گرسنگی و محرومیت و تنگدستی همیشه بشر را بارتکاب
 جرم و گناه تحریک میکند و بسقوط اخلاقی و کج رفتاری سوقش میدهد، و
 از اعماق وجود انسان کینه ها و بغض های پی در پی و شدید را نسبت با اجتماع
 بر می آنگزاند و بارتکاب جرم بیشتری آماده تر میسازد، اما اعتقاد اینکه
 فقط عوامل اقتصادی تنها چیز است که روش و اعمال بشر را تحت تأثیر خود
 قرار میدهد غلط و گزاف است، و این گفتار مبالغه آمیز را واقعیت زنندگی
 مردم و وقوع جرم های پی در پی در اتحاد جماهیر شوروی که بعقیده رهبران
 کمونیسم فقر و گرسنگی در آنجا پست خود را بعدالت اجتماعی و اگذار نموده
 است جداً تکذیب میکند، پس وقوع جرم و وجود مجرم که در سرزمین کانون
 عدالت اجتماعی ادعائی کمونیستهاست حتمی و غیر قابل انکار است، بلی
 در اینجا يك سؤال باقی میماند و ما میتوانیم بپرسیم اگر ادعای شما صحیح
 است پس حدود مسئولیت مجرم از جرم خود چیست؟! آیا سزاوار کیفر
 است تا مجازاتش کنند؟ و یا نیست؟ تا آزادش بگذارند و اسلام نیز موضوع
 جرم و کیفر را از این جهت مورد بحث و دقت قرار میدهد و هیچگاه قوانین کیفری

را بدون بحث حکیمانۀ تصویب نمیکند، و هم چنین هیچ قانونی را تا کنون بی ملاحظه اجرا نکرده است، این نظام بی نظیر در این باره نظریۀ مخصوص دارد که در میان نظامهای جهان بی سابقه است، یک نظریۀ حکیمانۀ ایست که گاهی با نظریۀ دولت های طرفدار فردو گاهی با رأی ذول طرفدار اجتماع موافق است، ولیکن دائم میزان عدالت و انصاف در دست اوست، و بهمه علل و مناسبات محیط آشنائی کامل دارد، و بسوی جرم و گناه در آن واحد از طرفی با دیده فرد مجرم، و از طرف دیگر با چشم اجتماع مظلوم مینگرد و سپس در میان این دو نظریه با ملاحظه ظالم و مظلوم و کیفیت وقوع جرم یک مجازات عادلانۀ تصویب مینماید، که هم با دانش صحیح موافق و هم با منطق سالم سازگار است، هرگز تابع نظریۀ کج و پیرو هوا و هوس ملل و افراد نیست، اسلام قوانین را برای مجازات مقرر میدارد که خود بخود مانع از وقوع و ارتکاب جرم است، آری قوانین کیفری اسلام در نظر ناظران سطحی و بدون فکر و دقت دور نمای بی رحمانه ای دارد، اما در هنگام اجرا همه جوانب کار را در بارۀ جرم و مجرم در نظر میگیرد و تأیید حاصل نکند که مجرم بدون مجوز مرتکب جرم شده و شبهۀ اضطراری در کار نبوده هرگز گناهکار را کیفر نمیدهد، مثلاً بپیریدن دست سارق فرمان میدهد، اما دست هر دزدی را که نمیرد، بلکه اگر در این میان شبهه ای باشد که سارق از فشار فقر و گرسنگی مرتکب سرقت شده هرگز او را مجازات نمیکند، و هم چنین مجازات زن و مرد زناکار را سنگ باران قرار میدهد، اما این حکم قابل اجرا نیست مگر با دو شرط: یکی اینکه زن و مرد زناکار هر دو دارای همسر قانونی باشند، و دوم اینکه چهار نفر شاهد عادل با شرایط مخصوص در یک دادگاه با اتفاق کلمه بر علیه آنان گواهی بدهند، و

بعبارت دیگر چهار نفر عادل بایک جمله اتفاقى بدون کم و زیاد کوچکترین حرفی در محضر داور اسلامی گواهی دهند که در هنگام ارتکاب عمل نامشروع غریزه جنسی دیده اند. و بهمین قیاس اسلام در تمام مراحل قوانین کیفری این نکات را مراعات کرده است، و هم اکنون ما این مسئله را از یک اصل صریح اسلامی مورد بحث و دقت قرار میدهیم که در زمان عمر بن خطاب اتفاق افتاد، و با وجود اینکه عمر یکی از قانون دانان بزرگ اسلام و فوق العاده در اجرای قوانین بی گذشت بود، بطوریکه ممکن نبود کسی بتواند او را در این باره متهم بسازش نماید، و در عهد خلافتش در یک سال قحطی که گرسنگی و تنگدستی از هر سوزندگی مردم را تهدید میکرد حکم سرقت را اجرا نمود، بعلمت اینکه شبهه اجبار بسرقت از فرط بیچارگی و گرسنگی موجود بود، و بهمین جهت از اجرای حکم سرقت خودداری نمود، و دیگر داستانی که در ذیل خلاصه میشود: در دلالت باین مطلب راسترودر اثبات این اصل روشن تر است، میگویند در زمان خلافت عمر گروهی از جوانان ابن حاتم ابن ابی بلتعہ شتر مردی را از طایفه مزینه دزدیدند، و پس از کشف سرقت دزدانرا نزد عمر حاضر کردند و آنان نیز بزدی اعتراف نمودند، یکی از مسلمانان بنام کثیر ابن الصلت بیریدن دست آنها اشاره کرد، وقتی که عمر متوجه شد، حکم این قاضی را نقض نمود و سپس رو بحاضرین کرد و گفت بخدا قسم اگر نبود اینکه من یقین دارم شما این جوانها را بکار و امیدارید و گرسنه و بی چاره نگه میدارید، حتی اگر یکی از آنان بخوردن حرامی اقدام کند از فرط گرسنگی و درماندگی بروی حلال میگردد، مسلماً این دستها را قطع میکردم، ولیکن با اجبار! چه میتوان کرد؟ و پس از این بیان رو با بن حاتم کرد و گفت بخدا قسم اکنون که با این

دلیل دست‌این جوانها را قطع نکردم و چون تو باعث شدی که آنان دزدی بکنند و من نتوانستم حکم خدا را اجرا کنم خسارت آنرا از تو چنان بستانم که تازنده‌ای ناراحت شوی !! و بعد از آن از صاحب شتر پرسید شتر بچند می‌ارزید؟ گفت، چهار صد درهم، باین حاتب گفت برو هشتصد درهم باین مرد بپرداز، بنابراین با توجه باین داستان تاریخی يك اصل روشن و تأویل ناپذیر بدست می‌آید و آن این است که آن علت‌هایی که موجب ارتکاب جرم می‌گردد، گاهی مانع از اجرای قانون مجازات است و بلکه تعطیل قانون مجازات در این گونه موارد خود عمل بگفتار پیامبر روشن ضمیر اسلام است، زیرا این رسول هوشمند می‌فرماید که با وجود شبهه‌ها از اجرای قوانین کیفری دست باز دارید، پس وقتی که سیاست اسلامی را در تصویب و اجرای قوانین کیفری بدقت بررسی میکنیم يك حقیقت مسلمی میرسیم که در درجه اول این نظام بی‌نظیر در دور نگهداشتن اجتماع از علل فساد و اسباب جرم دقت‌های لازم را بکار برده است، و باین پیش‌بینی‌های حکیمانه قوانین کیفری را برای جلوگیری از وقوع جرم تصویب میکند و اطمینان دارد که این گونه مجازات درباره کسانی که بدون مجوز مرتکب جرم میشوند عادلانه است، روی این حساب اگر در اجتماع بحرانی پیش‌آید که نتواند از وسائل اجبار بجرم و جنایت جلوگیری کند، و یا یکنوع شبهه‌ای پدید آید که نتوان حقیقت را بدست آورد، در این مورد بهمین لحاظ مجازات ساقط و قوانین کیفری تعطیل میگردد، و بناچار داور اسلامی یا مجرم را آزاد میکند و یا نسبت بدرجه اجبار و حدود مسئولیت، بجرم تخفیف داده، بکیفر سبک‌تری محکومش مینماید، مثلاً اسلام در توزیع ثروت آن قدر عادلانه میکوشد که بنیان فقر اجتماعی را ویران سازد، چنانکه در زمان کوتاه خلافت عمر ابن

عبدالعزیز در اجتماع اسلامی فقری نماند ، و دولت را مسئول کفالت و سرپرستی افراد قرار میدهد و با قطع نظر از دین و آئین و جنس و رنگ و زمان و مکان همه بشر را در زندگی اجتماعی یکسان میدانند دولت ناچار است برای افراد اجتماع خود کارهای آبرومندانه ایجاد نماید ، اگر دولت از ایجاد و یا بعضی افراد از انجام کار ناتوان شدند باید از خزانه دولت هزینه زندگی آنان پرداخت گردد ، و با این ترتیب اسلام از وقوع دزدی جلوگیری میکند ، و با همه این پیش بینی های لازم باز هم در جرمی که اتفاق می افتد تا تحقیق و بررسی کامل و اطمینان حاصل نکند که مجرم مجبور نبوده مجازاتش نمیکند ، و نیز اسلام نیروی غریزه جنسی را بر سمیت می شناسد ، و میزان فشار و اصرار آن را در وجود انسان بخوبی میداند ، اما در آرام ساختن این غول خطرناک از راه مشروع از طریق قانونی اقدام کرده همیشه اسیران شهوت را با ازدواج تحریم و تحریک میکند ؛ و اگر بودجه ازدواج کسی کسر آمد از بیت المال و بعبارت دیگر از صندوق وزارت دارائی میپردازد ، و با این ترتیب در انجام مراسم ازدواج با مردم همکاری مینماید ، و هم چنین اسلام در پاک نگه داشتن اجتماع از وسائل فریبنده شهوت انگیز شیطانی که انسان را بسوی بدکاری سوق میدهد کوشش های فراوان بکار میبرد و با تعیین و نشان دادن هدف های بزرگ که بتواند این نیروی پر جنب و جوش را نجات داده و بسوی خیر و سعادت ابدی متوجه بسازد راهنمائی میکند ، و با مشغول ساختن اوقات فراغت و بی کاری را بستایش و تقرب پروردگار انسان را دلداری میدهد ، و با این ترتیب حکیمانه از موجباتی که جرم را قانونی و مجازات را تعطیل و مجرم را تبرئه کند جلوگیری مینماید ، و باز هم با همه این پیش بینی های احتیاطی بکیفر بزه کاران اقدام نمیکند ، مگر آنکه یقین بداند که مجرم برای شکستن

قانون و هتك احترام اجتماع بعمل نامشروع مبادرت کرده و فقط برای سقوط در
 عالم حیوانی و فرورفتن در منجلاب شهوات جرم را انجام داده است ، و باز هم
 این کنه کار را بمجازات نمیرساند مگر اینکه چهار نفر شاهد باشراط
 بخصوص بجرم او گواهی بدهند ، بلی امروز یگانه چیزیکه بنظر میرسد
 این است که احوال اقتصادی و اجتماعی و اوضاع اخلاقی کنونی همه جا و
 در همه وقت جوانان را از ازدواج دور و فساد و جرم و جنایت نزدیک و
 نزدیک تر میسازد ، و بعبادت آسان تر با وضع کنونی بدست آوردن حلال
 مشکل تر از حرام و ازدواج مشروع گرانتر از حرام نامشروع است ، و این
 يك حقیقتی است مسلم و انکار ناپذیر ، ولیکن اسلام تجزیه بردار نیست یا
 باید بهمه قوانین آن عمل کرد و مسلمان شد و یا همه را ترك کرد و راه
 دیگری پیش گرفت ، بهر حال هنگامیکه این نظام تا بنك زمام حکومت
 را بدست بگیرد هرگز این وسائل جنون انگیزی که جوانها را پیرنگد
 سقوط میکشاند در محیط حکومتش ، و این زنان شهوت باریکد نوبالان بشر
 را مرتب و مدام در شهوت زارهای سوزان مینشانند و در عالم بی بند و باری
 سرگردان میکنند وجود نخواهند داشت . و هرگز این ستارگان سینماها با
 بدنهای عریان و شهوت زا در صحنه های فیلم نمایان نخواهند شد ، و این
 مجله های رسوا و این خوانندگان و نوازندگان رسواترو این فتنه های
 جنون آمیز در سر راه بشر آماده پذیرائی نخواهند بود !!!؟ و هم چنین این فقر
 جان سوز و این تهی دستی توان شکن که جوانان ما را از نعمت ازدواج و از تأسیس
 سازمان خانواده محروم میسازد از ممالك اسلامی بیرون خواهد رفت ،
 واضح است که در این زمان عدالت آمیز یعنی زمان حکومت اسلامی فقط
 فقط از مردم فضائل انسانیت و خیر و سعادت مطلوب است و بدیهی است

که آنها نیز بر کسب فضائل اخلاق و رسیدن بمقام عالی انسانیت توانا تر خواهند بود، و در باره گنهکاران و مجرمین در غیر از محیط عذر، قوانین کیفری باشدیدترین وجهی اجرا خواهد شد، و بهمین ترتیب است رفتار اسلام با سایر کیفرها، برای مراعات احتیاط، اول در دور نگه داشتن اجتماع از آلودگی های فساد کوشش میکند و سپس هنگام پدید آمدن شبهه ها از مجازات مجرمین دست نگه میدارد. **بنابر این کدام نظامی در جهان تا باین درجه از عدالت رسیده است؟** یا کدام نظامی را عادلانه تر و منصفانه تر از اسلام سراغ دارید؟ واقعا آن اروپائیهائی که مسلمانها در اجرای قوانین کیفری از خرده گیری آنها میترسند برای آنکه آنان این قوانین را وحشیانه میدانند و در اجرای آنها در باره فرد احساس حقارت و بی احترامی میکنند بعلمت اینکه همان اروپائیان هنوز هم در مسئله جرم و کیفر بطور دقیق و از روی حقیقت با منظور اسلام آشنا نیستند؛ و چنان گمان میکنند که مانند قوانین مجازات عصر تمدن خود همیشه خطا بوده و در بوته آزمایش اجرا میگردد، و روی اصل همین پندار غلط در نظر خود مجسم کرده اند که در اجتماع اسلامی همیشه يك قتلگاه خطرناك آماده است، و در آنجا دائم یکی را تازیانه میزنند و دیگری را دست میبرند، و در گوشه دیگر نفس شخص ثالثی در زیر خروارها سنگ بشماره افتاده و ناله جان سوزش فضا را پر کرده است، اما خوشبختانه امروز همه میدانند که این پندار نادرست است، جان مطلب این است که قوانین کیفری اسلام بجهت سخت گیریهاییکه در اثبات جرم بکار برده شده کمتر بمرحله اجرا میرسد، و بهترین شاهد گفتار ما این است که بخوبی میدانیم در ممالک اسلامی حد سرقه در ظرف چهار صد سال پیش از شش بار اجرا نگردیده و از اینجا

بدست میآوریم که تصویب این گونه قوانین برای پیش بینی وجوگی از وقوع جرم و اجرای کیفر بوده و بیشتر جنبه ترساندن در آنها منظور گردیده، است، همان طور که آشناسدن ما بسلیقه مخصوص اسلام در دور نگهداشتن اجتماع از وسائل جرم و فساد قبل از آنکه مجرمی را کیفر دهد ما رایش از پیش بعدالت اسلامی آشنا و امیدوار میسازد، که در موارد خیلی کم این حدود را میتوان اجرا کرد، پس با توجه باین حقایق انکار ناپذیر دیگر این فرنگیان و فرنگی ما بان هیچگونه دلیلی ندارند که از تطبیق و اجرای احکام اسلامی بترسند، جز اینکه خود همه گنهگار و مجرم و سزاوار کیفر باشند، و جز اینکه در نظام اسلام مجوزی نیست که جرم و جنایت را قانونی بسازد، و آنرا بارتکاب مفاسد تحریک نماید، آری این قوم در اقدام بجرم و نشان دادن بدنهادی خود اصرار و پافشاری دارند، بلی در این مورد شبهه ای پیش میآید زیرا ممکن است بعضیها گمان کنند که از این بیان معلوم است که هیچ يك از قوانین کیفری در اسلام قانون واقعی نیست، بلکه دور نمای قانون و مجازات است، ارزش واقعی ندارد، در پاسخ میگوئیم که این پندار صحیح نیست، زیرا که وجود این قوانین برای ترساندن افرادیکه در ارتکاب جرم مجوز عاقلانه ندارند، و با وجود این در نهاد خود تمایل بجرم و جنایت احساس و در نفس خود عشق و علاقه مخصوص بفساد درك میکنند لازم و ضروری است، بنابراین هر جا که وسائل تحریک بجرم و فساد آماده بود و این اشخاص با آن وسائل رو برو گردند؛ اول در خاطر خود يك رشته مراجعات پی در پی انجام میدهند و قبل از اقدام بجرم اندیشه های کیفر و مجازات و رسوائیهای ناشی از آنرا در خلوتگاه فکر بسیج میکنند، و سرانجام از ترس مجازات و رسوائی از اقدام بگناه منصرف شده، و بر نفس سرکش خود پیروز و این دشمن داخلی

را مغلوب میسازند، بلی حق مسلم هر اجتماعی این است که مادامیکه در راه خیر و سعادت پیش میرود و همه را در پر تو عنایت خود میپروراند از دست درازی ستم و ستمکاران بار و اح خود و بعرض و ناموس و بدارائی و ثروت خود آسوده باشد، و اطمینان حاصل کند که هرگز دست تجاوز بسویش دراز نخواهد شد، و بعلاوه بدیهی است که اسلام هرگز از علاج کج رفتاران و آنانکه بدون مجوز عقلی مرتکب جرم میشوند هیچ وقت خودداری نکرده است، و هر وقت جرمی را کشف کرده مجرم را بدون مجازات آزاد نساخته و هیچگاه مردم را بچنگال کرک انحرافات روحی و اخلاقی نسپرده است، این است خلاصه داستان قوانین کیفری در اسلام، که جوانان روشن فکر امروز از دور نمای آن میترسند و بعضی قانون دانان برای اینکه اروپائیان آنها را بوحشیت و انحطاط نسبت ندهند از دیدن سایه این قوانین حکیمانه فرار میکنند!! آیا این جوانان روشن ضمیر و تحصیل کرده و این قانون دانان عالی مقام تا کنون توانسته اند حکمت و فلسفه این تشریع درخشان را بخوبی درک کنند!!! البته پاسخ این پرسشها را باید در ضمیر خود آنها جستجو کرد.

اسلام و ارتجاع

روشنفکران امروز در مقام اعتراض بمسلمانان میگویند : آیا شما میخواهید که ما افکار و وجدان خود را تعطیل و تبعید کرده و خود را با اوضاع کهنه و فرسوده مقید سازیم که در محیط امروز پذیرفته نبوده و ارزش خود را از دست داده و بازندگی جدید و منطق صحیح سازگار نیست؟ آیا میخواهید باز هم با آداب و رسوم بسازیم که برای غیر از محیط ما بوجود آمده؟ و با زندگانی مردم محیط خود سازگار بوده، و مأموریت خود را انجام داده و وظیفه خود را بپایان برده است؟ و امروز در ردیف وسائل ارتجاع قرار گرفته و از موانع تمدن و ترقی بشمار آمده؟ و از وسائل سلب آزادی بشر محسوب میگردد؟.

دردنیای کنونی باز هم شما بتحریم با اصرار دارید؟ در صورتیکه امروز با يك ضرورت شکست ناپذیر اقتصادی است که هر گز اقتصاد جهان متری نمی تواند از آن بی نیاز بماند، باز که بر جمع و تقسیم زکوة بر مستمندان محلی

علاقه دارید ؟ و حال آنکه موضوع زکوة علاوه بر اینکه بشخصیت و آبروی فقرا لطمه میزند و همه مستمندان محل میدانند که فلان ثروتمند در باره آنان بذل و بخشش میکند ، در نتیجه همیشه خود را در مقابل آن كوچك و حقیر شمرده و در مقابل قدرت و نفوذش ستایش خواهند کرد و با قوانین و نظام دولت های مرفعی امروز سازگار نیست !! .

و هم چنین برای برچیدن بساط می و میگساری قمار و قمار بازی هنوز هم اصرار میورزید ؟ و از اختلاط زن و مرد و تشکیل مجالس شب نشینی و رقصهای دسته جمعی اجتناب دارید ؟ و هنوز هم رفاقت و دوستی پسران و دختران جوان را ننگ و عار میدانید ؟ و حال آنکه همه این مسائل از لوازم ضروری اجتماعی بوده و ممکن نیست بشر امروز از آن بی نیاز باشد ، و از لذائذ آن بهره برداری نکند ، زیرا که این امور يك رشته جهش و جنبش است بسوی ترقی و بناچار باید پیش بیاید و يك سلسله جبر تاریخ است که بعقب بر نمیگردد ، و ای بر شما ای مسلمانان چه سیر معکوس و عقب گرد عجیبی را پیش گرفته و مردم بی خبر را بسویش میخوانید این بود خلاصه داستان یاوه سرایان شبهه ارتجاع در اسلام اما گفتار این گروه روشن فکر را دارای دو عنوان میتوان فرض کرد ، از طرفی صحیح و درست و از طرفی غلط و نادرست باین ترتیب صحیح است که اسلام ربا را حرام کرده ولیکن غلط است که ربا يك ضرورت شکست ناپذیر اقتصادی است ، بر همگان واضح است که امروز در عالم دو نظریه بزرگ اقتصادی وجود دارد که سازمان خود را از اول بر پایه ربایی ریزی نکرده اند ؛ و آنها عبارت از نظریه اسلام و نظریه کمونیستی است با آن همه اختلافهای فاحش که در اصول و فروع باهم دارند ، بایک فرق بزرگ که نظام کمونیستی امروز همه نیرو و قدرتی که بتواند نظام اقتصادیات خود را اجرا

کند در دست گرفته و برای پیشرفت مقاصد خود آنها را بکار انداخته و اسلام هنوز همه نیروی خود را بسیج نکرده است و با وجود این هر روز رو بتکامل میرود.

آری بحکم طبایع موجودات جهان و بمقتضای دلیل‌هاییکه امروز در انقلابات و مبارزات نقاط مختلف عالم دیده میشود اسلام سرانجام بآن قدرت عالمگیر خود خواهد رسید، و همه این مبارزات دامن‌دار این انقلابات پی در پی از یک جنبش جدید و عمومی اسلامی نوید میدهد.

و بدیهی است هنگامیکه اسلام حکومت رسمی خود را آغاز نماید در اولین فرصت اقتصادیات خود را بر اساس غیر از ربا استوار خواهد کرد، زیرا که ضرورت‌های اقتصادی هرگز نمیتواند آنرا عاجز کند تا بتصویب قوانین ربا ناچار گردد، چنانکه امروز کمونیست‌ها نظام خود را با ربا توأم نساخته‌اند و این ضرورت‌های ضرورت نما آنها را از پیشرفت مقاصد خود عاجز ننموده‌است بنا بر این ربا از اول یک امر ضروری نبوده که دنیای امروز نتواند از زیر بار آن شانه خالی کند، بلکه فقط ضرورتی است در عالم سرمایه‌داری زیرا که این رژیم استعماری بخیال خود نمیتواند بدون ربا پایدار بماند و با وجود این دانشمندان بزرگ اقتصادی در دنیای سرمایه‌داری مانند کتر ساخت امروز بر علیه نظام ربا سخن میگویند، و رسماً اعلام میدارند که نتیجه حتمی ربا در جهان این است که سرانجام و با امروز زمان ثروت در دست عده کمی از مردم انباشته و رفته رفته مجموع اجتماع بشر از آن محروم گردد، و در اثر تورم ثروت میلیون‌ها نفر بشریندگی و بردگی طبقه ممتاز ثروتمند و سرمایه‌دار درآیند، و ما بدون خواندن علم اقتصاد مصداق این بردگی شوم را در دنیای سرمایه‌داری امروز بخوبی درک میکنیم، آری یکی از بزرگترین معجزات

اسلام این است که اصل ربا و احتکار را که محکم ترین پایه های سرمایه داری است هز ارسال پیش از پیدایش نظام سرمایه داری قدغن کرده است، زیرا آن خدائی که این دین را فرستاده و آن خالقیکه این نظام را وضع نموده همه ملت ها را یکسان میدید و همان خدای دانا و توانا بخوبی میدانند قطع نظر از اینکه ربا موجب بروز کینه و انگیزش دشمنی و اختلافات اخلاقی ملت ها است عاقبت چه زیانهای جبران ناپذیری در عالم اقتصادی خواهد داشت .

عجب از عجب تر این است که يك نویسنده مسلمان مصری دریکی از مجلات هفتگی برای اینکه اسلام در تحریم ربا پافشاری نموده از آن انتقاد میکند!! در صورتیکه خود او از آئین کمونیستی که بر اساس غیر رباستوار است با آغوش باز استقبال میکند و روزی از اسلام انتقاد کرده که عالم سرمایه داری از ترس عواقب خطرناک ربا کم کم و بتدریج خود را بکمونیستی نزدیک ساخته و بلکه بنرمی و نهانی تبدیل بکمونیستی میگردد. پس روی این اصل موضوعیکه این نویسنده روشن فکر عنوان کرده خودش از روی فهم و ایمان بآن نگرویده است ، بلکه فقط غرضش این است که از روی شهوت نفس و بدون اراده صحیح آنهم پورشی باسلام برده و از این راه خود را بقافله روشن فکران امروز رسانده باشد .

باز هم یکی از عجایب روزگار این است که يك نفروزی مسلمان که جوانی خود را در صورت دین و در لباس مسلمانی گذرانده است برای جلب خوشنودی سرمایه داران بیگانه و خوش آیند را ببا ن سرمایه دار، در مقام رفع تهمت جمود فکری از اسلام چنین میگوید «اکنون دیگر آن وقت فرارسیده که اسلام برگردد و بارادرجهان قانونی و رسمی اعلام کند، تا ما بتوانیم خود

را با تحولات نوپدید تمدن روز که بار با پایه گذاری شده هماهنگ سازیم، و از
 کاروان تمدن بشریت امروز عقب نمانیم». و با این ترتیب رضایت سرمایه داران
 و خوشنودی اربابان خود را با غضب پروردگار قهار بدست آورده است، و اگر
 این شخص بگفته خود مؤمن و این طور از تحولات اقتصادی استقبال میکند
 مسلماً نادان ترین مردم است که تا کنون بتحول اقتصادی گرویده است، بلی
 واقعاً امروز را نسبت بوضع ما مسلمانان یک ضرورت ذلت زاست زیرا که
 امروز اقتصادیات ما بطور کلی بواپهای سنگین بیگانگان تکیه کرده است،
 اما تن دادن اجباری باین صورت ننگ بار تا مدت عمرش بگذرد چیزی، و ایمان
 آوردن بآن تحولات و پیشرفتهای خیالی چیز دیگری است، و اگر آن روز
 فرارسد و مسلماً هم خواهد رسید که اقتصاد مادر همه عالم استقلال پیدا کند
 و بتواند روی پای خود بایستد و روابط ما با سایر دول و ملل عالم بر اساس آزادی
 متقابل باشد نه بر اساس ذلت کرنش و ستایش، در چنین روزی بخواست خدا
 اقتصاد خود را روی قواعد اسلام پیاد داشته و بار احرام خواهیم ساخت، و عاقبت
 روزی بجهان و جهانیان پیش رو رهبر شده و مترقی ترین اوضاع اقتصادی
 را بدنیای آینده نشان خواهیم داد اما موضوع زکوة در فصل گذشته بتفصیل
 درباره آن سخن گفتیم بطوریکه دیگر مجال شبهه و تردید در اوصاف آن
 نماند، در آنجا گفتیم که آیا زکوة احسان است که از طرف ثروتمندان بفقرا
 داده میشود و یا یک حق قانونی ملی است که دولت از جانب پروردگار قانون
 گذار اغنیا را بپرداخت آن مأمور ساخته است، فقط شبهه در اینجا در محلی
 بودن زکوة است و بعبارت دیگر میگویند چرا باید زکوة در محل خود تقسیم
 شود و بدولت مرکزی حمل نگردد.

آری انسان بسفاقت و نادانی این گونه مردم روشنفکر باید بخندد !!

زیرا آنان وقتیکه می بینند يك نظامی سراز گریبان دنیای غرب متمدن امروز بدر آورده از خوشحالی در پوست نمیکنجند و برای بزرگداشت آن از تعجب دهنها را تا بنا گوش باز کرده و تحولات غلط تمدن جدید را يك الهام شکست ناپذیر آسمانی میدانند، در صورتیکه همان نظام از طریق اسلام وارد شده و بخیال همین روشنفکران بی فکر رمز عقب ماندگی و انحطاط و جمود فکری جامعه معرفی گردیده است.

آخرین تحول و بهترین پیشرفتهای نظام اداری در امریکا عدم مرکزیت کامل، و خود مختاری عالی محلی در همه ایالت های جمهوری متحده است باین ترتیب که هر دهکده دارای يك وحدت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است که در حدود خود آنرا با شهرستان و شهرستان را با استان و استان را با حکومت مرکزی ایالات متحده مربوط میسازد، و در این واحدهای استقلالی مالیاتیکه انجمن های محلی دهستان با نسبت معین مقرر کرده اند بصندوق دارائی محل پرداخت میگردد تا در رفع احتیاجات خود محل مانند تعلیمات فرهنگی و امور بهداشتی و وسائل مخابراتی و سایر خدمات اجتماعی بمصرف برسد و پس از برداشت این مخارج اگر چیزی اضافه ماند، بحکومت شهرستان و یا استان تحویل میدهد، و در صورت کسر بودجه نیز از همانجا کسری را جبران میکنند و این نظام بسیار عالی است، زیرا امور اداری را عملاً توزیع میکند تا همه بارسنگین بعهده حکومت مرکزی که مسلماً نمیتواند از نیازمندیهای واحدهای كوچك و دور افتاده اطلاع دقیق بدست بیاورد و یا بجهت دور افتادگی آنطور که اهل محل میتوانند حکومت مرکزی نمیتواند بآنجا رسیدگی نماید. جای شگفت است که روشنفکران تحصیل کرده ما امروز برای این نظام از تعجب و خوشحالی در پوست نمیکنجند و

در نظر آنان خیلی تازگی دارد.

در صورتیکه اسلام عقب مانده هزار سال پیش باین نظام رسید و عمل کرد. زیرا که اسلام یگانه نظامی است که اخذ و مصرف مالیات را محلی قرار داد، و اضافه از مخارج محلی را بصندوق دارائی ملی که بنام صندوق بیت المال خوانده میشد ارسال و کسری بودجه های محلی را نیز از همین اندوخته های ملی تأمین میکرد، و این همان اصلی است که اسلام برای توزیع عمل و نگهداری عدم مرکزیت در نظام حکومت مقرر کرده است، و همان است که روشنفکران امروز بر علیه آن لبور میچینند، زیرا در نظر آنان اسلام موجب انحطاط و باعث عقب افتادگی است.

آری شب پره بجهت ضعف باصره از دیدن نور خورشید ناراحت است
اما قانون توزیع زکوة را مادر فصلهای گذشته مفصل بیان کردیم در آنجا گفتیم که در نظام اسلام لازم و حتمی نیست که آنرا بصورت نقد و یا جنس باید بمصرف اهل زکوة برسانند، هیچ مانعی ندارد که پس از تأمین زندگی کسانی که در اثر ناتوانی و پیری و یا طفولیت از انجام کار عاجزند بصورت تأسیس بیمارستانها و مدارس و سازمانهای خدمات اجتماعی بمصرف برسد، بنابراین اگر ما اسلام را در اجتماع حاضر اجرا و تطبیق کنیم بخوبی پیدا است که بجای ایجاد و اداره همان واحد های کوچک محلی که با توابع و حدود خود بترتیب بمراکز استانها و دولت مرکزی و بهمه عالم اسلامی و سرانجام بهمه این جهان پهناء پیوسته میگردد چیز تازه ای انجام نداده ایم، و در این صورت ماملت اسلامی بهمه تحولات و پیشرفتهای ملل جهان که روشنفکران امروز را بتعجب و حیرت انداخته پیش رو و پیش قدم و از همه بهتر و زودتر بترقی و تمدن نزدیک شده ایم.

اما می و میگساری و قمار و قمار بازی و اختلاط زن و مرد را بدون تردید و واقعاً اسلام از اول قدغن کرده است و باز هم در تحریم آنها اصرار دارد، گرچه زنان و مردان روشن فکر امروز هر اندازه هم ناراحت باشند و بدیهی است که رشته بحث وجدال در این باره بدر از امیکشد ولیکن مامسئله را از نزدیک ترین مأخذ خود مطرح میسازیم؛ و در باره رسوائی شراب بس است که در پارلمان کشور فاسق فرانسه که هنوز هم از مستی باده هوشیار نگردیده است يك بانوی نماینده پارلمان لایحه تحریم مسکرات و باده گساری را بپارلمان تقدیم و فوریت تصویب آنرا از نمایندگان میخواهد!! آری همان يك شاهد زنده تاریخی در رد یاوه سرائی های زنان و مردان باده پیمای و سرمست عصر جدید تمدن مارا بس.

من در اعماق ضمیرم نسبت به مسکرات کوچکترین احترامی احساس نمیکنم، اما همین اندازه میدانم که اصل میگساری نمودار حال يك اجتماع مریض و یا يك شخص بیمار است، زیرا اجتماعی که اختلاف طبقاتی آن بعد اعلا میرسد که در اثر آن گروهی در عیاشی و خوشگذرانی و فسق و فجور روان کش و خارج از اندازه زندگی کند، مسلماً این گونه زندگی نیازمند يك رشته سرور و شادکامی مصنوعی خواهد بود و در مقابل زندگی طبقه دیگری توأم با محرومیت کفر کیش و یا همدم باذلت های خفقان آور خواهد بود، و بدیهی است که چنین زندگی نیز احتیاج مبرمی باین سرگرمی های نامرئی و راهزنان کاروان عقل و شعور دارد تا یاری آنها انسان بتواند اندکی خود را از این فشار ننگین آسوده بسازد، و بعبارت واضح تر از فشار سیاه روزی و بدبختی ننگین زندگی اندک زمانی خود را از عالم

انسانیت دور کند!! در اجتماعیکه برای بدست آوردن لقمه نانی کوشش‌های بی‌فایده ظالمانه مشاعر انسان را از کار بیاندازد، در اجتماعیکه سپاه غصه‌ها و تلخکامی‌ها از همه جانب بانسان حمله آغازد و افکار پریشان نسبت بحال و آینده تاریک زندگی او را تاریک‌تر بسازد، و محرومیت از حقوق با همه وسائل و ابزار لازم در اطرافش حلقه بزند، و برای گرفتن انتقام شیطانی هر ساعت صدای خوفناک و وحشت بار فشارزندگی در گوش انسان طنین اندازد البته این عوامل شخص محروم را برای تفکر در دور نمای یک زندگی ایده‌آلی در سایه دیوارها و رهگذرها مدت‌های زیاد بتوقف و نشستن طولانی غم‌رنگ ناچار میسازد.

بخوبی پیداست که این گونه اجتماع بشراب و باده و سایر مواد مخدره پناه خواهد برد تا برای رهائی از افکار پریشان زندگی در عالم خیال و اوهای نقشه‌یک عالم خالی از این بدبختی‌ها راطرح کرده و مدت کوتاهی خود را در آنجا مشغول بسازد.

ولی با وجود این بی‌پرده باید گفت که هیچ یک از این بهانه‌ها میگزاری و باده پیمائی را قانونی نخواهد ساخت، بجهت اینکه وجود باده و می‌خود دلیل بر بیماری اجتماع است و برای بر انداختن این فساد نیز خود آن رهبر مبارزه است، آری اسلام روزی که شراب را اکیداً قدغن کرد این بهانه‌هاییکه بصورت دلیل و برهان بشر را بمیگزاری و باده نوشی تحریک میکند نادیده نگرفت، بلکه اول برای از بین بردن این بهانه‌های دلیل نما اقدام و پس از آن تحریم مسکرات را رسماً اعلام نمود، بنابراین سزاوار است که تمدن جدید روش معالجه بیماریهای داخلی اجتماع را از اسلام فراگیرد؛ تا بداند که اسلام چگونه بانظم صحیح

اقتصادی و اجتماعی و تربیت روحی و فکری و جسمی این مرض-

های هستی سوز را نابود میسازد، تمدن امروز بجای اینکه اسلام را بیاد افتاد و ناسزا بگیرد باید این تعلیمات حکیمانه را از آن یاد بگیرد و در راه بهبود و علاج بیماران خود بکار بیند.

اما مسئله قمار بر همگان روشن است که در جهان بجزی خردان و عده ای از زنان و مردان خود سر کسی از آن راضی نبوده و نخواهد بود ، و بهمین جهت احتیاج نداریم که در بیان رسوائی آن سخن بگوئیم، بلی یگانه چیزی که باعث انگیزش بحث و جدال هست و در اطرافش سخن ها بدر از ابا بد گفت مسئله اختلاط زن و مرد است. مرتب از هر سوناله های غم رنگی بگوش میرسد که تا کی مادر حال عقب افتادگی زندگی کنیم؟ و تا کی راه تمدن و ترقی را بروی خود بیندیم؟ تا کی خود مانع از پیشرفت کار خود باشیم؟ و از این قبیل سخن های پریشان فراوان گفته میشود ، در جواب آنان بی پرده باید بگویم **از ما بتمدن شکست ناپذیر فرانسه سلام برسانید .**

زیرا آنجا مهد تمدن و سرزمینی است که عاشق و معشوق در هر رهگذری دست عشق بگردن یک دیگر انداخته و مانند بادام دو مغز در هم فرو رفته اند، سرزمینی است که شیفتگان عشق مانند علفهای هرزه بهم پیچیده و غرق در بوس و کنار شده ، از خرمن عشق بهره بر میدارند ، و هرگز تماشای رهگذران متمدن صفای محفل آنان را تیره نمیسازد ، عجب تر اینکه پلیس فرانسه در آن عشقگاه پاس میکشد تا از مزاحمت رهگذران آنان را حراست کند ، پاس میدهد که مبادا باین عاشق و معشوق متمدن قبل از انجام شیرین کاریهای خود گزندی برسد !! و فنون بازی آنان ناتمام

بماند ! تمدن در این سرزمین بعدی رسیده که وای بحال کسانی که بسوی اینگونه عاشقان بی دل بادیده انکار نظر کنند، زیرا که این ناظر بلافاصله از طرف جامعه متمدنین باحقارت و بدبینی سر کوب خواهد شد.

همچنین سلام ما بر آن تمدن نوپدید آمریکاباد ؛ سرزمینی که ملت در آنجا بی پرده زندگی و بی پرده سخن میگوید ، و هرگز در زندگانی خود سرگردان و دودل نیست، مردم آنجا چنان پنداشته اند که غریزه جنسی يك امر ضروری بیولژی است، و بهمین جهت ضرورت غریزه را برسمیت شناخته و راه های آمیزش جنسی را از هر سوهموار و آسان نموده و نگهبانی و سرپرستی اجتماع خود را بدست غرایز سپرده اند ، در آن اجتماع بهشتی !! هرپسری را دختری و هر دختری را پسری رفیق است، همه جا باهم آمیزش کرده با هم داخل و خارج میشوند، با هم تماشاگاهها رفته و بتفریحهای نهانی پرداخته و یکدیگر را از فشار ضرورت جنسی آسوده ساخته ، و از زیر بار سنگین شهوت خود را نجات میدهند ، تا دیگر جسم و جان و اعصاب جوان امریکائی در زیر فشار ناراحت نگردد ، و چون فردا فرا میرسد آزاد و بی نیاز و سرشار از نشاط از تفرجگاه برگشته هر يك بکار خود مشغول شده و برای پیشرفت زندگی بشریت بکار و کوشش میپردازند تولید میکنند و اندوخته میسازند.

سپس بازی کار خود رفته برازونیاز میپردازند و بهمین ترتیب ملت متمدن امریکا همه روزه بترقی و تمدن خود مشغول است ، تا خدا میداند که بکجا خواهد رسید !! بلی صحیح است که تمدن در قاموس اهل تمدن امروز جز این نیست، اما پوشیده نماند لازم بتوضیح نیست که ملت متمدن ورشید فرانسه همان ملتی که دیدیم و شنیدیم روزی که دولت نازی آلمان

نخستین ضربت را بر پیکر تن پرورش حواله کرد ذلیلانده پشت خود را خم نمود، و بذلت و خواری تن داد نه برای این بود که استعداد و وسائل جنگی آن ناقص بود، بلکه برای این بود که ملت فرانسه يك ملت تن پرور و عیاش و بی شخصیت بود، نتوانست از حریم خود دفاع نماید، ملتی بود که در منجلا ب شهوات و رسوائی تا چانه فرو رفته و تجملات فریبنده تمدن او را آواره ساخته بود، در میدان نبرد از فرو ریختن ساختمانهای آسمان خراش واز ویران شدن رقا صخانه های شهر زیبای پاریس می ترسید، آری می ترسید که بمب های مخرب دشمن آنها را فرو ریزد و جنگیدن با دشمن بقیمت ویرانی کاباره ها و با از دست رفتن وسائل عیاشی و تن پروری تمام شود.

آیا این همان تمدن نو پدید نیست که روشنفکران بی فکر روز ما را از جان و دل بسوی آن میخوانند و یا فریب خورده اند و میدانند که چه ها میگویند، آن آمریکائی که در نظر غفلت زدگان مرفقی ستاره تمدن و ترقی نمودار شده چندی پیش در یکی از شهرها سرشماری کرد و در کار دوشیزگان محصل دقت بسزا نموده معلوم شد که سی و هشت درصد از محصلین مدارس متوسطه آ بستن هستند و این نسبت در میان محصلین دانشکده ها و دانش سراها کمتر از مدارس متوسطه است، زیرا که هر چه سطح معلومات دانشجویان بالا رفته تجربه بیشتر اندوخته و بهتر میتوانند از وسائل جلوگیری از آ بستنی استفاده نمایند

آیا این همان تمدن است که روشنفکران عصر حاضر ما را بسوی آن میخوانند و افتخار رهبری این دعوت را بعهده دارند و یا يك قافله فریب خورده اند سخنی را میگویند که خود نمیفهمند.

بلی نجات دادن اعصاب از زیر بار سنگین غریزه جنسی يك هدف بس عالی است و اسلام نیز کاملترین عنایت خود را در این باره مبذول داشته است ، زیرا پیش از آنکه امریکائی متمدن این هدف عالی را با تجربه های نادرست کشف کند اسلام بخوبی میدانست که مشغول شدن دختران و پسران غرب بمسائل جنسی آنانرا همین اندازه از کار و تولید باز داشته و در میدان تاریك غریزه جنسی زندانی میکند ، در نتیجه از کار و کوشش و از پیش رفت زندگی سعادتمند باز میمانند ، تا وقتی که پیروزانه از این میدان ننگین برگردند و وقتی هم که برگشتند دیگر بشر سالم نیستند ، بلکه دوباره فردا همان خواهند بود و سراسر انجام نه فردا تمام میشود و نه انتظار پیدایان خواهد رسید ، و با این ترتیب بشر متمدن امریکائی در منجلا ب شهوت های حیوانی سقوط و از محیط پاک بشریت بیرون شده است .

اما آن هدفی که در نظر طرفداران متمدن امروز صحیح و شایسته است که همه وسائل سالم در بدست آوردن آن بکار آید و در اثر آن اجتماع نا آلوده بشر را آلوده و دختران و پسران جوان را در هر کوی و برزن چنان آزاد بگذارند تا مانند چهارپایان برای خاموش نمودن سوزش شهوت در هر رهگذری روی هم بپرند و کامل بدست آورند ، هرگز راه صحیح این کاروان نبوده و تا ابد هم نخواهد بود ، و تا کنون هیچ عاقلی این قانون را تصویب نکرده است .

پس بنا بر این وقتی که دیدیم نتیجه آن همه تولید مهم آمریکائی همه هرج و مرج اخلاقی است و اسیران غفلت آنرا يك روش صحیح میدانند باید اول بدانند که آن فقط يك تولید مادی و آن چنان مهم نیست زیرا ممکن است روزی برسد که انسان مصنوعی در این باره بشر را از انسان زنده بی نیاز نماید ، و عبارت دیگر عروسك پلاستیکی بجای عروس واقعی استخدام شود که

هم از زاتر وهم بشر را از دست مادرزن ها آسوده میسازد.

و اما در پیشرفت افکار عالی و اصول انسانیت چه عرض کنم !! ملت آمریکا همان ملتی است که هنوز هم با سیاه پوستان بومی هم وطن خود آنگونه وحشیانه رفتار میکند، و سیاه چهرگان را با بدترین نوع بردگی که در تاریخ بشری سابقه است استعمار می نماید !! ملت آمریکا همان ملت متمدن است که در تمام نقاط جهان همه قضا یا ی استعماری را از نزدیک و دور عملاً بر سمیت میسازد، واضح است آن سقوط و تنزل شخصیت را که در شهوترانی و پرستش غریزه جنسی نمودار است، و آن تنزل اخلاقی که در استعمار کردن ملتها و بیندگی کشیدن بشریت نمایان است با اوصاف درندگی و حیوانیت فرقی نتوان گذاشت، و این دو صفت ناستوده را از یکدیگر جدا نتوان شمرد، زیرا که هر دو تنزل شخصیت و سقوط انسانیت است، چگونه ممکن است که متمدن نمایان عصر حاضر بآن پناه ببرند،؟ اما آن بهجت و سروریکه هنگام خود نمائی زن با بدن عریان و نیمه عریان با اجتماع دست میدهد واقعاً يك نوع سبک مغزی و خودسری است که از هر سو سوخته دلان عیاشی را بخود متوجه نموده و افکار و ضمائر جگر سوختگان هوسرانی را مشغول خود میسازد، و بدون تردید این گونه شادکامی در این جهان متمدن فراوان وجود دارد و همه میدانند که سفره های رنگارنگ پر از طعامهای گوناگون بهتر از سفره يك رنگ و مکرر روزانه است.

ولیکن بی پرده باید گفت که هدف اصلی بشریت از اول بالاتر از این بوده و برای توضیح بیشتری ناگزیریم که حدود هدفهای منظور را تعیین و بیان کنیم، اینك باید بدانیم که آیا مهمترین مقاصد و عالی ترین هدفهای این است که فقط دایم از شادکامی و سرور زود گذر بهره برداریم و سایر هدفهای

زندگی را نادیده بگیریم؟ و باز هم باید ببینیم که تا کنون از قدیم وجودید کسی را سراغ داریم که لذت و محبوبیت شهوت را انکار کند؟ و بگوید که در نظر مردم محبوب و خوش آیند نیست!! و اگر جز این است پس چرا آنها را در قافوس‌ها لذت‌آور نامیده‌اند؟ همه میدانند که شادکامی و کامرانی ارمغان تازه نیست که ملت‌های متمدن غربی در قرن بیستم بدست آورده باشند بلکه پیش از این ملت‌های متمدن یونان و ایران و روم کاملاً با آن آشنا بوده و در این منجلاّب تا چانه فرو رفته بودند، سپس هیچ میدانیم که سرانجام آن همه شهوت‌رانی‌ها چه شد؟ آری هریک از این دولت‌ها که در دوران قدرت و عظمت خود در این گرداب ناستوده بغرقاب افتادند عاقبت از کار و کوشش و از تولید و بهره‌برداری بازماندند و از دیدن شکوفه‌های روح پرور زندگی محروم گردیدند، و بارزترین نمونه آن در سرزمین فرانسه دیده شد و خلاصه در هر نقطه عالم در مدار تاریخ بشر که زندگی با فساد و شهوت پرستی توأم گشته نتیجه همین بوده است و بس!! آری این سنت دیرین و لایزال خدائی است، در این ستاره‌خاکی که هرگز دست تغیز و تبدیل بآن نرسیده و نخواهد رسید

بلی دنیای غرب تازه بدوران رسیده این نیرو و قدرت مادی را
 تازه بدست آورده نیروی علم و صنعت، نیروی کار و کوشش و تولید تازه نصیبش شد و این باد غرور و نخوت شهوت و شهوت پرستی مرتب بدماغش دمیده می‌گردد، تا روزی که با انحطاط برسد و هم‌اکنون قسمتی از آن در غرقاب انحطاط فرو رفته و بقیه نیز در حال و در راه انحطاط و سقوط است و لیکن ما مسلمانان امروز دارای هیچ‌گونه نیرو و قدرتی نیستیم زیرا که این شرایط و مناسبات اجتماعی و سیاسی هستی‌سوز که متجاوز از دو قرن است ما را احاطه کرده

هرگز بصلاح ما نبوده و هیچوقت اجازه نداده تا بتوانیم قدرتی بدست آریم و در پیشرفت مقاصد خود بکوشیم ، بنابراین از افتادن بگودال شهوات از راه تقلید بنام تمدن و ترقی چه سودی میبریم و یا بنام فرار از تهمت ارتجاع و جمود فکری چه فایده بدست میآوریم ؟ تا کنون از این افکار جز مستی و سرگردانی سودی نبرده ایم و مسلماً هر چه با این آلودگی پیش برویم علاوه بر اینکه سودی نبرده ایم در منجلاب فساد و در غرقاب بدبختی بیشتر فرو خواهیم رفت هر چه تیزتر و عنان گسیخته تر برویم زودتر بهلاکت خواهیم رسید ؛ بدیهی است که هر نویسنده و هر متفکر آزادی که ما را با آزادی از آداب و رسوم خود بخواند تحت هر عنوانی و بهر نامی که بخواند ، بطور یقین او یکی از پیام آوران و خدمت گذاران استعمار است ، خواه از اول بقصد خدمت با استعمار دعوت کند و یا بطور نا آگاه و بدون اراده این مأموریت را بانجام برساند ، در صورتیکه خود استعمار و استعمار گران این نویسندگان و این آزاد فکran را بخوبی میشناسد و ارزش خدماتی را که در گمراه ساختن ملت ها انجام میدهند بهتر از خود آنان میداند و همه کس میداند که چگونه جوانان ملت ها را با بحث و گفتگو درباره بهجت و سرور و عیاشی و شاد کامی مشغول میسازند ، و بهمین جهت پاداش بسزائی از طرف استعمار گران نسبت بنوع و مقدار خدماتیکه در مجله ها و روزنامه ها و کتابها منتشر میکنند و یا در سازمانهای دولتی بکرسی مینشانند دریافت میدارند ، و این خدمت گذاران از دو حال بیرون نیستند یا از اهل مکر و حيله و از سر سپردگان استعمارند و یا غفلت زده و فریب خورده اند ، قصد آنان خدمت با استعمار نیست و لکن در خارج کردارشان بنفع استعمار انجام میگردد ، گاهی میگویند بوضع

زنان متمدن غربی بادقت نگاه کنید، ببینید چگونه در جامعه از یکمقام پستی بمقام ارجمندی رسیده اند، و چگونه از آن ذلت جان سوز بدر آمده و خود را بکاروان بشریت رسانده و وظیفه خود را بطور شایسته انجام میدهند، ما در سابق از این آزادی تحت عنوان زن در اسلام بتفصیل سخن گفتیم، و اینجا نیز اضافه میکنیم که مسلماً بیرون جستن زن از محیط زندگی خانوادگی برای بدست آوردن کار و ظاهر شدن آن در مظاهر اجتماعی برای وی تجربه‌هایی اندوخته و جرئت بیشتری داده و بر احساسات و طنازی او افزوده است، و بطور بقین اگر بکارهای مهم و باارزش مادری و تربیت فرزندان خود مشغول میشد هرگز باین اندازه پروائی نمیرسید، و هیچگاه نمیتوانست تا این حد طنازی و دلربائی کسب نماید.

همه این مطالب صحیح است اما ما از روشنفکران و طرفداران زن میپرسیم که آیا واقعاً این جرئت و خودنمائی چیزی برهستی و شخصیت زن افزوده است؟ و یا شخصیت او را از جهتی در ظاهر بالا برده؟ و لکن بهمان نسبت واقعاً از جهات دیگری ارزش‌های زیادی را از دستش گرفته است؟ و باز هم بتکرار میپرسیم آیا این جسارت و خیره سری چیزی را باارزش و آبروی اجتماعی زن بخاطر وی افزوده است؟ و یا بخاطر این است که بانسان دادن اندک سودی سرمایه‌هستی را از دستش بگیرد. بلی جای گفتگو نیست که زن در عالم غرب برای مرد رفیق شایسته و یار صدیق است، **از احساسات عاشقانه و نیازمندیهای کامیابی او با جان و دل استقبال و در آسان نمودن پاره مشکلات باوی همکاری میکند**، اما باوجود این از انجام وظیفه یک همسر شایسته و مادر مهربان عاجز است و در انکار کردن

این حقیقت ناله های تبارداران تمدن پرستان روز و طرفداران سینه چاك جامعه زنان بی فایده است، زیرا اینك حقایق آمار رسمی کشور آمریکا بر صدق گفتار ما شاهد است که در آنجا مطابق آمار رسمی دولت نسبت طلاق به چهل در صد بالغ گردیده و البته این نسبت بزرگ از آینده خطرناکی نوید میدهد و از انحلال روابط زناشویی و سازمان خانوادگی حکایت میکند، گرچه در اروپا نسبت طلاق از آمریکا کمتر است ولی رفیق گرفتن و عاشق جستجو کردن يك کار معمولی و رسمی و در میان مردم اروپائی معروف است، پس اگر زنان امریکائی و یا اروپائی همه کاردان و شایسته بودند باین معنی که میتوانند در تشکیل يك خانواده و رعایت آن استقلالی بدست آورند هر گز این قدر طلاق در آمریکا و این همه فرار از خانه و خانواده و زناشویی در اروپا دیده نمیشد،

و اما وظیفه درخشان مادری که درباره آن بتفصیل گفتگو کردیم و گفتیم که مشغول شدن زن بکار های خارج از وظیفه خود چه زیانهای جبران ناپذیری در بر دارد و آن همان است که زن امروزی را بخود مشغول ساخته و دیگر فرصت نمیدهد که او بوظایف مادری قیام نماید، زیرا زنیکه از فشار کار خسته و فرسوده شده دیگر در اعصاب خود تاب و توان انجام وظیفه مادری نخواهد یافت، و در وجودش استقبال زحمات بیش از این نخواهد شناخت، در اینجا باز از روشنفکران امروز میپرسیم؛ که آیا مجموع سازمان بشریت با قطع نظر از عیاشی و خوشگذرانی تاکنون در این اختلاط سودی برده است؟ آیا راه یافتن چند نفر زن در پارلمانها، وزارت خانهها، و سازمانهای دولتی در عالم چیزی از این همه مشکلات جهانی را آسان نموده است؟ آیا شرکت جستن هزارها و میلیونها

زن در کارخانه‌ها، تجارتخانه‌ها، هتل‌ها، مهمانخانه‌ها، کافه رستورانها و در همه جا تا کنون باریر از روی دوش این جامعه برداشته است؛ آیا برای زن جز خطا به خواندن در پارلمانها و یا انجام دادن وظایف اداری در اجتماع و وظیفه‌ای نیست که در انجام آن بکوشد؟ هنگامیکه زن بوظیفه درخشان مادری قیام و فرزندان خود را یعنی زنان و مردان درستکار جامعه آینده را روی هدف صحیح تربیت کند و از میان آنان خدمت گذاران صدیق وطن بجامعه بشریت تحویل بدهد، بشر درستکار و فرزندان لایقی پرورش بدهد، که هرگز انحرافات روحی و اخلاقی نتواند آنان را فاسد و فرسوده بسازد، باز هم این مادر در اجتماع انسانیت وظیفه خود را انجام نداده است؟ آری صحیح است که زن از کف زدن پارلمانیان در حال خطابه او و از باز شدن دهان تماشاچیان تا بنا گوش در سالونهای رقص، و از تملق و چاپلوسی رهگذران و از بدرقه کردن چشم چرانیان و اندام نیمه عریان او، سرمست و خمار و سرشار از نشاط میگردد، اما این مستی موقت و این نشاط زود گذر نتیجه‌ای جز این ندارد که يك عده کودکان بی مادر و محروم از عواطف بشریت در جامعه پیدا شوند و در اثر آن عده نیز عنصر دوستی و محبت و درستکاری را که لنگر توازن و کنترل شهوات است از دست بدهند، آری عاطفه انسانی و نوع دوستی یگانه عاملی است که شهوت فتنه انگیزی و خوی درندگی را در نهاد بشر تعدیل و حس آلام خود پسندی و خود خواهی را تسکین میدهد، بدیهی است که این بذرمحبت را جز مادر کسی نمیتواند در نفوس بشر بکارد، روح بی پایان مادر است که فرزندان بشریت هستی و شخصیت می بخشد، پس ماحق نداریم این اندازه درباره زن سختگیری کنیم و او را از لذتهای

زندگی و کسب شخصیت فردی محروم بسازیم، آخر کی و کجا عوامل زندگی بما اجازه داده که همگی چه زن و چه مرد خودسرانه و مطابق دلخواه خود از لذائذ زندگی بدون قید و شرط کامیاب شویم و بپسند خاطر و هوای نفس خود، همه جا اظهار وجود و ابراز شخصیت بنمائیم، و قانون طبیعی عالم را برهم بزنیم، آری وقتی که بشر بنده حلقه بگوش حس خود خواهی و خودکامی شود و عنان گسیختگی و بی بند و باری را شعار خود سازد و بی ملاحظه دائم در پی شهوت پرستی روان شود و بخواهد در همه جا همه لذت‌های جهان بدون حساب در اختیار او باشد، هیچ میدانیم که در وضع اجتماعی و سر نوشت زندگی با چه حادثه‌های تلخی روبرو خواهیم شد؟ آیا نه چنین است که در اثر این بی بند و باری چه نسل‌های بدبخت و ناتوان و چه فرزندان بی حس و اراده از مایادگار خواهد ماند؟ مسلماً باعث بدبختی و بیچارگی نسل آینده خود سری و انحراف ما بوده و وبال آن‌همه تلخکامی و بدبختی‌ها بعهده وجدان ما خواهد بود؟ آیا اجتماع آن نسل تیره روز گاراز زنان و مردان تبه کار تشکیل نخواهد شد؟ آیا داستان مساوات حقوق زن برای ابد در عرصه زندگی بحال بشریت سودمند است؟ آیا سزاوار است که بعضی افراد زنان تا عمر دارد در کامرانی و خوشگذرانی و عیاشی افراط کند؟ و سایر افرادش در نسل‌ها و قرن‌های آینده از همه چیز محروم بماند؟ آیا این برای اسلام عیب است که بشریت در نظر حکیمان آن مانند یک رشته زنجیر ناگسستنی و افراد بشر در نظرش یکسان است که زمانی بزمانی، و گروهی بگروهی فرونی ندارد، و در بهره برداری از محصول انسانیت در گذشته و آینده و حال همه را یکسان شرکت داده و هیچ وقت سعادت عده‌ای را فدای

شہوت رانی و ہوسبازی دیگران نمیسازد.

بلکہ عیب اسلام بودا اگر استفادہ از لذائذ راتحت ہمہ عنوانها در
ہمہ ادوار برای بشر تحریم و از جنبش های فطری جلو گیری مینمود، تا ہیچ
وقت بشر نتواند احتیاجات خود را بر طرف سازد، آیا واقعاً اسلام میتواند چنین
کلر خلاقی را انجام بدهد؟ در فصل آیندہ نیز در این بارہ بتفصیل سخن خواهیم
گفت

اسلام و تمدن امروز

روشنفکران از وقتی که با تمدن امروز آشنا شده اند از راه اعتراض بمسلمانان میگویند: ای مسلمانها آیا میخواهید ما را هزار سال بعقب برگردانید؟ میخواهید دوباره بعد چادر نشینی و بیابان گردی عودت بدهید؟ واقعاً که اسلام شایسته آن پابرهنگان خشن، و سزاوار آن اعراب وحشی خونخوار هزار سال پیش است، و با حال بیابان گردی و چادر نشینی که بادیه نشینان آنروز عادت داشتند سازگار است، اما باید ببینیم در این عصر تمدن و در این روزگار ترقی که فکر بشر آنروز از درکش ناتوان بود در عصر هواپیمای صوت شکن و بمبهای اتمی و هیدروژنی و خلاصه در عصر موشکهای فلک پیما و اقمار کیهان نورد و سینماهای سه بعدی باز هم اسلام لازم است؟ حقیقتاً که اسلام يك دین جامد و بی خیر است، و با ترقی و تمدن نو بنیاد امروز ابداً سازگار نیست، اگر بخواهیم ماهم مانند سایر مخلوقات خدا از تمدن روز بهره برداریم بجز دور انداختن و بایگانی کردن

اسلام چاره نیست ، این شبهه جاهلانه يك فرد انگلیسی روشنفکر را
بیادم آورد که مدت دو سال با فرستادگان سازمان ملل متحد در کشور
مصر بعنوان مستشار و کارشناس کشاورزی در بالا بردن سطح زندگی
کشاورزان مصری خدمت میکرد ، آری این هیئت بین المللی باین منظور بمصر
آمده بودند که بکشاورزان مصری بفهمانند که سرمایه داران مغرب زمین
ودولت های سرمایه داری جهان غرب ، آنها را فقط برای رضای خدا و
بخاطر خوشنودی پروردگار شرق و غرب دوست دارند !! و هرگز برای
تثبیت پایه های استعمار اقتصادی در این سرزمین قدم رنجه نفرموده اند !!
و چون این مهمانان ناخوانده بین المللی زبان ملت میزبان خود را نمیدانستند!
با زبان صاحب خانه ای که از صمیم قلب دوستش داشتند آشنا نبودند !!
بناچار حکومت وقت مترجمی میخواست که مطالب مهمان و میزبان را
يك دیگر برساند ، و رابطه الفت دوستان باشد ، خوش بختانه یا بدبختانه
قرعه فال بنام من بیچاره زدند ، و از طرف دولت مصر با همکاری این
روشنفکر انگلیسی مأمور شدم ، و از ساعتیکه باوی برخورددم با صراحت
لهجه وی پرده آغاز سخن کردم ، و فاش بدو گفتم که ما مصریان نه تنها
شما را دوست نداریم بلکه از صمیم قلب از شما بیزاریم !! تا وقتیکه آرتش
شما در هر نقطه ای از مشرق زمین فرود آمده و بویران کردن آنجا مشغول است
ما هم در عداوت و دشمنی شما پایدارتر خواهیم بود ! هم شما را دشمن
میداریم و هم امریکای شما را !! و هم ملت های هم پیمان شما را ! زیرا که
بدون جهت کشور مصر را تصرف کرده اید ! و بعلاوه از داستان فلسطین از
دست شما دلی پراز خونابه داریم و هم چنین هر شهر و دیاری که قدم های
استعمار آمیز شما بدانجا برسد ما را خشمگین تر میسازد ! وقتی آن مرد

این سخنان ناشنیدنی را از من شنید، مدتی خیره خیره بسویم نگاه کرد سپس بر گشت بالحن خیلی آمرانه پرسید آیا تو کمونیستی؟ گفتم که هیئات من يك فرد مسلمانم و بخوبی میدانم که نظام اسلام خیلی بهتر از تمدن سرمایه داری شماست، در دنیای غرب، و هم چنین برتر از تشکیلات دامنهدار کمونیستی شما است در عالم شرق، و باز یقین دارم که اسلام بی مانندترین نظامی است که تا امروز بدست بشریت رسیده، زیرا که همه راهبای سعادت و خیر زندگی را دارا است و تمام دردهای بشر را با روح طبیبانه خود علاج میکند، نزدیک سه ساعت این گفتگو در میان ما ادامه داشت و سرانجام گفت گاهی میبینم از اسلام حقی و حقیقتی را بیان میکنی اما چکنم که نمیتوانم از فواید تمدن امروز محروم بمانم، زیرا خیلی مشتاقم که با هواپیماهای فلک شکاف سفر کنم و در رادیو بنغمه های دلنواز موسیقی گوش بدهم متعجبانه باو گفتم چه ترا از لذاثر تمدن امروز باز میدارد؟ در پاسخم گفت مگر اقتضای اسلام شما این نیست که من بزندگی چادر نشینی و بیابان گردی برگردم و با آن ابزار وحشیانه صحرانشینی زندگی کنم!! این بود خلاصه پندار این مهمان ناخوانده .

اما بدیهی است که این يك شبهه جاهلانه است که اگر کسی اندک اطلاعی از تاریخ اسلام داشته باشد هرگز باین گونه مطالب ناجوانمردانه اعتنا نمیکند، آخر کی و کجا و در چه تاریخی اسلام از پیشرفت ترقی و تمدن بشر مانع بوده است؟ واقعاً اسلام در محیطی پراز جهل و نادانی فرود آمده در میان ملتی نازل شد که از اول نیمی از آن در جهالت و نادانی و درشت

خوئی و بی رحمی بمقامی رسیده بودند که قرآن^۱ پراز رحمت در باره آنها میگوید «اعراب بادیه نشین از نظر کفروبت پرستی و ایجاد تفرقه و نفاق از هر ملتی سخت گیر تر و پافشارترند و سزاوارند که حدود آنچه را که خدا بر پیامبرش فرستاده ندانند» بنابراین بزرگترین معجزه اسلام است که از این ملت غلاظ و شداد و از این بشر خارج از صف انسانیت يك ملت برجسته در صفات آدمیت ساخت و بجامعه بشر تحویل داد، از این قوم وحشی ملتی ساخت که تنها برستگاری و خداشناسی خود قناعت نکردند بلکه از آن محیط پست حیوانیت خود را بافق عالی انسانیت رساندند و سرانجام با نجا رسیدند که هر يك در مقام خود راهنمایان و رهبران برازنده عالم بشریت گردیدند، و در همه نقاط جهان مردم را برستگاری و خداشناسی خواندند، و تنها این موضوع تاریخی دلیل محکم و برهان روشنی است که در این دین بی نظیر چه نیرو و قدرت فوق العاده ای نهفته است و چگونه مردم را بسوی پیش رفت تمدن و ترقی و تهذیب نفوس سوق میدهد.

ولكن اسلام تنها باین کردار جوانمردانه و شکست ناپذیر در

داخل نفوس بشر اکتفا نکرده در صورتیکه خود این عمل يك اقدام حکیمانه است، پرازش و سزاوار زحمت و کوشش، و شایسته است که بروح و روان مردم آمیخته گردد، زیرا که آخرین هدف هر تمدنی فقط همین يك عمل تهذیب نفوس است و بس، آری اسلام باین تهذیب عمیق در داخل نفوس که خود در افکار و وجدان بشر تأثیر بسزائی دارد اکتفا نکرد، بلکه تمام منابع تمدن را که مردم برای رسیدن بآن کوشش کرده و رنجهای فراوان میبرند و حتی آن را بزرگترین سرمایه زندگی میدانند بتهذیب

نفوس ضمیمه ساخت ، زیرا همه ابزار تمدن و ترقی را که در کشورهای مفتوحه در مصر و ایران و در ممالک روم پیدا میکرد مادام که با عقیده یکتا پرستی و خداشناسی اسلام مخالف نبود قبول و امضا مینمود، و هرگز مردم را از رساندن خیر لازم برای بندگان خدا منصرف نمیساخت، و از آن همه جنبش های علمی که در کشور یونان پدید آمده بود مانند علم طب و ستاره شناسی و علوم ریاضی و طبیعی و شیمی و فلسفی با آغوش باز استقبال نموده، و همه جا آنها را برسمیت شناخت و هر روز صفحات جدید و درخشانتری بر آن علوم افزود، که همه حکایت از افکار عمیق و کوشش بی پایان مسلمانان در طلب دانش میکرد، و نیز همه اینها بارزترین دلیل است که مسلمانها تا چه حد از صمیم قلب بعلم و دانش علاقمند بوده و چه اندازه در تحصیل فضل و کمال کوشش ها بکار میبردند ، بطوریکه نمونه بارز و نتیجه آن تلاشها در اندک زمانی در اندلس تازه مسلمان بخوبی نمایان شد، و این همان جنبش علمی است که نهضت اروپای نو بنیاد از هر سو با تمام قوا بر علیه پیروزیهای درخشان علمی و صنعتی آن بسیج شد، و با وجود این حقیقت انکار ناپذیر هم اکنون باید دید کی و کجا اسلام بروی تمدن سعادت مندانه بشریت شمشیر کشیده و مانع از پیش رفت آن شده است، اما مقام و موقعیت اسلام در برابر تمدن غربی امروز که در همه جا معمول است مانند موقعیت آنست در برابر سایر تمدن های قبل از اسلام، هر آنچه قابل پذیرش و خیر عموم بشر در آنست و باقوانین حکیمانانه اش مخالف نیست ، آنرا برسمیت میشناسد و هر آنچه بضرر و زیان مردم و مایه شرو فساد است غیر قانونی و مردودش میداند ، پس با توجه باین حقیقت روشن پیدا است که اسلام هرگز بشریت را بگوشه گیری و عزلت گزینی مادی و

معنوی دعوت نکرده و نخواهد کرد، و همچنین با سایر تمدنها عداوت شخصی و ملی و دینی اظهار ننموده و نخواهد نمود، زیرا که اسلام بوحدت بشریت ایمان دارد و معتقد است که رگها و ریشهها و شاخه های این سرو آزاد، از هر جهت بایکدیگری پیوند ناگسستنی دارد .

اکنون که این حقیقت روشن شد دیگر جای ترس و هراسی نیست که دعوت حق اسلام در مقابل آثار مضرة تمدن امروز مقاومت و در برابر بعضی نیروهای زیان آورش مخالفت بنماید ، چنانکه بعضی بی خردان تحصیل کرده و روشنفکران بی فکر امروزی در این مورد اظهار ناراحتی میکنند ، و تا کنون مسلمانها شرط نکرده اند که روی پوست تمام ابزار زندگی باید بسم الله نوشته شود ، تا آنان در منازل و مزرعه ها و کارخانجات و سایر شئون زندگی خود آنها را بکار ببندند، بلکه برای مسلمانان این افتخار بس است که همه وسائل زندگی را در جهان بنام خدا و بیاد خدا و در راه خدا استخدام بکنند، آخرین ابزار موجود در اصل خود ممکن نیست که دارای دین و آئین و وطن مخصوص و یا از جنس بخصوصی باشد، بلکه بزرگترین هدف از بکار انداختن آنها این است که در تمام مراحل زندگی هر يك بسهم خود تأثیری داشته باشد ، تا امور حیات اجتماعی و انفرادی بشریت سعادت مندانه پیش برود، مثلاً وسیله دفاعی در اصل يك مخلوق بشری و دارای هیچگونه عنوانی نیست، اما اگر همین وسیله بی - عنوان را تودر سر کوبی مردم بی گناه بکار ببری بطور یقین مسلمان نیستی، و از زمره این گروه بیرونی ؛ بلی در نظام بی مانند اسلام شرط بکار بردن آن این است که یا برای دفاع از تجاوز دشمن مهاجم و یا برای احقاق حق و بزرگداشت نام خدا بکار آید ، و هم چنین سینما در اصل يك اختراع

بشری است و دارای عنوان مخصوصی نبوده و نمیتوانی مسلمان باشی و این ابزار فرهنگی را در خدمت بعالم بشریت و در نشان دادن عاطفه‌های پاک و بی‌آلایش انسانیت واقعی و نمایش کوشش‌های ارزنده مردان زنده در راه خیر و سعادت کاروان فرزندان آدم و حوا استخدام کنی، اما مسلماً از صف پر عظمت مسلمانان خارجی اگر همین سینما را در نمایش جسمهای برهنه شهوت‌زا و شهوت‌های رسواکننده و در نشان دادن انسانیت‌های آلوده بفساد اخلاقی و روحی و فکری بکاربندی، زیرا که تنها عیب این فیلم‌های شهوت‌انگیز این نیست که بازارهای جهان‌را پر کرده و اقتصاد عالم را بنا بودی تهدید و فضای آنرا با برانگیختن غبار غرائز شهوات آلوده میسازد، بلکه از همه مهم‌تر این است که زندگی بشر را بی‌ارزش و این سرمایه‌جاودانی را در هدف‌های پست و سفیهانه محصور میکند، که هرگز ممکن نیست سازگار با روح بشریت گردد، و همچنین دعوت اسلامی هیچگاه مانع از پیش رفت افکار بشر نبوده، افکاری که از هر بشری و در هر نقطه روی زمین ظاهر شود در نظر اسلام دارای ارزش بوده و تا ابد هم خواهد بود، بنابراین هر تجربه عاقلانه که برای تغذیه روح و تقویت نیروی بشرفید و سازگار است در نظر اسلام باید مسلمانان آنرا آزمایش نموده و در راه سعادت مردم بکار اندازند، آری این فرمان لازم الاجرای جهانی را پیامر هوشمند اسلام صادر کرد، و با صدورش تحصیل علم و دانش را برای همه افراد آدمی واجب ملی و همگانی اعلام نمود، در این فرمان حکیمانه میگوید که

« آموختن علم و فرا گرفتن هنر برای اولاد آدم واجب است »

و بدیهی است علمی که در این فرمان بیان شده بدون قید و شرط است و بهمه علوم شامل است، پس بخوبی پیداست، که دعوت پیامبر روشن‌ضمیر

اسلام شامل همه علوم و ایزار و مقدمات آنست ، هیئات که ما از آن بترسیم!!
که اسلام در مقابل پاره ای از مظاهر تمدن امروز قرار بگیرد، و با این اقدام
سود بیش تری را بجامعه انسانیّت برساند ، آری اگر تمدن تنها شراب و
قمار و قمار بازی و باده پیمائی و رسوائی اخلاقی و بکار انداختن نیروی ناپاک
استعمار و تصویب قوانین بردگی است تحت هر عنوانی که باشد مسلماً
اسلام از آن بیزار است ، و واقعاً در مقابل چنین تمدن خود سر نیرو
پیاده کرده ، و با تمام وسائل موجود بر علیه آن قیام نموده و نامیتواند مردم
را از آن پرتگاه مرگ بارتجات خواهد داد ، زنده باد اسلام، و مرگ بر-
این تمدن تمدن نمای عالم گیر و رسوا کننده .

دین و اختناق غرایز

امروز روشن فکران میگویند: ای مردم بخود آئید و ببینید روان پزشکان دنیای غرب از دین چهها میگویند؟ میگویند دین نشاط زندگی انسان را افسرده و در اثر دردك جرم و پی بردن بعاقبت شوم گناه، محیط زندگی را دائم تیره میسازد. و دردك جرم کیفر يك معنائی است که فقط بردینداران پیروز است، همیشه چنین گمان میکنند که هر خطائی از انسان سرزنش علاج ناپذیر است، و بجز با خودداری از لذتهای گوارای زندگی و بال جرم پاك شدنی نیست، و سرزمین اروپا نیز مدتی در اثر گرویدن بدین و آئین در تاریکی و گرداب جهل و نادانی فرو رفته بود، اکنون که باتدبیر عقل قیود بی ارزش دین را پاره کرد، و خود را از زیر بار مسئولیت ننگین دین رها ساخت و تا وجدانش واقعاً از قید دین آزاد شد، در میدان کار و تولید آزادانه این همه پیشرفت که آثارش در تمام نقاط جهان از دور و نزدیک محسوس و نمایان گردید!! آیا با دیدن این تجربههای تلخ و شیرین باز میخواهید بسوی

دین بر گردید؟ آیامی خواهید وجدانهای که باز حمت فراوان و باچشیدن تلخیهای زیاد از قید دین و آئین آزاد کرده ایم باز هم بزنجیر بکشیم؟ ما متمدنین عصر حاضریم، ما پیشروان کاروان تمدنیم، هر گز این کار ناستوده را انجام نمیدهیم، ما که باعقبه زمان پیشرفتیم، هرگز بعقب بر نمی گردیم، شما میخواهید زندگی شیرین این جوانان هوشمند مکتب تمدن را با گرویدن بدین تلخ و ناگوار بسازید، و عمر گرانبهای آنان را بهدر دهید، هر چه دیدید و بهر چه رسیدید بگوئید این حلال و آن حرام است و در انجام فلان عمل ثواب و پاداش نیک و در اقدام بفلان کار کیفر و عذاب است، این خلاصه ایراد و خرده گیری روشنفکران است در این قسمت.

ما اکنون اروپا را بحال خود میگذاریم تا درباره دین خود هر چه می- خواهد بگوید، در این مقام برای ما مهم نیست که آن را تصدیق و یا تکذیب کنیم، زیرا که مادر این فصل از همه ادیان گفتگو نداریم، فقط وظیفه ما این است که در مقابل هر گونه یاوه سرائی و هرزه گوئی از حریم پاک اسلام دفاع نمائیم، و پیش از آنکه بگوئیم اسلام بساط نشاط زندگی انسان را واژگون میسازد یا نمی سازد، و عبارت دیگر قبل آنکه بدانیم اسلام غریزه های فطری شخص مسلمان را دچار بحران اختناق میکند یا نمیکند، و پیروی از آئین اسلام موجب افسردگی روح مسلمان میشود و یا نمیشود سزاوار است که اول با حقیقت معنای اختناق غرایز آشنا شویم، زیرا که فهمیدن آن برای مردم تحصیل کرده و روشنفکر خیلی مشکل است، تا چه رسد بمردم عادی و کم تجربه.

برای روشن شدن مطلب باید بدانیم که اختناق غرایز این نیست که انسان از انجام اعمال غریزه و از بکار انداختن نیروی نشاط زندگی

خودداری نماید، چنانکه اکثر روشنفکران امروز دارای این عقیده اند. بلکه اختناق یکنوع عارضه روحی و کسالت داخلی است و هنگامی بروز میکند که انسان اصول و مقتضیات غرایز و تحریکات نشاط آمیز نیروهای فطری رازش و ناپاک بداند، و درد دادگاه وجدانش چنان حکم کند که این تحریکات فطری حتی جایز نیست بصفحه خاطرهم راه یابد، و یافکر بشر را بخود مشغول سازد، بدیهی است که اختناق باین معنی يك مسئله است مربوط بحسّ لاشعوری، و ناخودآگاهی، و علاجهش بسیار مشکل است، حتی انجام دادن عمل غریزه نیز از علاج این بیماری جان سوز عاجز است، زیرا شخصیکه مبتلای باین مرض است چنین میپندارد که عمل غریزه يك کار زشت است، و سزاوارشان آدمی نیست که کار زشت از وی سر بزنند، شخصی است که در عالم جز اختناق چیزی نمیپسندد، انسانی است که همه چیز را واژگونه می بیند، گرچه روزی بیست بار هم خودمرتکب همان عمل گردد، و چون دارای این پندار است اینگونه عوارض روحی و انقلاب درونی همیشه در نهادش آماده است، و در میان شخص بیمار و اعمالش دائم مانع است، و بدیهی است که این واکنشها هم در عالم خودآگاهی و هم در محیط ناخودآگاهی خواه ناخواه این اضطرابات روحی و انحرافات روانی را پرورش داد و همه چیز را در نظر انسان مبتلا پلید و ناپاک خواهد ساخت، پوشیده نماند که این تفسیر را ما از خود نمیگوئیم؛ خود فروید که پدر روان شناسی عصر حاضر است، شخصی است که همه جهات زندگی علمی خود را در جستجوی اینگونه مباحث پایان رساند، و عمر گرانمایه خود را در تحقیق اینگونه مطالب فدا کرد، و چون بعقیده فروید دین است که بساط نشاط عالم بشریت را واژگون ساخته و روح بشر را از سیرش منحرف نموده، و غریزه زندگی

نشاط آمیز را در نهاد انسان می‌پیراند، زیرا فروید در صفحه ۸۲ از کتاب خود بنام ۱ چنین می‌گوید واجب و لازم است که ما فرق بگذاریم در میان اختناق و لاشعوری و ناخود آگاهی، و میان خودداری و بکار بستن نیروی غرائز و عبارت دیگر فرق است در میان درك نکردن و انجام ندادن عمل غریزه و درك نمودن و خودداری کردن از آن از روی فهم و آگاهی، و بدیهی است که صورت دوم فقط حبس نیروی فعاله و منتظر خدمت نمودن کارمندان عالی رتبه غریزه حیوانی است، اکنون دانستیم که اختناق عبارت است از ناپاك و پلید دانستن تحریکات غریزه ای، و فقط خودداری، از نیروی شهوات و تعطیل نمودن فعالیت غرایز تا وقت معین، اختناق نیست. لازم است که درباره اختناق غرائز در اسلام گفتگو کنیم. این نکته قابل انکار نیست که در میان همه ادیان و نظامهای جهان هیچ دین و آئینی در برسمیت شناختن غرایز فطری و در تهذیب اصول و تحریکات آن در فکر و وجدان بشر صحیح تر و روشن بیان تر از دین اسلام وجود ندارد. قرآن می‌فرماید ۲

«برای بشر حب شهوات خوش آیند و خوش نمای فطری آفریده شده و بصورت زیبا مزین گردیده، مانند زنان و فرزندان و گنجینه های انباشته از طلا و نقره و مرکب های مخصوص و چهارپایان فراوان و گشتزارهای نشاط انگیز»

در این میان همه شهوات را بسیج کرده و اعتراف دارد که آنها يك امر واقع و يك عمل انجام شده است و برای مردم مزین و خوش آیند گردیده بطوری که جای اعتراضی در آن نیست، و هر گز احساس کنند گان شهوات را نباید ملامت کرد، آری درست است که اسلام هیچگاه اجازه نداده و

نخواهد داد که کاروان بشریت با اشاره و فرماندهی شهوات نامشروع بهر
 سواران شود، تا آنجا که افراد بردگان حلقه بگوش دیو شهوت گردیده
 و عنان اختیار از دست بدهند، زیرا که با این وضع آشفته مسلماً زندگی
 گوار نخواهد بود و بطور یقین بشریت از احراز نیروی طبیعت و قوای فطرت
 خود ناتوان خواهد بود، آن چنان طبیعتی که هدفش پیشرفت دائم است
 و همیشه بالاترین مقام زندگی مقصود است، بلی هنگامیکه این طبیعت
 پر عظمت و این اصل تابناک فطرت در مقابل لذتهای نامشروع شهوانی و
 کامرانی آزاد، مانند بردگان دست بسینه و گوش بفرمان ایستاده دیگر
 همه قوای خود را از دست داده، و بتدریج تا ابد در منجلا ب حیوانیت سقوط
 و در غرقاب شهوات دست و پا خواهد زد، البته اسلام ب مردم اجازه نمیدهد
 که در عالم حیوانیت سقوط نموده و بزندگان حیوانی خوب گیرند، و لکن
 فرق بزرگی است میان این معنی و میان اختناق غرائز بطور ناخود آگاهی،
 و بعبارت دیگر فرق است میان اینکه انسان از اول اصول غرائز را پلید
 و ناباک بداند و میان اینکه برای رسیدن به هدف و عظمت و اشتیاق به عالم قدس
 و تقوی با احساسات شهوانی اندکی بی اعتنائی و مدتی از فرامین شهوت
 سرپیچی نماید، بر همگان روشن است که راه و روش اسلام درباره رفتار با
 نفس انسانیت از اول اینست که همه شهوات را از نظر اصول کلی برسمیت
 بشناسد، و چون در بکار انداختن تحریکات غرائز عنایت کامل دارد، هرگز
 نمیخواهد که این نیروی نشاط آمیز فطرت در کنج تاریک زندان لاشعوری
 و ناخود آگاهی محبوس بماند، و پس از برسمیت شناختن آن در حدود
 مقررات عاقلانه برای بهره برداری و کامیابی از لذتهای شهوات، راهی
 مقرر نموده و برای اجرای برنامه عملیات غرائز اجازه رسمی تصویب کرده

و با کمال دقت در کارش راهنمایی لازم مبذول میدارد، و در همه جا و همه وقت از وقوع در ضرر فردی و اجتماعی جلوگیری مینماید، و فرد و اجتماع نیز در نظرش دارای احترام یکسان است، البته زیانیکه از افراط در شهوت پرستی متوجه فرد میگردد این است که نیروی زندگانی و نشاط انسانی خود را پیش از وقت طبیعی نابود سازد، و بطوری اسیر دیو شهوت شود که شغل رسمی او شهوت پرستی و عالیتیرین مقصدش شهوترانی گردد، و سرانجام همه کردارش در اندک زمانی تبدیل بعذاب دائمی و درد بی درمان شده و بصورت يك ازدهای گرسنه و بی آرام نمودار شود، که دائم برای بلعیدن شکارش آماده پیکار است، و زیانیکه از ناحیه شهوت رانی با اجتماع میرسد اینست که علاوه بر ویران ساختن کانون خانواده و از هم گسیختن روابط اجتماع عمومی و تبدیل نمودن آن با اجتماعات کوچک و متفرقه که هرگز هدف مشترکی ندارند، و هیچگاه رابطه اتحادی میان آنها پدید نمیآید، همانسان که قرآن کریم از این گونه اجتماعات بی ربط و بی هدف سخن میگوید. میفرماید «از دور آنان را متحد و یگرننگ میننداری و حال آنکه دلهای آنان پراکنده و از هدف مشترك دور است، و بعبارت دیگر دور نمای يك اجتماع سالم و در واقع دشمن جان یکدیگرند، بطوریکه دست یافتن بآنان خیلی سهل و ازین بردنشان بسیار آسان است» چنانکه برای ملت عیاش و خوشگذران فرانسه اتفاق افتاد، آری ملت فرانسه آن نیروی سرشار و آن قدرت نشاط آمیز زندگی که **آفریدگار جهان** در هدف عالی خلقت برای رسیدن اجتماع بشر بهدفعهای فراوان زندگانی آفریده است، در يك هدف ناچیز نابود ساخت، و در همین حدودیکه از این زبانهای هستی سوز جلوگیری کند اسلام استفاده از لذائذ پاکیزه و مشروع

راجائز میداند ، بلکه بالاتر از این بشر را با فرمان بس آشکار برای بهره برداری از خرمن نشاط زندگی دعوت میکند ، زیرا که قرآن در توییخ و ملامت کسانی که از لذتهای مشروع زندگی چشم پوشیده اند میفرماید ۱ «ای پیامبر هوشمند ما با آن بگو کی حرام کرده آن همه زینت هائی را که خدای مهربان برای بندگان خود آفریده است؟ کی حرام کرده آن همه روزی پاکیزه را که مخصوص بندگان خداست؟» باز میگوید ۲ «ای پیامبر روشن ضمیر مبادا بهره و قسمت خود را از لذتهای دنیا فراهوش کنی» جای دیگر میفرماید ۳ «از روزیهای گوارا که بشما داده ایم بخورید ، بخورید و بیاشامید ولی اسراف نورزید» بلکه با صراحت لهجه و بیان روشن با احساسات جنسی اشاره می کند که مدار بحث و گفتگو از اختناق غرائز در ادیان است ، در این باره بس است که پیامبر بزرگ اسلام میفرماید « ای مردم از دنیاى شماسه چیز خیلی خوش آیند من است: یکی عطر و دیگری بانوان و روشنائی چشم من در نماز است » در این بیان حکیمانه پیامبر اسلام احساسات جنسی را با عطری که پاکیزه ترین رایحه روی زمین است هم طراز شمرده و همچنین بمقام نماز که بهترین ستایش پروردگار و نزدیکترین وسیله تقرب آفریده با فریدگار است نزدیک ساخته ، باز هم آن سفیر کبیر خدا با همین بیان شیرین میفرماید « هنگامیکه مرد با همسرش مشغول عمل غریزه جنسی است در پیشگاه آفریدگارش پاداش نیک میرد» در اینجا مسلمانان از فرط تعجب از جنابش میپرسند ای برگزیده خدا ، مگر یکی از ما وقتی کیسه زهرا گین شهوت خود را خالی میکند باز هم پاداش نیکو دارد ؟ در

۱ - سورة اعراف آیه ۳۲ - ۲ - سورة قصص آیه ۷۷

۳ - سورة اعراف آیه ۱۶۰ - ۱۶۱

پاسخ آنان میفرماید «آیا همان کیسه را اگر در حرام خالی میکرد گناهی نداشت؟» همه گفتند چرا، فرمود «همینطورا گراز راه مشروع باهمسر مشروع خود کنار بیاید اجر خواهد برد» و بمقتضای همین دلایل روشن بی پرده میگویم که **اختناق غرائز و واژگون ساختن نشاط زندگانی در نظام اسلام بوجود نیامده و تا ابد هم نخواهد آمد**، زیرا وقتی که يك جوان مسلمان در خود احساس میکند که رغبت جنسی در وجودش سرشار شده و بحر کت در آمده، هیچ مسلمانی احساسات او را انکار نمیکند، و هم چنین در نهادش موجبی نیست که احساسات نشاط آمیز را ناپاک بداند، تا سرابجام از آن فرار بکند، بلکه فقط یگانه خواسته اسلام از این جوان این است که شهوات خود را بدون اینکه بنیان نشاطش را ویران سازد و در منجلا ب اختناق گرفتارش کند محفوظ و مضبوط نگهدارد، آری با هوشمندی و ارادهٔ نفوذناپذیرش ضبط نماید که در عالم لاشعوری و ناخودآگاهی محبوس نماند، و بعبارت دیگر فعالیت نیروی غریزه جنسی را بطور موقت تعطیل و بوقت مناسبی محول کند، و قبل از وقت هدزونابود نسازد، تا استفادهٔ بهتری بتواند ببرد، و ضبط و خودداری از شهوات باین معنی با اعتراف خود فروید هم اختناق نیست و هیچگونه فشاری نیز با عصاب انسان وارد نمیآید، چنانکه در اختناق میآید، و اینگونه خودداری هیچوقت موجب پدید آمدن عقده های روحی و اضطرابهای روانی نخواهد شد، و بدیهی است که دعوت بخودداری از شهوت نامشروع و نگهداری غریزهٔ جنسی بوقت مناسب از طرف اسلام زور کوئی نبوده و هرگز مقصود اسلام این نیست که مردم را از لذتهای سرشار دنیا محروم نماید، زیرا اینک یگانه شاهد ماتاریخ است، چه در اسلام و چه در غیر اسلام، این شاهد زنده میگوید که

تا کنون هرملتى از کنترل شهواتش عاجز بوده هرگز بر حفظ آبرو و شخصيت خود قادر نبوده است ، تجربه تاريخى نشان ميدهد که هيچ ملتى در انقلابات جهانى و بحرانهاى بين المللى پيروز و پايدار نگشت، مگر آنکه افرادش بر تحمل سختيها خو گرفته و در مقابل رنجها و فشارهاى طاقت فرسا صبور و بردبار بوده اند ، ميتوانستند ارلذتهاى گوارا و کامرانيهاى نشاط آميز چشم بپوشند؛ و يا بوقت مناسب و فرصت آينده محول نمايند، هروقت که مصلحت و ضرورت اقتضا کند ساعتها و روزها و ماهها و بلکه سالها بر اعصاب خود مسلط بوده و ميتوانستند غرائز خود را بخوبى کنترل کنند ، و

حکمت تشريع روزه در اسلام از همين وادى سرچشمه ميگيرد که مسلماً بزرگترين آزمائش مردانگى است، امروز زنان و مردان روشن فکر و باصلاح خودشان آزاد زنان و آزاد مردان، آنانکه براى خارهاى شکوفه نماى تمدن جديد از فرط تعجب تا بنابر گوش دهان باز کرده اند ، چنان گمان برده اند که يك حقيقت نوپديدى را کشف نموده اند ، بى شرمانه ميگويند که اين خرافات چيست؟ که فرزندان آدم را با زردن بدنهای عزيز دعوت ميکند ، و اين مزخرفات چيست که اين اشرف مخلوقات را با گرسنگى و تشنگى شکنجه ميدهد؟ و بمحروميت از خوردنى و آشاميدنى و ساير لذتهاى خوشگوار معتاد ميسازد، و در راه يك آفريدگار نادیده و خدای نا محسوس بمجاهدت و پايدارى تحريص و پيروي کور کورانه از فرمانهاى زور موهومى که هيچگونه هدفى ندارد و اميد دارد، **ولى ما از ملعيان ترقى و از پيروان تمدنیکه پيکره بى بند و بارى و خودسرى است بايد پيرسيم که انسان ناتوان از کنترل خود، در جهان چه ارزش دارد؟ و کسيکه بر اعصابش مسلط نباشد هرگز بحفظ شخصيت و هستى اجتماعى خود قادر**

نخواهد بود . آیا چگونه انسان بمقام انسانیت میرسد ؟ و چگونه میتواند
 بارزش واقعی بشریت پی ببرد ؟ و حال آنکه چند صباحی از کنترل اعصابش
 ناتوان و از حفظ هوای نفس خود عاجز است ، و این بشری اراده چگونه میتواند
 در میدانهای نبرد و در مبارزه با شر و فساد پایداری نماید ؟ آری همه میدانند
 که جهاد و مبارزه با فساد از قهرمانان این میدان محرومیت های زیاد و
 فداکاریهای فراوان میخواهد ، آیا پیروان کمونیسم و کسانی که رهبران و
 مبلغین آنان در ممالک مسلمان نشین مشرق روزه و سایر وظایف دینی را
 که افراد بشر را بضبط نفس و کنترل اعصاب عادت میدهد ، و برای تحمل در
 مقابل سختیها و تلخکامیها آماده میسازد ، دائم مسخره میکنند ، هنوز نمی
 خواهند بفهمند آیا اگر خود کمونیستها بتحمل مشقتهای طاقت سوز عادت
 نداشتند و بدنهای خود را با زجرهای گوناگون در مقابل سختیها آماده
 نمی ساختند میتوانند در جنگ استالین گراد آن پایداری و فداکاری
 شگفت انگیز را از خود نشان بدهند ؟ و در اثر همین آزمایشها بود که آن فدا
 کاری تاریخی را در این جنگ از خود بیادگار گذاشتند ، آری کمونیستها
 نسنجیده و از روی نادانی خودشان را مسخره میکنند و این تمرینهای ورزشی
 را درباره خود قبول دارند ، و هنگامیکه رهبران رژیم کمونیست آنان
 را بفداکاری و جان بازی وادار مینمایند با جان و دل و آغوش باز باستقبال
 مرگ میروند ، و چون دیگران از اوامر پروردگار جهان پیروی میکنند
 و با تمرینهای حکیمانه مذهبی خود را برای جان بازی و فداکاری آماده میسازند
 از طرف کمونیستها مورد مسخره و استهزا قرار میگیرند ، قرآن مسلمانان
 درباره اینگونه مردم دودل و دورو چنین میفرماید « یکسال امر خدا را حلال
 و گوار میدانند و سال دیگر حرام و ناگوارش میخوانند » جای تعجب است

که کمونیستها و قتیکه امر از طرف دولت صادر میگردد، قانونی و حلالش میدانند و با جان و دل با استقبالش میروند، برای اینکه دولت يك نیروی محسوس و وسائل شکنجه و کیفر سریع در اختیار دارد، و اما اگر همین فرمان از طرف خدای دولت و آفریدگار ملت صادر شود با کمال پروئی و وقاحت زیرا گذاشته و استهزا میکنند، بنام مردم متمدن و روشنفکر یک دولت یکبار و دو هوا را در يك کشور تشکیل میدهند و از عاقبت شوم آن نمیترسند،

آیا کدام عبادتی بجز روزه که بمنظور ایجاد روح مقاومت

تشریح شده در اسلام وجود دارد، که وقت مردم را ساعتها با تمرینهای عملی مشغول بسازد؟ آیا نماز و وقت مسلمانان نماز خوان را چه قدر میگیرد؟ آیا همه نمازهایی که در ظرف يك هفته مسلمان میخواند بیش از دیدن يك سئانس سینما و تماشای يك حلقه فیلم وقت او را اشغال مینماید؟ آیا چگونه انسان میتواند نعمت و سعادت تقرب پروردگار و ساعت اتصال با آفریدگار خود را فدا کند آن آفریدگاری که بشر همه نیروی مادی و معنوی را از وی میگیرد و در پرتو لطف و عنایت های او همه موجودات جهان آرامش دلو آسایش خاطر حاصل میکنند؟ چرا؟ بشری که قلبش کانون هدفهای گوناگون است، آن بشری که نفس سرکشش منبع انحرافات است هر چه میخواهد میگوید و هر عمل زشتی را انجام میدهد، اما آن سخنی که کجروان عالم بشریت میگویند: که دین دائم بساط عیش و نشاط پیروان خود را و از گون میسازد در همه وقت و در همه حال در خواب و بیداری با هیولای خطاها و گناهان نابخشودنی آنها را از زندگی نشاط آمیز باز میدارد، این مدعیان بی خبر تا کنون نفهمیده اند که اسلام فرسنگها از این تهمت ها دور است، و تا کنون درك نکرده اند که اسلام در تمام مراحل قبل از یادآوری عذاب و کیفر

عفو و رحمت را در اختیار مسلمانان قرار میدهد، آخر خطا در اسلام يك غول وحشتناك نیست که مردم را از میدان زندگی نشاط آمیز دور بسازد؛ و هم چنین يك تاریکی بر هراس و ظلمت عالم گیری نیست که همیشه آفاق جهان را برای فرزندان آدم و حوا تیره و تاریك نماید، هرگز خطای آدم ابوالبشر بالای سرفرزدانش شمشیر بران نیست، و هیچوقت نیازمند بتقدیم فدا و تطهیر از گناه نبوده و نخواهد بود، قرآن در باره خطا و آمرزش آدم یعنی نخستین خطا و اولین خطا کار بازبان ساده میگوید «آدم پس از خطا و پشیمانی از پروردگارش کلماتی را فرا گرفت و بوسیله آن کلمات توبه اش پذیرفته گردید، و بدر گاه خدا بازگشت» و با همین سادگی و بدون هیچ تشریفاتى اسلام با سایر گناه کاران نیز رفتار مینماید، مسلماً فرزندان او وقتی که مرتکب خطا میشوند مانند پدر از رحمت بی پایان خدا بهره مندند، زیرا که خدای مهربان بطینت آنان از خودشان داناتر است، و بهمین جهت بیرون از محیط قدرت از آنان تکلیف نخواسته و خارج از حدود قدرت از هیچکس حساب نمیکشد، قرآن شیرین سخن میگوید (۱) «خدا هیچکس را بیرون از طاقش با انجام وظیفه مأمور نمیکند و پیامبر حکیم اسلام نیز در این باره چنین میگوید «همه فرزندان آدم خطا کارند و بهترین خطا کاران توبه کارانند» آشنایان قرآن کریم بخوبی میدانند که آیات رحمت و آمرزش و توبه و بازگشت در آن فراوان است، اما ما برای نمونه از میان آنها يك آیه را انتخاب میکنیم، زیرا که دلالتش بر رحمت بی پایان خدا عمیق تر است،

۱- سورة بقره آیه ۳۳

۲- سورة بقره آیه ۲۸۳

۳- سورة آل عمران آیه ۱۳۳-۱۳۴

در این آیه خوش بیان چنین میگوید : ای بندگان گنهگار خدا، بسوی
 آمرزش از جانب پروردگارتان بشتابید، بشتابید بسوی بهشتی که وسعتش مانند
 وسعت آسمانها و زمین است، بهشتی که برای پرهیزکاران و پاکدامنان آماده
 گردیده، آنان کسانی هستند که چون کار زشتی مرتکب شدند و یاد باره
 خودستم رو امیدارند فوراً خدا را یاد کرده و برای آمرزش گناهان خود از
 پروردگارش طلب عفو میکنند، آری جز خدای بزرگ کی میتواند این
 گناهان را بیا مرزد؟ و نیکوکارانی هستند که از روی علم و دانش بکردار زشت
 اصرار نمیورزند، پاداش این گروه خوشکردار از طرف پروردگار آمرزش
 بی پایان و باغهای بهشت است که از زیر درختهای آن نهرهای فراوان
 جاری و آنان در آن بهشت جاودان خواهند بود، و چه نیکو پاداشی است
 پاداش فرمان برادران نیکوکار « بار خدا یا چه بزرگ است دریای رحمت های
 بی کرات در باره بندگان خود، که هر گاه امواج بی پایانش بتلاطم در آید
 گناه گنهکاران را بکام خود فرو میبرد، بار خدا یا انسان عاجز هنگامیکه
 رحمت بی پایان را بالای سر بندگان یکسان می بیند از فرط تأثر عنان اختیار
 از کفش بیرون میرود که کی؟ و کجا؟ و برای چه این ابرهای رحمت بر
 آنان سایه بان است، آنانکه غرق در گناه و غرق در اعمال زشت خویش اند
 چگونه مستوجب این همه آمرزش اند، پاک و پاکیزه خدائی که نه تنها از
 بندگان گنهگارش توبه پذیر است و نه تنها از خطای خطا کاران میگذرد
 بلکه رضایت و خوشنودی خود را بآنان عطا و باعلی ترین درجه پرهیز
 کاران و نیکوکاران میرساند، پاک آفریدگارا!

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

خواننده گرامی آیا پس از مشاهده این همه لطف و رحمت

و شنیدن این همه نویدهای رحمانی باز هم در آمرزش و بخشایش
آفریدگار جهان تردید است؟ و با این همه بشارتهای بی پایان کی و کجا
هیولای عذاب و کیفر نفوس بشر را از سعادت دور کرده و بساط نشاط انسان
را واژگون میسازد؟، خدای مهربان با عنایت مخصوص و آرامش بی پایان از
بندگان خود پذیرائی میکند و همه احترامات را در يك کلمه پرازش که
توبه نام دارد نمایان میسازد، گرچه با توجه باین حقایق روشن دیگر
احتیاجی بدلیل و برهان نمانده که گفته ما را تصدیق نماید، اما با وجود این
يك حدیثی از گفتار حکیمانه پیامبر اسلام یاد میکنیم، زیرا که در این
باره این سخن با عظمت شاهد گرانبھائی است، فرمود: « **بخدائی قسم که**
جانم در دست اوست اگر شما مردم گناه نمی کردید خدا بساط هستی
شما را بر میچید و از نو مردمی می آفرید که گناه می کردند، و طلب آمرزش
مینمودند تا خدای رحیم آنان را غرق در آمرزش میساخت، پس بنا بر این
اینگونه بشر و این گونه بخشش و آمرزش اراده ذاتی پروردگار عالم است،
تا آنانرا بیا مرزد و از خطای خطاکاران بگذرد. و باز كریك آیه شگفت آمیز
دیگر از کلام خدا این بحث را بیایان میرسانیم، چه خوش میگوید
«خدا را با کیفر دادن شما چه حاجت است؟ اگر شما سپاسگذار و مؤمن باشید
زیرا که خدای مهربان خود را کفو دانائی است».

آری خدا را با عذاب کردن مردم چه کار، در صورتیکه خود دوست
دارد آنانرا در دریای رحمتش غرق نماید.

اسلام و آزادی فکر

یکی از روشن فکران در حال مجادله با من گفت تو آزاد فکر نیستی .
گفتمش چرا ؟ .

گفت آیا بوجود خدا ایمان نداری ؟

گفتم چرا .

گفت برای او نماز میخوانی و روزه میگیری ؟

گفتم بلی .

پاسخم داد : نگفتمت که تو آزاد فکر نیستی .

بار دیگر گفتمش چرا ؟

پاسخ داد برای اینکه تو بی چیز موهومی ایمان داری که تا کنون

موجود نگشته !! .

گفتم شما به چه ایمان دارید و بعقیده شما آفریننده هستی وزندگی

کیست ؟ . و خالق جهان چه نام دارد ؟

پاسخم داد طبیعت !! .

گفتمش طبیعت چیست ؟ .

جوابم داد يك نیروی لطیف و پنهانی که دارای حدود و دارای مظاهر و آثاری است که حواس بشر میتواند درك نماید .

گفتم من تا کنون چنان میدانستم که مرا از ایمان بنیروی پنهانی باز میداری تا نیروی آشکار و معلومی را نشانم بدهی، اما حالا که مطلب تبدیل نیروی پنهانی با نیروی پنهان دیگری است، پس چرا خدائیکه من در پرتو عنایتش احساس آرامش میکنم و عافیت و ادرسایهٔ ایمان باو میابم، از دست من میگیری و بجای آن خدای دیگری نشانم میدهی که نه میتواند جوابم را بگوید و نه قادر است صدای نالهٔ مرا بشنود ؟ آری در نظر روشنفکران بی فکر این خلاصه داستان آزادی فکراست و بعقیدهٔ آنان آزادی فکر مساوی بای دینی و کج رفتاری است ، و چون اسلام بای دینی مخالف و بهیچ کس تحت هیچ عنوانی اجازهٔ کج رفتاری نمی دهد یگمان روشنفکران امروز مانع از آزادی فکراست

اگر از این بوزینگان طوطی صفت که درهمه جا تقلید یگانگان

را آلمان مقدس خود میدانند پرسی بی دینی و کج رفتاری در عالم اسلام چه لزومی دارد ؟ با خط غمغیب و شانه های بالا کشیده بسوی اروپا اشاره میکنند !! صحیح است که بی دینی در اروپا رواج دارد اما مربوط بیک رشته علل و اسباب مخصوص محلی است ، هرگز بحساب دین نیست، نباید و نمیتواند درهمه جا تکرار شود، زیرا آن رنگ مخصوص که کلیساهای اروپا بعقیده مسیحیت داده، و بر پیروان دین مسیح تلقین میکرد از يك طرف و سخت گیری از پیشرفت نهضت دانش و آزردن و سوزاندن دانشمندان و تحمیل

نمودن دروغها و خرافات و اوهام بر مردم مسیحی، بنام دین و بنام قانون آسمانی از طرف دیگر، مردم آزاد فکر اروپا را با نکار کردن گفته های کلیسا و فرار از دین و ادار می ساخت، و سرانجام مردم اروپا را در دوراهی پراز حیرت سرگردان گذاشت، یکی سیر طبیعی بشر در ایمان بخدا و دیگری ایمان بحقایق علمی و تجربی، و چون راه خدا شناسی و فطرت ذاتی بشر از طرف کلیسائیان دچار بحران اوهام و خرافات گردیده بود خود بخود فکر طبیعت پرستی در آن محیط پر غوغای گانه راهی بود که میتوانست مردم را از این گرفتاری نجات بدهد، و عاقبت اروپائیان نیز همان راه را انتخاب کردند و عملاً بکلیسا و کلیسائیان گفتند: بگیرید خدای خود را که بوسیله آن ما را غلام زر خرید و بنده حلقه بگوش خود ساختید، و بنام او مالیات های کمر شکن و دیکتاتوری هستی سوزی را با ما تحمیل نمودید، و اوهام و خرافاتی را بنام دین خدا و قانون آسمانی برای ما برگزیدید، ما دیگر با آن خداکاری نداریم، آنچه امروز باید باو ایمان داشته باشیم اینست که مقابل یک آفرید کاری زانو بزین زده و ببندگی او اعتراف نمائیم و رهبانیت را پیشه خود ساخته و از این مولود کلیسائی نجات بیابیم، و بزودی بخدای نوظهوری دست بیعت میدهیم، که بزرگترین مزایای خدای اولی را داراست، و هرگز کلیسائی ندارد که بتواند مردم را استثمار کرده و بنده رسمی خود سازد، این خدا را دیگر بر مردم تعهدات اخلاقی و تشریفات فکری نیست، و بشر در پرتو عنایتش از همه قیود آزاد است، این است شمه ای از داستان پیدایش بی دینی در سرزمین اروپا.

اما ما مسلمانان در اسلام چه احتیاجی باین بی دینی داریم؟

در عقیده ما اشکالی وجود ندارد که افکار مردم را سرگردان نماید، ما

ایمان بخدائی داریم که همه کائنات از وی پدید آمده و باز گشت عالم هستی بسوی اوست، نه شریکی دارد و نه کسی را بالای سخنش سخنی است، یکتا پرستی، مایک فکر ساده و روشنی است که تا کنون هیچکس در آن اختلاف نداشته است، حتی طبعیون و آنانکه ایمان به بی دینی دارند. و همچنین در اسلام رجال دینی وجود ندارد آن طور که رجال کلیسا در سرزمین اروپا بودند، زیرا که دین اسلام یک دین ملی و همگانی است، همه باندازه قدرت و توانائی و استعداد، و بقدر عمق فکر و وسعت روح خود از آن استفاده میبرند، همگی مسلمانند، و هر کسی را بمقدار ارزش عملش ارزشی است و گرامیترین آنان در پیشگاه پروردگارشان پاکدامن ترین آنان است، خواه این بشر یا کدامن مهندس باشد یا آموزگار، کارگر باشد یا مخترع یا صنعتگر، و دین در میان این شغلها یک حرفه مخصوصی نیست تا کسی بتواند بنام خود بثبت برساند. و بهمین جهت تمام عبادت‌ها در اسلام بدون تشریفات و بدون توسط رجال دین انجام میگیرد، و اگر تشریفات و واسطه در میان باشند تنها عبادت نیست بلکه از گناهان نابخشودنی است، اما جنبه فقهی و تشریعی اسلام واضح است که باید عده مخصوص در آن تخصص پیدا کنند، زیرا که فقه یک رشته دستوراتی است که نظام حکومت اسلامی با آنها پایدار میماند، و لکن این متخصصین که در همه بلاد اسلامی هستند بعنوان متخصص دارای هیچگونه تسلط و امتیاز طبقاتی نیستند، بلکه فقط بعنوان مستشاران و قانون دانان دولت اسلامی انجام وظیفه می‌کنند. آنان کسانی هستند با آنکه خود را از دانشمندان بزرگ عصر خود میدانند ناراحت نیستند که بنام دانشمند یا بنام دیگری شناخته شوند و دارای هیچ عنوانی نیستند. مگر در حدود قانون؛ مثلاً دانشگاه الازهر در

مصريك مر كز بزرگ علمي و ديني است، اما داراي هيچگونه نيرو و عنواني نيست تا بتواند دانشمندان را بسوزاند و يا شكنجه و آزارشان بدهد، بلي بزرگترين قدرتش اين است كه ميتواند از افكار بعضي از مردم درباره دين انتقاد نمايد، و خطاي آراء كساني را كه بخطا حكم ميدهند نمودار بسازد، و اين دانشگاه بزرگ در اين قسمت كاملاً آزاد است، زيرا كه ساير مردم نيز همين طورند، و ميتوانند از فهم و افكار و آراء ديني دانشمندان اين دانشگاه انتقاد كنند، براي اينكه دين اسلام يك دين همگاني است و در افكار كسي ياد راحتكار كسي و ياد در انحصار عنوان مخصوصي نيست؛ بلكه هر كسي كه بهتر بفهمد و در اجراي قوانين آن استاد تر باشد مقدم بر ديگران خواهد شده بايد توجه داشت و فتيكه اسلام زمام حكومت بدست بگيرد عمامه ها و عمامه داران مانند مور و ملخ در ادارات دولتي پراكنده نخواهند شد، و در اصول نظام حكومت چيزي تغير نخواهد كرد، مگر كيفيت آن كه بر اساس قوانين اسلام اداره خواهد شد، اما باز هم دائره مهندسي در دست مهندسين مسلمان، و كرسی پزشکی در اختيار پزشكان آزموده بوده، و اموراقتصادی را دانشمندان اقتصادي اداره خواهند كرد. بشرط اينكه اقتصاد اسلامي در جامعه مسلمانان حكومت كند، و ساير اموراداري نيز طبق قوانين اسلامي اجرا گردد، بر همگان روشن است كه تا كنون نه در عقيدة اسلامي و نه در نظامش چيزي مانع از پيشرفت علم و دانش و اجراي برنامه هاي صحيح علمي نبوده و تا ابدهم نخواهد بود، و بهترين شاهد ما تاريخ است. زيرا كه تا بحال نشنيداديم كه دانشمندی بجرم كشف يك حقيقت مجهول در عالم اسلام سوخته و يا آزار ديده باشد، واضح است هر كز علم صحيح با عقيدة مرد مسلمان كه ميگويد خداي دانا و توانا همما موجودات را از عدم

بوجود آورده مخالف نبوده و تا کنون هیچگونه مخالفتی از ناحیه دانش یا
 دعوت حکیمانه اسلام دیده نشده ، و نخواهد شد، اسلام بشر را دعوت می-
 کند که در خلقت آسمانها و زمین با دقت کامل نظر کنند و در کیفیت بنای
 محکم عالم فکرهارا بکار وادارند، تا خدا را بهتر بشناسند و در اثر شناسائی
 عظمت آفریدگار هر روز اسرار جدیدی را کشف نمایند، و تا کنون عده
 زیادی از دانشمندان بی دین دنیای غرب از این راه و از طریق بحث صحیح
 علمی بوجود آفریدگار توانای جهان رهنمون شده اند، بنابراین بایدین
 این همه شواهد، و با وجود این همه دلائل روشن، آن چیست که در اسلام
 مردم را به بی دینی دعوت میکند؟ و چه عاملی است که باعث کج رفتاری
 فرزندان آدم و حوا می گردد؟ چیزی نیست جز اینکه بگوئیم فقط شهوت
 تقلید کور کورانه و پیروی از دزدان ناموس بشریت و استعمارمداران سیاست
 طلب عده ای را از راه بدر کرده و در بیراهه جهل و نادانی سرگردان گذاشته
 است، آری این مردم بوزینه صفت می خواهند در جهان آزاد باشند و بر
 خلاف عقاید و عبادات مذهبی هر روز کتابها بنویسند، و صفحات جراید را
 با خرافات خود سیاه کنند، مردم را خوار و زبون بشمارند، و جامعه را بفرار
 از دین و آئین دعوت نموده و به بی بندوباری عادت بدهند ، و بدون اینکه
 تحت فرمان قانونی در آیند مطابق دلخواه خود هر چه می خواهند بگویند!! بلی
 این روشنفکر نمایان امروز اینطورند، اما باید آخردید برای چه؟ آنچه مسلم
 است این است يك هدف عاقلانه و صحیح از این دعوت شیطانی منظور
 نیست، چنانکه احمقان عاقل نمای امروز می پندارند، بلکه این دعوت
 در سرزمین پر آشوب اروپا برای بدست آوردن هدف دیگری، وسیله بود برای
 آزاد ساختن مردم از پرستش اوهام کلیسایی، بهانه بود و برای نجات یافتن

از فشار مردمان کلیسا سازو دین پرداز دست آویز بود، روی همین اصل اگر بشر در سایه ایمان بخدا دارای آزادی کامل بود باز هدف دیگری باقی میماند که باید بدست میآورد؟ چرا! فقط میتوان گفت که مقصود اساسی این پیروان استعمار برهم زدن تشکیلات اخلاق و ایجاد هرج و مرج غریزه جنسی و گلآلود کردن اقیانوس آرام اجتماع است، تا بتوانند بهدفعهای شخصی خود برسند و از آسانترین راهی ناموس بشریت را شکار بکنند، و جز این مقصودی ندارند، و بطور یقین این جان مطلب است، و آزادی فکر را عنوان نکرده اند مگر برای پرده پوشی از پیروی شهوات شیطانی، آری اینان در حال بردگی و عبودیت چنان خیال میکنند که آزاد فکرند، البته همه میدانند که اسلام هیچگاه مجبور نیست که از بندگان شهوات پیروی نماید، زیرا خود آن مردم را همه جا و همه وقت از آزادی از شهوات دعوت میکند، و هیچ نیروئی را در جهان جز نیروی آزادی بخش پروردگار توانا بر سمیت نمی شناسد. این روشنفکران بی فکر میگویند اساس حکومت در نظام اسلام دیکتاتوری است، زیرا که دولت در این نظام دارای تسلط و قدرت دامنه داری است، و بدتر از همه این است که این قدرت را بنام دین و بنام يك آئين مقدس که در اعماق نفوس و قلوب مردم دارای احترام مخصوص و نفوذ شکست ناپذیر است بدست آورده، بنا بر این اکنون می بینیم که این دولت از رهگذر آسانی بدیکتاتوری و خودسری رسیده و بزودی بر همه شئون زندگی مردم پیروز گردیده و طبقه عوام و مردم بومی که همه جا اکثریت جامعه را تشکیل میدهند کور کورانه از تصمیمات دولت پیروی کرده و در برابرش رام میشوند، و باین ترتیب آزادی فکر در جامعه اسلامی دچار بحران گشته و سرانجام نابود

میگردد، و کسانی که بقصد جلوگیری از تجاوز حکومت قیام میکنند بنام یاغی مورد تکفیر قرار گرفته و بابد نامی رسوا میشوند !!
 این خلاصه تهمتی است که آزادفکران بی فکر امروز بر پیکر اسلام وارد میسازند، یا للعجب من نمی دانم که اینان این گفتار تعجب سوز را از کجا بدست آورده اند؟ و چگونه این تهمت ناجوانمردانه را بر دین اسلام میزنند؟ آیا از زبان قرآن میگویند؟ و حال آنکه این شیرین کلام با صدای رسا میگوید که^۱ «کار مسلمانان در میان خود باشور و مشورت یکدیگر انجام میگیرد» و برخلاف گفته ناجوانمردانه آنان همه جا عدالت را شرط حکومت و زمامداری میداند آشکارا میگوید^۲ که «هر گاه بحکومت و زمامداری رسیدید در میان مردم عادلانه حکومت کنید و از طریق انصاف بیرون نروید» یا از زبان ابوبکر میگویند که یکی از زمامداران اسلامی است در صورتیکه در زمان حکومتش مکرر می گفت اگر «بر خدا و پیامبرش نافرمانی کردم من حق اطاعت و زمامداری در گردن شما ندارم و دیگر از من پیروی نکنید» یا از قول عمر بن خطاب میگویند که در زمان زمامداریش اعلام کرد «اگر از من کجی و نادرستی احساس کردید هدایت من کرده و بدرستی و ادارم کنید» در این اثنا یکی از حضار برخاسته میگوید: **بخدا اگر در تو کجی و نادرستی احساس کنیم با این شمشیر کج بدرستی و راستی و ادارت میسازیم**.

چرا؟ از حق نباید گذشت بدون شك در جهان طغیانها و تجاوزهای زیادی بنام دین حادث شده و هنوز هم نمونه های تنگین آن در بعضی بلاد اسلامی موجود است، ولیکن چه کسی میتواند بگوید که دین تنها وسیله

(۱) سوره شوری آیه ۳۸ (۲) سوره نساء آیه ۵۸

است که تحت عنوانش این ظلم و ستمها و این طغیان و تجاوزها بحقوق مردم انجام میگردد؟ در این جا باید از آزادفکران امروز پرسیم که آیا هیتلر بنام دین طغیان کرد؟ آیا استالین در کشور پهناور شوروی بنام دین آنهمه بحقوق بشر تجاوز نمود؟ پس از مرگش همه مجله‌ها و روزنامه‌های اتحاد جماهیر شوروی فاش کردند که او يك ديكتاتور تمام عیار بود و همه گفتند و نوشتند که حکومت استالین حکومت زور و سرنیزه بود، و نباید تکرار شود و هم چنین حکومت ژنرال فرانکو و ژنرال مالان در افریقای جنوبی و چیان کای چک در چین ملی و مائوتسه تونگ در چین کمونیست بنام دین این همه بیداد میکنند؟ آری این قرن درخشان که خود را از قید دین و آئین آزاد ساخته شاهد صحنه‌های بی‌شرمانه‌ترین دیکتاتوری‌های تاریخ است!! این اشخاص در این قرن آزادی تحت عنوان‌های تابناک و فریبنده فراوانی که از جهت احترام در میان مردم کمتر از دین نبوده چه جنایت‌های ننگ‌آوری را مرتکب شده‌اند، در خاتمه اشتباه نشود اینجا کسی از دیکتاتوری طرفداری نمی‌کند، هیچ انسان آزاد فکرو هیچ بشر روشن ضمیری استبداد را نمی‌پسندد، اما طبع سالم و پابدار و فکروشن چنین اقتضا میکند که در مقابل حق و حقیقت باید رام شد و هر کجا حقیقتی بود باید پذیرفت، همدجا فرمان از دیوشهوت نباید برد و هوی و هوس را کنار باید گذاشت، واقعاً باید اذعان نمود که هر حقیقت زیبا را برای رسیدن به هدف خصوصی دست‌آویز کردن ممکن است و برای پیش بردن مقاصد شخصی فسادآلود در پشت پرده حق سنگر اختیار نمودن آسان است، همه میدانند که در انقلاب کبیر فرانس بنام آزادی فجیع‌ترین جرم‌ها را مرتکب شدند و ننگین‌ترین جنایت‌ها را انجام دادند،

آیا صحیح است بجرم اینکه بنام آزادی عده‌ای خیانت کار مرتکب خیانت شدند آزادی را در جهان لغو کنیم و بنام قانون، بی‌گناهان زیادی در زندانها سالها گرفتار شده‌اند و شکنجه‌ها دیده‌اند، سرها فدا کرده‌اند، بر سردارها رفتند، تیرباران گردیده‌اند؟! آیا معقول است که قانون را در عالم غیرقانونی اعلام کنیم، و حقیقاً بنام دین طغیانها و ستمها در روی زمین بوقوع پیوسته، آیا وجود این معنی دلیل بطلان دین است؟ چرا؟ الغاء دین در صورتی صحیح و عاقلانه است که وجود دین و اصول تعالیم و نظامش باعث ظلم و طغیان و فساد گردد، و واقعاً موجب بدبختی مردم شود!، اما آیا این مطلب در باره اسلام صادق است؟ اسلامیکه نه تنها در میان پیروان خود از مشهورترین پیکره‌های عدالت بشمار آمده بلکه در میان دوست و دشمن باین نام معروف است، حتی در اکثر حادثه‌ها و در بسیاری از قضایای تاریخی در باره دشمنانش چنان عادلانه رفتار کرده که دشمن را مبهوت ساخته است.

بنابر این پس راه مبارزه با طغیان و دیکتاتوری الغاء دین نیست و هرگز دین مانع از پیشرفت این پیکار نبوده است؛ بلکه یگانه راه علاج و عاقلانه ترین طریق مبارزه با استبداد و دیکتاتوری این است که ملتی با ایمان و جامعه‌ای با فضیلت و تقوی در سایه دین پرورش بدهیم، تا ارزش آزادی را که دین نشان میدهد بشناسند، و نسلهای آینده را برای نگاهداری از آن آماده بسازند، تا با نیروی سرشار و دل‌های پاک و ضمیرهای روشن حکومت‌ها را از ارتکاب ظلم و ستم بازدارند، و ستمگران را در جای خود بنشانند. و من گمان نمیکنم برای رسیدن باین هدف عالی نظامی مانند نظام بی‌مانند اسلام وجود داشته باشد، اسلام یگانه نظامی است که مبارزه با حکومت ظالم و پیکار با دولت‌های استعماری را از وظایف لازم ملت قرار داده

و همه را برای ارشاد زمامدار کج رفتار موظف نموده است ،
 و این معنی بخوبی از بیان پیامبر مبارز اسلام پیداست ، فرمود «هریک
 از شما مسلمانان که کار ناشایستی را مشاهده کردید باید در تغییرش بکوشند
 باز هم میفرماید «کلمه عدل و سخن عدالت پرورد در پیشگاه زمامدار
 ستمکار نزد خدا از بزرگترین پیکارها و از بهترین جهادها بشمار است»
 و روی همین اصول حکیمانه مسلمانان بر علیه عثمان انقلاب نمودند ، وقتی
 یقین کردند که عثمان از راه راست منحرف شده بر علیه او شورندید ، اگر
 چه در میان رهبران انقلاب اشخاص منحرف و کج رفتار^۱ بودند و از این آب
 گل آلود استفاده نموده بر مرکب مراد سوار شدند .

**پس اکنون ای کسانی که برای رسیدن به هدف آزادی رنجهای
 فراوان میبرید !! ای کسانی که خود را پیشرو کاروان تمدن میدانید !!**
 راه رسیدن باین هدف عالی این نیست که دین را الغاء نمائید و آئین خدا را
 بیهوده فرض کنید ، بلکه یگانه راه آن تربیت صحیح ملت ها و تزریق
 کردن روح گرم و پر شور انقلاب بر علیه بیدادی و بیدادگری
 است ، همان روحی که خود بخود از جو روح فاجر گریزان است ، انقلابی که
 ستمکاران را در جای خود نشاند و کجروان را بر آسنی و درستی هدایت
 میکند .

و یقین بدانید که جان این پیکار و حقیقت این انقلاب مساوی است
 با روح و حقیقت دین خدا و واقعیت این دین و اساس این آئین آسمانی مبارزه
 با استعمار و پیکار با ستمکاران است .

۱- مانند طلحه و زبیر و معاویه و امثال آنها .

آیادین افیون ملتهاست

این عقیده کارل مارکس است که میگوید دین افیون ملت‌هاست، و کارگردانان مرام کمونیستی در کشورهای مسلمان نشین مشرق زمین این گفته را مانند يك شعار مقدس تکرار کرده و کوشش میکنند که آن را با وضع دین اسلام منطبق سازند.

آری مارکس و سایر کارگردانان ابتدائی رژیم کمونیستی ممکن است بمناسبت پاره‌ای شرایط و علل مخصوص محلی که در آن محیط وجود داشت در این انقلاب ضد دینی معذور باشند، و با آن وضع ناهنجاری که آنروز کمونیست‌ها روبرو گردیده بودند حق داشتند که چنین عقیده‌ای را اظهار نمایند، زیرا که همزمان با انقلاب کمونیستی نظام جهانسوز تیول در سرزمین اروپا بصورت ننگین‌ترین ادوار تاریخ اروپا نمایان شده بود، و این وضع ننگبار بخصوص در روسیه شوروی باشدیدترین وجهی خودنمایی میکرد، بطوریکه در هر سال هزاران نفر بشر از شدت گرسنگی جان میداد

و میلیونها مردم بینوا با بیماری جان سوز سل و سایر بیماریهای هستی سوز
 تلف می شدند و قربانیان شدت سرما نیز بهمین اندازه میرسید، و این وضع
 دلخراش زندگی عموم مردم آنجا را تشکیل میداد و همه ساله هم تکرار می شد،
 و حال آنکه غارتگران نظام شوم تیول و یغما گران استعمار همه
 جا - و همه وقت با خون رنجبران بی پناه بازی میکردند، و از دسترنج
 زحمتکشان بینوا در خوشگذرانی و عیاشی و فسق و فجور بسر برده و از هر گونه
 ناز و نعمتی که بخاطر بشر راه یا بد استفاده مینمودند، هر دم که پیک خیالی
 از گوشه خاطر ستمدیدگان میگذشت، و میخواستند سر بلند کرده
 باطراف تاریکشان نگاه کنند، و بلکه هر لحظه که میخواستند در باره آنهمه
 جور و جفا که از یغما گران تیول میدیدند اندیشه نمایند، و زندگی وحشتناک
 آینده را در ضمیر خود مجسم سازند، فوراً کشیشان و رجال پر
 عاطفه دینی بسراغ آنان شتافته، و بازبان نرم و لطیف میگفتند: ای
 برادران! وای فرزندان گرامی! اگر کسی بصورت راست يك ضربه
 سیلی نواخت گونه چپ را نیز از وی دریغ مدار، و هر کس روپوش
 را برد پیراهن را نیز با و واگذار. و همینطور کشیشان دین ساز و
 رجال کلیسا پرداز بنام دین در میان ملت برای افتاده اعصاب مردم را از
 انقلاب بر علیه ستمکاران فرسوده و از احساس درك رنج، غافل میساختند،
 و بایادآوری نعمت های اخروی که بگمان آنان خدا برای کسانی که در برابر
 ستم و ستمکار صبر کنند و بشقاوت و بیرحمی آنان رضایت بدهند وعده داده،
 خون گرم ملت را تخدیرواز بروز انقلاب و اظهار ناراحتی جلو گیری مینمودند،
 و هر وقت که این وعده ها و آرزوهای دور و دراز بهشتی کارگر نبود حربه
 تهدید را بکار میانداختند، فاش میگفتند که هر کس نسبت به تیولگرو آقا

بالا سرش نافرمان شود مانند این است که با خدا و کلیسا و رجال دین و رهبران کلیسا نافرمانی کرده است .

در اینجا باید بگوئیم که خود کلیسا نیز از بزرگترین بهره برداران و از بانفوذترین غارتگران نظام شوم تیول بود. میلیونها برده در اختیار داشت که بحساب کلیسا در مزارع کشاورزی بکار گماشته می شدند ، بنا بر این خیلی ساده و طبیعی بود که کلیسا نیز مانند يك قيصر بانفوذ در صف قيصرها و اشراف قرار گرفته و بر علیه مردم رنجبر و ملت زجر دیده قیام کند ، زیرا که همه مالکین تیول سپاه واحد و اردوی مشترکی را تشکیل داده ، و بر علیه ملت ستم کشیده می جنگیدند ، و بهمین دلیل روزی که انقلاب پیاشد و انقلابیون پیروز شدند ، بر هیچیک از خونخواران رحم نکردند ، اشراف غارتگر و قيصرهای بی انصاف و رجال بیدین کلیسا در قانون کمیته انقلاب یکسان اعلام گردیدند . و هر گاه تطمیع و تهدید و وعده و وعید مؤثر نبود عقوبتها و شکنجه های ضد انسانی بر علیه ستمدیدگان بکار میرفت ، و بنام خروج بردین و با اتهام بیدینی و بی اعتنائی با قوانین خدا مردم را تأدیب میکردند ، و بهمین دلیل در کشور روسیه دین دشمن سر سخت ملت بشمار می آمد ، و در آن محیط تیره این گفتار کارل مارکس که می گفت دین افیون ملت ها است خریداران زیادی پیدا کرد و روی همین اصل کمونیست ها در ممالک مشرق زمین مسلمان نشین بروش و رفتار يك عده روحانی نمایان حرفه ای منحرف از دین ، اشاره میکنند که در کسب خوشنودی صاحبان نفوذ همت گماشته اند ، و برای خوشنودی ستمگرانی که دائم بر علیه ملت های رنج دیده قیام و با قدرت خائنانه خود تیشه بر ریشه آنان میزنند ، دائم باز بان چرب و نرم ملت ها را بهوای بهشتی که بگمان آنان خداوند برای

صابران بر ظلم و ستم آماده کرده امیدوار میسازند ، تاجنایتکاران و سیه دلان از لذت‌های دنیا و از حقوق ستم‌دیدگان حداکثر استفاده را ببرند .

مثلاً کمونیستها بعضی از رجال جامع از هر عصر ملك فاروق را برخ مردم میکشند که این روحانی نمایان تبهار يك رشته کارهای ناستوده اقدام میکردند؛ ۱- دست فاروق جفاکار را میوسیدند. ۲- در پیشگاه ستمکارش پیشانی چاکری بر آستان میسودند. ۳- او را ظل الله میخواندند. ۴- همه جا و همه وقت برای وجودش از خدا عافیت طلب میکردند. ۵- و با میل خود آیات قرآن را بنفع فاروق و فاروقیان تأویل مینمودند. ۶- برای خوشنودی او آثار و تعالیم گرانبهای اسلام را پایمال میکردند. ۷- بدینوسیله قدرت و نفوذ و مقام او را در میان ملت استوارتر میساختند ، و از انقلاب توده‌های زحمتکش بر علیه فاروق یغما گر جلوگیری مینمودند ۸- کسانی را که بر فاروق و فاروقیان اعتراض میکردند خارج از دین و یاغی بر فرامین خدا میخواندند، سپس کمونیستها باین حقیقت يك شبهه دیگری را اضافه میکنند که خلاصه مفهومش این است که خود اسلام باین کار ناستوده دستور میدهد ، و روح این دین با اینگونه نابسامانیها کاملاً سازگار است، میگویند که بیان قرآن این است که « آرزوی فضیلت^۱ هائی را که خدا برای بعضی‌ها بیش از دیگران داده در سر نپورورانید ، و نیز میگوید بآن نعمتهای^۲ شاداب و آن پیروزیهای زود گذر دنیا که برای آزمایش گروه نافرمان در اختیار آنان قرار داده ایم چشم ندوزید، زیرا که روزی پروردگار و نعمت بیپایانش بهتر و جاویدان تر است، بنا بر این اسلام نیز مانند سایر ادیان افبونی است برای تخدیر اعصاب ملت‌های زحمتکش.

تا اینجا خلاصه داستان شبهه کمونیستها بود که بیان شد ولیکن

شبهه دیگری هم هست که ما می‌خواهیم بیان کنیم.

می‌خواهیم اندکی در این باره گفتگو کنیم که آیا این روش ننگین که از یک‌کعبه روحانی نمایان حرفه‌ای سر می‌زند از اصول آسمانی اسلام است؟ آیا واقعاً اسلام این رفتار خائنانه را با آنان آموخته است؟ و یا اینکه اینگونه اعمال خود دلیل بر یذیبی این مردمان حرفه‌ای است؟ دلیل بر این است که آنان از دین صحیح و راه راست رو گردانند، مثل آنان نیز مثل سایر شرع‌ای مزدور و نویسندگان و گویندگان خائن است که همیشه پیشانی بندگی را در پیشگاه یغماگران ناموس بشریت بخاک مذلت می‌مالند، و همه جا سعادت و کرامت خود را با شقاوت و تبهکاری آنان آلوده می‌سازند، تا بدین وسیله بتوانند ته‌کاسه آنان را بلیسند و از لذت‌های زودگذر خوان نامشروع دزدان آدمیت لقمه بردارند.

آری من یقین دارم که جرم و گناه این دین فروشان حرفه‌ای و این مردان روحانی نما بمراتب بزرگ‌تر و بدتر از جرم و جنایاتی است که خائنان و مزدوران دیگر مرتکب می‌شوند، و بیش از آن فجایعی است که از شعرا و نویسندگان و چاکران رسمی اجانب سر می‌زند، زیرا که در دست آنان کتاب خداست، هر صبح و شام آیات قرآن را تلاوت می‌کنند و بهتر از دیگران بحقیقت دین اسلام آشنائی دارند، و موقعیت مسئولیت خود را از همه بهتر درک می‌کنند، و با وجود این آیات و احکام خدا را بضمن بخش می‌فروشند، و از سود این معامله لقمه‌نانی می‌خورند، که خمیرش را با خون دل مردم بینوا سرشته‌اند، قرآن در باره این پست فطرتان می‌گوید: «آنان انباشته نمی‌کنند در شکم‌های خود جز آتش سوزان را» ولیکن من باز

تکرار میکنم و فاش میگویم و از گفته خود دلشادم که در اسلام طبقه ممتازی بنام رجال دین وجود ندارد و مسلماً هر آنچه این رجال حرفه‌ای میگویند دلیل بر علیه اسلام نیست ، و هرگز روش خائنانه آنان را بحساب اسلام نمیتوان آورد.

جان مطلب این است که بزرگترین مصیبت ملت مسلمان از نادانی و ناآشنائی از حقیقت دین خود پدید آمده، در صورتیکه جهل و نادانی هر گراز احکام و قوانین اسلام نبوده و تاابد هم نخواهد بود، بلکه بعکس اسلام همه جا و همه وقت از علم و دانش استقبال کرده و از جهل و نادانی بیزار است .

بدیهی است که برای رفع این تهمت از حریم اسلام که میگویند اعصاب پیر وانش را تخدیر میکنند همین اندازه بس که اینهمه جنبش‌هاییکه بر علیه ستمگران برپا گردیده و در اطراف کاخ یغماگران طنین انداخته اگر با دقت نظر کنی واقعاً یکمرشته جنبش‌های دینی است ، آن نهضتی که ملک فاروق خطرش را از نزدیک احساس کرد و در هیرانش را با ناجوانمردانه ترین وجهی کشت ، و زندانها را برای سرکوبی آنان آماده ساخت ، و پیش از فرارسیدن بلامیخواست از آن جلو گیری نماید ، ولیکن خوشبختانه خواسته خدا برخلاف اراده فاروق صورت گرفت ، آری همین یکداستان تاریخی برای رفع این تهمت خائنانه بس است.

اما من با جرئت میتوانم بگویم که همه این نهضت‌های آزادی که در ممالک مشرق زمین مسلمان نشین پدید آمده از حقیقت اسلام الهام گرفته است ، نهضت و انقلاب ملت مصر را بر علیه فرانسه دانشمندان دینی رهبری نمودند، و انقلابیکه بر علیه تجاوزات محمد علی پاشا صورت گرفت

رهبرش مرد بزرگ عمر مکرم یکرهبر برجسته دینی بوده ، و آن شورشی که در خاک سودان بر علیه دولت استعماری انگلستان برپا شد برهبری مهدی کبیر دانشمند بزرگ و زعیم دینی انجام گرفت ، و همچنین نهضت ملت مسلمان لیبی بر علیه دولت ایتالیا و نهضت ضد فرانسوی در آفریقای غربی همه نهضت های دینی بوده است ، و نهضت آیة الله کاشانی در ایران بر علیه دولت غارتگر انگلستان بنام دین و باللهام دین صورت گرفت ، و خلاصه در هر مکانی که نهضتی پیاپی شد در هر نقطه ای که انقلابی برای آزادی بوجود آمد خود بهترین دلیل است که دین اسلام يك نیروی آزادی بخش شکست ناپذیر است ، نه دعوت بر گوشه نشینی و ذلت گزینی است و نه تن دادن بخواری و ستم هر ستمکار است .

اگرچه این حقایق تاریخی قابل انکار نیست ، اما مادر این باره با آنها قناعت نمیکنیم ، بلکه در مناقشه این شبهه جاهلانۀ کمونیستی که میگوید دین اسلام مخدر اعصاب زحمتکشان و مانع از مطالبۀ عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت است بگفتگوی خود ادامه میدهیم زیرا که این نهضت از بزرگترین دست آویزهای کمونیستی است که در همه جا بر رخ مردم میکشند . و اهل تفسیر در شأن نزول آیۀ ای که کمونیستها بنفع خود دست آویز نموده اند . (آرزوی آن نعمت ها و فضیلت های را که خدا برای بعضی از شما بیش از دیگران داده در سر نپرورانید) دو قول نقل کرده اند یکی اینکه درباره زنی نازل گردیده که میگفت چرا جاهد در راه خدا مخصوص مردان است و زنان از فضیلت سربازی و فداکاری محروم شده اند ، و قول دوم که پیش دانشمندان تفسیر پسندیده تر است ، این است ، که درباره تہذیب و

راهنمایی افرادی نازل شده که دست از کار و کوشش کشیده و بدون بردن رنج آرزوهای بیهوده داشتند، غافل از اینکه نابرده رنج گنج میسر نمیشود، و قرآن از این آرزوی بیهوده مردم رانهی کرده است، زیرا که بیکار نشستن و درآمد مردم را حساب کردن هرگز زندگی را اداره نمیکند، و بلکه بتدریج آتش خانمان سوز حسد در کانون سینه‌های بیکار شعله‌ور گشته جهانی رامیسوزاند، و بدیهی است که حسد يك حس منحرف و بنیان گزار عداوت‌های آینده و بذر افشان فساد بیکاری است، و همگان میدانند که بدون کار و کوشش هیچوقت سودی نمیتوان برد.

بنابراین این آیه بشر را بسوی کار و کوشش دعوت میکند، میگوید: «ای مردم آرزو پرور، بجای اینکه بیکار بنشینید و آرزو تولید نمائید کار بکنید تا بفضلت برسید، زیرا تنها راه رسیدن به سعادت و بهروزی کار و کوشش است» اما آیه دیگری که بر پیامبر میگوید بثروت‌های انباشته و لذت‌های سرشاری که بهره‌ی بیدنیان قرار داده‌ایم چشم‌ندوز، آن يك دعوت حکیمانه است بسوی بزرگی و بلند همتی، دعوتی است برای زیر پا گذاشتن کاخ‌های ذلت و بدبختی، زیرا بدیهی است که این وسائل صاحبان خود را در نظر مردم محروم، همیشه بزرگ نمایان میسازند، پس خطاب در این آیه بطور یقین متوجه شخص پیامبر است، برای کوچک نشان دادن مقام ثروتمندان بانفوذ و بیدین که وسائل زندگی فراوانی در دست آنان انباشته گردیده میگوید: «ای برگزیده من گرچه این مشرکان بیخرد در ظاهر جاه و جلالت دارند و دارای مقامی هستند هشیار باش تو و مقام تو بالاتر از آنهاست زیرا نیروی شکست ناپذیر حق در اختیار تست آن مقام و شکوه با آنك تحولی ناپذیر میگردد ولی حق همیشه پیروز و پاینده است».

بنابر این می‌بینیم که این آیه در بیان حقیقت دیگر است، غیر از آنست که کوتاه نظران فهمیده‌اند، از اینجا معلوم است که مفسرین صدر اسلام مثل اینکه میدانستند که پس از هزار سال مرام کمونیستی در جهان پیدا خواهد شد و پیروانش این تهمت‌های ناجوانمردانه را باسلام خواهند بست، آنروزی پیش از وقوع حادثه قیام کردند دامن همت بکمر زدند و این تهمت‌ها را از حریم پاك اسلام دور کردند. و این تفسیرهای سیاسی را که کمونیست‌های کوتاه نظر امروز دست‌آور نموده و می‌خواهند حق را از مسیرش منحرف سازند رد کردند، **بنازم بچنین بزرگ‌مردانی که آراء خود را بی پروا اظهار داشتند و بدین وسیله مشتم محکمی بدهان یاوه سرایان کمونیست و غیر کمونیست نواختند، و با وجود این همه شواهد ما گفتگوی خود را با این یاوه‌گویان ادامه می‌دهیم و چنین فرض می‌کنیم که این آیات و نظایر آنها مردم را بسکوت در مقابل امرواقع شده وعدم توجه بنعمتها و کمرانیهای نامشروع دیگران دعوت مینماید، اما باید دید کی و کجا این دعوت صحیح است و چگونه باید از آن پیروی کرد.**

زیرا یا باید همه قوانین و فرامین اسلام را پذیرفت، و یا همه را نادیده گرفت و یا همه دعوت اسلامی را باید حق دانست، و یا همه را باطل شمرد، آری فرض می‌کنیم که این دعوت مخصوص بفقرا و محرومین است باید در مقابل محرومیت‌های جانسوز صبر کنند و ثروت ثروتمندان چشم ندوزند این يك كفة ترازو است.

در مقابل آن از طرف دیگر نعمهٔ دعوتی مانند آن باشد و تریب‌گوش میرسد و آنهم متوجه ثروتمندان و اغنیاست، بآنان نیز می‌گوید «ای

ثروتمندان دنیا پرست این همه ثروت را رویهم انباشته نسازید، اندکی هم در راه خدا اتفاق کنید» و می بینیم اغنیاء را در صورت خودداری از اتفاق با شدیدترین وجهی بمجازات آخرت تهدید میکند، بنابراین اگر ما این مسئله را در وضع موجود مورد دقت قرار بدهیم خواهیم دید که هر دو کفه این میزان متوازن و متعادل است، اتفاق اغنیاء در کفه ای و حفظ شخصیت و فرار از ذلت و خودداری از کینه و حسد از فقر در کفه دیگر است، و با این میزان متوازن اجتماع اسلامی بزندگی سعادتمندانه خود ادامه می دهد، و با نفس و روح سالم و اقتصاد صحیح ثروت را برای همه توزیع میکند، و در محیط زندگی آزاد قدم بر میدارد، که در نتیجه نه در میان اغنیاء عیاش و خوشگذران نامشروع پیدا میشود و نه در میان فقرامحروم و درمانده یافت می گردد، و مادر فصل گذشته بطور تفصیل درباره اتفاق و چگونگی آن سخن گفتیم، و طرق مختلف آنرا که در عصر حاضر قابل اجرا و مناسب با وضع امروز است بیان نمودیم و گفتیم که با عنوانهای مختلف ممکن است اتفاق را از صورت احسان خارج ساخت، و در باب تعاون انسانی و نوع پروری سعادتمندانه داخل نمود، دیگر احتیاج بتکرار نیست ولیکن همین اندازه میگوئیم که اگر اجتماعی باینصورت اداره شود، دیگر ظلمی پیدا نخواهد شد، تا از مظلومین و ستمدیدگان در مقابل آن سکوت و بردباری خواسته شود، و همچنین محرومیت اقتصادی نخواهد ماند تا محرومین در برابرش بمحرومیت کشیدن مأمور شوند.

اما هنگامی که اغنیاء از پرداخت حقوق و اتفاق واجب خودداری نمایند و همه تکالیف خدمات اجتماعی را بعهده ملت فقیر واگذارند .
در اینصورت کیست که فقر را ببردباری و تحمل اینگونه ظلم و ستم

دعوت کند، و محرومین را با جبار و ادا دارد که به بیچارگی و محرومیت بسازید، و اینهمه جور و جفا را تحمل و ستمگران را آقا بالا سر خود بدانید، آیا این کار ناستوده از اسلام سرمیزند؟ اسلامیکه مردم مظلوم راضی از ستم و ستمگر را بعاقبت خطرناك درد دنیا و آخرت تهدید میکند، و خلوت گزیدگان از مبارزه با ستمگران را بانوید عذاب و آتش سوزان هشیار میدهد، این قرآن است که بگوش جهانیان میرساند «آن مردمی که درد دنیا بخود ستم کردند وزیر بار جور و جفای ستمگران رفتند هنگامیکه جان عزیز آنان را مأمورین خدایم گیرند از طرف آنان مورد سرزنش و عتاب قرار میگیرند، فرشتگان خدایم گویند شما درد دنیا کجا بودید و زندگی خود را چگونه گذرانیدید با سراقندگی میگویند ما بیچارگانی بودیم و در جهان کاری از ما ساخته نبود، چاره ای جز تحمل ظلم و ستم نداشتیم! پاسخ می شنوند که چرا مگر زمین خدا کم وسعت بود مگر دنیای بزرگ برای شما تنگ شده بود؟ چرا بنقطه دیگری مهاجرت نکردید و چرا از محیط ستم خود را بیرون نبردید تا با تجدید قوا با ستم و ستمکار پیکار کنید و شاهد پیروزی را بدست آورید، ها! اینگونه مردم سزاوارد روز خند، شایسته ترین مکان برای آنان جهنم سوزان است و چه بد عاقبت و مکانی برای خود اختیار کرده اند! آنان پیچاره نیستند بیچاره آن مردان و زنان و کودکانی هستند که نیروی مبارزه ندارند و همه راههای چاره بروی آنان بسته است و بهمین جهت جای امید است که خداوند از آنان بگذرد زیرا که او پخشنده و آمرزنده است».

و با توجه باین حقیقت تابناك پرواضح است که اینگونه زندگی سراسر جرم است و هیچ عذرو بهانه ای درباره آن پذیرفته نیست، آری بزرگترین

جرمها در جهان این است که انسان بفشارستم تن بدهد و باستمکار مبارزه نکند، بیپناه اینکه اضعیف و ناتوان و ستمکار قوی و توانا است و طبعاً ضعیف در مقابل قوی پایمال میگردد، اینگونه ستمدیدگان راقرآن ستمکاران بر نفس خود میناهد، زیرا که خود راضی باین زندگی ننگین شده و از سعادت بی پایانی که خدا برای آنان منظور داشته روگردانند، در صورتیکه برای رسیدن بیک زندگی سعادت آمیز و در راه مبارزه بر علیه ستم تا سرحد امکان بیایداری از طرف پروردگارشان دعوت شده اند.

بدیهی است که دعوت بر مهاجرت خود يك نوع مبارزه

مخصوصی است نه اینکه یگانه راه نجات از روبرو شدن با ظلم و ستم فرار کردن است، بلکه اجتماع بشر را برای مبارزه راهها و وظیفه های دیگری هست که در آینده نزدیک در باره آنها سخن خواهیم گفت؛ در این جاقط منظور مایان این نکته است که اسلام کسانی را که بزندگی مظلومانه راضی شده و ستم ستمکاران را با سکوت خود تصویب میکنند باشدیدترین وجهی ملامت و مؤاخذه میکند، تا حدیکه بیچارگان حقیقی که از شدت ناتوانی قدرت بر مبارزه ندارند، و راههای چاره بر روی آنان مسدود است درباره آنان نیز وعده آمرزش صریح نداده است، بلکه فقط بایادآوری عفو و رحمت پروردگار آنان را امیدوار ساخته در صورتیکه عذرشان پذیرفته و ناتوانی آنان بهترین گواه بیگناهی است. ولیکن مقصود از این تعبیر حکیمانانه این نیست که ممکن است خدا از آنان نگذرد، هیئات که پروردگار رحیم در باره بندگانش ستمی روا دارد، بلکه منظور، بزرگ و با اهمیت نشان دادن مطلب است، تا کسی از مبارزه کوتاهی نکند هر اندازه هم ناتوان است تا آنجا که قدرت هست باید مبارزه کرد، گرچه بایک فریاد باشد.

اما بیچارگان واقعی آنانکه همه راههای چاره حتی راه فرار از محیط ستم بروی آنان بسته است در نظر اسلام نباید در آن محیط تنها گذاشت، تا بطور اجبار هر ستمی را تحمل نمایند، ملت اسلامی همگی مسئولند که از حریم آنان دفاع کنند تا از چنگال ستمکاران تبه دل نجاتشان بخشند.

قرآن در این باره کسانی را که از این پیکار ملی شانه خالی میکنند چنین سرزنش مینماید^۱ «چه باعث شده که در راه خدا نمیجنگید و برای خاطر زنان و مردان بیچاره و اطفال بیگناه پیکار نمیکند آنان نیز برادران و خواهران و فرزندان شما هستند که خدا را میخوانند و میگویند بار خدا یا ما را از این دهکده ستمکاران نجات بده».

پس بنا بر این هیچگاه ظلم و ستم از در خانه گروهی از بشر کم یا زیاد وارد نمیشود که آنان ساکت بنشینند، و از آن مهمان ناخوانده با صبر و سکوت آنقدر پذیرائی نمایند، که خدا از آنان راضی شود. بی پروا باید گفت که هرگز خداوند از اینگونه مردم سست عنصر راضی نبوده و نخواهد بود، تارنجهای فراوان نکشند و با ظلم و ستم مبارزه نکنند و از ستمدیدگان درمانده با فداکاری و از خود گذشتگی دفاع مردانه ننمایند، خدای توانا از آنان خشنود نخواهد شد.

در ضمن بعضیها چنان پنداشته اند که این آیات اصلا مربوط بامور اجتماعی نیست، بعقائد مسلمانها مخصوص است، باین ترتیب که مربوط به هنگامی است که گروهی از مسلمین در میان مشرکین و کفار گرفتار شوند. و آنان را به اجبار بتربك يكتا پرستی و شرك دادن بخدا و ادارا و انجام شعائر مذهبی و

ستایش اسلامی جلوگیری نمایند ، این آیات دربارهٔ آنان نازل شده و برای نجات چنین گروهی فرمان میدهد ، متأسفانه باید گفت که این پندار صحیح نیست ، زیرا قطع نظر از اینکه این مورد نیز از امور اجتماعی است در نظر اسلام میان شعائر مذهبی و اجرای قوانین اجتماعی و برنامه اقتصادی و سیاسی هیچگونه فرقی نیست ، همهٔ اینها از فروع عقیده و از یک سرچشمه سیراب میشوند ، و باز هم در نظر اسلام فرقی نیست در میان کسانی که مانع از اجرای احکام و برنامه‌های اسلامی هستند ، ظاهرأ و واقعأ کافر و بیدین باشند ، و یا اینکه در ظاهر مسلمان و در واقع کفر بی ایمان باشند ، زیرا که قرآن فاش میگوید «آنان که مطابق قانون خدا حکم نمیکنند کافرنده».

اسلام میگوید که مال ثروت نباید در دست اغنیا بازیچهٔ حکومت و باعث تشکیلات دولت گردد ، اسلام همه جا دولت را مأمور و مسئول نگهداری و پرستاری از رعیت میکند ؟ بهر طریقی که امکان پذیر است یا با ایجاد کارآبرومندان باید آنان را بکار و کوشش وادارد و یا باید در صورت ناتوانی از کار بطور مستقیم زندگی آنان را از صندوق دارائی ملی تأمین نماید . پیامبر هوشمند اسلام دربارهٔ کارمندان دولت تضمین های مخصوصی را بدولت اسلام سفارش نموده که در فصل های گذشته ، قسمتی از آنها بیان گردید و همین تضمین ها در بارهٔ کسانی که کارمند موسسات خصوصی و سازمان های ملی هستند کاملاً تطبیق مینماید ، و بدون فرق باید دربارهٔ آنان نیز رعایت شود ، و بدیهی است که همهٔ این وظایف حکیمانه جزو عقیدهٔ پاک مردم مسلمان است که تا همد آنهارا در کرهٔ زمین اجرا نکنند مسلمانان واقعی نیستند ، و آیات مذکور که از ظلم و ستم حکایت داشته و حکم ظالمان مظلوم نما و آن کسانی را که بخود ستم روا داشته و تن بذلت داده و از مبارزه با فساد

کوتاهی کرده‌اند بیان مینماید، بهمین جریان ناظر است.

پس از بیان همهٔ این حقایق کتمان ناپذیر باز هم بگفتگوی خود ادامه داده و مسئله را اینطور فرض میکنیم که مردم بخاطر همان معنای خیالی که از این آیات استفاده میشود، دست از مبارزه با فساد اجتماعی بردارند، و بگویند چون این آیات میگوید «آرزوی فضل خدا داده دیگران را در سر نپرورانید و بمال و منال و جاه و جلال مردم چشم ندوزید» وظیفه ما این است که در گوشه‌ای به نشینیم و اجتماع را بحال خود واگذاریم، آنگاه معلوم است که چه نتیجه بد و چه روزگار تیره پیش می‌آید، نتیجه این است که ثروتهای سرشار جهان در دست عده‌ای دنیا پرست و سودجو انباشته گردد تا در میان خود مانند گوی چوکان دست بدست بگردانند، و توده مردم را در آتش محرومیت ابدی بسوزانند. چنانکه در نظام شوم تیول و رژیم فاسد سرمایهداری باسانی این محرومیت پدید می‌آید، و برهمگان روشن است که اینگونه رفتار زشت از کارهای ناپسند است، و اسلام آنها را بنام منکر بجامعه معرفی مینماید، زیرا که مخالف فرمان پروردگار جهان است که میفرماید نباید ثروت در میان ثروتمندان وسیله حکومت و باعث تشکیلات دولت آنان بشود، و باز هم این نابسامانی پیش می‌آید. که ثروتمندان سودپرست همه این ثروتها را روی هم انباشته و احتکار کنند و بادر خوشگذرانی و عیاشی خود بمصرف برسانند، اگر احتکار پدید آید در نظر اسلام نیز منکر و ناستوده است، قرآن باز بان شیوایی بمحتکران مژدهٔ عذاب میدهد. میگوید «کسانیکه زروسیم^۱ اندوخته و در احتکارش میکوشند و از انفاق در راه خدا خودداری میکنند بآنان بعذاب دردناک

بشارت بده « واضح است تا کاری منکرو ناستوده در پیشگاه خدا نباشد مجازات و عذاب معنائی ندارد، و اگر عیاشی و خوشگذرانی نامشروع اغنیا معمول گردد باز هم منکر و از کلرهای زشت است و آیاتیکه در باره تحریم عیاشی و اسراف و خوشگذرانی نامشروع نازل شده جداً در قرآن فراوان است و همه این آیات عیاشان را با کفر و فسق و فجور معرفی مینماید، در یکی از آنها چنین میگوید ^۱ «ما بهیج دهکده و دیاری پیامبر نفرستادیم مگر اینکه عیاشان آنجا گفتند ما بدانچه شما مأمور شده اید کافریم» و در آیه دیگر میگوید ^۲ «هرگاه خواستیم دهکده ای را ویران و هلاک بسازیم عیاشان و خوشگذرانان آنجا را بحال خود وا گذاشتیم تا در سر زمین خود مشغول فسق و فجور شدند و مستحق عذاب و کیفر گردیدند، پس از آن، عذاب بر آنان نازل شد و چنان ویرانش کردیم که هنوز هم در کنجینه های تاریخ بیاد کار مانده است» و باز هم در آیه دیگر پس از آنکه در روز قیامت مردم را بدسته دست راست و دست چپ و میان هر دو تقسیم میکند، دست چپی ها را اینطور اعلام مینماید: ^۳ «يك عده دست چپی ها هستند اگر بدانی در چه بیچارگی گرفتارند و در چه حال اسف انگیزی بسر میبرند! در میان شعله های سوزان و هوای مسموم و گازهای خفه کننده و در میان کوهی از دود سیاه گردانند!! که نه برجگرا نان نسیم خنک و گوارا میوزد!! و نه آثار سعادت و بهروزی از آن نمایان است، برای اینکه این گروه در دنیا عیاش و مسرف بودند و باعث تیره روزی دیگران گردیدند» بنابراین ممکن نیست که از باز نشستن مردم از مبارزه با فساد

۱- سورة اسراء آیه ۱۶

۲- سورة الاسراء آیه ۱۷ ۳- سورة واقعه آیه ۴۱-۴۵

و ظلم اجتماعی جز کار منکرو ناستوده نتیجه گرفت ، و دیدیم که قرآن با دلیل های روشن و محکم کارهای زشت را تقبیح و نابکارانرا بعد از عذاب دردناک و مجازات شدید محکوم کرد.

پس در این صورت چگونه میتوان اسلام را با این تهمت بی آزرمانه متهم ساخت ، که مردم را بسکوت و خوشنودی از کارهای زشت دعوت میکند و برای جلب رضای پروردگار در مقابل ظلم و ستم بسکوت و گوشه نشینی فرمان میدهد ، و حال آنکه گوینده خدا است که میفرماید ^۱ « کسانی که از بنی اسرائیل کافر شدند و بر حقایق تابناک دین و آئین خدا پرده بیدینی کشیدند باز بان داود پیامبر و عیسی بن مریم نفرین شدند ، بجرم اینکه در مقابل او امر پروردگار را فرمانی کردند و بحقوق اجتماع تجاوز نمودند و آنی از کردارهای زشت خود غفلت نور زدند ، واقعاً چه بد کرداری از آنان سرزد و چه کارهای ناشایستی را مرتکب شدند » می بینیم که در این آیه سکوت در مقابل کارهای زشت و خلاف قانون و خودداری نکردن از کردار بد را از نشانه های بیدینی و کفر بخدا قرار داده که موجب خشم و غضب و نفرین و مجازات شدید پروردگار است ، خداوند مرتکبین اینگونه اعمال را با زبان برجسته ترین مردم ملعون معرفی کرده است ، و بعلاوه پیامبر مبارز اسلام نیز چنین میفرماید: **هريك از شما مسلمانها اگر کار زشتی را دیدید باید در تغییر و اصلاح آن بکوشید ؛ و در بیان این معنی** میگوید بهترین جهادها در پیشگاه خدا سخن حق است که در مقابل زمامدار ستمکار گفته شود ، و این کارهای ناستوده که در اجتماع یا با رضایت رهبر اجتماع و یا با فرمان وی انجام بگیرد او را زمامدار ظالم معرفی میکند ،

که باید همه افراد در برابرش برای رضای خدا و در راه خدا تا پای جان ایستادگی و مبارزه کنند .

با توجه باین حقایق روشن دیگر کدام عقلی بخود اجازه میدهد که بگوید اسلام مسلمانان را به تسلیم و رضایت از ظلم و ستم وادار میسازد، و در مقابل محرومیت های اجتماعی بسکوت امر میکند ، چرا ؟ مگر عقل منحرفی باشد که نتواند حقایق را آنگونه که هست درك نماید، و یا مغلوب هوای وهوس و شهوات نفسانی باشد که نتواند خود را از زندان دیو نفس آزاد نماید .

با این بیان روشن شد آیاتیکه در اول بحث عنوان گردید فقط فقط ناظر قسمت جلو گیری از آرزوی حسرت باریکاران است، و متوجه چیزهائی است که هیچ کس نمیتواند آنها را تغییر بدهد ، نه دولت و نه اجتماع و نه یکی از افراد بشر و بعبارت رساتر کارگران کارگاههای بیکاری را از بافتن قماش آرزوی خام که خود مقدمه انگیزش کینه ها و حسدها است باز میدارد .

اکنون برای روشن شدن مطلب مثالهایی را بعنوان نمونه یادآوری میکنیم:

۱- فرض میکنیم که شخصی يك هدیه قابل توجه بکسی و یا با اجتماعی داده و بوسیله آن چنان کسب شهرت نموده که همه را بحیرت واداشته !! و انسان دیگری برای بدست آوردن چنین شهرتی دائم در آتش حسرت میسوزد ، اما تهیه کردن وسایل برای وی ممکن نیست ، آیا از دولت برای فرو نشان دادن این آتش جان سوز چه کاری ساخته است ؟ آیا میتوان گفت که دولت باید با جلو گیری از این حسرت جگر سوز از بروز کینه و حسد در

بهد چنین بیماری مانع شود و یا باید در یکی از کارخانجات خصوصی خود چنین هدیه را برای آن بسازد تا آرزوی بی پایانش برآورده شود

۲- فرض میکنیم که انسانی خوش خط و خالی در دنیا هست؛ آنقدر زیبا و نیک منظر است که دلها را در کانون سینه‌ها با آتش عشق خود میسوزاند و چشمها در همدجا او را بدرقه میکند، و انسان دیگری هم هست که از نعمت زیبایی و جمال بی بهره است، لیکن دائم در آتش حسرت میسوزد و همیشه آرزوی جمال زیبای دیگری را در دل میپروراند، آیا برای فرو نشاندن این فتنه دولت میتواند چه کار بکند؟ آیا ممکن است که زیبایی او را گرفته و با کمال احترام تقدیم نازیبای بکند؟ و یا میتواند بمساوات و تقسیم آن قانونی بتصویب برساند؟

۳- باز فرض میکنیم زن و شوهر مهربانی با کمال صفا و صمیمیت از زندگی شیرین خود بهره‌مندند، و در این کانون و فام‌زدانی تربیت میکنند که موجب روشنائی چشم و سرمایه سعادت پدر و مادرند، و در مقابل آنان زن و شوهر دیگری هستند که در دفتر اقبال آنان آئین وفا و محبت نوشته نشده و یا برخلاف پیشرفت طب امروز از آوردن فرزند عاجزند!! آیا اگر همه قدرتهای روی زمین بسیج شوند، میتوانند این ناراحتی را تبدیل به آسایش نمایند، و همه میدانند که اینگونه پیش آمدها در محیط زندگی بشر فراوان است، که تا کنون نه پیشرفت اقتصادی توانسته گری را از این مشکل بگشاید، و نه از بسط عدالت اجتماعی کاری ساخته است، زیرا که اینگونه کارها اصلاً بامور اقتصادی و اجتماعی مربوط نیست تا بتواند علاجش کند، بنابراین، این مشکل لاینحل را بجز دعوت برضایت و تن

دادن بقضاچه میتواند آسان بسازد؟ وعده گشای آن غیر از اطمینان بلفظ بی پایان پروردگار است که بندگان خود را بامیزان خود میسجد، نه بامیزان معمولی روی زمین، و بمعرومیت زمینی بآنعمت های آسمانی پاداش میدهد، بلکه درمیدان اقتصادی و اجتماعی نیز دانشمندان اقتصاد و کارشناسان جامعه سرگردانند، و در مقابل پروردگار جهان از پیش رفت خود عاجزند.

هان کی میتواند بگوید که اجرای مساوات مطلق در مهد زمین از همه جهات امکان پذیر است؟ در کدام نقطه این جهان پهنوار تا کنون حقوقها و کارمزدها بتساوی قسمت شده؟ و یادر کجای دنیا تا بحال مقامها و درجه ها و پست ها در میان بشریکسان تقسیم گردیده است؟.

پس برفرض که کارگر کوشائی در اتحاد جماهیر شوروی شبوروز کوشش نماید تا بلکه بمقام مهندسی برسد، و مهندس مشهوری گردد، اما اوضاع عقلی در این باره باوی سازگار نیست و برخلاف انتظارش همه فرصتهای عاقلانه را از دست داده است، تحصیل نکرده، دانشگاه ندیده، تجربه ننموده، و آزمایش نداده تا بآن مقام برسد و یا اینکه کارگری در این کشور آن اندازه قدرت جسمی ندارد که پس از انجام دادن عمل اجباری خود اضافه کار بکند، و مزد اضافه کاری بگیرد، ولیکن با وجود ناتوانی خود باز هم بکار گردیگری که خدمت اضافی انجام میدهد و با دریافت مزد بیشتری زندگی خود را بهتر تأمین مینماید حسرت میخورد، آیا دولت مساوات خواه کمونیستی در باره این دو نفر کارگر چه کاری میتواند بکند؟ و چگونه ممکن است که زندگی آمیخته با حسرت و آزار این کارگر

مریض را که دائماً باز هر کشنده کینه و حسد جگرش سوراخ سوراخ میشود
سعادت‌مند بسازد؟ و با چه تدبیری میتواند این تیره روزی را به بهروزی
مبدل سازد؟

بشربدون اینکه ایمان بنیروی بی‌پایان خدا داشته باشد تادر پرتو
لطفش با آرامش کامل وظیفه خود را انجام بدهد و از زحمت های خود
بهره برداری نماید چگونه میتواند اینگونه مرضها را علاج کند؟.

اکنون از طرفداران مساوات حقوق میپرسیم: آیا با سلاح
آتشین وزور سر نیزه بهتر میتوان علاج کرد و یا با تحریک رضایت نیروی
داخلی و تقویت ایمان بخداوند توانا.

بلی این است حقیقت دعوت اسلامی که بشر را برای بدست آوردن
خواسته‌های مشروع خود بکار و کوشش میخواند، و برضایت و اغماض از
کارهاییکه از محیط اختیارش بیرون و تغییرش برای کسی امکان پذیر نیست
وامیدارد. اما هنگامیکه ظلم و ستم پیش می‌آید، ستمیکه از دست بشری
به بشر دیگر فرا میرسد و برای همد ممکن است که با آن مبارزه کنند و
از تجاوز بشری که همانند خود اوست جلوگیری نمایند، در این صورت خداوند
هر گراز مردم خوشنود نخواهد شد مگر اینکه همه باهم دست اتحاد و
یگانگی داده، بر علیه هر ستم و ستمکاری بیا خیزند و تا کاخ ستمکاران را
واژگون نسازند دست از بیکار نکشند، قرآن درباره اینگونه مردم مبارز
میگوید: «کسیکه در راه خدا بیکار کند بکشد و یا کشته گردد پیروز و یا
مغلوب شود ما پاداش بزرگی در اختیارش قرار خواهیم داد».

پس با توجه باین حقایق انکار ناپذیر معلوم است که اگر در دنیا همه
دین ها هم افیون ملت ها باشند دین اسلام افیون نبوده و نخواهد بود.
اسلامیکه از روز اول کارش انقلاب و مبارزه و پیروزی است و کسانی را که
تن بذلت میدهند و هر گونه ظلم و ستم را بخود می پذیرند با اشد مجازات
محکوم میکند، هرگز افیون ملت ها نخواهد بود.

اسلام و ملیت های غیر مسلمان

بحث درباره احترام و موقعیت ملت های غیر مسلمان در قانون اسلام بحثی است که همیشه در اطرافش کنجکاو یهای فراوان بوده است، و میگویند راهی است بس تاریك و باریك و صعب العبور و اغلب مردم از ترس اینکه مبادا میان مسلمان و غیر مسلمان فتنه و آشوب حادث شود از بحث و گفتگو در این باره اجتناب میورزند، اما من کسی هستم که بصراحت لهجه معتادم و از بی پرده سخن گفتن هراسی ندارم، نه تنها با وجدانم روشن بیانم، بلکه بادیگران نیز همین طورم، با همین صراحت بیان هم دوست دارم که از برادران هم وطنم و از آنانکه در اصول انسانیت با ما برادرند پیرسم که چرا از حکم اسلام میترسید؟ آیا از نارسا بودن دلایل اسلام میترسید؟ و یا میترسید که قوانین اسلام امروز قابل اجرا نباشد؟.

اما دلیلهای اسلام که خیلی ساده و روشن است اینك قرآن است

که میفرماید^۱ « خداوند شما را منع نمی‌کند که با کسانی که با شما در باره دین نجنگیدند و شما را از وطن خود بیرون نراندند خوش رفتاری کنید و عدالت اسلامی را در باره آنان نیز مراعات نمائید، زیرا که خدای مهربان عدالت را دوست دارد » .

و نیز در باره رفتار با اهل کتاب میگوید^۲ « غذای اهل کتاب برای شما حلال و غذای شما برای آنان حلال است و همچنین زنان پاک دامن مسلمان و زنان پاک دامن اهل کتاب برای زناشوئی شما بی‌مانع هستند. »

و مبدء فقهی اسلامی هم با این دو جمله روشن بیان می‌گردد، هر چه برای خود رو امیداریم برای آنان نیز رواست، و هر آنچه برای ما ناپسند است برای آنان نیز ناپسند میدانیم، پس با توجه باین حقیقت بخوبی پیدا است که دلیلهای اسلام همه جا مسلمانان را به نیکوئی و رفتار عادلانه با دیگران تحریر می‌کند و در حقوق و وظائفیکه مربوط بعبادت پروردگار و فرائض خصوصی مسلمانان نیست بلکه متعلق بامور اجتماعی و حقوق هموطنان اجتماع است بمساوات و بسط عدالت مأمور می‌سازد، و بعلاوه در بهبود روابط مسلمان و غیر مسلمان با تصویب قوانین سودمند دید و باز دید برادرانه و نشستن در سر سفره یکدیگر میکوشد، بدیهی است که اینگونه روابط حسنه جز در میان رفقا و دوستان صمیمی برقرار نمی‌گردد، و زینت بخش همه این امور رابطه حکیمانه ازدواج است که از طرف اسلام بی‌مانع اعلام گردیده است.

اما بحث قابل اجرا بودن قوانین اسلام را با اوضاع کنونی

۱- سوره متحنه آیه ۸ - ۲- سوره مائده آیه ۵

چه بهتر که بعهدۀ يك مرد مسیحی اروپائی كه متهم به پیروی از آئین اسلام نیست واگذار كنیم نام این مرد (سیرت اورنولد) و كتابی كه نوشته بنام (الدعوة الى الاسلام) و با قلم سه نفر بنام حسن ابراهیم حسن، عبدالمجید عابدین، و اسماعیل نحرای، بزبان عربی ترجمه شده در صفحه ۴۸ این كتاب چنین مینویسد: ممكن است كه ما از روی روابط دوستی كه در میان مسیحیان و مسلمانان عرب برقرار شده بود بدست بیاوریم كه بزرگترین عامل گرویدن مردم بدین اسلام قدرت بازو و زور سر نیزه مسلمانان نبوده، زیرا كه خود محمد پیامبر هوشمند اسلام با بعضی از قبائل مسیحی عرب هم پیمان شد و حمایت آنان را شخصاً بعهدہ گرفت و در انجام شعائر مذهبی آزادشان گذاشت، بطوریکه برای رجال کلیسا و کشیشان مسیحی اجازه داد تا آزادانه از حقوق و نفوذ سابق خود بهره برداری نموده و با کمال آرامش و امنیت بوظایف مذهبی خود قیام کنند.

در صفحه ۵۱ چنین میگوید: و از این مثالهاییكه در گذشته نزدیک بیان کردیم و گفتیم از آن بساط اغماض و مسامحه ایكه در قرن اول هجرت مسلمانان پیروز برای عربهای مسیحی گسترده بودند و تانسلهای آینده نیز ادامه داشت؛ بخوبی میتوانیم دریابیم كه واقعاً این قبایل مسیحی كیش عرب كه از آئین خود دست كشیدند و بدین اسلام گرویدند با اختیار و اراده و كمال میل و آزادی خودشان بود، و هیچگونه فشاری از طرف مسلمانان وارد نكردید، و هم اكنون مسیحیانیكه در عصر حاضر در میان ملت مسلمان زندگی میکنند از نزدیک شاهد اینگونه گذشت های جوانمردانه هستند

در صفحه ۵۳ میگوید: هنگامیکه ارتش پیروز اسلام بفرماندهی

ابوعبیده بوادی اردن رسید ، در صحرای فحل اردو زد ، مردم مسیحی این بلاد نامه‌های محبت آمیزی بمسلمانان نوشتند و اظهار داشتند که شما مسلمانان پیش ما محبوب‌تر از مردم رومید ، گرچه رومیان باماهم کیش وهم آئینند ، شما برای ما وفادارتر و مهربان‌ترید و از حریم ما بهتر ازهم کیشان خود دفاع میکنید ، حکومت شما عادلانه‌تر از حکومت مسیحی است .

و در صفحه ۵۴ چنین مینویسد: همین‌طور نیروی ادراک مردم در خلال جنگ‌هایی که از سال ۶۳۳ تا ۶۳۹ میلادی طول کشید پیدار شد و در همان جنگ‌ها ارتش مسلمان عرب رومیان را بتدریج از بلاد خود بیرون کردند تا وقتیکه در ۶۳۷ شهر تاریخی دمشق در پیمان صلح بامسلمانان معروف شد ، و بدین وسیله هم از غارت و کشتار آسوده گردید و هم شرایط مناسبی که آسان‌تر از شرایط رومیان بود بعهده گرفت ، که در مقابل آن پیمان خیلی ناچیز بود ، دیگر سایر بلاد شام نتوانست بمقاومت خود ادامه بدهد ، بیدرنگ یکی پس از دیگری سقوط نموده و خواستار پیمانی نظیر پیمان دمشق شدند ، در نتیجه شهر حمص و منبج و بعضی از شهرهای دیگر نیز پیمان‌هایی امضا کردند و تحت حمایت حکومت اسلامی قرار گرفتند ، و اغلب در این پیمان‌ها شرایطی نظیر شرایط پیمان بیت المقدس را پذیرفتند ، و از طرف دیگر عمده ترس دولت روم از مسلمانان این بود که امپراطوری فاتح مسلمان در این بلاد ، مسیحیان را به پیروی از دین اسلام و ترك دین مسیحی مجبور سازد ، اما آن رفتار جوانمردانه ای که مسلمانان در پیش گرفتند و آن وفاداری که نسبت ببیمانهای خود نشان دادند ، و بعد از پیروزی کامل آزادی دینی و مذهبی بمردم مسیحی دادند ، موجب شد که روابط بامسلمانان در نظر اهل

شامات بهتر و محبوب تر از روابط با دولت روم و هر دولت مسیحی گردد ،
و آن ترس و هراسی که از وارد شدن يك ارتش فاتح در بلاد خود پیش بینی
میکردند کم کم از دلها زدوده شد و جای خود را بحماسه سرائی و ابراز
احساسات دوستانه بنفع مسلمانان داد ، این است داستان گواهی يك مرد
مسیحی و خارج از دین اسلام درباره مسلمانان .

**بنابر این اکنون چه باعث شده که مسیحیان از حکومت و دآوری
اسلام میترسند؟ چرا نسبت بحکومت اسلامی اظهار ناراحتی میکنند؟**

شاید از تعصب مسلمانان بر علیه مسیحیان میترسند ، در این صورت معلوم است
که آنان معنای تعصب را تا کنون نشناخته اند ، پس برای روشن شدن مطلب
مثالهایی برای نمونه از مدار تاریخ در اینجا شاهد مثال میآوریم تا معنای تعصب
کاملاً روشن گردد .

۱- پس از پیروزی مسیحیان در اسپانیا بمنظور تقطیش عقاید سازمان
بسیار دامنہ داری در این کشور تشکیل دادند ، و بزرگترین هدف
از تشکیل این سازمان فقط پرونده سازی و محکوم کردن مسلمانان
بود ، و بهمین جهت در این سازمان بی شرمانه ترین نوع عذابها و شکنجه ها
ئی که تا کنون تاریخ بشریت ، نظیرش را کمتر دیده است برای سرکوبی
مسلمانان بکار میرفت ، در یکطرف مردمی را زنده زنده در کوره های
آدم سوزی میگذاختند ، و در طرف دیگر ناخنهای عدۀ دیگری رامیکشیدند ،
در گوشه ای چشمهای عدۀ یگانه ای را در میآوردند ، و در گوشۀ دیگر
گروهی را رگ میزدند ، همه این شکنجه های ضد انسانی برای این بود
که مسلمانان را بترك دین خود وادارند و پیروی از کیش مسیحیت مجبور
بسازند .

ما در اینجا حق داریم که از برادران مسیحی آئین خود بپرسیم
 آیا در شرق اسلامی آثاری از این شکنجه‌های ضد انسانی تا کنون
 سراغ دارید؟ آیا در طول این مدتی که در میان مسلمانان زندگی کرده‌اید
 تا بحال کوچکترین ناراحتی از این قبیل رفتار ناستوده بشمار سیده‌است؟ اما
 هنوز هم کشتار گاههائی برای نابودی مسلمانان در هر کشور اروپائی و مستعمره
 اروپائی آماده میگردد، مانند کشوریوگسلاوی و البانی و روسیه شوروی
 و در کشورهای آفریقای شمالی مانند کشور سومالی و کینه و مالایا و هندوستان.
 گاهی بنام تصفیه سازمانهای کشوری و گاهی بنام بسط عدالت و برقراری
 نظم و آرامش مسلمانان را در این قربانگاهها فدای تعصب‌های ناستوده و
 ضد انسانی خود میسازند.

اما با وجود این، ماهمه این شواهد زنده را نادیده میگیریم، و فقط
 يك‌سند كوچك از يك کشور نزدیک ارائه میدهم که واقعاً در این مورد يك
 شاهد ارزنده است. زیرا که این کشور از دیر زمانی با ما روابط تاریخی
 و جغرافیائی و فرهنگی و دینی دارد و این کشور مظلوم همسایه نزدیک
 ما حبشه است و همانگونه که معلوم است، این کشور تابع کلیسای مصری
 است و سکنه آنرا عده‌ای مسلمان و مسیحی تشکیل میدهند، و در آمارگیری
 مسلمانها را ۳۵۰ هزار از مجموع اهالی نشان میدهند و ۶۵۰ هزار غیر مسلمان سر
 شماری میکنند، و ما هم در این بحث همان میزان را مورد گفتگو قرار
 میدهم. مثلاً در کشور حبشه حتی يك مدرسه دولتی نیست که برای تربیت
 فرزندان مسلمانان اختصاص داشته باشد که در آن مدرسه احکام دین اسلام
 را فراگیرند، نه تنها برای این منظور دبستانی تا کنون تأسیس نگشته بلکه
 برای فرا گرفتن زبان و لغت عربی نیز مدرسه‌ای وجود ندارد و آن مدارس که

مسلمانان با بودجه خود تأسیس میکنند فوراً از طرف دولت حبشه آن قدر مالیاتهای گزاف و عوارض سنگین تصویب میشود، و باندازه ای تحت فشار قرار میگیرد، که خود بخود منجر بتعطیل میگردد و این فشارهای ضد فرهنگی همین طور ادامه دارد تا دیگران را از فکر تأسیس مدرسه جدید منصرف میسازد، و همچنین نسبت با انتشارات و سایر امور فرهنگی نیز این فشارها تکرار میشود، و تا این عصر نزدیک تازمان جنگ ایتالیا با حبشه آئین رسمی این کشور این بود که هر مسلمانی که یک نفر مسیحی بدهکار می شد و در سر رسید از پرداخت وام خود عاجز میماند خود بخود بدون هیچ داد گاهی برده طلب کار خود محسوب و در جلو چشم دولت و دولتیان خرید و فروش می شد، و باشکنجه های گوناگون معذب میگردد و کسی نمیگفت که آخرین هم از خانواده بشر است.

بدیهی است خود بخود در تشکیلات دولتی و سازمانها و وزارتخانه های حبشه یک نفر مسلمانی را برای نظارت و اداره امور و رفع نیازمندیهای یک سوم از افراد این کشور انتخاب نمیکردند، همه این دردهای بی درمان از یک طرف، از طرف دیگر خود دولت حبشه هم اگر میخواست کاری بکند کوچکترین اختیاری از خود نداشت بلکه کلیسای مصری بر تمام امور آنجا نظارت داشت و هر فرمانی که از کلیسا صادر می شد دولت حبشه در اجرای آن مجبور بود.

پس باز جادارد که پرسیم: آیا مسیحیان در عالم اسلامی در طول تاریخ چنین فشاری دیده اند؟ آیا با این روابط جغرافیائی که با روابط طبیعی و دینی ما را با هم نزدیک ساخته خود مسیحیان بمقابله بمثل راضی میشوند؟ حاضرند که مانند خود آنان با آنان رفتار شود؟ بدیهی است که نه؛ بنا بر این

این همان تعصب عالم سوزی است که از برادران مسیحی سر میزند ، اما در مصر و سایر کشورهای مسلمان تا کنون اثری از این تعصبها در میان مسلمانان دیده نشده و تا ابد هم دیده نخواهد شد ، پس از چه میترسند؟.

بلی کمونیست ها میگویند که هستی واقعی انسان فقط هستی اقتصادی است ، و این سخن بر فرض اینکه صحیح باشد باز هم از آنان میپرسیم ؛ آیا در عالم اسلامی تا کنون مسیحیان از این حق محروم شده اند؟ آیا اسلام با آنان حق مالکیت و حق تصرف و حق انباشتن ثروتهای بیکران نداده است؟ اینک برای نمونه **بشری حنا** يك نفر مسیحی و ساکن مصر است . هنگامیکه ملك فؤاد از پورت سعید دیدن میکرد بباغ او وارد شد ؛ برای تسهیل عبور موکب فؤاد ۲۵ کیلومتر را درختان بارور پرتقال را قطع کرد ، و برای ورود مهمانان خود خیابان احداث کرد ، پس اگر حق مالکیت او محدود بود این همه ثروت را از کجا اندوخته است ، و همچنین حق تعلیم و تربیت و حق استخدام در سازمانهای دولتی و حق ترفیع مقام همه جا و همه وقت برایگان در اختیار آنان قرار گرفته ، آیا تا کنون دیده شده که يك عنصر دینی در اینگونه امور دخالت کرده باشد؟.

بعلاوه ما این مطلب را از کمونیست ها قبول نداریم که هستی انسان هستی اقتصادی است ، بلکه ما معتقدیم که هستی انسان از هستی اقتصادی و روحی و معنوی تشکیل یافته ، و همه اجزای آن کیمیایی با يك دیگر هم بستگی و هماهنگی کامل دارند ، اینجا باز هم میپرسیم آیا تا کنون از طرف مسلمانان نسبت به مسیحیان درباره انجام مراسم مذهبی و ستایش پروردگار فشار و موانعی ایجاد شده است؟ چرا موارد بسیار کوچکی را میتوان نام برد.

اما هرگز این موارد بخود مسلمانان مربوط نیست ، بلکه اگر با

دقت بنگرید در پشت پرده این اختلافها استعمارگران انگلیسی صف بسته اند، و تاجان دارند باینگونه آتش های امنیت سوز دامن میزنند، میگویند در مسئله جزیه، اسلام در میان مسلمان و غیر مسلمان امتیاز قائل شده است، و مادر پاسخ این تهمت از خود چیزی اضافه نمیکنیم بلکه این جواب را بعده (سیرت اور نولد) نویسنده مشهور مسیحی مذهب که سابقاً هم بگفته - های وی اشاره کردیم و اگذار میمائیم وی در صفحه ۵۸ کتاب خود چنین میگوید: جزیه همانطور که گفتیم از کسانی دریافت میشود که مرد بوده و قدرت پرداخت داشته باشند، در مقابل خدمت سربازی از آنان دریافت میگردد، که اگر مسلمان بودند بخدمت احضار می شدند، و مسیحیان با پرداخت مبلغی بعنوان جزیه خدمت سربازی را باز خرید میکردند، و از نظام وظیفه معاف میشدند، که اگر هم مسلمان بودند همین طور بود و همه میدانند مسیحیانی که در ارتش اسلام خدمت میکردند از پرداخت جزیه معاف بودند، چنانکه باطایفه جراحمه همین طور رفتار شد، آنان يك طایفه مسیحی بودند که در نزدیکی شهر انطاکیه مسکن داشتند و با مسلمانان پیمان بستند که در همه جا آنان را یاری کنند، و در میدان های نبرد دوشادوش مسلمین با دشمنان اسلام پیکار کنند، و در مقابل از پرداخت جزیه معاف و از غنائم جنگی مانند سربازان مسلمان قسمتی ببرند، و در صفحه ۵۹ میگوید: از طرف دیگر کشاورزان مصری در صورتیکه مسلمان بودند با پرداخت مبلغ معینی از خدمت سربازی آزاد شدند، پس با توجه باین حقیقت مسئله جزیه مسئله تفرقه و امتیاز نبوده بلکه یکنوع انجام وظیفه سربازی در صف ارتش اسلام است، که هر کس خدمت سربازی را قبول میکرد از پرداخت جزیه معاف بود و هر کس قبول نمیکرد جزیه میپرداخت، بدون

اینکه مسلمان و غیرمسلمان امتیازی داشته باشند، اما آن آیه ای که خطاب بمسلمانان میگوید: «با کسانی از اهل کتاب بجنگید که بخدا و روز جزا ایمان نمیآورند، و حرام خدا و پیامبر را حرام و حلالش را حلال نمی دانند، و از پذیرفتن دین حق بیزارند، بیکار کنید تا ذلیلانه و با دست خود جزیه بپردازند» آن یا استدلال عمومی نیست بلکه مخصوص کسانی از اهل کتاب است که کشور اسلامی را مورد تاخت و تاز قرار بدهند و با مسلمانان بجنگند، چنانکه اگر انگلیس و یا فرانسه با ما بجنگند همین طور است، هرگز شامل حال مسیحیان هم وطن با مسلمانان نخواهد بود.

اما با وجود این من یقین دارم که شیطانهای کمونیست هیچ

گاه ساکت نخواهند نشست، بلکه همیشه مانند مور و ملخ در جهان پراکنده شده هرملتی را با زبان خود با آرزوی مخصوص نوید داده و بآینده خوشی امیدوار میسازند، مثلاً بکار گران که میرسند میگویند شما اگر بحرف ما گوش بدهید و هرچه گفتیم بپذیرید در آینده نزدیکی کارخانجات را ملی کرده و شمارا صاحب کارخانه خواهیم ساخت!، و بکشاورزان که میرسند میگویند اگر از برنامه ما پیروی نمائید این زمینهای پهناور را در میان شما تقسیم کرده و شمارا مالک آب و خاک خواهیم نمود. و در میان محرومین اجتماع و دانشجویان بی بضاعت که ظاهر میشوند میگویند چرا ساکت نشسته اید بیا ئید برنامه اصلاحی ما را اجرا کنید تا شما را بمقصد خود برسانیم، و از فشار محرومیت جانسوز نجات بدهیم، و هنگامیکه با جوانان عزب و آنان که از طرف محرومیت غریزه جنسی در عذابند روبرو میشوند باز بان آنان سخن میگویند. میگویند با ما همکاری کنید تا در آینده نزدیکی برای شما اجتماعی بسازیم که آزادی عمل داشته باشد نه

قانونی در آن دخالت نماید و نه از طرف آداب و رسوم کهنه‌مورد
اعتراض قرار بگیرد.

پس درخفا با برادران مسیحی مانیز ترانه‌های دوستانه میخوانند ،
میگویند باماهمکار و هماهنگ باشید تا برای همیشه سازمان نظام
اسلام را ویران بسازیم، زیرا که اسلام دینی است که مردم را باختلاف
عقیده و امیدارد، اگر آن نباشد دیگر هیچ کسی در عالم اختلاف
نخواهد داشت .

ای شگفتا چه کلمه نفاق آمیز بزرگی است. که از دهان این
دشمنان دوست نمایرون میآید! عجبا بجز دروغ در سخندان خود سخنی ندارند.
پرهنگان روشن است که هرگز اسلام نفاق انداز نبوده و هیچوقت در نظام
و رفتارش مردم را باختلاف عقاید و ادار نمی‌سازد، اسلام یگانه نظامی است
که همه حقوق زندگانی را بدون فرق و امتیاز برایگان در اختیار همه
گذاشته است، اسلام یگانه دینی است که اولاد آدم و حواری همیشه بر اساس
اصول انسانیت بوحث اجتماعی دعوت می نماید؟ سپس بشر را در اصول
عقاید کاملاً آزاد میگذارد ، هر عقیده‌ای را که میخواهد انتخاب نماید و
بلکه بارضایت و حمایت و نظارت آن از دین و آئین خود پیروی کند . در
خاتمه من یقین دارم که برادران هموطن مسیحی و برادران شریک در
انسانیت ما خود به آئین مسیحیت راغب تر و با حفظ روابط تاریخی با برادران
مسلمان حریص تر و با حفظ مصالح و منافع خویش داناترند، آنان آگاه تر
از آنند که با این افسونه‌ها و دسیسه‌های شیطانی فریب بخورند و چنین تهمت
ناجوانمردانه را با اسلام و اسلامیان ببندند .

آیا اسلام نظام خیالی و اعتباری است

روشنفکران امروز میگویند: «ای مسلمانان کجا است آن اسلامیکه از آن داستانهایم گویید؟ کی و کجا این دین با وضع صحیح در جهان اجرا گردیده؟ شما که دائم از يك نظام خیالی سخن میرانید که در اصل خود خیلی روان و جالب است، اما تا کنون آنطور که شما میگویید در این عالم جامه عمل بقامت خود نپوشیده؟ و هرگز در این سیاره خاکی بصورت واقعی اجرا نگردیده است؟ زیرا که هر وقت از شما میپرسیم که کی و کجا این نظام ملکوتی اسلام عملاً اجرا شد در پاسخ بجز اندك زمانی در عصر زندگی پیامبر و خلفاء راشدین نشان نمیدهید!! و یا بهتر بگوییم فقط عصر خلفا را میتوانید نشان بدهید؛ هر وقت از شما میپرسند فوراً بسراغ زمان عمر بن خطاب رفتید و دست بدامن عرش میزنید، بخصوص در مدت خلافت و شخصیت وی صورت اسلام را جلوه گرساخته و آن را در دوران خلافتش مانند يك ستاره درخشان نمودار میسازید، در صورتیکه وقتی در زمان

زمانمداری وی در اطراف اسلام کاوش میکنیم جز ظلمتها و تاریکیهای روی هم انباشته چیزی نمی بینیم !! از یکطرف غول خون آشام تیول و از طرف دیگر هیولای ظلم و استبداد و عقب افتادگی و سیر معکوس، زندگی مردم را تهدید میکرده.

«آری شما از حق ملت در تأدیب و اصلاح زمانمداران خود سخن میگوئید، میگوئید در اصلاح زمانمداران خود دست ملت اسلامی همیشه باز است. اما بجز آنکه زمانی در عهد خلفای راشدین کسی این خواب طلائی تعبیر شد، و کی بملت اختیار داده شد تا احکام سر نوشت خود را آزادانه انتخاب نماید؟ تا چه رسد بتأدیب و اصلاحش، و همیشه از توزیع عادلانه اقتصادی دم میزنید؟ آخر کی امتیاز طبقاتی از میان مردم برداشته شده؟ و کی روابط بشر با یکدیگر نزدیک گردید؟ حتی در زمان خود خلفا تا برسیم بتوزیع اقتصادی عادلانه؟ شما که میگوئید وظیفه حتمی دولت در نظام اسلام اینست که برای همه افراد کشور کار ایجاد بکند، بنابراین پس جرم هزارها و میلیون ها مردم مسلمان چیست؟ مردمیکه با گدائی و دست درازی پیش این و آن زندگی کرده و در محرومیت نومیدی مزمین روزگار خود را بسر میبرند. و از حقوق زن در اسلام دم میزنید میگوئید اسلام آن حقوقی که در عالم برای زن لازم است برایگان در اختیارش گذاشته، اما کی زن مسلمان تا کنون باین حقوق دست یافته است؟ کی و کجا این آداب و رسوم ظالمانه و این اوضاع خفقان بار اجتماعی و اقتصادی بزن اجازه داده که از این حقون استفاده نماید. شما مرتب از تربیت بی نظیر اسلامی بحث می کنید، میگوئید تربیت اسلامی نفوس بشر را از آلودگی های شیطانی پاک نموده و بجای آن تقوی و پاکدامنی و خداشناسی را بودیعت میگذارد که

سرانجام روابط دولت و ملت و ارتباط طبقات مختلف بشر بر اساس تعاون پی ریزی شده و همه با هم بنفع يك دیگر در راه خیر و سعادت جامعه قدم بر میدارند».

«اماتا کنون بجزدريك مدت کوتاه و اتفاقی که همیشه آن را برخ مامیکشید این برنامه ملکوتی اجرا نشده !! کی و کجا تقوی و پا کد امنی و خدا شناسی از خوردن و پایمال نمودن حقوق فقرا و بیچارگان جلوگیری کرده است ؟ و کی این فضایل اخلاقی دست های استعماری زمامداران ستمکار را از منافع و آزادی ملت کوتاه کرده ؟ و در چه زمانی گریبان ملت ها را از چنگال درندگان استعمار رها ساخته است ؟ شما از يك رشته خواب و خیال هایی گفتگو میکنید که تا کنون در عالم پایگاهی نداشته ، مگر در همان فاصله های کوتاهی که هرگز برای تشکیل يك نظام عادلانه شایسته نبوده است. بلکه این قطعه های کوچک يك رشته سلیقه های شخصی بود که دیگر در تاریخ بشر قابل تکرار نیست !!»

این است خلاصه داستان ادعای کمونیستها و دگران که همه جا دنبال بهانه میگردند، بلکه کم کم این يك شبهه بسیار قوی و دامنه داری شده که در میان خود مسلمانان نیز ریشه دوانده ، البته آن عدم مسلمانی که درس تاریخ اسلامی را فقط بوسیله استعمار گران در دانشگاه استعمار فرا گرفته و از آنجا فارغ التحصیل شده اند.

ما در این جاییش از هر چیز باید دو موضوع را بطور روشن از يك دیگر تفکیک کنیم: یکی خیالی و اعتباری بودن اصل نظام، دیگری خیالی بودن اجرای برنامه های آن. بنا بر این برای روشن شدن مطلب از کمونیستها و مدعیان دیگر می پرسیم که آیا نظام اسلام بمقتضای طبیعت خود يك نظام

اعتباری است؟ و چون عناصر خیالی و اصول اعتباری تکیه کرده در محیط زمین عملاً قابل اجرا نیست، و یا بعکس از نظر طبیعت و اساس يك نظام عملی و قابل اجرا است؟ اما تا کنون بواسطه علل و موانعی بطور کامل در طول تاریخ خود اجرا نگردیده است؛ و عبارت دیگر راه کج بوده و یا رهروان کج رفته اند، و بدیهی است که فرق میان این دو صورت خیلی روشن است، پس اگر نظام اسلام ذاتاً خیالی و اعتباری بود دیگر امیدی با اجرای آن نبود، هر اندازه هم فرض کنیم که محیط و شرایط زمان و مکان مساعدتر میگردید، زیرا جز در عالم خیال وجود نداشت و بدیهی است که نظام خیالی فقط در محیط خیال باید اجرا گردد.

اگر این نظام يك نظام واقعی و عملی باشد چنانکه هست

اما اگر موانع خارجی از اجرای آن جلوگیری کرده باشد، با فرض اول خیلی فرق دارد و امید اجرا و تطبیقش همیشه موجود است، هر وقت آن موانع بر طرف شد خود بخود قابل اجرا خواهد بود، پس در این صورت باید دید کدام يك از این دو قسمت با وضع اسلام سازگار است، اولی یا دومی

بعقیده ما فهمیدن این معنی بقدری ساده و آسان است که هیچ کس در آن اختلافی نخواهد داشت، زیرا که فقط يك مرتبه اجرا شدن اسلام در تاریخ بشریت خود دلیل محکمی است که آن يك نظام قابل اجرا بوده و هرگز عناصر خیالی و اصول اعتباری تکیه نداشته است؛ بدلیل اینکه بشر همان بشر است، در ساختمان او فری پدید نیامده و آنچه نابود گشته زمان است، و زمان هم نمیتواند تأثیری در اجراء و یا عدم اجراء آن داشته باشد، و بدیهی است که هرامری که در جهان یکبار حادث شد بار دیگر نیز

ممکن است ، بلی ممکن است که تهی دستان کاروان تمدن امروز بگویند که در صدر اسلام مردم در پیش رفت اخلاقی و فکری بمقامی رسیدند که بشریت امروز از رسیدن بمثل آن عاجز است ، متأسفانه باید بگوئیم که این نظریه نیز با عقیده آنان مخالف است ، زیرا که عقیده این گروه این است که تطور و تحولات اقتصادی دائم بشریت را با سرعت کامل بسوی ترقی و تکامل سوق میدهد ، و روی همین اصل باید بشر امروز مرقی تر و آماده تر از بشر صدر اسلام باشد .

اما اگر اینطور بپرسند که چرا زمان پیامبر اسلام و عصر خلفا تا کنون جز در اندک زمانی در عهد عمر بن عبدالعزیز تکرار نشده ؟ يك سؤال بسیار منطقی و عاقلانه است ، و پاسخ نیز در صفحات تاریخ موجود است . چه در تاریخ قضایای خصوصی اسلام و چه در تاریخ عمومی بشریت .

بنابر این برای ما لازم است که بحث خود را بدو مطلب مهم اختصاص بدهیم ؛ مطلب اول اینکه آن سرعت فوق العاده و آن جنبش عجیب که اسلام در بدو تاریخ خود برای بشریت ایجاد نمود و يك دفعه مردم را از پست ترین زندگی در اندک زمانی بعالی ترین مقام انسانیت رسانید ، يك حرکت عادی نبود بلکه آن نیز خود یکی از معجزات درخشان اسلام است که در محیط زندگی بشر وجود آورد ، و چون این جنبش بی نظیر احتیاج فراوان بتبیه و وسائل و تربیت شخصیت قهرمانان آزموده و مردان شایسته اسلامی داشت و نیازمند به شخصیت هائی بود که بخوبی بتوانند این فروغ تابناک را در اعماق وجود و اعمال ارزنده خود نمایان سازند ، ولیکن اسلام بطور ناگهانی و با سرعتی سریع تر از حرکت خیال در عالم منتشر گردید

و از تهیه کامل این وسائل سبقت گرفت بطوریکه نظیرش در مدار تاریخ در هیچ يك از بخش‌های تاریخی نه پیش از اسلام و نه بعد از آن تا کنون دیده نشده، آری این نیز یکی دیگر از معجزات درخشان اسلام است که در تحت قانون هیچ يك از تفسیرهای مادی و اقتصادی نمیگنجد، بطوریکه همه مادیون و کمونیستهای جهان در تاریخ بشر از بیان آن عاجزند، و این سرعت ناگهانی ملت‌های زیادی را مانند آهن ربا در مدت خیلی کم بدور خود جلب نمود، که هنوز اکثر آنان با روح اسلامی تربیت نیافته و بحقیقت نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی این نظام آسمانی آشنا نگشته بودند، و آن روز ایجاد يك سازمان عالی تربیتی که بتواند همه را مانند مسلمانان صدر اسلام در جزیره العرب تربیت کند برای اسلام ممکن نبود، و با ورود این ملت‌های تازه نفس بحوزه اسلام و با پیوستن آنان بر تعداد مسلمانان، کشور اسلامی وسعت پیدا کرد، و نقشه جغرافیائی خود را عوض نمود، ولیکن اصول تربیت اسلامی آنطور که شایسته بود در اعماق نفوس مردم نومسلمان نفوذ نکرد، در نتیجه تربیت اخلاقی در میان مردم با توسعه کشورهای تازه مسلمان هماهنگ نشد و بهمین جهت، بیراهه رفتن از حوزه اخلاق و تربیت اسلامی برای مردم کاری بسیار ساده و آسان بود، و زمامداران حکومت‌های جبار بنی امیه و بنی عباس و سایر دولت‌های ظالم عثمانی و دیگران با استفاده از این فرصت بآسانی توانستند مدت زیادی حکومت اسلامی را دست‌آویز نموده، و برای پیش رفت مقاصد ناپاک خود مسلمانان را از مزایای سرشار اسلام محروم سازند.

مطلب دوم این است که آن جنبش ناگهانی اسلامی نسبت بتحول و پیشرفت ساده بشریت يك امر طبیعی نبود، زیرا که اسلام مردم را بطور ناگهانی

و ناخود آگاهی از منجلا ب پست عالم بردگی نجات داده بآن مقام بی نظیر عدالت اجتماعی رسانید، که آنروز چنین تحولی برای بشر غیر مترقبه بود، و هنوز هم نسبت بنظامهاییکه بشریت تا کنون تجربه کرده بسختی میتواند این سرعت را باور کند، همانطوریکه از جهات اخلاقی مردم را از گرداب هوی و هوس و از چنگال دیو شهوات نجات داده، و بسطح اخلاق انسانیت رسانید، که در تمام ادوار تاریخ چشمها از دیدن چنین مقامی خیره است، و باین ترتیب مردم ناگهان دیده گشودند و مشاهده کردند که دیروز در چه حال پستی بودند و امروز بچه مقام ارجمندی رسیده اند، که هیچ وقت انتظارش را نداشتند، از این جهت بود که آن جنبش روحانی که در شخصیت پیمانند پیامبر و یارانش نمایان شده بود انسان را بیش از قدرت معمولی بشر بالا میبرد، و همین نیروی ملکوتی باعث می شد که از بشر عادی نیز کارهای نظیر معجزات سر بزنند، بنابراین وقتی که با وفات پیامبر اسلام این جنبش بزرگ و این حرکت روحانی سرعت خود را از دست داد، ناگهان آن مردم بسیج شده، از آن مقام عالی سعادت آمیز برگشتند و مانند خستگان سفر بنشیب ذلت سرازیر شدند، و بتدریج اسیر دیوهوی و هوس شیطانی گردیدند. گرچه با وجود این باز هم این کاروان طوفان دیده پاره ای از نور درخشان اسلام را در نهاد خود نگه داشت و در میان امواج متراکم ظلمت ها بآن پناه میبرد و مادر آینده تزدیکی از آثار علمی گرانبهای آن در تاریخ بشریت سخن خواهیم گفت.

اما معنای این سخن آن نیست که تهری دستان بازار تمدن میگویند که ما برای رسیدن بآن مقام همه جا و همه وقت بوجود شخص پیامبر اسلام و یارانش نیازمندیم، تا آنچه مسلمانان صدر اسلام عملاً بدست

آورده بودند، ماهم احراز کنیم، و چون امروز پیامبر و یارانش در اجتماع ما نیستند دیگر رسیدن بآن مقام برای ما ممکن نیست، و عبارت دیگر اسلام یک رشته اخلاق شخصی و بسته بوجود پیامبر و یارانش بود و بارفتن آنان آن اخلاق هم نابود گردید.

در پاسخ میگوئیم: این سخن کاملاً غلط است، زیرا آن اسلامیکه سیزده قرن پیش در اداره سیاست دولت و نظام اقتصادی و روابط اجتماعی معجزه حساب می شد پس از گذشت این تاریخ زمان و پس از اندوختن تجربه های فراوان در تاریخ بشریت باز امروز در اکثر نقاط جهان در حدود قدرت خود هم اکنون بکار پرداخته است، بنابراین اگر امروز نخواهیم اسلام را در محیط واقعی زندگی قطع نظر از شخصیت های بزرگ اخلاقی اجرا کنیم (اگرچه اسلام درباره اخلاق بشر عنایت مخصوصی دارد و هیچ وقت در میان تهذیب اخلاق و اجرای عملی فرقی قائل نیست) ماهرگز بآن جنبش ناگهانی معجز آسا که آنروز از عرب های مسلمان سرزد نیاز نخواهیم داشت، زیرا که آنان در صدر اسلام هیچ تجربه نداشتند، و تئیکه اسلام را دیدند مانند قحطی زدگان که چشمشان بسفره الوان پراز غذاهای گوناگون بیفتد هجوم آوردند، در آن محیط تاریک که درندگان استعمار اخلاق و ناموس بشریت را بغارت میبردند ناگهان ستاره درخشان اسلام را دیدند و بدون هیچگونه ملاحظه در اطرافش گرد آمدند.

اما ما که مانند آنان نیستیم، گذشت زمان و تجربه های فراوان روز بروز ما را بحقیقت اسلام نزدیکتر و آشناتر ساخته، بطوریکه امروز نزدیکتر از مردم دیروز شده ایم، و آن سعی و کوششی که برای رسیدن باین هدف عالی لازم است امروز آسانتر انجام میگیرد.

در اینجا لازم است که برای روشن شدن مطلب بعضی نمونه‌هایی را از گوشه و کنار جهان ارائه بدهیم .

۱- مثلاً آن ملت‌هایی که زمامداران خود را در دنیای کنونی با انتخاب عمومی تعیین میکنند و هر وقت از آنان انحرافی دیدند باظهار اترجار و تنفر خود و ادار باستعفا مینمایند ، از جهات عملی نزدیک ترو شبیه تر بصورت حکومت مسلمانان صدر اسلام است ، همین عمل در زمان خلافت ابوبکر و عمر یکی از معجزات اسلام شمرده می شد ، اما امروز که وسائل از هر جهت آماده تر است دیگر احتیاجی بجشدن تجربه‌های تلخ و شیرین نیست ، اگر بخواهیم در دسترس ما قرار دارد ، ولیکن متأسفانه آن تخم آزادی را که ما کاشتیم محصولش را دیگران برداشتند و بنفع خود بکار انداختند ، زحمت کشیدیم و نتیجه را آنان بردند ؛ اکنون من نمیدانم اینگونه آزادی را از طریق تقلید انگلیس و امریکا بدست بیاوریم ممکن ، و در کام ما شیرین تر است ؟ ، پس چرا هنگامیکه بنام اسلام مطالبه میکنیم از تحصیل عاجزیم !! در صورتیکه دوست و دشمن میدانند آزادی میوه اسلام بوده و در هر فصلی موجود است .

۲- تضمین و تأمین احتیاجات کارمندان دولت و کارکنان مؤسسات ملی و شخصی يك قانون نوپدید نیست بلکه آن نیز یکی از قوانین درخشانی است که خود پیامبر اسلام تصویب کرده است ، و در قرن بیستم زمامداران حزب کمونیست آن را با اجرا گذاشته اند « اگر چه کمونیست‌ها بازور سر نیزه و فشار دیکتاتوری اجرا نمودند ، ولیکن اسلام بدون اعمال زور و ابراز قدرت دیکتاتوری و با کمال آزادی آن را میخواست) بنا بر این اگر بخواهیم این قانون را اجرا کنیم بدون مانع و در دسترس ما است ، در این صورت نمیدانم

چرا باید از دولتهای کمونیستی یاد بگیریم و بنام قانون کمونیست اجرا کنیم؟ و بنام اسلام نگیریم؟ و بنام اینکه یکی از قوانین متین اسلام است بکار ببریم، آخر جمعیتی دارد که بنام اسلام و بعنوان مسلمان عمل کنیم، و مانند تشنه گانی نباشیم که کوزه پراز آب گوارا بدست در اطراف دشت و بیابان دنبال سراب میگردند.

پس بخوبی پیداست که تجربههای اندوخته بشریت امروز ما را بیش از پیش بقانون نظام اسلام نزدیکتر ساخته، گرچه آنطور که باید و شاید هنوز دست ما بدامن اسلام کامل نرسیده است، و با این حساب چه خوب بود که میدانستیم چرا و قتی که این نظام درخشان از راه اروپا وارد بنام قانون اروپائی اجرا میگردد، در نظر مردم يك نظام عملی و قابل اجرا است!! و اما هروقت که بنام اسلام اجرا میشود يك نظام خیالی و غیر قابل اجرا اعلام میگردد. **آیا داستان يك بام و دو هوا قانونی است که در پارلمان تمدن امروز تازه بتصویب رسیده و ما خبر نداریم .**

و خلاصه این مسئله باید اینطور مطرح شود که آیا این نظم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در اصل ممکن و قابل اجرا است یا نه؟ پس اگر در هر نظامی ممکن و قابل اجرا میباشد چرا در نظام اسلام نباشد؟ در صورتیکه اسلام یگانه نظامی است که تا کنون عملاً این قوانین را در جهان اجرا کرده است، و با توجه کامل معلوم است که آن یاوه سرائیها که کمونیستها و دوستانشان در این باره ابراز میکنند بی اندازه غلط و بی ارزش است، آنان معتقدند که نظام نوظهور امروزی در همه جا بر اساس علمی پی ریزی شده، برخلاف نظام اسلام که بر اساس عواطف و احساسات انسانی استوار گردیده، بدیهی است که کنترل احساسات و عواطف در این مورد

بسیار مشکل است ، زیرا که خردمندان جهان بخوبی میدانند که قوانین اسلام هرگز با عواطف گرم و احساسات زود گذرساز کار نیست ، مثلاً زمامداران اسلام هنگامیکه درکاری بامردم مشورت میکردند و جنبه فقهی و قانونی موضوع را از همه جهات مورد شور و تفسیر قرار میدادند ، نه در عالم خواب و خیال بودند و نه با احساسات گرم مردم اعتماد می کردند ، بلکه با کمال دقت میخواستند قانون را در باره همگان یکسان اجرا نمایند .

آری روح مطلب این است که اسلام همیشه نمیخواهد در اداره کردن اجتماع بشر فقط بقانون تکیه کند ، بلکه با وجود اینکه قانون تصویب میکند بتهذیب نفوس و پاکیزگی اجتماع بیش از پیش ارزش قائل است ، تا بلکه افراد بتوانند در محیط مافوق قانون زیست نمایند ، و همیشه قانون از نظر اخلاقی در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرد ، هر وقت که اجتماع بخواهد قانونی را اجرا کند با فرمان ضمیر و فرماندهی داخل نفوس اجرا نماید ، نه از ترس قدرت و نفوذ زمامدار فقط ، و اتفاقاً این سیاست پا کترین و حکیمانده ترین سیاستی است که میتوان در عالم بشریت بکار بست ، و واضح است که باین ترتیب قانون همیشه زنده و آماده است ، و در همه وقت و همه جا قابل اجرا است ، بدون اینکه با احساسات و عواطف مردم تکیه داشته باشد ، شگفت آور است ، بعضی از نویسندگان عصر حاضر چنین گمان می کنند که بالقاء اینگونه شبهه ها مسلمانان را بیش از پیش در بن بست قرار میدهند . و بهمین جهت هر وقت که بارهبران فکری اسلام روبرو میشوند میگویند : که از زمان خلافت عمر بن خطاب با ما سخن نگوئید زیرا که آن عصر دیگر در تاریخ تکرار نخواهد شد . و بدیهی است که اینگونه شبهه ها از کمال بدفکری و سبک مغزی است ، زیرا که هرگز با شخص عمر و مانند اش

کاری نداریم ، اگر چه اینگونه شخصیت ها خود از دست پروردگان اسلام و از بارزترین نمونه های تربیت اسلامی بودند، لیکن همیشه ما بقوانین اسلام نظر داریم و با سلاح برنده بسراغ دشمن میرویم ، مثلاً در زمان خلافت عمر اتفاق افتاد که دست دزدی را نبریدند و این حکم بشخص عمر بستگی نداشت ، بلکه صریح قانون این است که اگر شبهه ای در میان باشد که این دزد از فشار اقتصادی و یا اجتماعی از روی ناچاری اقدام بنزدی کرده حکم سرقه در باره وی اجرا نمیگردد ، بنابراین ما حق نداریم بگوئیم که چون عمر این حکم را صادر کرده از خصوصیات شخصیت وی بوده و دیگران نمی توانند ، زیرا که عمر نیز از يك اصل ثابت اسلامی پیروی میکرد ، پیامبر هوشمند اسلام فرموده « با وجود شبهات از اجراء حدود خودداری نمائید » پس اگر این قانون را امروز ما بخواهیم اجرا کنیم هیچ نیروئی حق ندارد بگوید که شما نمیتوانید بآن عمل کنید ، زیرا عمر آن را یکبار اجرا کرد و امروز زنده نیست ، و همچنین برای تأمین عدالت اجتماعی و جلوگیری از احتکار ، اسلام بزمامدار حق داده که مازاد اموال اغنیا را در صورت احتیاج در راه تأمین زندگی فقرا بمصرف برساند ، و اتفاقاً این قانون در زمان خلافت عمر بن خطاب اجرا گردیده ، عمر حکم داد که اغنیا و ثروتمندان از اندوخته خود احتیاج ضروری فقرا را باید تأمین نمایند ، چنانکه دولت انگلستان در عصر حاضر برای تأمین همین منظور قانون مالیاتهای تصاعدی را بتصویب رسانید ، بنابراین این يك متمدنی است که در همه جای دنیا بصورت قانون اجرا میگردد ، نه بصورت اراده و اقدام شخصی که بوجود شخص معین بستگی داشته باشد ، تا دشمنان ما بگویند چون حکم در زمان عمر اجرا شده بجز در زمان وی قابل

اجرا نیست، چنانکه در انگلستان اجرا شد، و عمر زمامدار حکومت آنجا نبود، زیرا که عمر آن را از يك اصل ثابت اسلامی استفاده کرده بود قرآن میفرماید: « اینگونه قوانین را برای این تصویب کردیم که ثروت در میان ثروتمندان شما بازیچه دست زورگویان نگردد .

در زمان خلافت عمر اصول محاکمات حکام و استانداران و رسیدگی به ثروت و دارائی آنان مقرر گردید (و عبارت امر و زی قانون از کجا آورده) را عمر اجرا کرد تا معلوم گردد که دارائی آنان مال ملت است یا مال خودشان، و این يك قانونی است که در هر وقت میتوان اجرا نمود و هیچگاه بشخص عمر و غیر آن بستگی ندارد و نیز عمر باین قانون عمل کرد که بچه سرراهی را باید از بودجه بیت المال نگاهداری کرد و عبارت دیگر وظیفه دولت است که سرپرستی و مخارج او را بعهده بگیرد، زیرا که بچه گناهی نکرده بلکه پدر و مادر مجرمند و در هیچ نقطه عالم فرزند را بجرم پدر و مادر گناهکار مؤاخذه نمیکند، و این يك قانون حکیمانده است که اروپا و امریکا در قرن بیستم آن را برسمیت می شناسند، بنا بر این در اجرای اینگونه قوانین هرگز بشخص مجری و یا قانونگذار نظری نداریم بلکه با روح قانون و حقیقت اصول اسلامی با مخالفین خود بگفتگو میپردازیم، و علت اینکه اغلب از زمان زمامداری عمر بن خطاب سخن میگوئیم این است که در عرصه اکثر قوانین اسلامی زمینه اجرا پیدا کرده و احکام اسلام بدون نظر اجرا گردیده و از وی نیز بعنوان يك مجری قانون یاد میکنیم نه بعنوان اینکه چون دارای صفات شخصی بود و کارهایی را بعنوان شخصیت خود انجام داد، اگر چه همه زمامداران و مجریان قوانین اسلامی نیز شخصیت های ارزنده ای بودند و در تصرفات و اعمال و کردار خود همیشه با روح اسلام حرکت میکردند، و هیچ

مانعی نیست که با همین شخصیت برازنده با نویسندگان کج فکر امروز بگفتگو پردازیم و گفتار این یاوه نویسان آن ارزش را ندارد که ما را از نمودار ساختن شخصیت‌های بی نظیر زمامداران اسلام بازدارد، ما آنان را بعنوان نمونه تربیت اسلام بجامعه بشر معرفی میکنیم که با آن همه قدرت باز در مقابل قانون چگونه زانو میزدند، این نمونه‌های ارزنده را برای آن معرفی میکنیم که برای مسلمانان سرمشق زندگی باشد، تا برای رسیدن به مقام آنان کوشش نمایند، اگر بآن مقام رسیدند بخیر و صلاح همه عالم بشریت است، و اگر نتوانستند برسند آنان را همین اندازه بس است که بجای اینکه دست گدائی بسوی دولت‌های بیگانه دراز کنند !! و بجای اینکه در تصویب قوانین کشوری دفترچه قوانین بیگانگان را ورق بزنند، با آئین ارزنده زندگی بزرگان خود و بقوانین حکیمانه اسلام عمل کرده و از شخصیت‌های برازنده اسلامی الهام گیرند، و بعلاوه در این مورد يك غلط بزرگ صحیح نمائی وجود دارد، چنان وانمود میکند که اساساً اسلام بجز در زمان خلفای را شدین نبوده است، البته این يك شبهه فریبنده است که عده زیادی از مسلمانان را نیز فریفته است.

بلی صحیح است که اسلام پس از عصر خلفا جز در اندک زمانی در عهد خلافت عمر بن عبدالعزیز بصورت واقعی و بطور کامل اجرا نگردیده است. این مطلبی است که انکار نتوان کرد، اما معنای آن این نیست که بعد از آن دیگر اسلامی در عالم وجود نداشت، و در آن عصرها بساطش برچیده شد، زیرا آنچه فاسد شد کلی و یا جزئی فقط حکومت‌ها و زمامداران مسلمان نبودند، نه خود اسلام، اگر چه حکومت‌ها فاسد

گشت اما اجتماع اسلامی در خارج از پایتخت های زمامداران فاسد ، بحال خود باقی ماند ، وبا کمال صمیمیت همه جا باروح و حقیقت اسلام که آمیخته با روح تعاون و همدردی ، است زندگی خود را ادامه داد ، و نگذاشت که اجتماع مسلمانان بدو گروه برده و آقا تقسیم گردد ، بلکه بیش از پیش تحت لوای مشترك برادری و تعاون با یکدیگر نزدیک شدند ، و کارها را در میان همه برادرانه تقسیم کردند ، و بهمین جهت قانون عمومی اسلامی در همه نقاط عالم اسلام بحال خود باقی ماند ، و در همه جا اجرا گردید ، و در این مدت هرگز دادگاه ویژه بنفع تیولگران تشکیل نشد ، چنانکه در بحران تاریخ آزادی اروپا تشکیل شد .

حکومت ها فاسد شد ؛ اما آداب و رسوم حکیمانه اسلامی در تمام جنگها بادشمنان اسلام مراعات میگردید ، حتی خود صلیبیون بویژه در عهد صلاح الدین ایوبی شاهد این مطلب بودند ؛ **حکومت ها فاسد شد ؛** ولیکن بازهم وفاداری مسلمانان بتعهدات بین المللی در میان ملت های جهان ضرب المثل گشت ، **حکومت ها فاسد گشت ؛** بازهم مسلمانان در مقام علم دوستی و فرهنگ دوستی ثابت قدم ماندند ، بطوریکه همین معنی عالم اسلامی را در اسپانیا و سایر نقاط اسلامی کعبه آمال دانش جویان قنون مختلف جهان ساخته بود ، و خلاصه **حکومت ها فاسد شد ؛** ولیکن اسلام همان اخگر فرزنان در جهان باقی مانده تا اروپا از خواب غفلت بیدار گشت ، و آنرا سرمشق ترقی علوم خود قرار داد ، و در نظم تشکیلات و سازمان اداری خود از آن استفاده کرد ، و برای رسیدن بمقام ارجمند اسلامی کوششهای فراوان بکاربرد ، اگرچه بعد از آن همه سودها که از وجود اسلام برد باز هم پست فطرتی و تعصب ناروای صلیبی وادارش ساخت

تا اختر فروزان اسلام را در اسپانیا خاموش کرد، و پس از آنکه در نهضت های خود از نهضت اسلامی پیروی و بهره برداری نمود ، هنوز هم که هنوز است در تخریب اساس و زشت و انمود کردن اصول آن در آفاق جهان میکوشد .

پس با توجه باین حقایق درخشان پیدا است که اسلام يك نظام خیالی بآن معنی که دشمنانش میگویند نیست ، بلکه يك نظام عملی و قابل اجرا است که عالم بشریت تا کنون یکبار آنرا در جهان اجرا نموده است، و همان بشر امروز بمراتب در اجرای آن توانا تر از بشر سیزده قرن پیش است، زیرا آن تجربه هائی که در طول تاریخش اندوخته بیش از پیش فاصله ها را نزدیک ساخته است.

پوشیده نماند که **شایسته ترین نظام باین تهمت ناجوانمردانه، نظام کمونیستی** است و سزاوار است که واقعاً آنرا بسوی نظام کمونیسم متوجه سازیم و حقیقتاً این رژیم فاسد را خیالی بنامیم، زیرا که این ملت اعتراف دارند که تا کنون بعالم پربرکت کمونیستی نرسیده اند ، بلکه هنوز هم در میان امواج متراکم تحولات گوناگون اقتصادی دست و پا میزنند، و آن روز درخشان خواهد آمد که دنیای کمونیستی از نظر تولید اقتصادی بمرتبۀ کمال خواهد رسید ، و جهان زیر پرچم حکومت عالمگیر و داد گستر کمونیسم متحد خواهد شد!! و آن روز روزی است که نظام واقعی کمونیستی در عالم اجرا و همه دردهای جانسوز بشریت را مانند يك پزشك کاردان درمان خواهد کرد، و جهان و جهانیان را تا ابد از چنگال بحرانهای ناجوانمردانه امروز که همه جاناشی از کسر تولید اقتصادی است نجات خواهد بخشید.

متأسفانه یا خوشبختانه فاش باید گفت که این يك نظام خیالی
 بیش نیست و تا کنون در جهان بوجود نیامده و تا ابد هم نخواهد آمد.
 زیرا که یگانه پایگاه این نظام ملکوتی فقط عالم خیال و نیروی بنیان
 گزارش یکرشته عوامل خیالی و بلکه عوامل ناممکن است، و بدیهی است که
 حکومت خیالی جز در پایتخت خیال تشکیل نخواهد شد
 و بهمین دلیل سازمان چنین نظام ملکوتی درعالم ممکن نخواهد شد،
 زیرا بزرگترین مؤسس آن یکرشته تصورات بی پایه ای بیش نیست!!
 که در صحنه خیال نقشه هامیکشد و میگوید ممکن است که بشر روزی
 درعالم از احتیاجات زندگی بی نیاز گردد، چنانکه در روز اول
 زندگی بود.

غافل از اینکه بفرض آنکه آن روز فرارسد، و بشر همه نیازمندیهای
 خود را آماده و حاضر ببیند، باز هم فردا بآن قناعت نخواهد کرد، و بلکه
 زندگی نوین دیگری از نو آغاز خواهد نمود، و باز هم این نظام قابل اجرا
 نخواهد بود، زیرا که در اندک زمانی امتیاز طلبی و ابراز شخصیت آن را
 باطل خواهد ساخت، و بعلاوه اگر این آرزوی خام درعالم جامه عمل
 بپوشد، و امتیازخواهی و اظهار شخصیت او را باطل کند بطور یقین بصلاح
 بشریت خواهد بود، زیرا که بشر تا کنون جز از طریق امتیازخواهی و هنر
 نمائی و ابراز شخصیت پیش نرفته است، و خلاصه این همان نظام خیالی
 احمقانه است، که از يك قلب مادی آکنده از جاه طلبی سرچشمه گرفته
 و بر اساس نظریات علوم تجربی و حقایق آزمایشی پی ریزی شده،
 و کوچکترین نظری بهالماورای محسوسات ندارد.

اسلام و نظام کمونیستی

کمونیستها میگویند بر فرض اینکه بپذیریم که اسلام دارای همه اصول صحیح زندگى بوده، دین همه ملت‌ها و آئین همه اجتماعات بشریت است اما باید قبول کرد که فقه اسلامی در محیط کوچکتری تعطیل شد، و قوانین نوین اقتصادی بجای آن اجرا گردید، بنابراین چرا ما اسلام را بعنوان يك عقیده پاک کننده دلها و جلادهنده اندیشه‌ها نگیریم؟ ما معتقدیم که اسلام درباره تهذیب قلوب و تنویر افکار بهترین عقیده است، و اما درباره مسائل نوین اقتصادی بحال جامعه امروز مفید نیست!! پس چرا بجای آن رژیم کمونیستی را بعنوان يك نظام اقتصادی کامل بکار نبردیم؟ که در نظام دولت و قوم اجتماع بجز مسائل اقتصاد بچیزی بستگی ندارد؟ در این صورت هم آداب و رسوم و عادات مذهبی خود را محترم شمرده ایم و هم آخرین و تازه‌ترین نظامها را در عالم اقتصاد بدست آورده ایم، این است خلاصه گفتار فریبده کمونیستها درباره اسلام و کمونیستی.

البته این يك شبهه پلید و ناپا کی است که کمونیستها در عصر حاضر با آن بازی میکنند، زیرا که اول خوش رقصی خود را در کشورهای مشرق زمین با جنك علنی با اسلام آغاز کرده بودند و مرتب در اطراف و اکناف اسلام، پارازیت‌هائی انتشار میدادند، وقتی دیدند که مسلمانها را اینمورد بیش از پیش پایداری کردند و آن جنك علنی باعث شد که اسلام را بهتر شناخته و صفوف خود را در مقابل هر یگانه‌ای منظم تر بسازند، بناچار آنها دست بمکر و حيله زدند، و از راه فریبنده تری وارد شدند، و بعنوان اعلام مبارزه بس بمسلمانان چنین گفتند: که هر گز رژیم کمونیستی با دین اسلام مخالف نیست. زیرا که نظام کمونیزم در اصل خود يك نظام عدالت اجتماعی واقعی است. و در این نظام عادلانه دولت باید بناچار نیازمندیهای همه افراد ملت را تأمین نماید.

بنابر این آیا میتوان گفت که اسلام از عدالت اجتماعی بیزار است؟؟

آری همین راه ترویج را پیش از کمونیستها استعمارگران غربی در این دیار پیش گرفته بودند. استعمارگران غرب نیز اول نا جوانمردانه و آشکار بطرف اسلام هجوم آوردند، و همان یورش باعث شد که مسلمانها هشیار شدند، و جوانمردانه از حریم خود دفاع کردند، ولیکن خواسته استعمار این نبود که این ملت هشیار گردد، وقتی که دیدند بعکس مقصود خود نتیجه گرفتند، بناچار برای جبران این شکست از راه ترویج وارد شدند، و چنین گفتند که مقصود غربی‌ها هر گز مخالفت با اسلام نیست، بلکه فقط میخواهند تمدن جدید را در میان ملت‌های شرقی وارد کنند، آیا میتوان گفت اسلامیکه خود پدر تمدن است از تمدن جدید بیزار است؟ شما که در سایه تمدن بهتر میتوانید مسلمان باشید، باین معنی

نماز بخوانید و روزه بگیرید و مجالس دعا و محافل ختم‌های مؤثر
 بر پا دارید ، و خلاصه (صوفی مآبی برای شما بس است) ، حلقه های
 دوستانه درویشی تشکیل بدهید و با این حال از تمدن ملت های غرب نیز
 استفاده نمائید ، تا سرانجام مسلمان متمدن باشید ، در صورتیکه آنان
 یقین داشتند و قتیکه مسلمانان بتمدن غربی گرویدند ، دیگر مسلمان
 حقیقی نخواهند بود ، و بحوبی میدانستند که در اندک زمانی این تمدن
 ناپاک آنها را در ملت های کوچکی فشرده و ناتوان خواهد ساخت
 و بدون کوچکترین توجهی اسیران و بردگان عالم غرب خواهند شد ، و
 اتفاقاً این نیرنگ فریبنده پیش برد و مسلمانان مدتی زیاد اسیر این تمدن
 پلید گردیدند ، و سرانجام در این مدت و در سایه این تمدن عده ای از
 مسلمانان پرورش یافتند که با همه چیز آشنائی داشتند ، جز اسلام ، و
 بلکه تنها چیزیکه از آن کریزان بودند اسلام بود و بس ، در نتیجه تمدن
 زادگان جهان غرب يك محیط تاریکی برای ملت مسلمان بوجود آوردند
 که نه چراغ هدایتی روشن و نه راهنما و قانونی در کار بود و امروز
 هم کمونیست ها همان خدعه را تکرار و با آواز بلند میگویند: ای ملت
 مسلمان شما باید در دین خود پایدار بمانید نماز بخوانید و روزه بگیرید
 و مجالس ذکر و دعا بپادارید و طریقه صوفی گری (درویش مآب باشید)
 پیش بگیرید ما هرگز با عقائد مذهبی شما کاری نداریم ، فقط مقصود ما
 این است که خدمتی انجام بدهیم ، و سیستم نوین اقتصادی کمونیسم را
 با اجتماع شما بارمغان بیاوریم ، و شما را با مترقی ترین نوع اقتصاد آشنا
 سازیم ، شما که بهتر میدانید این سیستم چیز تازه ای نیست ، و بلکه خود
 پارامای از حقیقت درخشان اسلام است که امروز با دست و فکر توانای

دانشمندان اروپا تنظیم شده و ملت های اروپائی نیز آن را آزمایش کرده اند، دیگر جای نگرانی نمانده است، و شما نیز با خیال راحت و اطمینان کامل آن را بپذیرید، و بدیهی است که آنان بخوبی میدانند که اگر مسلمانها این سیستم اقتصادی را بپذیرند، دیگر نمیتوانند مسلمان باشند، بلکه در اندک زمانی بساط آنان را رژیم کمونیستی برهم خواهد زد، زیرا در این عصر سرعت که ما قرار گرفته ایم و با این سرعت که پیش میرویم زودتر از آنچه تصور شود از هستی ساقط خواهد ساخت، بنابراین با پذیرفتن پیشنهاد کمونیستها مسلمانان بطور ناگهانی و بدون اینکه توجه کنند از مسیر خود منحرف و از محیط اسلام بیرون خواهند رفت، عجب اینجا است که با وجود این خطرهای بزرگ گروه زیادی فریفته این خدعه پرتزویر شده اند، زیرا در نظر آنان چنین نمودار است که پذیرفتن این نظام شوم همه مشکلات آنان را آسان ساخته، و از فشار بحث و تحقیق و سعی و کوشش نجات خواهد داد، غافل از آنکه آنها مانند بندگان حشیش و خلقه بگوشان افیون در عالم چرت و خلسه، در ملکوت اعلای بجهانگردی مشغول و خوابهای طلائی می بینند، بلی ما خیلی خوشوقتم و میتوانیم بگوئیم که از نظر مبدأ، اصول عامه اسلامی بخوبی میتواند بر اساس قوانین همگانی خود پیش برود، باین معنی که اسلام يك نظام عملی و قابل اجراست، میتواند احتیاجات نوپدید ملتش را مادامیکه مخالف اصولش نباشد با خوشروئی بپذیرد، و بعلاوه بخوبی میتواند آن قسمت از قوانین نظام کمونیزم را که بصالح اجتماع تشخیص بدهد و با اصول خود سازگار بداند بپذیرد و اجرا کند، اما حقیقت مطلب این است که هیچگاه رژیم کمونیست با فکر اسلامی سازگار نبوده،

و تا ابد هم نخواهد بود، گرچه در خارج درباره‌ی از جزئیات روی موافق نشان می‌دهد، و بر همگان روشن است اجتماع مسلمانی که دارای بهترین نظام‌های جهان است، هرگز نمیتواند از نظام خود دست برداشته، و از مسیرش منحرف شود، و بی‌راهه تاریک کمونیزم و یا سایر نظام‌ها را انتخاب نماید، گرچه در بعضی موارد توافق اتفاقی هم داشته باشد، زیرا که خدای توانا با بیان روشن بهر مسلمانی می‌گوید «کسانی که حکم خدا را بکار نبندند کافرنند» و این غیر از آن است که بگوید هر کس بماند حکم خدا حکم نراند کافر است (زیرا ممکن است در دنیا احکامی صادر گردد و مطابق با احکام الهی باشد، اما نه بمنظور اینکه حکم خداست صادر شده بلکه برای اغراض دیگری صادر گردیده و تصادفاً مطابق در آمده است) **روی این اصل آیا میتوانیم کمونیست باشیم** و مسلمانی خود را از دست ندهیم! (پاسخ این پرسش با اندک توجهی بر خردمندان آسان است) بدلیل اینکه وقتی مارژیم اقتصادی کمونیزم را آنطور که کمونیست‌ها می‌گویند اجرا کنیم بدیهی است بناچار از دو جهت فلسفی و علمی با اسلام مخالف خواهد بود و هیچ راهی برای سازش نیست، اما از جهت فلسفی در چند قسمت باید درباره‌ی آن گفتگو کنیم:

۱- واضح است که رژیم کمونیست فقط بر اساس فلسفه مادی استوار است و بخارج از محیط حواس و بیرون از عالم محسوسات ایمان ندارد، و هر آنچه حواس ظاهری از درک آن ناتوان باشد در نظر فلسفه کمونیستی او هام و خرافات و یا حداقل از حساب خارج است، انگلس می‌گوید «که حقیقت عالم در محیط مادیت محدود است» مادیون می‌گویند «عقل جز ماده نیست که ظواهر خارجی را نمایان می‌سازد» در باره روح می‌گویند

«آنچه روح نامیده‌اند يك اصل مستقل نیست بلکه در واقع قسمتی از نتایج ماده است» پس اگر ما این رژیم را بپذیریم بناچار با گروه کمونیست در يك فضای مادی محدود هم زیست خواهیم بود، که دائم عالم روحانی را جزاوهام و خرافات و ماورای عالم مادی را جز حقایق غیر علمی برسمیت نمی‌شناسد، در صورتیکه فلسفه اسلامی هرگز حاضر نیست در این محیط تنگ و تاریک که سعادت انسان را لکه‌دار میسازد محبوس بماند، آری این محیط تاریک مادی بشر را از صورت يك موجودی- نظیر که جسمش در محیط زمین، و روح و افکارش بر فراز آسمانهاست بیرون و بصورت يك پدیده مادی و حیوانی بی‌ارزش میسازد که یگانه هدفش در زندگی فقط اشباع همان مطالب اساسی سه گانه است کدرهبر بزرگ عالم کمونیزم کارل مارکس آنها را خلاصه کرده و **تحت عنوان تأمین غذا و تهیه مسکن و اشباع غریزه جنسی بیان نموده است**، در این مورد ممکن است کسانی بگویند ما وقتی که سیستم اقتصادی کمونیستی را بکار بیندیم دیگر چه احتیاجی داریم که خود را مقید و ملزم بپذیرفتن این فلسفه مادی بدانیم زیرا که میتوانیم عقاید خود را محفوظ داشته و بخدا و فرستادگان او و روحانیات خود پای بند بمانیم و موضوع اقتصاد يك هستی استقلالی است هیچگونه ربطی با مطالب فلسفی ندارد، در پاسخ آنان میگوئیم که خود کمونیستها این فکر را غلط و غیر ممکن میدانند، زیرا که آنان نظام اقتصادی و عقاید و افکار و فلسفه‌ای که همراه با نظام اقتصادی است با یکدیگر مربوط و پیوسته میدانند، باین ترتیب که میگویند نظام اقتصادی فقط باعث پدید آمدن عقائد و افکار و فلسفه‌ها میگردد، پس بنا بر این هرگز ممکن نیست يك نظام اقتصادی که

بر اساس فلسفه مادی خالص استوار است (همانگونه که انگلس و مارکس گفته اند) يك فلسفه روحانی بوجود آورد و یا با يك فلسفه روحانی دیگری ائتلاف نماید، مثلاً کمونیستها ب فلسفه ماتریالیستی ایمان دارند و معتقدند که فقط انقلاب و کثاکش امور مخالف و متناقض پشتیبان تحول و پیشرفت و ترقی عالم اقتصاد بشریت است، باین ترتیب که بوسیله انقلابهای کوچک و بزرگی در پی تحولاتی پدید آمده که سیستم اقتصادی را بوجود آورده، و بشریت را بار غایت ترتیب ازدوره اشتراکی نخستین بعالم بردگی و از بردگی بدوران تیول و از آنجا بعالم سرمایه داری و از سرمایه داری بمحیط پر برکت دومین مرحله کمونیستی رسانده و سرانجام بسوی کمال کمونیستی که هنوز متولد نشده رهبری میکند، آنان میخواهند اصول سیستم اقتصادی خود را بگواهی این منطق ماتریالیستی بجهانیان ثابت کنند، و بعقیده آنها در میان این رژیم اقتصادی و این فلسفه جدلی يك رشته رابطه ناگسستنی برقرار است، و بدیهی است که در این فلسفه هرگز مجال فرستی نمانده که خداداد خط سیر بشریت دارای عنوانی باشد، واضح است که پیامبران و کتب آسمانی نیز در این مسیر دارای عنوانی نخواهند بود، زیرا که بگمان کمونیزم هیچگاه امکان پذیر نیست که ادیان بر تطور و تحولات اقتصادی سبقت بگیرند، بلکه فقط باعث پیدایش ادیان در وقت خود همین تحولات اقتصادی میباشد، و از اینجاست که فلسفه کمونیستی در نظر اسلام بی ارزش است، و بعلاوه این همان فلسفه ماتریالیستی است که همه اسباب تطور و وسائل ترقی را فقط در تغییر ابزار تولید مادیات میداند و از بیان حقیقت درخشان اسلام ناتوان است، در این مورد بجاست که از پیروان کمونیزم پرسیم پس آن تغییریکه در وسائل تولید پیش از پیدایش اسلام

در جزیره سوزان عربستان و در همه نقاط عالم پدید آمد و باعث برانگیختن پیامبر و نظام جدید اسلام گردید چه بود؟ آن روز که از رژیم کمونیستی در عالم نشان نبود، تاب تواند چنین مأموریتی را با انجام برساند، بنابراین با این همه اختلاف چگونه میتوان نظریه اسلام و فلسفه کمونیستی را با هم آشتی داد، و با این حال چگونه عقاید مسلمانان متأثر نگردد، زیرا آنان ایمان دارند که خدای بزرگ بندگانش را حافظ و آنها را بادست پیامبرانش رهبری و راهنمایی میکند **مسلمانان بخوبی میدانند که اسلام تاکنون بضرورت های اقتصادی سرفرود نیاورد و تا ابد هم نخواهد آورد،** **یا للعجب چگونه عقاید آنان متأثر نگردد،** زیرا هنگامیکه نظام اقتصادی کمونیسم را می پذیریم بناچار در هر يك از مراحل جهش های آن باید بگوئیم؛ که این نظام بحکم انقلاب و ستیزه يك رشته امور ضدو نقیض که هر گز خدا در آن نهاد خالت ندارد پیش میرود، و تنها محرك و رهبر این پیشرفت فشار ضرورت های اقتصادی است و بس.

۲- قسمت دوم این است که انسان در اصطلاح فلسفه کمونیستی يك موجود بدون اراده است که در مقابل نیروی مادی و اقتصادی کوچکترین اراده ای از خود ندارد، مارکس میگوید «در تولید های اجتماعی که در میان مردم معمول است می بینیم که آنان بایک رشته روابط محدود اجباری زیست میکنند، که هیچ بشری نمیتواند از آنها بی نیاز باشد، و با وجود این آن روابط يك رشته امور استقلالی هستند، و اراده مردم هیچگونه تأثیری در وجود آنها ندارد، و هیچگاه ترقی فهم و شعور بشر در پیدایش آنها مؤثر نیست»، در صورتیکه انسان در قاموس اسلام يك موجود ایجابی و دارای اراده است.

و همین موجود با اراده خاضع و مطیع ارادهٔ خدای بزرگ است، قرآن میفرماید ^۱ «هر آنچه در آسمانها و زمین است تحت فرمان شما قرار دادیم» پس قرآن با این بیان میرساند که بزرگترین نیروی روی زمین انسان است و همهٔ نیروهای مادی و اقتصادی پیرو ارادهٔ اوست، و هیچ قدرتی نمیتواند بشر را فرمان بردار خود سازد، و مصداق این معنی نظام درخشان اسلام است و بس، زیرا او هرگز بمقتضای تطور ناگزیری که قانون ماتریالیستی بیان میکند پیش نمیرود، و بعلاوه هنگامیکه مردم صدر اسلام مسلمان شدند هیچگاه باین نکته پی نبردند که تحولات اقتصادی يك نیروی قهری و اجباری است، بناچار باید در برابرش سرفرو آورد (پیرو ارادهٔ انسان نیست چنانکه مارکس میگوید).

بلکه فقط احساس میکردند که آنان سازندهٔ اقتصادند، چنانکه خدای بزرگ بتوسط پیامبر هوشمند برای آنان بیان کرده است، بخوبی میدانستند که روابط اجتماعی را با رهبری خردمندانه اسلام خودشان برقرار میسازند، زیرا که در کمال آزادی و بدون خواستهٔ فشار اقتصادی بردگان خود را آزاد نمودند و از رژیم فاسد تیول پیروی نکردند در صورتیکه این نظام شوم استعماری صدها سال بود در اروپا خصوصاً و در غیرعالم اسلامی بطور عموم معمول بود، پس اگر ما قوانین اقتصادی کمونیزم را بپذیریم بطور خودکار باید این فلسفه را نیز بپذیریم؛ که همیشه انسان را منتظر تحولات اقتصادی میدانند باین معنی که تطور و جهشهای اقتصادی راپیرو ارادهٔ انسان نمیداند، و بلکه بعکس انسان را تابع جهشهای

اقتصادی میداند، که هیچگاه انسان در تغییر آن با اراده خود یا اراده اسلام
فکر و کوشش نمیکند، زیرا بدیهی است که اجتماع این دو فکر غیر
ممکن است.

۳ - قسمت سوم این است که سابقاً ما در بحث مالکیت فردی بیان
کردیم که ممکن نیست هر نظام اقتصادی را از فلسفه اجتماعی که پشتیبان
آن است جدا کرد، بنابراین اگر ما فلسفه کمونیزم را بپذیریم، بناچار
باید فلسفه اجتماعی آن را که میگوید اصل در زندگی بشر اجتماع است،
و فرد جز اینکه مانند گوسفندی در گله است هیچگونه ارزشی ندارد بپذیریم،
و این مطلب مخالف با اصول تربیت اسلامی است، که در بزرگداشت تربیت
فرد عنایت مخصوصی دارد، و پس از تربیت و تهذیب اخلاق امور اجتماعی را
بعهد او واگذار مینماید، بخوبی میداند که او عضو زنده و دارای اراده و اختیار
است، که کار و محل کارش را خود انتخاب میکند، این حق را دارد که زمامدار
اجتماع خود را بسوی درستی و راستی هدایت کند، و از فرجام بدتر ساند،
و حق دارد که بر علیه زمامدار مستمکار و قانون شکن قیام کرده، و با او بجنگد.
بدیهی است که اسلام با این تربیت عالی بهترین نگهدارنده اجتماع است،
زیرا که هر فردی را اول در دانشگاه اخلاق اسلامی تربیت میکند
و پس از آزمایش کامل، رعایت و نگهداری اخلاق اجتماع را با او
می سپارد، تا از گزند فساد نگهدارد. و بر همگان واضح است که از نظر
روانی و تجربی ممکن نیست که فرد در اجتماع بی ارزش و در شئون اقتصادی
پیروبی اراده دولت باشد، و در تمام امور اجتماعی هر جا که او بکشد این
روان گردد، و سرانجام حقیقت مطلب این است که فلسفه کمونیستی روی
یک اصل پایدار است که میگوید فقط عوامل اقتصادی در سر نوشت اجتماع

بشر مؤثر است؛ و یا حداقل از سایر عوامل مقدم تر است.

اما فلسفه اسلام هرگز اهمیت اقتصاد را منکر نیست و منکر این نیست که اجتماع بشر باید بر اساس اقتصاد صحیح اداره گردد،

تا بشر بفضائل اخلاقی و اجتماعی نائل آید، ولیکن با وجود این معتقد نیست که حیات بشر فقط با اقتصاد بسته است، و هرگز اصرار ندارد که بگوید فقط تحولات اقتصادی حلال مشکلات اجتماع است.

بنابر این مثلاً اینک دو نفر جوانی را فرض میکنیم که هر دو در وضع اجتماعی یکسانند؛ اما یکی بمقتضای طبیعت جوانی خود غرق در شهوات است، و هیچ وقت دست از عیاشی برنمیدارد، و نمیتواند در زندگی بد بگذارند و دیگری يك انسان نيك نفسی است که بقدر معقول از شهوات دنیا قناعت کرده و بقیه نیروی خود را برای رسیدن بمقام عالی علم و صنعت و یا نشر عقاید صحیح اختصاص میدهد، آیا این دو جوان واقعاً یکسانند؟ آیا حیات اجتماع بواسطه کدام يك پایدارتر میماند؟ و باز هم فرض میکنیم دو نفر شخصی را که یکی دارای شخصیت و آبروی اجتماعی است که هر چه بگوید مردم از وی می پذیرند و همه از فرمان او پیروی میکنند، و دیگری دارای چنین شخصیتی نبوده بلکه همه جامورد مسخره دوستان و رفقای خود قرار میگیرد، آیا اقتصاد میتواند عدم شخصیت وی را جبران کند؟ آیا زندگی با کدام يك پایدارتر است؟ باین یا آن. و نیز فرض میکنیم دو نفر زنی را که یکی دارای جمال و زیبایی و دیگری از این نعمت بزرگ محروم است، آیا اقتصاد مشکل نا زیبایی را میتواند برای وی آسان بسازد؟ آیا زشت میتواند از زندگی باروی خوش استقبال نماید؟ یا زیبا؟ و بهمین جهت فلسفه اسلامی عوامل غیر اقتصادی بخصوص اصول اخلاقی را

با ارزش تر از عوامل اقتصادی میداند ، زیرا معتقد است که در زندگی بشر يك عدد عوامل غیر اقتصادی هست و اجتماع بشر در تنظیم آنها يك رشته كوشش مثبت نیازمند است كه کمتر از كوشش در تنظیم عوامل اقتصادی نیست ، و همچنین با ایجاد و برقرار ساختن رابطه میان خالق و مخلوق همت میگذارد ، زیرا كه رابطه یگانه وسیله ایست كه میان اخلاقی را محكمتر و انسان را از فشار ضرورت اقتصادی و از چنگال كینه توزیها و بدبینیها نجات داده و بسوی عالم آزاد پراز خیر و برکت رهنمون میسازد.

از طرف دیگر فلسفه اسلامی یقین دارد كه نیروی روحی انسان يك نیروی گرانبھائی است و در زندگی بشر تأثیر بسزائی دارد ، و بخوبی میداند كه اگر باین نیرو توجه بیشتری بشود و در تربیت آن كوشش زیادتری مبذول گردد ، اثرش در اجتماع كمتر از سایر عوامل حتی عامل اقتصادی نخواهد بود ، بلكه در پاره ای اوقات بحدی میرسد كه بجای تمام قوا بكار میآید.

مسلمانان در تاریخ خود مصداق چنین حقیقتی را بخوبی میتوانند پیدا كنند ؛ مثلاً ابوبكر در زمان خلافتش با همان روح قوی در برابر کسانیكه از اسلام برگشته بودند ایستادگی كرد ، ویدرنگ بسر كویی آنان شتافت ، در صورتیكه اكثر مسلمانان حتی عمر بن خطاب اقدامش را تأیید نمیكردند ، آیا در این كار بچه نیروئی اعتماد كرد؟ نیروی مادی یا نیروی اقتصادی ؟ یا فقط نیروی بشریت ؟ همه این نیروها بطور یقین در این جنگ او را شكست میدادند ، زیرا كه در جنگ ضرر مادی و اقتصادی حتمی است ، ولیكن آن نیروی عجیبی كه روح ابوبكر را با خدایش مربوط نمود و از پروردگار در این اقدام یاری جست و فقط این روح رابط بود كه مخالفین را

با او موافق ساخت، و همان روح رابط بود که نیروی افکار مردم را در تاریخ بشر
 يك نیروی مادی و اقتصادی بی نظیر تبدیل نمود، چنانکه مصداقش در شخصیت
 عمر بن عبدالعزیز بخوبی نمایان شد، او از شاگردان این مکتب روحانی بود
 که اساس آن همه ظلم و ستم سیاسی و اجتماعی را که نیاکانش پی ریزی
 کرده بودند برهم زد، او با همین شخصیت روحی در مقابل ستم ایستادگی
 کرد تا امور مردم را بجریان طبیعی برگرداند، و آبروی اجتماع را آنطور
 که شایسته يك اجتماع مسلمان بود بالا برد، تا در زمان زمامداریش آن
 معجزه تاریخی اقتصادی نمایان شد که سرانجام باعث تشکیل يك اجتماع
 بدون فقر گردید، و به همین جهت است که فلسفه اسلامی بنیروی روحی
 ارزش بیشتری قائل است، زیرا اسلام هرگز نمیخواهد فرصت های معجز
 آسای بشریت بدون استفاده بماند و نیروهای اندوخته انسان بهدر برود،
 اگرچه هیچ زمانی این فلسفه آسمانی دست از کار خود در حدود
 قدرت واقعی بر نمیدارد و در انتظار پیدایش این معجزات
 انسانی فرصت های خود را بهدر نمیدهد، بلکه شعارش همیشه این است تا
 آنجا که ممکن است باید پیش رفت.

بنابر این انسان هرگز مجبور نیست برای تنظیم شؤون اقتصادی

براه کمونیستی پردازد، و سپس آن نیرو و قدرتی که از اصول اخلاقی
 و روحی برانگیخته میگردد برای گان از دست بدهد، زیرا آن تورم
 اقتصادی که مقصود کمونیزم است مانند تورمی است که در بعضی اعضاء
 حساس بدن مانند قلب و کبد ظاهر میشود، که سرانجام نه عضو متورم
 میتواند وظیفه خود را بدرستی انجام بدهد، و نه سایر اعضاء را در انجام
 آن آزاد میگذارد، بلی من بحوبی میدانم از اینکه ما فلسفه اسلامی را

با فلسفه کمونیستی اینطور مقایسه کردیم گروهی ناراحت میشوند زیرا که آنان یا اصلاً بمسائل نظری ایمان ندارند و گفتگو در باره آن رایفائده میدانند، و یا اینکه فقط مسائل عملی را قابل بحث میدانند و میگویند همه چیز را ممکن است یکسان نمود؛ بشرط اینکه محسوس و قابل اجرا باشد، و بهمین جهت آنان متأسفند که چرا اسلام را در عمل با کمونیستی ناسازگار یافته اند.

بدیهی است که ما نمیتوانیم آنان را تصدیق کنیم و اجازه بدهیم که جنبه نظری و فلسفی را این قدر بی ارزش بشمارند، زیرا که جدا کردن مسائل فلسفی از مسائل عملی واقعاً ممکن نیست، ولی با وجود این آنان را بموارد اختلاف عملی اسلام و کمونیست متوجه ساخته و بیک رشته امور اختلافی اشاره میکنیم.

۱- اول این است که اسلام نخستین وظیفه زن را تولید و تربیت نسل بشر میداند، و هرگز اجازه نمیدهد که زن از محیط وظیفه خود بیرون آید، و در کار خنجات و محیط کشاورزی بکار مشغول شود، مگر در حال ضرورت و ناچارى!! و زن در نظر اسلام هنگامی ناچار است که کسی را نداشته باشد، پدری یا برادری و یا شوهری نباشد که مخارج زندگیش را تأمین کنند، در اینصورت ناچار است که خود بتأمین زندگی بپردازد. اما طبق قوانین اقتصادی کمونیسم، زن باید مانند مرد ساعات معینی را بکار بپردازد، قطع نظر از اینکه این فلسفه مادی فرق زن و مرد را در انجام وظیفه و در هستی روانی انکار میکند، خود اقتصاد کمونیستی فقط بر اساس تولید مادی و اندوختن مادیات بی پایان پی ریزی شده است، و این آرزوی طلائی هیچ وقت برآورده نخواهد شد، مگر اینکه همه افراد مرد و زن و

صغیر و کبیر در کارخانجات و کارگاهها و کشتزارها بکار مشغول شوند ،
 و زنان فقط در چند روزایام زایمان حق داشته باشند دست از کار بکشند
 و پس از زایمان ، پرورشگاهها تربیت و نگهداری بچه‌ها را بعهده بگیرند ،
 و درست مانند يك کارخانه جوجه کشی و جوجه پروری با اشرف
 مخلوقات رفتار مینماید ، بنابراین ما اگر قوانین اقتصادی کمونیزم را
 اجرا کنیم باید زن بدون تردید از وظیفه مخصوص خود دست بردارد ، و هر
 زنی برای تأمین زندگیش بسوی کارگاهی روان شود ، و بدیهی است که
 در اینصورت يك رکن بزرگ فلسفه اسلامی را از دست داده‌ایم که همه
 نظام اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی خود را بر این اصل استوار میداند ،
 که زن باید وظیفه مخصوص اداره امور داخلی خانواده را بعهده بگیرد ،
 و مرد باید امور خارجی آن را انجام بدهد تا هم کار را در میان همه افراد
 تقسیم بکند و هم فرد را بفرخور حالش بکار بگمارد ، بنابراین اگر کسی
 بگوید دیگر زن لازم نیست در کارخانه کار کند ، (البته این سخن را خود
 کمونیستها میگویند) او در اینصورت ازارگان کمونیست خارج است ، و
 بحث ما فقط بحث افزودن تولید است و بدون تردید این درزندگی يك هدف
 گرابهائی است ، ولیکن رسیدن بآن نیازمند پذیرفتن رژیم کمونیزم
 نیست ، زیرا که خود کمونیستها این برنامه را از اروپای سرمایه داری
 فرا گرفته اند و حکومت اسلامی هرگز مانع از بکار بردن مدرن ترین وسائل
 تولید کشاورزی و ابزار صنعتی نیست .

۲- امردوم اینست که نظام اقتصادی کمونیزم از اول بر اساس
 دیکتاتوری کامل استوار است؛ زیرا که رشته کار در این رژیم فقط در دست
 دولت است ، دولت کار را انتخاب میکند و بطور اجبار هر کارگری را بکاری

و امیدارد ، بدون در نظر گرفتن اینکه از این کار گر چه کاری ساخته است ، و لیاقت کدام حرفه ای را دارد ، و در کدام کار گاهی میتواند بکار مشغول شود ، آیا هوای محیط کار با وضع مزاجی وی سازگار است یا نه ؟ و این دیکتاتوری بعد کمال نمیرسد مگر اینکه دولت بر تمام اعمال و افکار و گفتار و کردار و اجتماعات مردم مسلط باشد ، و اگر در يك قسمت آزادی را آزاد بگذارند بطور یقین بزودی بآزادی کارگران نیز سرایت خواهد کرد ، و این يك کاری است که هر گز دولت کمونیست بآن اجازه نخواهد داد .

بلی بیعضی حماسه سرایان احساسات غلبه میکند و میگویند

چه ضرری دارد که این نوع دیکتاتوری را بپذیریم و تا بصلاح عموم ملت میکوشد و در توزیع کار و کار مزد با عدالت رفتار میکند آن را برسمیت بشناسیم ؟ پاسخش این است که این پندار غلط است و هیچگونه سازش با دیکتاتوری ممکن نیست ، زیرا که مثلاً يك حزبی مانند حزب وطن که از نظر فرار از دیکتاتوری قوی ترین احزاب باشد و دیکتاتور معاصرش عادلانه ترین دیکتاتورها باشد ، آن حزب نمیتواند بیش از چند ماهی ساکت بنشیند ، تا چه رسد بسالها و قرن ها ، اگر چه در این مدت هم آنطور که شاید و باید مقاومت نکند و نیرویش را بر علیه آن بسیج ندهد ، و فقط در مبارزه بخورده گیری و انتقاد اکتفا کند ، در صورتیکه با این عمل فقط میتواند نارضایتی خود را که ناشی از دیکتاتوری است اظهار نماید ، پس اگر دیکتاتوری بحدی برسد که انتقاد و اظهار نارضایتی را هم برای يك حزبی ممنوع سازد و کسانی را که انتقاد کنند بزندان و حبس و تبعید و اعدام محکوم نماید چگونه میتواند آن حزب هستی خود را حفظ کند .

هیپات، هیپات که مردم تن بدیکتاتوری بدهند، اگر چه عادلانه هم باشد، بنا بر این اگر کسی بگوید لازم نیست که اقتصادیات خود را با دیکتاتوری و اجبار پیش ببریم در اینصورت خواستهٔ اورژیم اقتصادی کمونیزم نیست، بلکه منظورش فقط برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی است و آن هم بدون گرویدن بکمونیستی ممکن است.

۳- امر سوم این است که اگر مادر محیط خود آئین اقتصادی کمونیزم را بکار ببندیم، وضع سیاسی ما از دو حال بیرون نیست؛ یا بدون الهام از مسکومرکز جهان کمونیستی، هستی سیاسی خود را حفظ خواهیم کرد، و یا هستی مادر هستی روسیه شوروی ذوب خواهد شد، که سرانجام دارای هیچگونه هستی استقلالی نخواهیم بود. اما صورت اولی هرگز روسیه پسند نیست و این همان مشکلی است که گریبان گیر **مارشال تیتو** شده و همیشه او را در جهان انگشت نما ساخته است، زیرا که دولت و ملت یوگسلاوی در کشور خود قوانین کمونیستی را آزادانه و بدون قید و شرط اجرا میکنند و با وجود این همیشه میان دولت یوگسلاوی و دولت شوروی اختلاف و نارضایتی برقرار است، بجهت اینکه این ملت هرگز نمیخواهد هستیش را در هستی روسیه شوروی نابود سازد، و اگر ما این نظام را در بلاد خود برسمیت بشناسیم بطور یقین وضع ما بمراتب بدتر از وضع **تیتو** خواهد بود زیرا در آن صورت ما باید در مبارزه میان شرق و غرب بناچار خود را بدامن روسیه بیاندازیم و در غیر اینصورت نمیتوانیم اقتصاد کمونیستی خود را از گزند عالم سرمایه داری محفوظ بداریم.

اما در صورت دوم (در حال نابود شدن هستی مادر هستی روسیه) دیگر ما را نمیگذارند مسلمان بمانیم، زیرا سابقاً گفتیم که اسلام و کمونیزم

از نظر اصول فکری و فلسفی با هم سازگار نیستند، و بدیهی است که ما نمیتوانیم از هستی خود چشم‌پوشیم، زیرا که امتیاز ملت مسلمان از سایر ملت‌ها داشتن قانون خدای بزرگ است. او می‌خواهد که این ملت ممتاز هستی خود را فدای هستی دیگران نکند، برای اینکه آن يك موجودیتی است مافوق موجودیت دیگران، هستی خدادادی است که در سایهٔ عنایتش تا جهان جهان است بیمه شده، يك معجون اقتصادی و اجتماعی و فکری و روانی است که محال است بهستی دیگران آمیخته گردد.

بر همگان واضح است و قتیکه با مذاق و نا بود شدن در هستی ملت‌های استعمار پیشه غربی مبارزه کنیم و یا از هم‌پیمان شدن با این پیمان شکنان پرهیز نموده و از هر عنوانی که ماراتحت قیومیت آنها قرار بدهد سرپیچی کنیم، این مبارزه برای این نیست که ما را هر چه زودتر با سرمایه داری مربوط ساخته و بر علیه کمونیستی برانگیزد، چنانکه کمونیست‌ها می‌خواهند با محدود نمودن این معرکه ما را فقط دشمن سرسخت کمونیسم نمودار سازند، اما ما برای این مبارزه می‌کنیم که در دین ما بر هر مسلمانی لازم است که از هستی خود دفاع کند، و استقلال خود را در هستی هیچ بیگانه‌ای مذاق نگرداند، **و بیگانه در نظر اسلام بیگانه است** چه کمونیست و چه سرمایه دار!! و جرم کسانی که اردوگاه غربی را پناهگاه خود میدانند کمتر از جرم آنان نیست که هستی خود را در اردوگاه کمونیستی نابود می‌سازند

و از طرف دیگر کشور مصر خصوصاً و عالم اسلامی عموماً در میان دو نیروی مخالف و متخاصم شرق و غرب يك مرکز بسیار دقیق و دارای ارزش فراوان است، زیرا همین طور که از نظر جغرافیائی حدوسط قرار گرفته از نظر وضع عقیده‌ای و اجتماعی و اقتصادی نیز همین طور است، و هر گز صلاح

هیچکدام از عالم شرق و غرب نیست، که امروز ماضیمه یکی از این دو نیروی متخاصم باشیم، بنابراین یگانه عاملی که در صلح و نجات عالم مؤثر است، فقط تقویت این نیروی سوم است و فقط پایداری و استقلال این نیروی بی پایان است که بخوبی میتواند صلح عمومی را در جهان برقرار سازد، بطوریکه از هیچ طرف پیروی نکند تا لنگر قوای نیروهای متخاصم عالم گردد، و از بروز هر گونه تجاوزی جلوگیری نماید، و باضافه در این مبارزات جهانی که مبارزه ملیت نمیتوان نماید، بلکه حقیقتاً مبارزه اصول و مبادی است، نباید ما با داشتن اصول ممتاز دست از هستی خود برداریم و یکی از اصول شرقی و یا غربی را بپذیریم.

بالا تر از همه اینها ما فاش میبینیم که نظام کمونیستی دائم در

اشتباه است، زیرا که اول همه اقسام مالکیت را لغو و کار مزد همه کارگران را مساوی اعلام کرد و سپس با شتابش پی برد، و تحت فشار واقعیات قرار گرفت و دید که اگر مقداری از مالکیت فردی را آزاد بگذارد و نسبت بشایستگی افراد در کار مزد تفاوت قائل شود بصلاح است، و سرانجام با این اقدام از دو اصل بزرگ مارکس رو گردان شد و دو قدم بفکر اسلامی نزدیک تر گردید.

بنابراین چگونه رواست که از اصل ثابت خود که بشریت پس از آزمایشهای فراوان بسوی آن بر میگردد، دست بر داریم تا خود را بکاروان اشتباه برسانیم، که هر چه با سرعت روان شود بنظر نزدیک تر است.

هیئات که شخص خردمند و کسی که بهستی خود ایمان دارد بچنین

کار خطرناکی اقدام بکند ، واقعاً این اقدام يك شکست جبران ناپذیر داخلی است که بصورتهای مختلف بسوی هر شوره زاری در جستجوی آب روان میگردد، شکست جبران ناپذیری است که بجز عاجزان و درماندگان آنرا متحمل نمیشوند .

راه کدام است و چگونه

باید رفت

امروز چگونه و از چه راهی بحقیقت اسلام میتوان رسید ؟

اکنون که معتقد شدیم اسلام بهترین نظامهای عالم است ، و ایمان پیدا کردیم که موقعیت تاریخی و جغرافیائی و اوضاع بین المللی نیز برای رسیدن بسعادت و بسط عدالت اجتماعی ؛ اسلام را یگانه راه معرفی مینماید ، اما باید دید امروز چگونه و از چه راهی باین هدف عالی میتوان رسید ؟ امروز در عالمیکه با فکر و فلسفه اسلام ستیزه میشود ، و گروهی از زمامداران سرکش مسلمان که در حکم یاغیانند از داخل مانند دشمنان یگانه با آن میجنگند و بلکه این دشمنان داخلی بمراتب خطرناکتر از یگانگانند ، چگونه بحقیقت اسلام رهنمون باید شد ؟ راستی برای هردعوتی در عالم يك راه بیش نیست ، و آن هم ایمان بدعوت و ایمان بههدف است ؛ آری آخر این دین اصلاح پذیر نیست ؛ مگر با آن ایمانیکه اولش را اصلاح کرد ، و ما امروز با همان وضعی رو برو هستیم که مسلمانان

صدر اسلام رو برو بودند، اندك جمعیتی بودند و با بزرگترین امپراطوری-
 های تاریخ رو برو شدند، از طرف چپ امپراطوری روم و از طرف راست
 امپراطوری ایران، و نیروی هردو از نظر افراد، و ثروت، آمادگی،
 فنون جنگی، سیاست لشگری و کشوری باندازه ای از قدرت مسلمانان
 زیادتربود که بهیچ وجهی قابل قیاس نبود **و با وجود این همه فرق، باز**
هم معجزه اسلام نمایان شد، و واقعاً هم يك معجزه شگفت انگیز
تاریخی بود، زیرا که این عدد کم، با آن همه فقدان وسائل،
 بر امپراطوری کسری و قیصر پیروز شد، و در مدت کمتر از نیم قرن بعمر
 هردو امپراطوری بزرگ پایان داد، و زمام هردو کشور بزرگ جهان را
 بدست گرفت، و قدرت خود را در عالم پهناور اسلامی از شبه جزیره
 عربستان گرفت تا آخرین نقطه آسیا و آفریقا گسترش داد، بنابراین باید
 دید که این پیشرفت معجز آسا چگونه انجام گرفت؟ همه عقاید و تفسیرهای
 مادی و اقتصادی نیز چنین قدرتی ندارند تا بیان کنند که این ترقی اعجاز
 آمیز چگونه بوجود آمد؟ چرا؟ یگانده چیزی که بخوبی میتوان بیان کرد
 ایمان است، همان ایمانی که هر سرباز مسلمان را وادار میساخت تا بگوید:
آیا میان من و بهشت جز کشتن دشمن و یا کشته شدن در راه خدا فاصله ای
هست؟ این جمله را تکرار میکرد و با این حماسه گرم و پر شور بسوی
 میدان نبرد روان میشد، مانند دامادی که بسوی حجله زفاف بخرامد،
 و یا هنگام رو برو شدن با دشمن خود را چنین معرفی میکرد^۱
«آیا از ما مسلمانان جز دو فرجام نيك انتظار دارید؟ یا پیروزی بر دشمن
و یا رسیدن بمقام افتخار آمیز شهادت؟»

سپس خود را بر صف دشمن میزد ، تا یکی از این دوافتخار را بدست آورد ، آری یگانه راه این هدف مقدس ایمان است و بس ، و بجز ایمان برای پیش بردن هر دعوتی راهی نیست ، ممکن است کسانی از روی دلسوزی و اخلاص و یا از روی خیانت و شکستن روحیه مسلمانها بگویند : هر کار را در عالم با سلاح و ابزار میتوان پیش برد ، اما کوو کجا است آن سلاح ؟ تا بتوانیم با دشمن روبرو شویم ، بلی درست است که با سلاحه نیازمندیم ، ولیکن این نکته را نباید نادیده گرفت که احتیاج مادر درجه اول با سلاحه نیست ، و باید بدانیم که تنها سلاح نمیتواند ما را بی نیاز بسازد ، مگر نبود که ملت ایتالیا در جنگ جهانی گذشته دارای سریع ترین و بزننده ترین سلاحها بود ؟ و با وصف این هرگز روی پیروزی ندیده و در هیچ میدانی بایداری نکرد ، سربازان ایتالیائی همیشه هنگام فرار از سنگر از يك دگر سبقت میگرفتند و در مقابل دریافت خلعت و نعمت اسیری ، همان سلاحهای برنده را دودستی تقدیم دشمن میکردند ، واضح است که سازو برگ جنگی آنان ناقص نبود بلکه این ملت پشت بسنگر ، بتکسر بودجه ایمان دچار شده و معنویت خود را از دست داده بود ، و نیز لازم بتذکر است که داستان عده ای از فدائیان جنگی اسلام را بیاد آوریم که اغلب عددشان از صد نفر تجاوز نمی کرد ؛ و در هر شب بیش از پنج نفر مأموریت نداشتند ، و سرانجام امپراطوری کهنسال روم را طوری عاجز کردند که بناچار از میدان گریخت . این عده از جان گذشته هیچگاه دارای سلاح فوق العاده نبودند ، مجهز با سلاحهای سنگین مانند طیاره و تانك و بمب و نارنجك و توپهای دور پرواز نبوده و حتی مسلسل دستی هم نداشتند ؛ اما دائم با يك سلاح ضد اسلحه بنام ایمان مسلح بودند که از هر سلاحی

و همهٔ مسلمانها نیز با روح همان عدهٔ جان بکف زندگی را تکمیل کرده و در مکتب آنهادرس فداکاری آموخته بودند، همه و همیشه در راه خدا جهاد میکردند، میکشتند و کشته میشدند، میدان نبرد در نظرشان بهتر از گلستان بود و دامن گلگون افتخار آمیزترین لباسها بود ، و با این روح پراز نشاط امپراطور پیر جهان را بزانو در آوردند ، ممکن است بعضی راحت طلبان بگویند؛ اکنون دیگر آن فداکاریها لازم نیست و برای همیشه راه پیروزی باز و با شکوفه‌های تمدن آراسته است، دیگر احتیاجی بآن گونه جان بازیها نمانده است . در پاسخ آنان باید گفت که این فکر اشتباه بزرگی است، امروز نه تنها پیش پای ما گلزار نیست بلکه راه دشوار تر و ناهموار تر است، و برای رسیدن به هدف عرق جبین و خون دل و اشک چشم لازم است، واضح است که برای هر دعوتی فداکاریها و هر هدفی را جانبازیها میباید!، و آن هدفی که مادر پیش داریم هدف عزت، هدف شرافت و افتخار است!! هدف سعادت همگانی و گسترش عدالت اجتماعی است. که از هر هدفی شایسته تر است و باید در راهش خون ها ریخته و جانها بکف نهاده شود!! و بهر حال هم اکنون در موقعیتی قرار گرفته ایم که بناچار باید قربانیها بدهیم، و آن قربانیهایی که در راه کوشش به هدف رسیدن باید داد بیش از آن نیست که در ساکت نشستن و تن بذلت دادن میدهیم!! آری همیشه خواستهٔ استعمار چیان شرق و غرب این است که آن قربانیها را در راه کسب ذلت و بدبختی و فقر و فلاکت و سیهروزی و نابودی بدهیم، نه در راه کسب سعادت و نیکبختی، پس چه بهتر که برخلاف خواستهٔ دشمن، در راه کسب افتخار و شرف جان فدا کنیم!!

آیا غافلیم که در جنگ گذشته چقدر کشته دادیم؟ هزاران بشر بی گناه از ما، در زیر چرخهای وسائل نقلیه ارتش جنایتکار متفقین جان سپردند، و بجائی نرسید، آیا عرض و ناموس مادر دست درندگان ناموس آدمیت کم دریده شد؟ چه دست های تجاوزیکه بدامن معصوم مادران نکشت؟ آیا کم ذخیره زندگی و اندوخته فرزندان ما بلاعوض بغارت رفت؟ و همین طور پشت سر هم چه تجاوزهای آشکار و پنهان که بحقوق ما نکردند؟ و سپس وقتی که باما رو برو شدند بادی بغیب انداخته، منت گذارده گفتند که در این جنگ عالم سوز از حریم شما دفاع کردیم، باید خسارت و حق دفاع ما را بپردازید!! و دیروز بود که دولتهای غربی میخواستند ما را در پیمان مشترك با اصطلاح دفاعی وارد کنند، و با این اقدام دوستانه پانصد هزار نفر از جوانهای ما را بسیج نمایند تا سلاحهای برنده و زهر آکین خود را پیش از آنکه بسینه های سفید پوستان آمریکائی و یا انگلیسی برسد در سینه های ییگانه ما آزمایش کنند!!، و اندوخته های ما را بیغما ببرند، و بعنوان حمایت از ناموس مسلمانان دست تجاوز بسویش دراز نمایند، و سپس در خاتمه جنگ جنازه های ما را در میدان نبرد لگد کوب کنند، خواه پیروز باشند و خواه مغلوب و سرافکنده برگردند!!

بنابر این اگر ناگزیر مرگ هستی سوز گلوی فرزندان آدم و حوا را خواهد فشرده، پس چرا باید در راه کسب ذلت و خواری بمیریم؟ چرا نیم میلیون جوانان ما در راه پیروزی دشمنان هم پیمان جان سپارند؟ و در راه کسب افتخار و شرف فداکاری نکنند؟

بلی جان حقیقت این است اگر ما در راه کسب استقلال يك وطن پرافتخار اسلامی و در راه اجرای احکام اسلام پانصد هزار نفر قربانی بدهیم،

در بلاد اسلامی نه يك نفر سرباز بيگانه ونه در روی زمین اثری از استعمار
 خواهند ماند، باز تکرار میکنیم: یگانه راه برای رسیدن به هدفهای افتخار
 آمیز اسلامی ایمان است و بس و با داشتن ایمان هر کز سلاحهای سنگین
 و هواپیماهای بمب افکن و بمب های آتش زانیازمند نخواهیم بود، ما که
 از نفس خود دفاع میکنیم، و برای جلوگیری از نابودی در جنگ آینده تلاش
 میورزیم، نه با کسی سر جنگ و ستیز داریم ونه فکر استعمار کردن دیگران
 مگر ما فشار میآورد!! فقط در این فداکاری يك رشد سلاح معمولی از
 بیل تفنگ، مسلسل و توپ و نارنجك دستی نیازمندیم، و همه اینها نیز
 امروز در دست رس ما هست، هر وقت بخواهیم میتوانیم آماده بسازیم،
 امروز گروهی از مسلمانان با انتشار مرام کمونیستی از روی ناراحتی
 فشارزند کی از اسلام رو گردان شده اند!! آیا آنها را چه ناراحت کرده
 است؟ هنوز که در وضع زندگی ما نسبت باسلام تغییری رخ نداده، و کسی
 ما کاری ندارد، زیرا آن عالمی که کمونیزم با آن مبارزه میکند عالم
 صلیبی است و یا بطور عموم عالم غیر اسلامی است، همان عالمی که دشمن
 صمیمی اسلام است. خود کشور روسیه شوروی که رژیم کمونیستی از
 آنجا سر چشمه گرفته همان کشوری است که پیش از پیدایش این مرام
 با قبائل مرزنشین خود را بر علیه دولتهای مسلمان تحریک میکرد، تا از این
 ه بتواند فتنه و آشوبی در میان مسلمانها برانگیزد، باید دید اکنون در
 وضع ما و یا آنان چه تغییری رخ داده است؟ و عالم اروپا که از روز اول مرکز
 ام صلیبی بود. و هنوز هم هست در وضعش نسبت بمسلمین چه تغییری پدید
 آمده؟

هیئات که در وضع ما و یا آنان تغییری پیدا شود، زیرا که عداوت

مردم صلیبی مرام، با ما فطری و تغییر ناپذیر است، بدیهی است که هم اکنون ماهمان موقعیت را داریم که مسلمانان صدر اسلام در مقابل دو امپراطوری بزرگ راست و چپ (ایران و روم) داشتند. و اما آن خود سران گردن کش و آن زمامداران یاغی بر اسلام که در عالم اسلامی بنام مسلمان حکومت داشتند امروز با سرعت و بزوال و انقراض میروند، آخر چه کسی باور میکرد که ملك فاروق جفامدار باین زودی و آسانی از اریکه امپراطوری سرنگون گردد، هم اکنون که این کار محال نیست، زیرا هر آنچه یکبار حادث شد بطور یقین بار دیگر نیز ممکن است، هشیار باید بود، آن جنبش اسلامی که ستمکاران را بزانو درآورد و جفامداران را متزلزل ساخت هم اکنون نیز با پشتیبانی نیروی زمین و آسمان بخط سیرش ادامه خواهد داد، این جنبش بزرگ نوین که از آینده بسیار نزدیک نوید میدهد یسهوده نیست، و این حرکت های گرم اسلامی که همیشه در داخل بلاد خود با هر نیروی نافرمانی میجنگد بی جا نیست و این نهضت های آزادی بخش اسلامی که همه وقت و همه جا با استعمار و استعماردار در پیکار است عبث نیست، و این ادراك و افکار عمیق اسلامی که در همه جا و همه وقت خواهان بسط عدالت اجتماعی رسمی اسلام است، و هر گراز راه پیروی از بیگانگان و یا نابود شدن در نیروی شرق و غرب دست بدامن عدالت اجتماعی نمیزند یسهوده نیست، بر همگان واضح است که اسلام عزیر هم اکنون در راه تشکیل نیرو و تمرکز قوا پیش میرود، و فطرت موجودات جهان نیز همه از يك اسلام حقیقی عالمگیر نوید میدهد !! زیرا که اسلام را درزندگی بشردورانی است که کمتر از دوران اول نیست، هم دارای نیروی کنترل در میان نیروهای شرق و غرب است، و هم از آغاز يك عالم نوینادی

خبر میدهد، که نه محکوم بنیروی ماده خواهد بود و نه اسیر مبارزات اقتصادی، بلکه يك عالمی است که نیروهای مادی و روحی با همکاری نزدیک و پشتیبانی يك دیگر در يك نظام عدالت آمیز بزمام داریش اعتراف خواهند نمود. و بدیهی است آن عالمی که تا کردن در منجالات ماده چنان فرو رفته که روحش را فراموش کرده و آرامش خود را ازدست داده است. بلکه همان ماده دائم در کشاکش و مبارزات ناگوار قرارش داده، بناچار روزی بنظامی پناه خواهد برد که نه عالم ماده را بتنهائی برسمیت خواهد شناخت و نه آنرا با عالم روح برتری خواهد داد.

آری این چنین عالم ناچار است که دست نیاز بسوی فلسفه اسلامی دراز بکند، اگرچه خود پیرو دین اسلام هم نباشد، اما ما مسلمانان هیچ وقت راه، پیش روی ما گلستان نبوده و نخواهد بود، پس بناچار جان بازیهای زیاد و قربانیهای فراوان لازم است، مانند قربانیهای که مسلمانهای صدر اسلام دادند، تا بگوش جهان و جهانیان برسانند که عالم اسلامی پراز خیر و برکت و سعادت است و هرگز آن جان فشانیها بیهوده نبوده و بلکه از جانب پروردگار عالمیان در زمین و آسمان تضمین شده است، قرآن با صدای رسا میگوید «خدای بزرگ یار کسانی است که او را یاری کنند»، همان خدای توانائی که هرگز مغلوب نمیشود ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم.

بایان